کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابی نوشتم بصد عز و ناز
بوقت جوانی و عمر دراز
از آن روز ترسم که بفروشی سنگی
کتاب عزیزم بنخود بپیاز

۱۳۷۱

غلامرضا طائی
GH. KHATAY

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۰۶۰

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴ ی ۵۲۲ م

سرشناسه: یزدی، حسن بن محمد علی، قرن ۱۳ق.

عنوان قراردادی: مهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان

عنوان: مهیج الاحزان به ضمیمه اللهوف علی قتلی الطفوف و...

کاتب:

تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: چاپخانه اسلامیه تاریخ نشر: [بی تا]

صفحه شمار: ۳۵۴ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۱۷×۲۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: اهدایی کوکب هاشمیان تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۵

یادداشتها: فهرس به فهرست مطالب است. شرح ضمایم: ۱. اللهوف علی قتلی الطفوف / ابن طاوس / در حاشیه به عربی. ۲. مقتل ابی مخنف / ابو مخنف / در حاشیه به عربی. ۳. حکایات المختار / در حاشیه به عربی. ۴. حکایة السفاح / عبدالله سفاح / در حاشیه به عربی.

موضوع(ها): ۱. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ق. ۳. مختار بن ابی عبید، ۱-۶۷ق. ۴. عاشورا.

شناسه(های) افزوده: الف. ابن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹-۶۶۴ق. اللهوف علی قتلی الطفوف. ب. ابو مخنف، لوط بن یحیی، -۱۵۷ق. مقتل ابی مخنف. ج. ابوالعباس سفاح، عبدالله بن محمد، ۱۰۴-۱۳۶ق. حدیث سفاح. د. هاشمیان، کوکب، اهداکننده. ه. عنوان.

عنوان ← مقتل ابی مخنف. حکایات المختار. حدیث السفاح.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: آبان ۷۵

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابی نوشتم بصد عز و ناز
بوقت جوانی و عمر دراز
از آن روز ترسم که بعد از شی...
که عزیزم بخفت... یادگار
۱۳۷۱

غلامرضا خطائی
GH. KHATAY

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: مهیج الاحزان
مؤلف: حسن بن محمد علی یزدی
موضوع: واقعه کربلا زبان: فارسی
سال چاپ .... محل چاپ ....
شماره عمومی: ۸۰۶۰ کتابخانه / بخش چاپی [illegible]
وقفی / خریداری .... تاریخ ....
طول ۲۶٫۵ عرض ۱۷ شماره صفحه ها ۳۵۳
ملاحظات: حاشیه ۱. اللهوف / ابن طاووس
۲. مقتل ۳. حکایات المختار ۴. حکایت سفاح
فهرست در ابتدای منتقا

فهرست مهیج الاحزان و عدد مجالس و صفحه آن نموده شد تا مراجعه قارئین بمطالب آن سهل و آسان باشد

ص ١	مجلس اول در خروج امام از مدینه بمکه	ص ٢٨	مجلس دوم در خروج امام از مکه بعراق
ص ٤٤	مجلس سیم در ورود امام حسین بکربلا	ص ٨٥	مجلس چهارم در وقایع شب عاشورا
ص ١٠٥	مجلس پنجم در وقایع عاشورا از صبح تا ظهر	ص ١٢١	مجلس ششم در شهادت اصحاب کرام حضرت
ص ١٤٤	مجلس هفتم در شهادت اولاد عقیل و قاسم	ص ١٦٥	مجلس هشتم در شهادت اولاد امیر المؤمنین
ص ١٨٧	مجلس نهم در شهادت حضرت علی اکبر	ص ٢١٢	مجلس دهم در مصائب سید الشهداء
ص ٢٥٣	مجلس یازدهم در شهادت سید الشهدا و تاراج خیمها	ص ٢٧٤	مجلس دوازدهم در ورود کاروان المرکوب
ص ٣٠١	مجلس سیزدهم در ورود کاروان امام بشام و حکایات	ص ٣٣٤	مجلس چهاردهم در وفات اهل بیت بمدینه

فهرست حاشیه

(کتاب اللهوف لابن طاوس) (مقتل ابی مخنف) (حکایت مختار لابی مخنف)

(حکایت سفاح لابی مخنف)

برحسب دستور بانیان خیر الحاج آقا حاجی سید محمود و آقای حاجی سید احمد اخوان الکتابچی چاپخانه اسلامیه متعلق بجنابان

با نهایت دقت و صحت چاپ شد

١٣٨٠٤٢
٧٥

هذا
كتاب مهيج الاحزان
لابن محمد علي حسن اليزدي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والكبرياء الحاكم بما يريد والفاعل لما يشاء موكل البلاء للانبياء ثم بالاولياء ثم بالامثل فالامثل في درجات المحبة والولاء رافع درجات السعداء والشهداء ومعوضهم عن الحيوة القليلة الفانية والنعم الذاهبة حيوة دائمة ونعيما باقيا بلا فناء فقال ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء والصلوة والسلام على اشرف اهل الابتلاء وافضل سكان الارض والسماء محمد سيد الانبياء وخاتم الاولياء وعلى اهل بيته الذين جلت مناقبهم عن العدد وعلت مراتبهم من ان يقاس بها احد ملوك الدارين ورؤساء العالمين المبعوثين لقيام القسط في ابتداء الوجود الى يوم الجزاء ولعنة الله على اعدائهم لعنة متصلة ما دامت الارض والسماء وبعد چنين گويد اقل خليقه حسن بن محمد علي اصلا و الحايري مسكنا و مدفنا ان شاء الله چون توسل بائمه طاهرين كه عروة الوثقى الهي و حبل الممدود بينه و بين خلقه ميباشند اعظم وسائل بسوى خدا است هر كس بگيتي با ايشان وسيله جو ميباشد و نظر بمقتضاى مودت لازمه با ايشان هر كس در مقام اخلاص و بندگى بيك طريقى اظهار اخلاص مينمايد و چون حفظ آثار و اخبار و اسعاد آثار اهل بيت اخبار كه حفظ شعائر اسلام و ايمان مرغوب بلكه از هر منديني مطلوب است لهذا علماى اخيار در جميع اعصار و امصار در اهتمام بر امر تحرير رسائل و كتب و طوامير و صحف پرداخته اند و چون ذكر احوال سيد الشهدا و حفظ اخبار متعلقه بان سركرده سالكان طريق رضا علاوه بر ان فوايد مشتمل بر فوائد بيشمار بوده حفظ ان بخصوص كتب و رسائل چند موضوع شد و چون در ميان خلق و لا سيما در منابر و عجم باعتبار اعراض از كتب علماء بعضى اكاذيب اضحه و اقاصيص فاضحه در اين باب اشتهار يافته در مجالس و محافل ذكر ميكنند لهذا در نظر داشت رسالهٔ در اين باب معمول داشته كه از قرب بسلوك بوده اخبار معتبره كه در دست بوده و بعيد از هر جا جمع نموده مرتب نموده

٧٦٧٤٠

ديباچهٔ كتاب

تا معلوم شود كه مذكر اخبار معتبره در اين باب غنائى از اكاذيب عاميانه حاصل ميباشد و چون عزم مؤكد شد باصرار بعضى از اخيار از اصدقاء شروع شده زمانها مدد با عبائر عوائق زمان اتمام ان در معرض تعويق بود تا در اين اوان كه حوادث عظيمه در اين بلاد خلل بنياد افتاد كه موجب تشويش عظيم از تلف مال و جان بود لهذا نظر كرفت كه اگر پروردگار لطيف او را از مهالك و صدمات نجات دهد اين امر را بشكرانه ان باتمام رساند چون از بركت ان جناب نجات حاصل شد خواست بعهد خود وفا نمايد تا شكرانه اين نعمت بعمل آيد شايد سبب مغفرت گناهان و موجب نجات از مهالك آخرت نيز بوده باشد و اگرچه اينكتاب نيست الا بمنزله مشك خشكيده و عظام نخره الا انكه بسا هست كه منتفع ميشوند تشنگان وادى مهجوريت و گرسنگان مخمصه ناصبوريت و مرجو از مكارم اخلاق ناظرين انكه زلات انرا بقلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت و مقيل عثرت او بوده باشند تا در زمره و اذا مروا باللغو مروا كراما محسوب بوده باشند و مسمى نموديم انرا بمهيج الاحزان و موقد النيران فى قلوب اهل الايمان و ان مشتمل ميباشد بمقدمه و چهارده مجلس اما مقدمه پس در آن دو مطلب است مطلب اول در بيان آداب تعزيه و ماتم و آن امورى چند ميباشد اول گريستن و جزع نمودن و مهموم و مغموم بودن و آه كشيدن و اظهار حزن و كآبه نمودن است بلكه اين نفس تعزيه و ماتم دارى است نه آداب آن و بعضى از علماء انرا از آداب شمرده اند ما نيز شمرديم و اينست فى الحقيقه انجم مطلوب است در اين باب و سزاوار است زياد نمودن بكى و گريه بر خود بستن بلكه مانند گريه كنندگان صدا ظاهر كند و سر دابته انداز و اظهار اندوه نمايد اگرچه گريه نكند و اين امريست آسان و بسيار بى سعادتيست حضور در مجلس تعزيه و ترك گريه و تباكى بالمره و استحباب اين امور بحجه اخبار كثيره است كه از خانواده عصمت رسيده است دويم و سيم و چهارم پوشيدن جامه نظيف از نجاست و گشودن بندها خصوصا بند گريبان كه داخل در اظهار ماتم داريست و كشف ذراعين و ساقين چنانچه از روايت عبد الله بن سنان مستفاد ميشود و اگرچه اين روايت در بيان آداب زيارتست لكن بعد از ذكر اين آداب بفرمايد كهيئة اصحاب المصائب و برهنه كردن سر و پا را نيز بعضى از علما ذكر كرده اند و بعيد نيست استحبابش بحجه دخول آن در عموم اظهار اندوه و مصيبت

مقدمه کتاب

در سر بهنه و هیئت اصحاب مصیبت با اینکه رفتن با پای برهنه در زیارت وارد شده
و ظاهر از ان اظهار تذلل و تخشع است و ایمقام نیز مقام آنست پنجم و ششم و هفتم و
هشتم ترک خضاب حناء و شانه کردن و سرمه کشیدن است چنانچه بعضی از علماء
ذکر کرده اند بجهة اخبار کثیره و سزاوار است ترک روغن مالیدن نیز بجهة قول صادق
مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَلَا ادَّهَنَتْ وَلَا اكْتَحَلَتْ وَلَا رَجَّلَتْ حَتَّى اَتَيْنَ رَأْسَ عُبَيْدِ اللّٰهِ
بلکه چنانچه در بعضی اخبار است لَا اُرِىَ فِى دَارِ هَاشِمِىٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ دود از خانه بنی
هاشم بلند نشد پنج سال و از این مستفاد میشود که سزاوار است ترک طبخ و اطعمه لذیذه
یا مطلق بجز نیکه مگر مثل نان که ضرورت مقتضی انست بلکه از مجموع این اخبار مستفاد میشود
رجحان ترک مطلق زینت و ترک مطلق لذائذ با اینکه چنین میباشند اهل مصیبت و
تأملی نیست در استحباب اظهار مصیبت و سلوک مسلک اهل مصیبت و بودن بر هیئت
ایشان و امّا آنچه متعارف است در میان عوام از تزیین مجالس بلکه تزیین خود بلباسهای
فاخره در ایام محرم مثل اکثر افعال ایشان منافی طریقهٔ اهل شرع میباشد بلی اگر مقصود از تزیین
بعضی از مجالس اجتماع خلق بوده باشد بجهة تعزیه شاید ضرر نداشته باشد لکن کسیکه بجهة
زینت بمجلس میرود بجهة تعزیه نرفته و امّا استحباب پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش کردن
منابر و مجالس بخصوص دلیلی بر این نیافتم بلکه پوشیدن سیاه بغیر از عمامه و عبا و چکمه را
نصوص دلالت بر کراهت آن مینماید لکن از انجاکه قسمی است از اظهار مصائب انشاء الله خالی از اجر
نیست اگرچه اینمسئله خالی از اشکال نیست مگر منع شود شمول ادلّه نا هیه صورهٔ مزبوره را امّا
خراشیدن رو و طپانچه بر رو زدن و بریدن موی ادر غیر اینمقام علما حرام میدانند حتی انکه
شیخ ره در مبسوط ادّعای اجماع بر ان میکند و اخبار نیز در منع از این امور وارد شده مثل روایت
خالد بن سدیر از حضرت صادق ع که فرمود وَلَا شَيْءَ فِى لَطْمِ الْخَدِّ وَسِوَى الْاِسْتِغْفَارِ و در حرمت
دریدن جامه بر میّت خلاف است این ادریس مطلقا حرام دانسته و دیگران بجهة پدر و
مادر و برادر استثنا کرده اند نظر بفعل عسکری نسبت به پدر بزرگوارش و فعل فاطمیات
بر حسین ع و در حدیث خالد بن سدیر حضرت صادق فرموده است باکی نیست بدریدن گریبان
زیرا که موسی ع در موت هارون گریبان جامه را درید پس فرمود پدر بر پسر و شوهر بر زن شق
ثوب نباید کنند و مؤید آنچه مذکور شد میباشد آنچه در اخبار وارد شده است از اینکه جناب

مقدمه کتاب

سید الشهداء مکرر وصیت میفرمود که چون من کشته شوم جامه چاک مکنید طپانچه
بر روی مزنید و ویل و ثبور مگوئید بلکه در اخبار منع دست بر زانو زدن نیز رسیده چنانچه
موسی بن بکیر از موسی بن جعفر روایت کرده است که فرمودند دست بر زانو زدن نزد
مصیبت اجر را میبرد ولکن تحقیق اینست که شمول این ادلّه مر محل کلام را محل کلام است
بلکه ظاهر عدم شمول است پس عمومات و تأکیدات بر اظهار اندوه و مصیبت و جزع و فزع
غیر ذلک خالی از معارض میباشد فَلْمِثْلِهِ يَقِلُّ شَقُّ الْقُلُوبِ فَضْلًا عَنِ الْجُيُوبِ شکافتن
دل ها در مصیبت او کم است چه جا دریدن جامه و سنگ بر سینه زدن در اینمصیبت
اندک است چه جای دست بر زانو زدن و در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از
شهادت امام حسین جامه های پوست پوشیدند و از گرما و سرما هیچ پروا نمیکردند
و شب و روز قراری نمی یافتند بلکه دایم در نوحه و ندبه بودند و در فکر طعام و شراب نبودند
سید الساجدین بجهة ایشان طعام مهیا میفرمود و انقدر گریه کردند که اشک از دیده
های ایشان خشک شد ایامی بنداری که دست بر زانو میزدند با اینکه نوحه عرب لطام می
باشد و تفریر امام کافیست در حکم بجوازش با انچه وارد شده است از فعل فاطمیات بلی در
بریدن مو و خراشیدن رو اشکال است پس تیغ بر پیشانی زدن یا بازو را مجروح کردن
چنانچه بعضی از عوام الناس راداب است خالی از اشکال نیست و امّا اعضا را زخم کردن و دهن
را قفل زدن و امثال ذلک از فعل اوباش ناس میباشد اینها مصیبت داری نیست مصیبت
آنستکه دل را لباس مصیبت پوشانیده باشد و از سوزش قلب از گونه ها رویش اشک جاری
باشد و آه سوزناک از سینه اش برآید آری از آنجا که شیطان را در هر جا دستی و پائی است
و هر عمل خیر را اینک بنحوی ضایع مینماید چنانچه ارکان اسلام را مثل صلوة و زکوة و غیر ذلک
را چنان خراب کرده که از صد نفر یکنفر بقواعد مقرره شرعیه آنرا بعمل نمیاورد بجهتی که
بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که زود باشد بیاید زمانیکه لَا يَبْقَى مِنَ
الْاِيْمَانِ اِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْاِسْلَامِ اِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْاٰنِ اِلَّا دَرْسُهُ از ایمان باقی
نمیماند چیزی مگر اسم و از اسلام نمیماند چیزی مگر رسم و از قران نمیماند چیزی مگر
درس آن در اکثر بلاد و نسبت باکثر اشخاص محقق و این امر عظیم که منافع آن لا تحصی و
فوائد آن غیر متناهیست نیز در آن چنان تصرف کرده که انرا ضایع کرده که کم مجالس

مقدمهٔ کتاب

تعزیه است که برپا شود الّا آنکه انواع معاصی بر آن مترتّب میشود مانند ریاء و غنا و کذب و افتراء و نظر بر اجانب و امردان اسم آنرا تعزیه میگذارند و بغیر از تعزیه همه چیز را مشتمل میباشد و آنرا اقامه شعار اسلام میدانند و حال آنکه بغیر از تضییع احکام اسلام چیزی در این نیست و چنان میدانند که تعظیم شعائر الله است و بجز استخفاف شعائر الله بجهة نقلهای دروغ و اطوار نامناسب چیزی در آن نیست با تو سیلهٔ اطفال و جهّال و فسّاق بر منابر بالا میروند و حال آنکه اعاظم علماء و کمّلین را شرم میآید که بر منابر بالا روند بجای پیغمبر و نوّاب او متمکّن شوند تا بجدّی که جمعی آنرا صنعت گرفته اند و ایّام عاشورا و صفر را ایّام تجارت خود گردیده اند و چنان اشخاص متوجّه چنین شغل عظیم میباشند و افعال چند از ایشان صادر میشود که شخص را نخوش میآید که تعزیه خوان میگویند او را با آنکه خدمت گذاری سیّد الشّهداء و ذکر تعزیه او فخری عظیم میباشد باری اگر مردم بجهة ریا می کنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم آنرا وسیلهٔ دنیا قرار داده اند تو آنرا وسیلهٔ آخرت گردان و اگر مردم در ضمن آن معصیت میکنند تو آن را خالص از معصیت گردان نه اینکه آنرا ترک نمائی و در حدیث است شخصی عرض کرد بحضرت صادق که خوشم نمیاید بر فتن بزیارت جناب امام حسین ع زیرا که همه کس میروند و زنان و اطفال هم میروند و بجهة شهرت میباشد حضرت مبارک بر برافروخت زمانی پس سر برداشته فرمودند که اگر مردم بجهة شهرت بزیارت میروند تو بجهة خدا برو و آنرا ترک مکن و آیا اظهار اندوه و مصیبت و اقامهٔ عزا در همه ایام و اوقات مستحب است یا مخصوص با ایّام محرّم و بخوان از ایّام مصیبت است ندیدم کسی از علماء که متعرّض شود آنرا و لکن اطلاق ادلّه مقتضی عموم است و گریستن سیّد السّاجدین در مدّت عمر و برپا داشتن بنی هاشم تا پنجسال دائما عزای آنحضرت را مؤیّد میتواند بود و چنانچه ظاهر میشود از سیر ائمّه نیز اینکه گریه را اختصاص بزمانی دون زمانی نداشته هرگاه یکی از شعراء میرفت در مجلس ایشان میفرمودند بخوان و میخواند و میگریستند و در حدیث است که نبود روزی که مذکور شود حسین ع نزد حضرت صادق مگر آنکه در آن روز و در آن شب کسی او را شاد نمیدید و از یونس بن یعقوب روایت شده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند که پدرم فرمود یا جعفر وصف کن از مال من فلان قدر را بجهة تعزیه کنندگان تا اینکه بکنند بر من در منی تا ده سال در ایّام منی شهیدی میفرماید که

مقدمهٔ کتاب

ع یام العضل رایت خیرا من

که مراد از این تنبیه ناس است بر فضل این و مقصود اظهار این امر است تا مردم اقتدا نمایند بآن و بدانند که اهل بیت را این طریقه بود تا دیگران نیز بایشان اقتدا نمایند و اشکالی در این نیست بلی اشکال در اینست که آیا استحباب این امور تا بیست در اعیاد و زمانی که زمان سرور اهلبیت بود مثل نهم ربیع الاوّل و غدیر و نظر آن زیرا که مطلوبیت در این ایّام شادی و مسرّتست و با این مطلوبیت حزن و الم بمعنی است زیرا که حزن و سرور متضادان میباشند و مطلوبیت هر دو از شخص واحد بیوجه است. پس مسئله نظیر اجتماع امر و نهی میباشد و چون مطلوبیت مسرّت در ایّام مخصوصه خاص است مراد میباشد تخصیص ادلّه استحباب اندوه بغیر ایّام لکن ممکنست دفع اشکال بالتزام اجتماع امکان مسرّت و اندوه از جهتین مثل اجتماع خوف و امن از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان اجتماع در عدم جواز اجتماع امر استحبابی و نهی نیز جای کلام است زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف ما لا یطاق است و در اینمقام بیوجه است بجهة رخصت ترک از هر دو جانب بلی اجتماع متضادّین نیز مانع میباشد از این لکن نظیر این در شرع بسیار وارد شده است مثل صلوة در ازمنه و امکنه مکروهه و تصرّف که بجهة فرار آن میشود در اینجا نیز ممکنست ارتکاب آن و از اینها همه گذشته دلیل استحباب اندوه بر سیّد الشّهداء ع مثلا قطعی است و استحباب مسرّت در این ایّام بخصوصها ظنّی است بلکه ناشی از تسامح در ادلّه سنن و ادلّه قطعیّه بر تسامح مقدّم است یقینا بر سایر ادلّه ظنّیه نیز علی احتمال و محلّ تحقیق این مطلب اینجا نیست و کیفما کان حکم بعدم استحباب تعزیه و گریه در این چنانچه از بعضی مسموع شده بعید است سیّما با آنچه وارد شده است از قول سجّاد فاتی رجالا منکم تیسّرن بعد قتله ام ایّة عین تخبس دمعها و تضنّ بانهمالها و قول ناحیه در زیارت مشهوره فلاندبنّک صباحا و مساءً فلابکینّک بدل الدّموع دما و قول منادی که از آسمان ندا کرد در وقت شهید کردن آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه الیوم نزل البلاء علی هذه الامّة فلا یرون فرحا حتّی یقوم قائمکم و یشفی صدورکم الی غیر ذلک بلکه از اینها معلوم میشود که این مسرّتها و شادیها بیجا است و چه نیکو میگوید سیّد ابن قضّ علم الهدی انّ یوم الطّف یوما کان للدّین عصیبا لم یدع للقلب منّی للمسرّات نصیبا لعن الله رجالا انزعوا الدّنیا غصوبا سالموا عجزا فلمّا قدروا اشنّوا الحروبا

طلبوا او ثارهم عند ناظلما وجورا یعنی روزیکه آن مصیبت در کربلا واقع شد روزی بود که
شدید بود بر دین پیغمبر ص و از برای شادی در دل ضعیفی نگذاشت و جای شادی آن روز نامل
خدا لعنت کند کسانیرا که از روی نشاط اقتحام در دنیا کردند و در زمان عجز خود تسلیم کردند
و منقاد شدند و چون قدرت یافتند لشکرها هلاک و بلا را بر اهل بیت فرستادند و اهل
دین را بر طرف کردند و طلب کردند خونهای کفاری را که در بدر و احد کشته شده بودند حین
دیگر از برای ابقاء استحباب اینامر دو این ایام عظمی و بزرگی این بلیه است که بر همه شادیها
غالب میباید زیرا که معلوم است که اگر بزرگی دو امر برای او روی دهد که احدهما اعظم از
دیگر باشد مثل آنکه خدا فرزندی باو دهد و لکن پدر شد عالی از او برود البته مراعات
مصیبت او کردن اولی میباشد پس اگر فرض شود ایام عاشوراء را در یکی از اعیاد پس
مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه محرم و نوروز اتفاق افتاد و همه کس مراعات عاشورا را
کردند والله العالم **مطلب دوم** بدانکه بعضی از علماء را عقیده اینست که ذکر اخبار
ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضائل ائمه از معجزات ایشان مجوز است بجهه تسامح
در ادله سنن بجهه آنچه وارد شده است بطرق معتبره و صحیحه که کسیکه برسد باو ثوابی
بر عملی و آنرا بجا آورد بجهه طلب آن ثواب باو میرسد اگرچه در واقع چنانچه باو رسیده نباشد
و بگمان این فقیر این سخن درست نیست بلکه توهم است زیرا که اگر شک شود که تعزیه یا
ذکر مناقب مستحب است و دلیل ضعیفی بر استحباب آن اقامه شود مقتضای جواز تسامح
حکم باستحباب آن میشود و کلام در اینمقام نیست بلکه کلام در اینستکه این منقبت غیر معلوم
که در حدیث ضعیف است منقبت است و در صاحب منقبت ثابت است تا ذکر شود و ثواب
بر آن عاید گردد یا نه و این کیفیت مصیبت واقع است تا مذکور شود و باعتقاد صحت
آن گروه بر آن بگریند یا نه پس اینمقام مقام اثبات موضوع است نه حکم و اینمقام مقام علم است
نه تسامح و اینرا ضحست و تحقیق آنستکه در اینمقام اخبار ضعیفه و صحیحه یکسانند و مقام
عمل نیست بلکه مقام اعتقاد است و علم معتبر است پس اخبار صحیحه نیز بناء علیه مادامیکه
علم از آن مستفاد نشود اعتقاد نمیشود کرد زیرا که تعبداً چیزی را اعتقاد و وقوع نتوان
کرد مگر در اسباب تعبدیه و این دخل بآن ندارد و لکن نقل اخبار ظنیه در این باب مضرتی ندارد
بلکه موجب ثواب میباشد از جهت شیوع و استحباب ذکر اهل بیت و استحباب اقامه عزا و گریه

وگریستن و ذکر وقایع ایشان و شبهه نیست که بعد از ذکر اینحکایات و اخبار داخل در آن
موضوعات میشود و صادق میباشد که ذکر فضیلت اهل بیت کرده و گریانیده و همین قدر
کافیست در حصول مطلوب بلی شبهه که هست اینستکه با عدم معلومیت امر چگونه نقل
میکند که چنین کرد و چنین شد و چنین گفت مثلا و حال آنکه بسا هست که خلاف واقع
میباشد و لکن این اشکال وارد است نیز در صورتیکه اخبار صحیحه باشد نیز زیرا که صحت
موجب علم نیست و در ظنیت همه شریکند لکن دفع شبهه میشود باینکه این ضرر ندارد بجهه
حصول تعارف چنانچه داب علما نیز میباشد چنانچه در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند
قال الصادق ع مثلا و حال آنکه معلوم نیست بر ایشان صدور قول مذکور از جناب حضرت
پس در اینمقام نیز از این باب میباشد و ضرر ندارد بناء علیهذا اخبار ضعیفه و صحیحه مساوی
میباشند بلی اگر مظنه بکذب خبر باشد در جواز نقل بدون نسبت براوی محل شبهه عظیم
میباشد بلکه باشک خالی از شبهه نیست بنابراین نقل از علما بلکه از کتب تاریخ و غیرها ضرر ندارد هرگاه
اعتمادی بآن باشد و آثار کذب و وضع بر آن لایح نباشد بلکه در اینمقامات اگر اکتفا باخبار صحیحه
بلکه مطلق اخبار شود چیزی بدست نمیاید لهذا می بینی اجله علماء را که اقتصار باخبار معتبره
نمیکنند بلکه کلمات علماء و مورخین را نیز نقل مینمایند و با وجود اینها هم چیزی چند از جهال
تعزیه خوان ها مسموع میشود که بگوش نخورده بگمانشان که همین که سخن تازه مذکور شود
خوبست و از سوء عاقبتش نمی اندیشند که حضرت میفرماید که دروغ گو بر من بسیار شد
بر من دروغ بگوید جایگاه خود را در آتش مهیا داند و نقل بالمعنی را اگرچه جایز میدانند
لکن با شرایط مقرره معهوده که مبادا چیزی را زیاد و کم گرداند و کمال احتیاط را در این امر
داشته اند چه جای آنکه حکایات بی ماخذ را نقل کنند یا اخبار را سراپا درهم شکنند یا آنقدر
شاخ و برگ بر آن افزایند و اصلاح آن با هم نشود که خدا داند از ایشان هم مثل این جماعت
متعارف کرده میباشند مانند تغنی و ساز و نقاره و اما آنچه متعارف شده است از اخذ
اجرت بر همین عمل موافق شرع انور بوده باشد اجرت آن بر آن بحسب قواعد حرام نباید
باشد زیرا که اجیر شدن بر صلوة و صوم و حج و زیارت و تلاوت را جایز دانسته اند مستلزم
تجویز این نیز میباشد لکن اگر اجرت را معین نکرده زیاده بر اجرة المثل تسلطی ندارد اگر
این عمل را اجرتی باشد بحسب عادت و از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمود

مقدمهٔ کتاب

لاباس بکسب النائحة اذا قالت صدقا یعنی نیست بکسب زن نوحه گر اگر در نوحه گری خود
راستگو باشد و در حدیث دیگر ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا باس باجر النائحة
اجر گرفتن زنان نوحه گر باکی نیست لکن حنان بن سدیر روایت کرده است از حضرت صادق
که فرمود لا تشارط وتقبل کلما اعطیت باید شرط نکند از ابتدا که فلان مقدار میگیرم و
باید قبول کند آنچه باو میدهند و بنا بر این اجرت گرفتن با شرط کردن آن در ابتدا که فلان
مبلغ را میگیرم مشکل میباشد و در جواز نوحه بر سایر مردگان و اخذ اجرت بر آن خلاف
در میان علماء شیخ طوسی و ابن حمزه از علما حرام دانسته اند و شیخ ادعا اجماع کرده و اخبار
بر منع نیز وارد شده حتی آنکه وارد شده که پیغمبر خدا صلعم لعن کرد نایحه را و کسیکه نوحه او را
گوش دهد و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا صلعم وارد شده است که فرمودند که اگر زن نوحه
گر بی توبه از دنیا برود در روز قیامت محشور میشود و حال آنکه پوشیده باشد سربالی از
قطران ولکن ظاهر مشهور علما جایز میدانند و جمع احبار چند و اخبار ما نعه را حمل بر نوحه باطل نموده اند

مجلس اول در ذکر خروج جناب سید الشهداء از مدینهٔ مشرفه بسمت مکهٔ معظمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقا الیه وسقاهم
من رحیق مودته حتی هجروا من دیارهم اسفا علیه واولههم بجماله حتی اختاروا فراق
الصدیق واحتملوا اعثاء الطریق طلبا للزلفی لدیه وتیمهم فی عشقه حتی لم یبالوا
بامطار السهام والاسنة لمن لم یشعر بجانبیه والصلوة والسلام علی اول مهاجر هاجر
من دیاره لهواه وافضل سالک سبیل رضاه واقرب الخلق الی ربه وسیده
ومولاه سیدنا ومولانا محمد بن عبد الله وعلی اهل بیته افضل السالکین الی الله
واشرف المهاجرین عند الله سیما علی ولده وحبیب قلبه وفلذة کبده الذی هاجر
مع اولاده وعشیرته واخرج عن حرم الله مع اخوانه وقبیلته وجاهد فی الله مع
انصاره واحبته وقتل لوجه الله مع اعوانه وخاصته الغریب الوحید والاسیر
الشهید الذی احاطت به کلاب اهل الدنیا وسباع اراذل الوری فجعل یفر بعیاله
من بلد الی بلد ومن دار الی دار حتی اناخوا علیه واحاطوا بجانبیه ففعلوا به من
القتل والغارات وسبی النساء والبنات ما کلت الالسن عن تقریره وعجزت الایدی

مجلس اول

عن تحریره فوالله ان هذا لامر تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر
الجبال له هدا فواحسرتاه علی تلک الاجسام المرملة بالدماء والافواه الیابسة من
الظماء والهفاه علی تلک الاجساد والابدان المدفونة من غیر غسل واکفان و
واطول لهفی علی تلک الجثث المجدلة فی الفلوات والاعضاء البالیة العاریات
ویا تاسفی علی تلک الذراری الموتورات والنسوة المأسورات ویا حزنی علی الایدی
المغلولات والاعناق المکبلات فالویل للعصاة الفساق کیف سلک بهم الدنیا
طریق العمی واحادت بابصارهم عن منار الهدی فاتخذوه ربا واتخذتهم عبدا
فلعبت بهم ولعبوا بها ونسوا ما ورائها رویدا لیسفر الظلام فسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون وبعد قال الله تعالی فی کتابه المبین وکلامه المتین اذن
للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع
وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله
لقوی عزیز مراد از ظاهر آیهٔ شریفه شاید این باشد که اذن داده شده اند بقتال با اعداء
حق جماعتی که بر ایشان ظلم کردند و ایشان را از دیار خود بیرون کردند بدون جرم و تقصیری
مگر آنکه میگفتند ربنا الله خدای ما معبود بحق است و بیزاریم از شرک و بت پرستی دنیا
پرستی و اگر نه این بود که خدا دفع میفرماید عذاب خود را از بدان خلق و اشرار ظالمان
بواسطهٔ اخیار و نیکان ایشان هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی که معابد ایشان جمیع
که محل ذکر الهی است خراب و سرنگون میگردید و هر آینه یاری خواهد کرد خدا هر که
را یاری کند بدرستی که خدا است صاحب توانائی و عزت و چنانچه از بعضی از تفاسیر
معتبره و اخبار بر میاید آنستکه قبل از نزول این آیه حضرت رسول صلعم مامور بقتال با کفار
نبودند پیوسته کفار در صدد اذیت مسلمین بودند و ایشان را سر و پا میشکستند و اهانت
مینمودند تا آنکه جبرئیل ع آمد و این آیه را آورد و شمشیری بر کمر آنحضرت بست در کتاب
شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند که نزلت فی علی
وجعفر وحمزة وجرت فی الحسین ع یعنی نزول این آیهٔ شریفه در شان علی و جعفر و حمزه
بود که ایشان را از دیار خود که مکه بود بیرون کردند از روی ظلم و ستم و ایشان را تقصیری

كتاب اللهوف

مجلس اول

نبود مگر که ترك طريق مشركان كردند و طريقهٔ توحيد را سلوك ميمودند پس ايشان
دردار هجرت و محل غربت ماندند و در راه خدا جهاد كردند تا انكه بسعادت شهادت فائز
شدند هم چنانكه وارد شده است كه در جنك احد چون حمزه را شهيد كردند با بسيار
از انصار و مهاجرين چون مسلمين بمدينه بركشتند در خانه ها مسلمين صدای نوحه زنان
بلند شد كه بر كشتگان خود گريه ميكردند و چون حمزه غريب بود و كسى نبود كه عزايش را برپا
نمايد در خانه اش صدا بلند نشد پيغمبر خدا چون اينحالت را ديد متأثر و محزون گرديد و
فرمود اما عم حمزة فلا بواكي له هيهنا اما عم من حمزه در اينجا غريب است و عزادار و گريه
كننده ندارد چون مهاجرين حزن انحضرت را ديدند زنان خود را گفتند اول برويد بر حمزه
نديه و نوحه كنيد و بعد بر كشتگان خود رويد بگر اول در خانه حمزه صدا شيون بلند شد
حضرت فرمود كيست كه بر عم غريبم گريه ميكيند گفتند زنان انصارند فرمود خدا از ايشان
راضى باد پس انحضرت فرمودند وجرت في الحسين اگرچه اين ايه در شأن ايشان نازل شده
لكن جارى در حق حسين و مصداق ان درباره ان اواره از ديار و وطن بظهور رسيد كه او را
بگناه از وطن خود دور كردند و در غربت اسير نمودند و اخر الامر انحضرت باذن الهى با
ايشان جنك و مقاتله نمود تا انكه بيجرم و تقصير او را كشتند و او را تقصيرى نبود مگر
انكه طريقهٔ خداپرستى را پيش گرفته و دست از بت پرستى و اطاعت جبت و طاغوت
برداشته بود و مردم را بسوى ولايت كه اعظم شرايط توحيد است هدايت ميفرمود
و بغير از قول ربنا الله چيزى نميگفت اين بود كه وارد شده است كه ان شهيد مظلوم
در روز عاشورا با انقوم بيحيا ميفرمود خبرونى هل تطلبونى بقتيل قتلته او بمال
اص
جراحة او بمال استهلكته ام على سنة غيرتها ام على شريعة بدلتها خبر دهيد مرا كه
دور مرا گرفته ايد بجهة چه مگر كسى را بناحق كشته ام كه ميخواهيد مرا بعوض او بكشيد
يا قصاص جراحتى از من مطالبه مينمائيد يا مال كسى را بناحق مالك شدم كه از من مواخذه
كنيد يا بدعتى در دين خدا ظاهر كرده ام يا سنت پيغمبر را تغيير داده ام يا شريعت او را تحريف
نموده ام انجماعت بى دين بعوض جواب ساكت شدند و مكرر اين نحو كلمات ميفرمود
از براى تمام حجت بر انجماعت بى حميت با قلوب قاسيه كه از طينت هاى خبيثه لئيمه بهم
رسيده چه توان نمود و بموعظه و نصيحت چگونه اينها از ان حيوان نمود فانها كالحجارة

كتاب اللهوف

مجلس اول

او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء پس
ايه شريفه در حق حسين كمال بهم رسانيده ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا و اگر نه اين بود كه خدا دفع ميكرد
عذاب خود را از خلق بواسطه نفيسه ذريه طيبه او هر اينه عذاب الهى نازل ميشد بنحوى كه زمين
با اهلش سرنگون ميگرديد و معابد و مساجد منهدم و خراب ميشد ارى جا ان بود كه عذاب
الهى نازل شود و عالم را سرنگون نمايد در جائيكه غيرت الهى مقتضى اين شود كه بجهة پى كردن
ناقه بچه شترى عذاب نازل نمايد چندين هزار خلق را از روزگار براندازد ايا جا اين
نبود كه بواسطه كشتن فرزند عزيز پيغمبرش عذاب نازل نمايد ايا ناقه صالح عزيزتر
بود در پيش خدا از سيد الشهدا ناقه صالح را عظمى نبود زيرا كه مثل او را هزاران هزار در
عالم ميكشند بلى چون خدا او را آيتى از ايات خود قرار داده بود و سفارش فرموده
بود كه او را اذيت ننمائيد چون او را كشتند از ان عمل خدا در غضب شد و زمين بلرزه
در امد تا اينكه انجماعت هلاك شدند پس مثل سيد الشهداء كه هر صفتى از صفاتش
ايتى بود از ايات الهى و هر سر مويش عزيزتر بود در پيش خدا از هزار هزار ناقه صالح
اگر او را بيجرم و تقصير نحر كنند و پاره پاره كنند و طفل او را و فرزند عزيزش را اگر هر
مويش مقابل صد هزار بچه ناقه صالح بود او را پاره پاره نمايند ايا نبايست كه زمين
بلرزد و كوهها سرنگون گردد و همه عالم را خراب كند با انكه ناقه صالح را با او كارى نكردند
و ظلمى ننمودند بلى ابى كه خدا حق شرب از براى او قرار داد كرده بود بگفته الهى راضى
نشدند و حق او را باو وانگذاشتند پس او را پى كردند واما حسين را حق شربى كه
از براى همه كس بود از او منع نمودند و او را تشنه و گرسنه ذبح كردند و بدنش را پاره
پاره و قطعه قطعه نمودند ايا جاى اين نبود كه جبرئيل امين چنانكه در كشتن ناقه صالح
صيحه
زد و فرياد بر كشيد بنحوى كه گوش ها را پاره نمود و همه مردند در كشتن محذوم خود حسين
ناله كشد و صيحه زند كه عالم زير و زبر گردد فيا سماء آه جرت هذه الامور على ال الحسين
تمورى بعده مورى اى اسمان اين ظلم ها و ستمها جارى شد بر حسين و حسين را ما
تشنه كشتند و اهل بيتش را اسير كردند پس بتزلزل و اضطراب در ائى و عالم را
نگون نماى وانت يا ارض صيرى بعده قطعا ويا جبال على وجه الثرى سيرى

کتاب اللهوف

مجلس اول

ونوای زمین بعد از حسین بایست پاره پاره شوی وای کوهها بایستی پاره پاره شوید وازتزلزل واضطراب بایست برجای خود قرار نگیرید وَيَا مِيَاهُنَّ سَا فِي الْحَوْضِ مُهْجَتُهُ عَطْشَى فَضَتْ نَحْبُهَا مِنْ بَعْدِهَا غَوْرِيْ آه آه فرزند ساقی کوثر وسقای روز محشر را بالب خشکیده وجگر تفتیده شهید کردند پس چرا آبهای چشمها خشک نشد وچرا دریاها فرو نرفت وچرا بار مثل زنبور رحمت میرنرید یَا خَيْلُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فَلَا شُدَّتْ عَلَيْكِ سُرُوجٌ لِلْمَغَابِرِ وبعد از افتادن سرخیل شجاعان عالم وسردار مبارزان بنی آدم از اسب وبعد از خالی شدن خانهٔ زین از بهترین سواران معرکه شجاعت ویکهٔ تاز معرکه مبارزت چرا اسبها را زین ولجام می بندند امید دارم که سواری سواران براسبهای تازان مبارک ومیمون نبوده باشد اَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الشِّبْلِ الْحُسَيْنِ وَقَدْ أَمْسَى مَزَارًا لِقِطْعَانِ الْبَعَافِرِ آیا کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که ببیند فرزند عزیز خود را که او را در بیابان تنها انداخته اند وکسی او را زیارت نمیکرد ونزد او تردّدی نمینماید مگر وحشیان صحرا وجانوران کوه وبیابان اَيْنَ الرَّسُولُ وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ تُرَى كَمُصْحَفٍ قَدْ يُرَى فِي الْأَرْضِ مَهْجُورٌ کجا بود رسول خدا که ملاحظه نماید بدن شریف حسین خود را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده که بعوض سطرها زخمهای شمشیر وخنجر در کنار یکدیگر بر صفحهٔ آن بدن شریف قرار گرفته واو را مثل قرآنی که در دست کفار باشد متروک ومهجور گذارده اند اَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الرَّأْسِ الْكَرِيمِ عَلَى رَأْسِ السِّنَانِ يُحَاكِي بَدْرَ دَيْجُورِ کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبند خود را که همیشه ببینه میچسبانید که از ابر نیزه زده اند ومانند ماه تابان نیزه روزان او را بهر طرف میگردانیدند آه آه اَيْنَ الرَّسُولُ وَثَغْرُ كَانَ يَرْشِفُهُ تَدُقُّهُ بِقَضِيبٍ كَفُّ مَخْمُورِ کجا بود رسول خدا وشافع دوسرا تا ببیند آن لب ودندانی را که همیشه آنرا میبوسید میمکید پسر معاویه شراب خوار بادست خبیثش چوب بر آن میزند پدر ومادرم بفدای لب ودندانت باد یا اباعبدالله آیا لب ودندانت تقصیری داشت مگر آنکه بوسه گاه پیغمبر خدا همیشه بذکر خدا وند اکبر بود اَيْنَ الرَّسُولُ وَمُهْرُ السِّبْطِ مُنْقَلِبٌ يَعْدُو إِلَى الْفُسْطَاطِ مَكْسُورٌ اَيْنَ الرَّسُولُ عَنِ الْأَيْتَامِ تَنْدُبُهُ مِثْلَ النُّجُومِ عَنِ النُّوقِ الْحَدَابِيرِ آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسب بیصاحب فرزندش را که با زین شکسته در روی بخون آغشته بهر طرف میدود وفریاد مینماید وخبر مرگ صاحب خود را به بنیانش

کتاب اللهوف

مجلس اول

میرساند آیا کجا بودی یا رسول الله که بشنوی نوحهٔ یتیمان وگریهٔ خواهران ونالهٔ زنانش را که مثل ستاره از هر طرف متفرق شده است وایشان را بر شترهای بد رفتار سوار کردند خَطْبٌ تَضَعْضَعَ مِنْهُ الدِّينُ وَاضْطَرَبَتْ قَوَاعِدُ الْمَجْدِ فِي الْأَعْرَافِ وَالطُّورِ مَجْدًا فتم این مصیبتی است که ارکان دین الهی از آن بتزلزل در آمد وبنا واساس خانهٔ مجد وبزرگی که پروردگار مجید در اعراف وطور آنرا مؤسس نموده وپایهٔ آنرا بجهت پیغمبر آخر الزمان بلند گردانید باضطراب در آمد ونزدیک شد که منهدم گردد خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ وَالْأَحْقَافِ وَالنُّورِ حادثه ایست این حادثه که عرش الهی با آن عظمت بتزلزل در آورد آثار هدایت فرسوده شد ودلالت که پروردگار عالم آنرا قرار داد محو ومنطمس گردید خَطْبٌ أَقَامَ عَمُودَ الشِّرْكِ مُنْتَصِبًا وَشَدَّ أَعْضَادَ أَهْلِ الْغَيِّ وَالزُّورِ مصیبتی بود این مصیبت که بواسطهٔ آن آثار توحید وخدا پرستی پست شد وعمود شرک وبت پرستی بر پا گردید وبازوی اهل کفر قوی شد بدانکه اگرچه حقتعالی عذاب خود را نازل نفرمود وعالم را سرنگون ننمود ولکن آنچه در آخرت مهیا فرموده بجهت ظالمان کفایت مینماید ایشان را پس باید بقضای الهی تن درداد وکرده حکیم علی الاطلاق را موافق حکمت دانست وبدرستیکه در عقوبت تعجیل مینماید که خوف فوت داشته باشد وخدا در کمینگاه ستمکاران باشد وطبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین ذکر میفرمود احوال جماعتی از بنی اسرائیل را که خدا ایشانرا مسخ نمود وایشان را از صورت بنی نوع انسان انداخت وبصورت میمون کرد ایشانرا بجهت مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهت حرمت آنروز چون باخر قصه رسید فرمود اِنَّ اللهَ تَعَالَى مَسَخَ اُولٰٓئِكَ الْقَوْمَ لِاصْطِيَادِ السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ اَوْلَادَ رَسُولِ اللهِ وَهَتَكَ حَرِيمَهُ خدا مسخ فرمود آن جماعت را بجهت صید نمودن ماهی پس آیا چگونه می بینی حال گروهی را که کشتند اولاد پیغمبر او را وحرمت او را ضایع وپرده حریم او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما این حدیث را از شما شنیده بودیم یکی از دشمنان خاندان نبوت گفت اگر کشتن حسین از روی باطل بود پس کشتن او از صید ماهی عظیم تر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندگان او همچنانکه

كتاب اللهوف

مجلس اوّل

غضب كرد بر كسانيكه صيد ماهى كردند در يوم سبت حضرت فرمودند كه بگو در جواب انكه ابليس لعين معصيتش بزرگتر بود از معصيت جماعتى كه باغواى او كافر شدند پس چرا خدا هلاك كرد ايشانرا مثل قوم هود واصحاب فرعون وابليس را هلاك نفرمود حال انكه او اولى بود بهلاكت از آنجماعت پس چرا خدا هلاك فرمود اينجماعت را كه تقصير ايشان از ابليس كمتر بود در معاصى مرتبات ومهلت داد ابليس را بان معاصى ومحرمات كه از او سر ميزند نيست اين مگر اينكه پروردگار عالم حكيمست وتدبير او باحكمت مقرونست هر كس را مهلت ميدهد در ان تدبيرى است وهر كس را هلاك ميكند در آن حكمتى است فذلك هؤلاء الصائدون في السبت وهؤلاء القاتلون للحسين ع ويفعل في الفريقين ما يعلم انه اولى بالصواب والحكمة پس هم چنين هلاك نمودن صيد كنندگان ماهى را ومهلت دادن كشندگان حسين را آنچه را كرد در حق ايشان آن موافق صواب وحكمت است لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون پس اوّلا اينكه بحث بر حكيم على الاطلاق روا نيست وثانيا اينكه خود فرموده ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا اگر دفع نميكرديم از اشرار ناس بواسطهٔ ابرار ناس هر اينه عذاب نازل ميشد ومعابد ومساجد را سرنگون ميكرد اگر چه اين حكم كلى است ولكن گذشت كه جناب صادق ع فرمودند در حق حسين جارى شده پس اگر نبود بقيهٔ ذريهٔ طاهرهٔ او ونبود بجهة وجود حجة الهى كه محلّ فيوضات الهى وسبب نزول رحمت وبركات نامتناهيست هر آينه عالم سرنگون شده دنيا وساكنهايش زير وزبر شده بود زيرا كه امر سهلى نبود كشتن جگر گوشهٔ پيغمبر خدا را واسير نمودن دختران فاطمه زهراء را اگر خدا بجهة صيد ماهى چند بيرحمت او جماعتى را مسخ نمايد وبر ايشان صاعقه از آسمان فرو فرستد وباتش دنيا وآخرت بسوزد پس چه گمان دارى از كسانيكه حجت وخليفه او را وزينت عرش كبريائى وعظمت او را ومظهر جلال ورفعت او را ماهى وار در درياى خون غرق نمايند واو را بيگناه از آب منع نمايند وهر گاه گروهى عظيم را هلاك كند بجهة هتك حرمة روز عيدى كه خدا آنرا باحرمت داشته بود در آن روز از صيد سمك نهى فرموده بود پس چه خواهد بود حال گروهى كه هتك حرمت عيد سيّد انام را كه روز جمعه بود وبمنزلهٔ يوم السبت بنى اسرائيل است ضايع كردند در چنين روز كه

من ذلك فقال الحسين لهانئ بن هانئ السبيعي وسعيد بن عبدالله الحنفي اخبراني من اجتمع على هذا الكتاب الذي ورد الى فقالا يا ابن رسول الله شبث بن ربعي وحجار بن ابجر ويزيد بن الحارث ويزيد بن رويم وعروة بن قيس وعمرو بن الحجاج ومحمد بن عمير بن عطارد فعندها قام الحسين فصلى ركعتين بين الركن والمقام وسأل الله الخيرة في ذلك ثم طلب مسلم بن عقيل واطلعه على الحال وكتب معه جواب كتبهم يعدهم بالقبول ويقول ما معناه قد نفذت اليكم ابن عمي مسلم بن عقيل ليعرفني ما انتم عليه من رأي جميل فسار مسلم بالكتاب حتى وصل بالكوفة فلما وقفوا على كتابه كثر استبشارهم باتيانه اليهم ثم انزلوه في دار المختار ابن ابي عبيدة الثقفي وصارت الشيعة تختلف اليه فلما اجتمع اليه منهم جماعة قرء عليهم كتاب الحسين وهم يبكون حتى بايعه منهم ثمانية عشر الفا وكتب عبدالله بن مسلم الباهلي وعمارة بن وليد وعمر بن سعد الى يزيد يخبرونه بامر مسلم ويشيرون عليه بصرف النعمان بن بشير وولاية غيره فكتب يزيد الى عبيد الله بن زياد وكان واليا على البصرة بانه قد ولاه الكوفة وضمها اليه ويعرفه امر مسلم بن عقيل وامر الحسين

كتاب مهيج الاحزان

در بهترين ساعات كه وقت زوالست وخدا مردم را خوانده است بسوى ذكر خود واحترام پيغمبر خود كه باطن ذكر الله است وبتحصيل قرب خود ومناجات خود وگوش بمواعظ ونصايح خود حرمت ان روز را ضايع كنند وپرده حرمت پيغمبر خود را بدرند ومرتكب چنين امرى كه قلم از تحرير ان عاجز است شوند وروز جمعه كه يوم السبت مسلمانانست آنرا ضايع نمايند وبصيد نمودن نهنگ بحار معارف الهى واشرف مخلوقات از ماه تا بماهى جرأت نمايند واينكه در بعض اخبار وارد شده است كه المقتول يوم السبت واينكه آن حضرت را روز شنبه شهيد كردند همانا تأويلش همين است كه مذكور شد كه شهادت او در روز جمعه كه يوم السبت مسلمين است ميباشد اگر چه جمعى از علماء بظاهر اين اخبار عمل نموده وقائل شده اند كه شهادت انحضرت در روز شنبه بوده مثل شيخ مفيد در ارشاد وغير ايشان ولكن مخالفست با اخبار كثيره دالّه باينكه امر در روز جمعه بوده وباين قائل شده اند بسيارى از علماء رضوان الله عليهم بلى هلاكت انجماعت اولى بود امّا خدا عذاب نفرمود انجماعت را بواسطهٔ حجّت خود كه درميان خلق بود بقيم لولا شمس منه ما طلعت شمس ولا كان سهل لا ولا حزن ولم يدر فلك كلا ولا سكنت ارض بل اضطربت ارض بها سكنوا بلى اگر نبود از بركت آفتابهاى فلك عصمت وطهارت وماه هاى برج هدايت وامامت از اولاد ان قافله سالار رسالت كان سعادت وبيشتر وكاروان شهادت هر اينه هرگز آفتاب طلوع وغروب نميكرد افلاك گردش نمينمود وزمين قرار نمى يافت وسهل وجبل بر طرف ميگرديد لولم يرد ربنا اظهار حجته من صلبه ما استقام الدهر والزمن اگر نه اين بود كه خدا ميخواست اظهار نمايد حجت خود را وبيرون آورد خلفاء خود را از صلب طاهر او هر آينه زمان وروزگار باستقامت نميماند ما عطّل الكون اذ كانت قلائده منه هداة على فعل التقى مرتوا عالم سرنگون نشد وكونين معطّل نگرديد بجهة انكه گوهرهاى مضيئه وجوهرهاى ثمينه او اولاد طاهرهٔ او قلاده روزگار ونظام ليل ونهار بودند كه بواسطهٔ تقوى وممارست بر عبادت خدا مقصود از ايجاد ما سوى حاصل ميگرديد فليندب المجد اهليه كذا وكذا فليعظم الخطب او فليكبر المحن پس سزاوار است كه مجد وبزرگى نوحه وندبه نمايد بر اهل خود وبايد عظيم شود مصيبت خلق وبزرگ شود محنتها وبلاهاى مردم وكيف لا وراى السادات من مضر اضحت تسود عليها اعبد نتن

كتاب اللهوف: وكان الحسين قد كتب الى جماعة من اشراف البصرة كتابا مع مولى له اسمه سليمان ويكنى ابا رزين يدعوهم الى نصرته ولزوم طاعته منهم يزيد بن مسعود النهشلي والمنذر بن الجارود العبدي فجمع يزيد بن مسعود بني تميم وبني حنظلة وبني سعد فلما حضروا قال يا بني تميم كيف ترون موضعي فيكم وحسبي منكم فقالوا بخ بخ انت والله فقرة الظهر ورأس الفخر حللت في الشرف وسطا وتقدمت فيه فرطا قال فاني قد جمعتكم لامر اريد ان اشاوركم فيه واستعين بكم عليه فقالوا انا والله نمنحك النصيحة ونحمد لك الرأي فقل نسمع فقال ان معاوية مات فاهون به والله هالكا ومفقودا الا وانه قد انكسر باب الجور وتضعضعت اركان الظلم وقد كان احدث بيعة عقد بها امرا ظن انه قد احكمه وهيهات والذي اراد اجتهد والله ففشل وشاور فخذل وقد قام ابنه يزيد شارب الخمور ورأس الفجور يدعي الخلافة على المسلمين ويتأمر عليهم بغير رضى منهم مع قصر حلم وقلة علم لا يعرف من الحق موطئ قدميه فاقسم بالله قسما مبرورا لجهاده على الدين افضل من جهاد المشركين وهذا الحسين بن علي ابن بنت رسول الله ذو الشرف الاصيل والرأي الاثيل له فضل لا يوصف وعلم لا ينزف وهو اولى بهذا الامر لسابقته وسنه وقدمه وقرابته يعطف على الصغير ويحنو على الكبير فاكرم به راعي رعية وامام قوم

۱۳۸۰۴۶
۸۰۶

كتاب اللهوف

مجلس اوّل

چگونه چنین نباشد وحال آنکه می بینم بزرگان وسادات خلق را بزرگی میمانند براسافل اراذل خلق وغلامان وبندگان گنذ بده منعقن وَاللهِ ما اَجرَءَ الظالمين على اَبناء اَحمدَ الّا معشرٌ فَتَنوا اَعنى الاُولى غصبوا امرات حَيدَرَ واَخى النبىّ رسولِ اللهِ والحَسَن بخدا قسم جرأت نداد این اراذل را بظلم اهل بیت مگر جماعتی که غصب کردند ارث برادر وداماد رسول الله را که براو ظلم کردند وبواسطهٔ امر خدا صبر نمودند ودیگران بر آن جرأت نمودند هُم اَسّسوهُ وشادُوهُ اُميّةُ اِذا اَحقادُهُم ظهرت فى الطّفِّ والضغن وایشان اساس ظلم چیدند وبنیان این بنا را نهادند وبنی امیّه تقویت کردند وباتمام رسانیدند انرا در زمین کربلا نفسى فِدا النفوسِ فيه سائلةٍ على الصّبا نهبت اجسادُها اللُّدنُ روح وجان من فدای آن نفوس قدسیّه وارواح زکیّه باد که در زمین کربلا خونهای ایشان از شمشیر مخالفان جاری گردید وجسدهای شکر انرا بغارت نیزها دادند نفوسُ اَشرفِ خَلقِ اللهِ مَن بهم سادت مَشاعرُ بيتِ اللهِ والرّكنُ اَفدى هُناكَ حُسَينا وهُو يَقتحمُ الهيجا أبسطو بقلبٍ قَلبهُ البدنُ روح وجان من بلکه جانهای عالمیان بفدای حسین مظلوم باد که در آن دشت غربت در میان آنگروه بیحمیّت گرفتار شده بود چون شیر خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده بود اَفديهِ والبرّ مِن صَعبِ الدّماءِ غدا يجرى على وجههِ خيلُ العِدىٰ سُفنُ در حالتیکه از کشتن اشرار وخونریزان طایفه غدار روی آن دشت بمنزلهٔ دریای خونی شده بود که خیلها واسبهای ایشان مانند کشتی بران جاری بودند ما صدّهم عن لقاء القوم كرّهم و الاُسدُ هَل صدّها عن قصدِها اَتُنُ وزیادتی آنگروه در نزدش بیشکوه بودهم چنانکه کثرت وحشیان را در پیش شیران عظمی نیست ای والله شیر را چه نسبت بان مظهر قهر الهی ومحلّ سطوت خدائی اگر اشاره قهر امان گروه بلکه بهمه مخلوق میفرمود هر اینه همه را از صفحهٔ روزگار بدار البوار میفرستاد باری بمقتضای حکمت ربّانیّه بقوّه ظاهریّه بشریّه وسطوت شجاعت جسمانیّه با آن طایفه طاغیه جدال نمود حتّی اِذا اشتاق دارُ الافناءِ لَها وشاقَ سادةُ فى عدنِها عدنوا تا اینکه این ظلمتکده را قابل تابیدن انوار قدسیّه خود ندید ودلش از زندگی دنیا سیر شد واشتیاق عالم بقاء براو زیاد شد وجدّ وپدر ومادر نیز از اشتیاقش بیتاب شدند فاضتْ اِلى

كتاب اللهوف

كتاب مهيج الاحزان

القُدسِ نفسٌ مِنهُ طاهِرةٌ ما شانَها فى الوَفا خوفٌ ولا حزنٌ پس نفس زکیّه اش از شاخسار بدن پرواز نمود بكتْهُ اَحكامُ دينِ اللهِ اذ نكست اعلامُهُ اسفاً والفرضُ والسُّنَنُ پس بسبب کشتن او علمهای دین الهی سرنگون گردید واثار فرض وسنن شریعت مندرس گردید واحکام دین مبین عزادار آن امام مبین گردیدند پس باید دانست اگرچه حقتعالی از برکت وجود حجّة خود زمین را سرنگون نگردانید واسمان از زیر وزبر نفرمود واما زمین واسمان در مصیبت جگر گوشه پیغمبر اخر الزمان برخود لرزیدند واسمان بجای اشک خون بارید وزمین چشمهای اب وخون از چشمهایش جاری شد چنانچه در اخبار کثیره از مخالف ومؤالف وارد شده است از آنجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق ؏ روایت کرده است که فرمودند بدرستیکه گریست آسمان وزمین در مصیبت حسین وسرخ رنگ شدند وهرگز برکسی نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا وحسین بن علی ؏ وابن شهر آشوب از نضر بن اذریه روایت کرده است که گفت لمّا قُتِلَ الحُسينُ اَمطرتِ السّماءُ دَماً وحُبابنا وجرارنا صارت مملوّةً دماً چون حسین را شهید کردند وداغ مصیبت او را بر دل اسمان وزمین گذاردند اسمان وزمین خون بارید وظرفهای ماحبّه وسبوهای ما مملوّ از خون گردید وایضاً ابن قولویه روایت کرده است از احمد بن عبدالله از مردی از اهل بیت المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس که مطّلع شدیم بر شهادت حسین بن علی ؏ در پسین آن روز که آنحضرت را شهید کردند راوی گفت که چگونه مطّلع شدید وحال آنکه مسافت بعیده فاصله بود میانه شما ومقتل آنحضرت گفت ما رَفعنا حَجَراً ولا مَدَراً ولا صَخراً الّا وَرأينا تحتَها دَماً يغلى یعنی هیچ سنگ وکلوخی را از اطراف بیت المقدس بر نداشتیم مگر آنکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید ودیوارها مانند خون بسته سرخ شده بود تا سه روز خون تازه از آسمان میبارید ودر دل شب منادی شنیدیم که ندا میکرد واین شعرها میخواند اَتَرجوا اُمّةٌ قَتلَت حُسَيناً شَفاعةَ جدّهِ يومَ الحِسابِ آیا امید دارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جدّ بزرگوارش را در روز قیامت معاذَ اللهِ لا نِلتُم يَقيناً شَفاعةَ اَحمدَ واَبى تُرابِ معاذ الله هرگز نخواهد شد وبشما نخواهد رسید شفاعة احمد مختار وحید کرّار قَتَلتُم خيرَ مَن رَكبَ المَطايا وخيرَ الشّيب

كتاب اللهوف

مجلس اول

طرّاً والشّباب چگونه نپذیرد که شفاعت جد و پدر و مادر او شمارا در یابد و حال آنکه
کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت را و کشتید بهترین جوانان اهل عالم را همراه ان
و جوانان اهل عالم فدای بکمری او باد که آفتاب تا شش روز منکسف و بی نور بود و جهان
ظلمانی و سیاه بود بنحوی که در روز ستاره ها آسمان نمایان بود و بعد از چند روز نیز
که در ابتدای ظهور امور غریبه آن غریب یار بلا را واسیر کرده اعدا را در کربلا شهید کرده بودند
و از جمعی از مشایخ عامه مثل شارح وجیز و صاحب طبقات نقل شده که هر سرخیکه در آسمانها بهم رسید
در وقت طلوع و غروب آفتاب از وقتی بهم رسید که خورشید فلک امامت تاجور و درّه حضرت
رسالت حسین علیه السلام را شهید نمودند و از آن روز تا بحال باقی مانده و پیش از آن کسی ندیده بود
و گفته ما رفع فی الدّنیا الا و تحته دم عبیط سنگی را از روی زمین بر نداشتند در همه دنیا مگر
آنکه از زیرش خون تازه بود و از آسمان قطرات خون میبارید و هر جامه که
می نشست اثرش بر طرف نمیگردید هر چند آن جامه را میشستند پاک نمیشد تا پاره پاره
میشد پس اگر آسمان هنوز در مصیبت پیغمبر آخر الزّمان عزا دارد و صبح و شام از دیده خود
اشکبار و در هر شبانه روز اطرافش آثار سرخی و خون ظاهر میشود چرا دلهای دوستانش
در مصیبت او خون نمیشود و چرا اشک خونین از دیده ها جاری نمیکنند و چرا آه حسرت از
سینه نمیکشند بخیال آنکه مصیبت حسین مثل سایر مصیبت ها کهنه شد و داغش از سینه
ها بر طرف گردیده حاشا والله تا قیامت بر طرف نخواهد شد و از خاطر ما محو نخواهد گردید
بلی همه کس مثل حسین علیه السلام نیستند و هر بلیه مثل بلیه حسین نیست آسمانها گردش کرد تا مثل
حسینی را پرورید که زینت آسمانها و زمینها بود از اول دنیا پرست او را شهید نمودند
تا ابد بر این حال کشند و نمیدانم چرا از دیده های دوستانش خون نمیریزد و چرا جگرهای
شیعیانش کباب نمیشود مگر آنکه این دلها سخت تر از سنگ و کلوخ است یا آنکه تأمل نمی
کنند اری تأمل نمیکنند و هم چنانکه از حکمتهای الهی یا سبب آسمان و زمین بر پا باشد
تا غرض از ایجاد خلق بعمل آید هم چنین از این جهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها
تاثیری نکند که خلق از تعیّش باز مانند و الا چه معنی داشت که بهترین خلق و واسطه
نزول رحمتها و برکتها و فیضهای خدا بر خلق را شهید کنند و جماعتی که آب و گل ایشان بود
ولایت سرشته شده و همیشه بابی انت وامّی خطاب باو مینمایند از مصیبتش بیقرار نباشند

كتاب اللهوف

خروج سید الشهدا از مکه بسمت

و خورند و آشامند و استراحت کنند آه آه چه قسی است دلیکه در این مصیبت نسوزد و چه
از رحمت دیده که در این بلیه اشک حسرت نریزد لله وقعة عاشوراء انّ لها فی
جبهة المجد جرحا غیر مندمل ابدا از مصیبتیکه واقع شد در روز عاشورا و جمعه آن وقعه
جراحتیکه در پیشانی مجد و بزرگواری واقع شد هرگز مندمل نخواهد شد و سر بهم نخواهد
آورد زیرا بزرگ اهل مجد و بزرگی را کشتند و ایشان را ذلیل نمودند مصیبة بکت السّبع الشّداد
لها دما و رزءٌ عظیم غیر محتمل مصیبتی است که آسمانها بجای اشک و آب خون باریدند
و بلیّه عظمی است که تاب تحمّل آن نمیتوان آورد لهفی له عافرا ملقی بلا کفن سوی السّوافی
و لا لحد و لا غسل ای حسرت و اندوه بر آن مظلوم که بدن شریفش را بر زمین انداختند و او را بی
جامه و کفن واگذاشتند تا آنکه غبارها که از وزیدن بادها بر او نشست بجای کفن بر بدنش ماند ترب
الخدّ دامی النّحر منعفر الجبین بحر قضی ظام الی الوصل آه آه آن صورت شریفش که بوسه گاه جدّ
بود بخاک مالیدند و او را مثل شتر قربانی نحر کردند و پیشانیش که دایم در سجود معبود بود خاک
آلود نمودند و آن بحر فیض و مکرمت را با لب تشنه شهید کردند واقبلت زینب الکبری وقد سفرت
عن منظر برداء الذّل مشتمل حسری وادمعها تتری و مقلتها عبری و انفسها حری من الثّکل
آه آه از آن ساعتیکه خواهر آن مظلوم زینب خاتون از خیمه بیرون آمده بود و حال آنکه لباس مذلّت و خواری
و جامه مصیبت و سوگواری در عزای برادر خود پوشیده با اشکهای ریزان و چشم خونفشان و نفس
سوزان تشکو الی جدّها فعل الطّغاة بهم بمدمع فوق صحن الخدّ منهمل با کمال مصیبت و ملال
شکایت دل پر ملال را بجدّ بزرگوارش رسول ذو الجلال میکرد و میگفت یا جدّ قد فتکت فینا
علوج بنی امیّة و بغیا یا عابد الهبل الاجدّ والانبار کبرها بنی امیه و باقی بت پرستان در میان ما
بودند تا بعد از تو بناگاه ما را هلاک و بر طرف نمودند یا جدّ هل جاءک النّاعی بقتل اخی و
هل عرفت بما لاقیت من فهل یا جدّ بزرگوار آیا کسی خبر مرگ برادرم را بتو داد و آیا میدانی که چه
مصیبتها بمن رسید یا جدّ هذا اخی عار تکفّنه الرّیاح فی نسجها من مطرف سمل یا جد
بزرگوار اینک بدن برادرم حسین است عاری و برهنه نموده اند و بادها بر بدن نازنینش تار و
پود گرد و غبار جامه و کفن بر بدن نازنینش میبافند یا جدّ هذا اخی ظام وقد صدرت عن صدره
البیض بعد العلّ والنّهل ای جدّ بزرگوار برادرم را با لب خشکیده کشتند و نگذاشتند که
لب را از آب فرات تر کنند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون سینه و بدن او سیراب گردیدند

شکایت کردن زینب خاتون از دست بنی امیه بجد بزرگوار

مجلس اول

وَاَمْلِكَ تَرْشِفُ الثَّغْرَ الشَّرِيفَ وَهَلْ يُدَافِعُ الْقَدَرُ الْمَحْتُومُ بِالْقُبَلِ نَقُولُ وَالسِّبْطُ تَغْشَاهُ
الْمَنُونُ وَفِي فُؤَادِهَا نَاهِبُكَ مِنْ شُغُلٍ پس خود را بنعش برادر رسانید و او را میبوسید و با تش
دل گداخته میگفت اَخِي هٰذِهِ رُوحِي لَكُمْ بَدَلٌ اِنْ كَانَ يَقْنَعُ صَرْفُ الدَّهْرِ بِالْبَدَلِ ای برادر
این جان عزیزم را بقربانی تو مینمایم وخودم را فدای تو میگردانم اگر میتوان مصیبت روزگار را
ببدل و فدیه برگردانید از خود اَخِي يَا اَخِي كُنْتَ نُوراً نَسْتَضِيءُ بِهِ اِلَى الطَّرِيقِ الَّذِي يُنْجِي مِنَ الزَّلَلِ
ای برادر ای برادر تو بودی که در ظلمتهای دنیا از روشنائی نور تو گمشدگان وادی ضلالت راه هدایت
و طریق سعادت را میجستند اَخِي يَا اَخِي مِنْ بَعْدِكُمْ طُرُقُ الْهُدٰى وَنَهْجُ الْمَعَالِي اَضْحَى وَهُوَ خَلِيٌّ
ای برادر ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههای هدایت گم شد و منزل نیکوئی و سعادت خالی ماند
آری والله بعد از جستن راه هدایت تاریک و ظلمانی گردید و طریق هدایت و سعادت گم شد
و مساجد و معابد خراب ماند و محاریب و منابر برهم خورد و آثار تقوی مندرس گردید و دیار علم
هدی منطمس شد چگونه تصور میتوان نمود که کسی را که خدا او را برگزید بجهة هدایت خلق و حجت خود
گردانید بر بندگان خود و در شبستان ضلالت او را رهنمای گمشدگان گردانید که از نور هدایت
او راه راست جویند او را ابد بر خلق ببدترین احوال بکشند و همه عالم را بلیل گذارند و
از فیوضات الٰهی محروم نمایند و با اینحالت و سنانش بعیش و زندگی کنند و بفرح و شادی
مشغول باشند مگر نشنیده اند مظلومی نور دیدهٔ انبیاء او و محرومی جگر گوشهٔ فاطمه زهرا
و او بهترین دکاری خامس آل عبا را باشند که انبیاء تجاهل مینمایند مگر عزیزتری از حسین که بزینت
آسمانها و زمینها است و گوشوار عرش خدا است و باب النجاة است و سبب نزول رحمت و برکت
مگر مظلوم تر از حسین کسی را دارند که ذل ایشان بر او میسوزد در جائیکه حیوانات و عجم دلشان
سوزد و سنگ و کلوخ از دیده خون بار شوند نبایست و سنانش غافل باشند و در مصیبتش
ساکت باشند و در بلیهٔ اش اشک حسرت از دیده نبارند بخدا اینحالت نیست مگر از بی
معرفت بحق ایشان و غفلت و فرو رفتن در شهوات و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا
و الا آنچه معنی دارد تصور آنچه شد بر آنحضرت توان کرد و خود را ضبط توان نمود نشنیده
اید که وارد شده است از ابو بصیر که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که
داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان آنحضرت چون چشم آنحضرت بر او افتاد او را در بغل
کشیدند و بوسیدند و فرمودند مرحبا حقیر نماید کسی اگر شما را حقیر نمود و انتقام کشید

خروج حضرت سید الشهدا از مدینه بسمت مکهٔ معظمه

از کسانیکه پدران شما را کشتند و خدا واگذارد کسی را که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی
را که شما را کشتند و خدا یار و حافظ و ناصر شما باد بدرستیکه طول کشید گریه زنان و گریه
انبیاء و صدیقین و ملائکه و شهدا بر شما پس آنحضرت بگریه در آمدند و فرمودند ای ابا بصیر
اِذَا نَظَرْتُ اِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ اَتَانِي مَا لَا اَمْلِكُهُ بِمَا اُتِيَ اِلَى اَبِيهِمْ وَاِلَيْهِمْ هر گاه نظر میکنم بیکی
از اولاد حسین میافتد حالتی مرا عارض میشود که خود را ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم و ستمی
که بپدر بزرگوار ایشان کرده شد و در حدیث دیگر وارد شده است که نبود روزیکه مذکور میشد
حسین در نزد حضرت صادق مگر آنکه آنحضرت محزون میگردید در آنروز و در آنشب کسی آن
حضرت را شاد و خندان نمیدید اگر خواهی مجملی از مظلومی آنحضرت را شنیده باشی مستمع باش ببین
که چگونه آنحضرت را از وطن خود دور کردند و او را در غربت مبتلا ساختند و دستش را از حرم او
کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند و چگونه عرصه را بر آن بزرگوار تنگ کردند
که دلش از زندگی دنیا سیر شده راضی بمردن گردید شیخ مفید و سید جلیل القدر و سید ابن طاوس و ابن
شهر آشوب و غیر ایشان از علماء اعلام و اجلاء و الامقام حکایت جانسوز بیرون رفتن آنسید انام و گوشوار
عرش ملک علام را از مدینه امینه مبارکه قریب بایمضمون بیان فرموده اند که بعد از آنکه فاروق این امت معاویه
ابن ابی سفیان با سفل درک نیران انتقال یافت و صفحهٔ روزگار از کثافت وجود پلیدش پاک گردید
نطفهٔ حرام او و فرزند ناپاکش یزید بمقر سلطنت آن بدگهر استقرار یافت از آنجا که شجرهٔ ملعونه شقاوت ثمر
را جز کفر و طغیان ثمری نه و نطفهٔ خبیثه ظلم و عدوان را جز مردم آزاری اثری نمیباشد و از آنجا که همیشه
در مقابل او باطلی است و هر موسی را در مقابل فرعونی است که او را اذیت مینماید انتقام و اثر در
صدد اذیت و ظلم و قتل جگر گوشه پیغمبر و نوباوه حبیب خدا بر آمد نامه بپسر عم خود ولید بن عتبه
بروایت صدوق و عمش عتبة بن ابی سفیان نوشت که باید بیعت مرا از حسین بن علی و عبد الله عمر و
بروایت ابن شهر آشوب عبد الرحمن ابی بکر بگیری بیعت شدید عنیفی و اگر اباکنند سر ایشانرا
برید بنزد من بفرستی چون نامه بآن سگ رسید خواست بیعت بگیرد او را ممکن نشد و لکن چون
آنحضرت دید که دست از او بر نمیدارند فرار بر قرار اختیار نموده آهنگ سفر نمود و در تهیه سفر
بر آمد و جلاء وطن را بر مجاورت حرم جد محترم خود اختیار فرمود و پیش از خروج بچند شب بجهة
وداع بر سر روضه منوره جد والامقام خود رفت چون نزدیک ضریح شریفه رسید بروایت
صدوق نوری از قبر منور ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب دیگر باز بجهة

بیرون آمدن سرور شهدا از مدینه بمکهٔ معظمه

مجلس اول

وداع بر سر قبر مبارک رفت و چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن شروع نموده و عرض کرد اللهمّ
هذا قبر نبيك وانا ابن بنت نبيك وقد حضرني من الامر ما قد علمت خداوندا این قبر پیغمبر
تواست و من فرزند زادهٔ پیغمبر توام مرا امری پیش آمده و بلیهٔ روی نموده که تو میدانی آنرا خدایا
من نیکی را دوست میدارم و بدیرا بد میدارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر و بحق آنکسیکه در آن
مدفونست که اختیار فرمائی از برای من چیزیرا که رضا و خوشنودی تو و رسول تو در آنست پس
شروع کرد بگریستن و گریه بسیار کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک را گذارده او را خواب در
ربود در عالم خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی از ملائکه از راست و چپ و پیش رو او را
احاطه کرده اند میآید پیش آمد آنحضرت را بسینهٔ شریف چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و
فرمود حبيبي يا حسين كاني اراك عن قريب مرملاً بدمائك مذبوحاً بارض كرب وبلاء
بين عصابة من امتي وانت مع ذلك عطشان لا تسقى وظمآن لا تروى ای حبیب دل ما از
این نور دیده احبار گویا می بینم ترا در این نزدیکیها که ترا ذبح کرده باشند و بدنت را بخون رنگین
کرده باشند و جسد ترا بخون آلوده نموده باشند و در زمین کربلا و در دیار محنت و ابتلا
در میان گروهی از امت ملعون من تو در غایت تشنه بوده باشی و شربت آبی بتو ندهند و ترا لب
تشنه و بالب تشنه و جگر برشته ترا ذبح کنند و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند
خدا نرساند بایشان شفاعت مرا حبيبي يا حسين ان اباك وامك واخاك قدموا علي وهم
مشتاقون اليك این نور دیده ای حبیب دل جنت سینهٔ پدر و مادر و برادر تو نزد من آمدند و همه
مشتاق لقای تو میباشند وان لك في الجنان درجات لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از
برای تو منازل چند در بهشت مقرر گردیده که بآن نمیرسی مگر بکشته شدن و جان باختن پس
در این حال حضرت نظر خود را بجد بزرگوار انداخته عرضکرد یا جداه لا حاجة لي في الرجوع الى
الدنيا فخذني اليك وادخلني معك یا جداه مرا حاجتی ببرگشتن بدنیا نیست پس مرا بگیر
و با خود ببر از غمها و المهای دنیا مرا خلاص کن حضرت رسول فرمود ترا چاره نیست از برگشتن
بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجهٔ رفیعهٔ سعادت برسی و اجر را مقدر فرموده و مهیا نموده از برای
تو دریابی پس آنحضرت از خواب بیدار شد مضطرب و هراسان و غریبی و مظلومی خود و اهلبیت خود
را بجهت اهل بیت نقل کرد تا اهل بیت از استماع این واقعهٔ هائله و شنیدن این خبر محنت اثر مهموم و
شده شروع بگریه و زاری کردند از خانوادهٔ آن امام صدای گریه و ناله بلند گردید در آن روز در مغرب و مشرق

خروج حضرت سید الشهداء از مدینه بسوی مکه معظمه

و وداع نمودن حضرت [illegible] عبدالله بن زبیر مادر خود فاطمه زهرا و آمدن محمد حنفیه بخدمت آنحضرت و ممانعت نمودن آنحضرت را از سفر

عالم کسی اند و هنالک ترا از اهل بیت مسالت نبوده و احدی گریه اش از ایشان بیشتر نبود پس
آنحضرت مهیای سفر شدند و در شب بجهت وداع مادر خود برخاست و بر سر تربت طاهرهٔ
مادر خود فاطمه رفتند و در بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد بر مادر خود و گفت السلام علیک
یا اماه حسین تواست که بوداع تو آمده و این آخر زیارت او است ترا ناگاه از قبر مبارک فاطمه آوازی
برآمد عليك السلام يا مظلوم الام ويا شهيد الام ويا غريب الام پس بنحوی گریه بر آنحضرت
مستولی شد که دیگر قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر مبارک برادر بزرگوارش رفت تا صبح [illegible]
نمود چون صبح شد بمنزل خود برگشت و امر نمود بخدام خود که کجاوه ها را پاک کنند و خواتین عصمت و
طهارت را در محملها و کجاوه ها سوار کنند ناگاه محمد حنفیه برادر آنحضرت مطلع شد که آنحضرت اراده
کوچ دارند برخاست بخدمت برادر با جان برابر خود آمد عرضکرد یا اخی انت احب الخلق الي و
اعزهم علي ای برادر تو محبوبترین خلقی بسوی من و عزیزترین خلقی در پیش من این نور دیده حجت خدا
امر دنیا مختصر است [illegible] اراده کدام دیار داری و قصد کدام مکان فرموده و دست از روضهٔ جد
خود بر میداری و بکجا میروی و اقربای خود را بکه و بیکس و شیعیان خود را بکه سفارش میفرمائی ای برادر
میترسم در میان قومی روی که با تو مخالفت نمایند و جنگ با تو و اهلبیت تو کنند بهتر این جا نیست
در معرض تلف آید حضرت فرمود چه کنم و بکجا روم و چه چاره کنم که لابد از این بلد باید بروم عرضکرد
پس برو بمکه و پناه بخانهٔ خدا بر اگر دست از تو برداشتند و ترا بخود واگذاشتند در آنجا باش و ان
تكن الاخرى فاخرج الى بلاد اليمن فانهم انصار جدك وابيك وهم ارأف الناس وارقهم قلوبا واوسعهم
بلاداً و اگر دست از تو برنداشتند برو بسوی بلاد یمن زیرا که اهل یمن یاور جد و پدر تواند و مردم رؤف
و مهربان اند و دلهای ایشان نازکست و بر ضعیفی تو رحم خواهند نمود و ترا پناه خواهند داد و بلاد ایشان
واسع و ارزان هست و بودن تو در آن بلاد بر ایشان دشوار نیست فان اطمأنت بك الدار والا لحقت
بالرمال وشعوب الجبال و اگر نتوانستی در آن بلاد بمانی و دست از تو برنداشتند برو بسوی بیابانها
و کوهها و دره ها و شعب کوهها پنهان باش [illegible]
حضرت فرمود یا اخی والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه ای برادر
اگر در دنیا پناهی نیابم و ماوائی نبینم در بیابانها و کوهها [illegible] با پسر معویه یزید
بیعت نخواهم کرد پس محمد گریه بسیار کرد و آنحضرت نیز بگریه در آمد سخن ایشان قطع شد پس آنحضرت
دوات و قلم طلبید و وصیت نامه نوشت برادر خود داد و نامهٔ بنی هاشم نوشت باین مضمون که هر کس

مجلس اول

ملحق شود البته کشته خواهد شد و هر که تخلف کند از من فتح و فیروزی نخواهد یافت و شخصی را ذکر بنی هاشم رسانید پس امر فرمود که زنان و دختران را بمحملها و کجاوها سوار نمایند و ذو الجناح را طلبید و پا در رکاب ظفر انتساب نموده سوار شد ابن قولویه ره در کتاب کامل الزیاره روایت کرده باین مضمون که چون آن قدوه ناس و پناه عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند زنان بنی هاشم و طایفه عبد المطلب از هر جانب رو بسوی آن اشرف اولاد بنی غالب روانه شدند و از هر جا صدای نوحه و ندبه بلند کردند و صدای گریه و ناله برکشیدند و مثل پروانه بدور آن شمع شبستان حیرت میگشتند و مانند بنات النعش بدور آن قطب فلک هدایت میگردیدند و از هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن برگزیده احباب زار زار میگریستند و مجزون شدند آن پناه درماندگان و آن دستگیر بیپناهان چون این حالت را از آن دل سوختگان مشاهده فرموده در میان ایشان آمد و فرمود أُنْشِدُكُنَّ اللّٰهَ أَنْ تُبْدِيْنَ هٰذَا الْاَمْرَ مَعْصِيَةً لِلّٰهِ وَلِرَسُوْلِهِ شما را بخدا قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مدهید و این بیتابی را اظهار مکنید و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک منمائید بقضا خدا راضی شوید و با امر خدا تن در دهید محنت زدگان دلسوختگان عرض کردند فَلِمَنْ نَسْتَبْقِي النِّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمِ مَاتَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَاُمُّ كُلْثُوْمٍ اگر بجهت فراق چون تو امامی گریه و نوحه نکنیم بجهت که گریه و نوحه کنیم امروز مثل روز بیست که جد بزرگوارت از دنیا رفت و مثل روزیست که پدر عالیمقدارت را کشتند و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفت و مثل روزیست که خبرِ آن پیغمبر خدا از دنیا رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب برادران یادگار اخیار ناگاه یکی از عمه‌ها آن حضرت پیش آمده عرض کرد ای نور دیده عمه ای حسین شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند پیش از شهادت تو عزای تو برپا داشتند و میگفتند فَاِنَّ قَتِيْلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ اَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتِ حَبِيْبُ رَسُوْلِ اللّٰهِ لَمْ يَكُ فَاحِشًا اَنَابَتْ مُصِيْبَتُكَ الْاُنُوْفَ فَجَلَّتِ بدرستیکه شهید طف کربلا از آل هاشم گردنهای قریش را ذلیل گردانید پس بعد از او همه قریش ذلیل گردیدند و او حبیب قلب رسول خدا بود که هرگز برای امر قبیحی نگردیده مصیبت او بزرگ شد میان بینیها که دماغ‌ها دوستانش را بخاک مالید پس این شعرها را میخواند اَبْكُوْا حُسَيْنًا سَيِّدًا فَلِقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمْ وَلِقَتْلِهِ اِنْكَسَفَ الْقَمَرُ گریه کنید در مصیبت حسین که بجهت کشتن او موها سفید شد و جوان‌ها پیر شدند و زمین بزلزله درآمد ستاره‌ها تاریک شدند و احمرت آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ وَتَغَيَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ بِهِمْ وَاَظْلَمَتِ الْكُوْرُ از جهت مصیبت او اطراف

خروج حضرت سید الشهدا علیه السلام از مدینه بسمت مکه

آسمان خونابه سرخ شده هر صبح و شام و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاك ابن فاطمه المصاب بها الخلائق والبشر واقد شاذ لا به جدع الانوف مع القدر آه آه آن کشته مظلوم فرزند فاطمه است که همه خلایق را مصیبت زده کرده و ما را ذلیل گردانیده ذلتی ظاهر و خواری بین و نمایان شیخ مفید روایت کرده از حضرت صادق که در آنوقت گروهی چند از ملائکه نزد آنحضرت آمدند و در دست حربه‌ها بلند داشتند و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند سلام کردند و عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در مواطن بسیار ما را به مددکاری تو فرستاده حضرت فرمودند که وعده‌گاه ما در بقعه ایست که در آن مرا شهید میکنند و فرمن در آن خواهد بود که آنرا کربلا میگویند عرض کردند هر چه امر میکنی اطاعت میکنیم اباً از کسی مترس که ما تو همراه کنیم فرمود ایشانرا تسلطی بر من نیست تا بمحل کشتن خود برسم پس گروهی از جنیان نجد من آمده عرض کردند که ای آقای ما شیعیان و یاوران توئیم هر امری که داری بفرما اگر امر نمائی دشمنان تو را هلاک کنیم و تو در جای خود باشی فرمود خدا شما را جزای خیر بدهد خوانده‌اید کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید اَيْنَمَا تَكُوْنُوْا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ مُشَيَّدَةٍ و دیگر میفرماید لَبَرَزَ الَّذِيْنَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ و اگر من بر جای خود بمانم بجهه امتحان کرده میشوند این خلق دور از رحمت خدا و کی در محل قبر من دفن خواهد کرد بدحال آنکه خدا آنرا از برای من اختیار فرموده در روز دحو الارض و آنمکانرا محل دلنشین شیعیان من قرار داده که دلهای ایشان بآن مایل و محل امان ایشان میباشد در دنیا و آخرت و نزد من بیائید در روز شنبه که روز عاشورا است که در آخر آنروز شهید میشوم و برادران و خویشان مرا شهید کرده باشند و سر مرا بنیزه زنند و بگردانند و بسوی یزید برند ایشان عرض کردند یا ابن رسول الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب بود هر آینه میکشتیم دشمنان ترا پیش از آنکه بتو برسند فرمود بخدا قسم که قدرت ما بیش از شما است ولکن باید حجت خدا بر خلق تمام شود ناگاه ام سلمه که زوجه محترمه رسول خدا صلعم بود پیش آمد عرض کرد ای فرزند مرا محزون مگردان بر رفتن خود بسوی عراق بدرستیکه از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود يُقْتَلُ وَلَدِيَ الْحُسَيْنُ فِيْ اَرْضِ الْعِرَاقِ فِيْ اَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا کشته میشود فرزندم مظلوم حسین در عراق در زمینیکه آنرا کربلا میگویند حضرت فرمود که ای مادر بخدا قسم که من میدانم لا محاله کشته میشوم و مرا از کشتن چاره نیست بخدا قسم که میدانم مرا در کدام روز میکشند و میدانم مرا کی میکشند و در کجا میکشند مرا و میدانم که کی از اهل بیت و اقربا

آمدن ام سلمه خدمت آنحضرت و خبر دادن او آنحضرت را از آنچه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود از کشته شدن آنحضرت در ارض کربلا

کتاب اللهوف

مجلس اول

واصحاب من کشته میشوند یا مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل دفن خود و خوابگاه خود را و لشکرگاه خود و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه در آمد و گریست گریه شدیدی حضرت فرمود یا اماه قد شاء الله عز و جل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند از روی ظلم و عدوان وقد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین و اطفالی مذبوحین مظلومین ماسورین مقیدین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم مرا در بدر و اسیر نمایند و اطفال ذبح نمایند و مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند و در غل و زنجیر نمایند بنحویکه هر چه استغاثه کنند یاری نیابند و معینی نبینند و بروایتی دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من میباشد تربتی که جد بزرگوار بمن داده در شیشه ضبط کردم حضرت قبضه از تربت طاهره خود را گرفتند و در شیشه گذارده باو دادند فرمودند این را بگذار با آن شیشه که جدم بتو داده پس چون ببینی که هر دو شیشه ها پر شد بدانکه مرا کشتند پس حضرت او را وداع فرموده روانه مکه معظمه گردیدند و بروایت شیخ مفید در روز دوشنبه دو روز از ماه رجب مانده در شب یکشنبه در ماه شعبان از مدینه بیرون رفتند و در سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن طاوس در سیم شعبان بیرون رفتند و در وقت بیرون رفتن آنسرور این آیه را میخواندند که حقتعالی در باب حضرت موسی از قول او حکایت میفرماید فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و راه بزرگ را گرفته متوجه مکه گردیدند چون وارد مکه شدند این آیه را میخواندند ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذیقعده و هشت روز از ذیحجه در آنجا مکث نمود و در هشتم ذیحجه بسوی کوفه روانه گردیدند (مجلس سوم در بیان خروج آن بزرگوار از مکه معظمه بسوی عراق و ورود او بکربلا) حتی ظالمان لا لعنة الله علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم شعائر الاسلام و اکرمنا بالارشاد الی الحل و الحرام و تفضل علینا بالرکون الی الرکن و المقام و جعل لنا حرما آمنا حصنا للانام و کهفا للصرف فی الایام و الصلوة و السلام علی من تشرف به البیت و الحطام و استقام به الرکن و المقام محمد و آله الذین هم حفاظ البیت الحرام و بواطن الحج و الاحرام خصوصا علی من بذل مهجته سعیا الی رضاء ربه و مولاه و فدی اهله و عیاله و اولاده حفظا لشعائر الاسلام و احکامه و انصمناه الذی اخرجوه عن الاهل و الاوطان

کتاب اللهوف

مجلس دوم

وضیقوا علیه الزمان و المکان فقتلوه و اصحابه کالاضاحی و نصبوا رأسه علی العوالی و سبوا نسائه کالاماء و الذراری و داروا بهن فی القفار و البراری و نهبوا امواله و ایتموا اطفاله و اسروا عیاله و کسروا ظهره و رضضوا صدره و نحروا نحره قتیل الادعیاء و اسیر المحنة و البلاء مسلوب العمامة و الرداء مخضب الشیب من الدماء المذبوح بسیف الجفاء من القفاء صاحب الرأس المرفوع و الشلو الموضوع و السن المقروع و الحق الممنوع الشهید العطشان البعید عن الاوطان المذبوح بالسنان المدفون بلا غسل و اکفان المختلف الیه النسور و العقبان قتیل الاعوان شدید الاشجان لوالد الحزین القتیل بظهر کوفان معفر الخدین مترب الجبینین مقطوع الودجین الظمآن لدی النهرین سلالة الخافقین شفیع الثقلین سیدنا ابی عبد الله الحسین و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه الذین قتلوا بقتله الاسلام و هدموا قواعد البیت الحرام و خربوا قوائم الرکن و المقام و نکسوا مشاعر الحج و الاحرام و معالم الحلال و الحرام فعلیهم لعنة متسلسلة ما اتصل اللیالی و الایام الی یوم القیام **وبعد** فقد قال الله عز و جل فی کتابه العزیز لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه ان الله عزیز ذو انتقام بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه بعضی از امکنه را برگزیده و آنرا مخصوص بمزید اکرام و احترام فرموده و بندگان خود را باحترام آن فرموده از آنجمله مکه معظمه است که آنرا حرم خود و محل خواص و خلوت خود میدانند و آن مکانیست که پروردگار عالم برگزیده و حرم خود گردانیده آن مکه معظمه و اطراف آنست و از جهت آن احکام بسیار مقرر فرموده و بعضی از آن احکام را در کتاب شریف خود بیان فرموده چنانچه در این آیه شریفه بیان فرموده که خلاصه معنی آن اینستکه ای گروه مؤمنان مکشید صید را در حالتیکه شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد صید را عمدا پس باید جزا بدهد مثل آنچه را کشته و مثال آن صید را باید بکشد پس اگر آهوئی را کشته گوسفندی را باید بکشد و اگر گاو وحشی را کشته گاوی را باید بکشد و هکذا اگر حکم کند باین دو صاحب عدلی از شما در حالتیکه این هدی است که رسنده بکعبه است یا باید کفاره بدهد طعام دادن مسکین یا معادل آن روزه بگیرد این عقوبات بجهة آنستکه بچشد و بال غلطی را اگر از او سر زده و عفو میفرماید خدا دفعه اول را و کسیکه عود نماید باین عمل شنیع خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب است و صاحب انتقام است بدانکه حقتعالی حرم حرم خود را الارض دانسته و

مجلس سی و یم

وکسیکه باو پناه برد انرا پناه داده و در امان خود قرار داده و بجهة لقطه آن و شجر و نبات آن وصید ان احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام بسیار است در احبار و کتب علما ابرار مذکور است اما فضل کعبه و حرم امریست که مخفی نیست هم چنانکه حقتعالی میفرماید اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً که حضرت باقر ع در ذیل این آیه میفرماید فاوّل بُقعةٍ خُلِقَت مِنَ الاَرضِ الکعبة ثُمَّ مُدَّتِ الاَرضُ مِنها و از حضرت صادق ع روایت شده که از پدر خود روایت کرده اند که موضع کعبه قطعه زمینی بود سفید نورانی مثل نور آفتاب و ماه چون فرزند آدم برادر خود را کشت سیاه شد چون آدم بزمین آمد خدا زمین را از برای او مرتفع گردانید تا همه آنرا دید و ندا رسید که این ترا است گفت خدایا این زمین نورانی چیست گفت این حرم منست بر زمین و بر تو قرار یافت که هر روز آنرا هفت مرتبه طواف نمائی و در حدیثیست که بهترین زمینها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا بهتر از خاک آن نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از آن سنگ نیست و درختی در نزد خدا بهتر از درخت آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب آن نیست و در حدیثیست که کسی نیست بدی بآن نکرد مگر که خدا او را غضب کرد و تبع که پادشاه بود که مشرق و مغرب را مسخر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد و زنهای ایشانرا اسیر نماید و کعبه را خراب کند و بجهة این قصد چشمهای او کور شد و دستها و پاهای او بریده شد پس فرستاد و علمای یهود را طلبید و سبب آنرا پرسید گفتند نیست مگر بجهة قصدی که بخانه محترمه کردی برای آنکه آن حرم خدا است و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل الله است گفت راست گفتید چاره این چیست گفتند از سر این قصد که کرده برگرد چون برگردید چشمها بحال اول برگشت پس جماعتی را که بقصد اول بازداشته بود نگاهداشت پس آمد بسوی خانه محترمه و او را پوشانید و سی روز اطعام نمود و هر روز صد شتر میکشت از برای حیوانات بیابان و کوهها آن طعام فرستاد و کیفیت قتل اصحاب فیل مشهور و در قرآن مجید مذکور است و حجاج را بجهة خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد بجهة آنکه قصد او خرابی آن نبود بلکه می خواست عبدالله زبیر را که پناه بر آن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که ظاهر شود که او را اینان دادند مهلت داد القوم را تا بر سر آن خراب کردند چنین روایت شده و بالجمله احترام آن مقرر و بسبب حتی آنکه هر که بآن پناه برد در امانست هم چنانکه حقتعالی میفرماید وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِناً حتی آنکه وارد شده است که هر وحشی و طیری که داخل حرم شود در امانست پس نباید آنرا رم داد و نباید اذیت نمود و درخت آنرا نباید کند و گیاه آنرا نباید چید هم چنانکه از حضرت صادق ع وارد شده است که کل شیئ ینبت فی الحرم فهو حرام علی الناس اجمعین الا ما انبتّه انت و غرسته هر چیزیکه روئیده شود در حرم برهمه مردم حرام

اخراج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه بسوی عراق

مگر آنچه را خود کاشته و غرس نموده حتی آنکه فرموده حرامست قطع درختیکه اصل آن در بیرون حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد و آن درختیکه شاخ آن خارج است اگر اصل آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطه آن حرام است مگر بجهة کسیکه در طلب صاحبش فریاد زند و اما صید آن پس نیست در حرمة آن و کتاب و سنت ناطق است بآن بلکه راهنمائی بآن و اشاره بآن و سبب شدن آنرا تصریح کردند بحرمة آن و دعوی اجماع شده و اینست کلام بعضی از علما که یحرم علی المحرم صید البر حیازةً و اکلاً و دلالةً و اشارةً و تسبیباً و لو باعارة سلاح و نحوه بالکتاب و السنة المستفیضة و الاجماع را دیگر کسیکه صید را بکشد یا اذیت نماید و یکند یا بکند در حرم کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفاره صید را چنانچه بعضی تصریح کرده اند دو تشدید است اگر از روی خطا باشد و اگر از روی عمد باشد در دفعه اول کفاره میباشد که چرا در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی و هتک حرمة آن نموده و اگر متنبه نشده باز عود نمود فَیَنتَقِمُ اللهُ مِنهُ خدا انتقام میکشد از او و کفاره چاره آنرا نمینماید چون نابرادانستی بدانکه خدا را حرم حقیقی و معنوی است که بمنزله روح این حرم ظاهری است و مثابه لب این ظاهر است و این حرم را نیز کعبه و مسجد و صید و کبوتر است و درخت و لقطه ایست و احترام آن بیشتر و حرمة آن عظیم تر است و کشتن صید آن قبیح تر است و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع تر است و اخذ لقطه آن فضیح تر و آن حرم معظم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیت او است که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود او و جمیع ذوات کاینات را از او آل و بمود و هر کس و هر چیز که بمرتبه سید بواسطه ایشان سید هر زمینکه اول تعظیم ایشان و بزرگی ایشان نمود آب علفش شیرین شد و اگر قبول ولایت ایشان نمود شور و تلخ شد آب و علف آن هم چنانکه از امیر المؤمنین روایت شده که خدا عرض نمود ولایت مرا بر زمینها پس هر بقعه که اقرار بولایت و امامت من ورد جعلها الله طیبةً زکیةً خدا آنرا طیب و نیکو و پاکیزه گردانید گیاه آنرا و ثمر آنرا شیرین گردانید و آب آنرا زلال گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا آنرا شوره زار گردانید و گیاه آنرا تلخ و ثمره آنرا خار و حنظل گردانید و در حدیث دیگر است که اول زمینی که قبول ولایت ما کرد مکه بود خدا آنرا حرم پیغمبر گردانید و محل قبر آن سرور شد و بعد از آن کوفه بود خدا آنرا بر گزید حرم علی بن ابیطالب و محل قبر او گردانید و این حرم را کعبه ایستکه شمار و لب آن بوده باشد چنانچه تشبیه کرده اند و صید چند هست آن حرم را که حسن و حسین علیهما السلام و ذریه طیبه ایشان باشند کبوتران چند هست که آن ذریه علیه ایشان باشند نبات و شجر هست که آنرا مخصوصان از شیعیان باشند لقطه چند هست که از اموال و حقوق

قال الراوی

مجلس دویم

و بیفزون ایشان باشد تحت امر بمحافظت و تعظیم ایشان فرموده چنانچه قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا
المَوَدَّةَ فِی القُربی بر آن ناطق و پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه وصیت بمحافظت ایشان فرموده پس
بدانکه اشقیای امت حرمت حرم خدا را ضایع کردند و آنرا خراب نمودند صیدهای آنرا کشتند کبوتران
آنرا پر شکسته درختهای آنرا از بیخ کندند لقطهٔ آنرا که اموال ایشان بود بغارت بردند آن صیدها
که آنها حسنین بودند ناحق کشتند و باین قناعت نکردند عود نمودند و صید بکر را از حرم طاهر که پناه در
ماندگان بود در ربودند او را بیدریغ مثل حیوان ذبح کردند و اموالش را غارت نمودند بسبب انتصاب
حرم چه توقع کشیدند از آن کسانی که بر صید حرم زدند آری بلکه حرمت داشتند حرم خدا را و
کسانیرا که داخل در حرم او شده بودند و پناه بجانب او برده بودند داخل در دست قربانگاه او شده بودند
اطراف ایشانرا گرفتند که ایشانرا در حرم خدا کشته باشند پس ناچار از حرم گریختند که مبادا حرمت حرم ضایع
گردد آخر الامر دست برنداشتند تا ایشانرا در حرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند اما مرادها از
مقدار آنکه کبوتران حرم الهی اند دست و پا شکستند ایشانرا در خون غلطانیدند و شیعیان و اصحاب
ایشانرا که بمنزلهٔ درختها و گیاههای الحرم بودند شاخ و برگ شکستند از بیخ کندند همه را اسیر
بریدند در خون کشیدند و اموال ایشانرا که بمنزلهٔ لقطهٔ الحرم محترم بودند همه را غارت کردند
در میان خود تقسیم کردند خیمه‌های ایشانرا که سرادق عزت و جلال بودند بلا تکرم مثل یا مساکین
آنها را آتش زدند همه را با آتش ظلم و ستم سوختند زنان ایشانرا که هر یک نوجملهٔ کرامت پرده نشین
سرادق عزت بودند از پرده‌ها کشیدند و مثل بندگان کنیزان در اطراف بلاد گردانیدند ثم یا رسول
الله وَ انظُر ما جَری فی کَربَلا لِبَنیکَ مِن خُصَمائِهِم یا رسول الله بر خبر از پرده بیرون بیا و نظر نما
اولاد خود را که در کربلا با ایشان چه گذشت و از اشقیای بنی امیه با ایشان چه رسید فَلَقَد غَدا
طَعمَ الرَّدی بِیَدِ العِدی قَتلی وَ اَسری فِی السِّبا کامائِها بحقوق که شربتها ملالی از جامها
چشیدند از دست اهل ظلم و جفا پس بعضی از ایشان کشته شدند در اطراف بیابان افتاده اند
و بعضی با منکران سرهای شان هذَا الحُسَینُ بِها عَلی عَفَراتِها فی حُلَّةٍ حَمراءَ بِنَسجِ دِمائِها
ابدان بجا کنون قلب تو و میوهٔ دل تو حسین است که او را برهنه انداخته اند عریان و برهنه کرده اند او را مکرر
از جامهٔ سرخ جگر پاره پاره او خون و زخمهائیکه از نیزه‌ها و اسلحه‌ها اوست اصلاع عریان من
اَثوابِهِ بِعَرائِها آه آه سرهای اهل او را که همیشه بر سینهٔ حبیب اسد از بدن او جدا کردند آسمانها
پهلوان را بهدایش بر سر رهم شکستند دستهای او را از تن او کندند حتی کانه نقصان ترب اعزاه

خروج حضرت سید الشهداء از مکه بسوی عراق

مِن مورِ اَریاحِ الفَلاةِ وَ هَوائِها یا رسول الله بعوض جامه‌ها او باد‌های بیابان از برای پوشیدن
بدن شریفش جامه‌های چند از خاک و غبار بافته اند هذَا الَّذی قَد کُنتَ تَلثِمُ نَحرَهُ اَضحی
نَحراً مِن حَدِّ وَ دِخبائِثِها این همانست که گلویش را می‌بوسیدی که حال از تیزی شمشیرها و نیزه‌های
دشمنان مثل شتر قربانی گلویش را بریده اند و او را نحر کرده اند مِن بَعدِ حِجرِکَ یا رَسولَ اللهِ قَد
اُلقِیَ طَریحاً فی ثَری رَمضائِها او را که همیشه در بغل خود پرورش دادی چون او را از نو در کردند
بجای بغل تو بر روی ریگهای تفتیده بیابان انداختند هذا وَ جُثَّتُهُ الشَّریفَةُ قَد غَدَت لِلضِّبا فرزندان
تَجولُ فی اَعضائِها اینها هر یک طرف که با اینها هر رانشد ندا آنکه بدن شریفش را پامال اسبان خود
نمودند وَ نِساؤُهُ تُسبی کَما تُسبَی الاِماءُ وَ تُقادُ فِی الاَغلالِ مِن اُمَرائِها باین هارا نشدند آنکه
زنانش را مثل کنیزان اسیر کردند و واپس ماندگان او را در غل و زنجیر نمودند یا قَومُ ما ذَنبُ الصِّغارِ
لِتُنزِلوا بِهِمُ الصَّغارَ وَ تَقتُلوا بِاِذائِها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار اگر بگمان شما مردان ایشان گناه کار
بودند طفلهای ایشان را چه گناه بود که ایشانرا خوار و حقیر و برهنه و اسیر نمودید یا وَیلَکُم ما
یَشفِ غِلَّ صُدورِکُم قَتلُ المَوالِی الیَومَ مِن کُبَرائِها وای بر شما آیا شفا نیافت سینه‌های شما
و فرو ننشانید بغضها و کینه‌های شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان بودند
که طفلها را نیز مثل بزرگان ایشان کشتید و اسیر کردید بداری بگمانت این که این فعل
نیز مثل سایر افعال شنیعه و این قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود یا این که این ظلم مثل ظلم
های عالمیان بود نه والله ظلمی مثل این ظلم واقع نشد و بلیهٔ عظیم تر از این بلیه نبود اگر
مسلک و خشتی که عمارت کرده باشند و خداوند جلیل آنرا اینقدر حرمت داده باشد که تعظیم
و احترام آنرا لازم گردانیده باشد و استخفاف با آنرا موجب کفر و زندقه گردانیده باشد و کسی را
که باو پناه برد او را پناه داده باشد و اذیت او را جایز ندانسته باشد بلکه اطراف و اکناف
او را محترم دارند بحدیکه جانوران آنرا اذیت روا نداشته باشد و گیاه و علف آنرا کندن
روا نداشته باشد پس آیا حرمت اولیای او در نزد او بچه مرتبه خواهد بود و مرتبهٔ اصفیای
او بچه مقام خواهد بود و کسانیکه آسمان و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت را بطفیل وجود
ایشان خلق کرده اند مرتبهٔ ایشان چه خواهد بود و اگر بی احترامی حرم ظاهری اینقدر عظیم
باشد پس بی احترامی حرم واقعی که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اند که بجهة ایشان این حرم را حرمت
داده چه خواهد بود مستمع باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشانرا بشنوی تا موجب زیادتی بصیرت

قال الراوی

مجلس دوم

قال الراوی

ومعرفت گردد سلار بن عبد العزیز دیلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول
که در شب معراج چون مرا باسمان بردند وصوامع ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة
المنتهی رسیدیم جبرئیل مرا وداع کرد وایستاد من گفتم ایا در مثل اینمکان از من جدا میشوی جبرئیل
گفت من ازین مقام تجاوز نتوانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو بردند بعوالم نور آنقدر
که خدا خواست پس وحی شد بسوی من یا محمد اِنّی اَطّلعتُ علی الارض اطّلاعاً فاخترتُک منها
فجعلتُک نبیّاً من بعلم خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس ترا
نبی خود گردانیدم پس مطلع شدم بر آن دو مرتبه پس اختیار کردم علی را از آن واو را وصی
تو و وارث علم تو وامام بعد تو گردانیدم وبیرون میاورم از صلب شما ذریّهٔ را که
طاهرند از خبائث وامامانی چند که معصومند وخزینهای علم منند فلولاکم ما خلقتُ
الدّنیا والآخرة ولا الجنّة والنّار پس اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا وآخرت او نیز بهشت
وآتش را وازابن مسعود روایت شده که گفت روزی داخل شدم بر رسول خدا صلعم وعرض
کردم یا رسول الله اَرِنی الحقَّ حتّی اَنظرَ الیه حق را بمن بنما تا نظر کنم بسوی آن وببینم بچشم
خود حق واقعی را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو پرده را داخل شدم دیدم علی بن ابیطالب
در رکوع وسجود بود ومشغول نماز بود وبعد از نماز میگفت اللهمّ بحرمة محمّدٍ
عبدک ورسولک اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا بحرمت بنده وفرستاده ات
محمّد صلی الله علیه وآله سوگند میدهم که گناهکاران شیعیان مرا بیامرز میگوید من
بیرون آمدم تا رسول خدا خبر دهم از آنچه دیدم دیدم که آن حضرت نیز در رکوع وسجود
بود ودعا میکرد ودر دعای خود میگفت اللهمّ بحرمة علیّ ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه
علیه اغفر للعاصین من امّتی خداوندا بحق علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه سوگند
میدهم که از گناهکاران امت من درگذر وبیامرز ابن مسعود میگوید که چون این را دیدم
وحشتی واضطرابی بمن روداد بنحویکه بیهوش شدم ومدهوش گردیدم جناب پیغمبر صلعم
سر مبارک را بلند کرد وفرمود یا ابن مسعود اکفرٌ بعد ایمانٍ ایا کافر میشوی بعد از آنکه ایمان
آوردی عرض کردم معاذ الله ولکن دیدم علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه را که شفیع
میکرد در دعا خدا را بتو سوگند میداد وترا دیدم که خدا را باو میخواندی در دعا وخدا را
باو سوگند میدهی ونمیدانم کدام یک از شما افضل پس جناب پیغمبر فرمودند که خداوند

خروج حضرت سید الشهدا از مکه تا ورود بکربلا

عالم خلق کرد مرا وعلی وحسن وحسین را پیش از همه خلایق بهزار سال در هنگامیکه
نه تسبیح بود ونه تقدیس پس نور مقدس مرا شکافت وخلق کرد از آن آسمانها وزمینها
را وبخدا قسم که من افضل از آسمانها وزمینها هستم پس نور علی را شکافت واز آن عرش وکرسی را
خلق کرد وعلیّ اَجلُّ من العرشِ والکرسیّ وعلی بلند مرتبه تر است از عرش وکرسی پس نور مقدس
حسن را شکافت وآفرید از آن لوح وقلم را وحسن از ایشان افضل است پس نور مقدس
مبارک حسین را شکافت وخلق کرد از آن بهشت وحور العین وولدان را وحسین علیه السلام
افضل از ایشانست پس همه عالم از مشارق ومغارب تاریک وظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند
از تاریکی وظلمت بسوی جناب اقدس الهی وگفتند اللهمّ بحرمة هذه الاشباح التی خلقتهم
الّا ما فرّجتَ لنا من هذه الظلمة خداوندا بحرمت این اشباح مقدسه که ما را از این تاریکی و
ظلمت فرجی بخش پس حقتعالی خلق فرمود روحی را واو را مقرون بروحی دیگر نمود واز
آن نوری آفرید که آن روح روشن ونورانی گردید پس خلق کرد وبقدرت کامله خود
آفرید از آن زهرا را پس همه عالم از مشارق ومغارب روشن شد ونورانی گردید از
اینجا است که او را زهرا نامیده اند چه زهرا بمعنی روشنی دهنده ونور بخشنده میباشد
یا ابن مسعود چون قیامت شود حقتعالی بمن وعلی خطاب نماید که اَدخلا الجنّة من شئتما
وادخلا النّار من شئتما یعنی داخل کنید هر که را خواهید در بهشت وهر که را خواهید در
آتش واینست مراد از اینکه در قرآن میفرماید اَلقیا فی جهنّم کلّ کفّارٍ عنیدٍ کافر کسی است
که نبوّت مرا انکار کند وعنید کسی است که دشمن دارد علی را واهل بیت وشیعیان او را
وایضاً روایت کرده است سلار در ارشاد القلوب بسند خود از ابی ذر غفاری که گفت
شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمودند افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل علیهما السلام وگفت من
بهترم از تو جبرئیل گفت بجهة چه گفت بجهة آنکه من صاحب هشت ملکی هستم که حاملان عرش
پروردگارند ومنم دمنده صور ومنم مقرب ترین ملائکه بسوی خدا جبرئیل گفت
که نگفتی من بهترم وشرافت من زیادتر از تو است زیرا که منم امین الهی بر وحی ومنم رسول او بسوی
پیغمبران ومنم صاحب خسوف وقذوف که هرگاه خواهد قومی را بزمین فرو برد من زمین را
میشکافم وهرگاه خواهد قومی را بعذاب آسمان هلاک نماید من بر ایشان مسلّط میدارم خدا
هلاک نکرده است امّتی را مگر آنکه ایشان بدست من هلاک نموده پس مخاصمه را بسوی حاکم

مجلس سی و دوم

وپادشاه علیم بردند و وحی شد بایشان که اسکنا و عزتی وجلالی لقد خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت وجلال خودم که آفریدم کسی را که بهتر از شما است و در مرتبه شما در پایه رفعت وجلال او کوچک وحقیر است ایشان عرضکردند که آیا مشهود بهتر از ما خلقی را از کتم عدم بوجود آورد وحال آنکه ما را از نور خلق فرمودی وحی رسید که بحجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قدرت وجلال صاحب ما را ببینند و بمرتبه خود پی ببرند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اله الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشد چون ایشان جلال آن مظاهر کمال وجلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون و بانضمام اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت بزیر انداخته بلندی مقام خود را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رب انی اسئلک بحقهم علیک الا جعلتنی خادمهم خداوندا حال که ایشان را بمقام دادی که هر رتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان حقیر است تو را سؤال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید قد جعلت چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع گردانیدی مسئلت تو را اجابت نمودیم و اینمرتبه عظیم را بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما اهل بیت است وخادم ما میباشد و از اینجهت چون خادم ایشان بود این بود که ایشان را خدمت مینمود و در سختی های دنیا ایشان را معاونت مینمود مکرر در خانه فاطمه زهرا صلوات الله علیها آنحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مگر نشنیدی حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی خدمت مولاه وسیده خود فاطمه زهرا صلوات الله علیها و آن روز روز گرمی بود و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه خوابیده و در نزد آسیا و آسیا میگردد و طعام خورد میگردد و کسی را ندیدم که آنرا بگرداند و گهواره حسین دیدم می جنبد بی آنکه کسی آنرا بجنباند دیدم دستی را که تسبیح میگرداند نزدیک بدست فاطمه علیها السلام و تسبیح خدا میکند متعجب شدم و بنزد رسول خدا رفتم و گفتم یا رسول الله انی رأیت عجبا ما رأیت مثله ابدا امر عجیبی دیدم که مثل آنرا هرگز ندیده بودم فرمود چه دیدی قصه را عرضکردم حضرت فرمود ای ام ایمن

خروج حضرت سید الشهداء از مکه بسوی عراق

بدانکه فاطمه من روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود خداوند مهربان خواب را بر او مستولی نمود تا خواب رفت پس خدا ملکی را موکل گردانید تا بجهة قوة عیال او آسیا نماید و ملکی را موکل نمود که گهواره فرزندش را بجنباند تا او را از خواب بیدار نکند و ملکی را فرستاد تا تسبیح نماید نزد دست مبارک او و ثواب آن بجهة او باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا ام ایمن عرض نمود یا رسول الله خبر ده مرا که کی بود آسیا میگردانید کی بود که گهواره حسین را میجنبانید و کی بود تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود و فرمود آسیا کننده جبرئیل و تسبیح کننده اسرافیل علیهما السلام و گهواره جنباننده میکائیل

ودر حدیث دیگر وارد شده است که روزی جبرئیل بزمین آمد یافت که خاتون قیامت در خواب رفته و حسین در گهواره اش میگرید جبرئیل امین آمد و نزدیک گهواره آنحضرت نشست و او را می جنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این شعرها را میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر حزن پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا آنکه فاطمه بیدار شد و معنی شعر جبرئیل اینست که خدا خلق فرمود در بهشت نهری را از شیر سفید مخصوص علی و فرزندانش هر که چنگ در دامن محبت ایشان زده باشد داخل بهشت خواهد شد و از نیکان پاک سرشت خواهد بود و چون فاطمه علیها السلام بیدار شد و کیفیت را خدمت پدر بزرگوار عرضه داشت فرمود ای فاطمه آن جبرئیل بود که تسلی میداد حسین تو را ای شیعیان اگر به حسین در اطاقی که در گهواره نتوانستند به بینند آیا چه خواهد بود حال گروهی که ناله های مظلومی او را میشنیدند و اشکهای خونین او را میدیدند و آه های سرد او را میشنیدند که استغاثه می کند الا رحیم لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا راج یواسینا آیا رحم کننده نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید آیا رئوف دلی نیست که بجهة امید بشفاعت جد ما بر ما مواساة نماید آیا جبرئیل که خدمتکارش بود در گهواره اش تسلی میداد کجا بود که در یاری مخدوم خود نکوشید و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید اگرچه مأمور نبود عذاب را بتعجیل تا قیامت نداشت اما دلش در مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مقروح بود و اشک خونین از دیده های زار و واحسین گویان حیران بود مگر نشنیدی حدیثی را که ابن قولویه از حضرت صادق روایت

مجلس دويم

روايت كرده است كه چون حسين مظلوم را شهيد كردند صبحگاه يكى را ديدند كه فرياد
ميزند و مجروح شده گفتند ترا چه رسيده و چرا مجروحى گفت چگونه مجروح نشوم و حال
آنكه مى بينم حضرت رسول صلى الله عليه و آله ايستاده گاهى نظر بر زمين ميكند و گاهى نظر بر
شما ميكند ميترسم كه نفرين كند اهل زمين را و همه هلاك شوند و من نيز هلاك
گردم بجهة جوش آمدن درياى غضب الهى بيكديگر گفتند اين ديوانه است بعضى گفتند آيد
و با خود گفتند چه كرديم با خود كشتيم بجهة فرزند زن زناكارى بهترين جوانان اهل
بهشت را **راوى گفت** عرض كردم فدايت شوم فرياد كننده كى بود فرمود ما نرى الا
جبرئيل عليه السلام او را مگر جبرئيل اما انه لو اذن فيهم لصاح صيحة يخطف منها ارواحهم عن
ابدانهم بدانكه اگر اذن داده ميشد صيحه ميزد كه روح همه از بدن بيرون ميشد و بآتش
ملحق ميشدند و لكن ايشانرا مهلت داد تا معصيت ايشان زياد شود تا عذاب ايشان
شديدتر گردد يا نكبة لبس الدين القويم له سود الحداد و غاض العلم والعمل آه از
مصيبتى كه دين پيغمبر را لباس مصيبت پوشانيد و سياه پوش گردانيد و چشمه هاى علم
و عمل فرو رفت و قرحة اورثت فى قلب فاطمة نزعا عظيما و جرحا ليس يندمل و آه
از بليه كه دل فاطمه را مجروح گردانيد بجراحتى كه به شدنى نيست و مصيبت عظمى در
دلش گذاشت كه برطرف شدنى نيست واحسرتاه على نازح جريح حشا تسفى على جسمه
النكباء والشمل آه حسرت و اندوه بران مجروحى كه او را با بدن چاك چاك برهنه و خاك
انداخته بودند و بادها از هر جانب بربدن شريفش ميوزيدند واحسرتاه على عار
لقد نسجت عليه بالعطف من ريح صبا حللا آه حسرت بر آن عريانى كه او را برزمين
انداخته بودند و بادهاى صبا بعوض جامه و كفن حله ها خاك و غبار بربدن شريف
او بافته بود ملقا ثلثا بلا غسل و لا كفن ترب الفلا والدما الاكفان والغسل
سه روز او را بى غسل و كفن انداخته آرى از خونهاى بدنش او را غسل دادند
و خاكهاى بيابان بجاى كفن براو پوشيده شده بود تسرى بنسوته اسرى بلا وطا
فوق المطى و لم يضرب لها كلل اسير كردند زنان او را و سوار كردند بر شتران بى جهاز و در
بلاد گردانيدند مسبية مثل سبى الترك قد سلبت منها القلائد والاسوار والحجل
آه ايشانرا اسير كردند مثل اسيران كفار و ايشانرا برهنه نمودند و قلاده ها و دست

خروج حضرت سيد الشهداء از مكه بسوى عراق

بندها و خلخال ها از ايشان ربودند سواجعا كحمام الايك نادبة يهدن من شجوهن الصخر
والجبل همه نالان و نوحه خوان مانند كبوتران آشيان كنده ناله ميكردند كه دل سنگ را
كباب ميكرد و كوه را از جا ميكند و زينب بين ذاك السبى حاسرة لها على حزنها
ندب و مرتجل تقول يا شمس ايامى و يا قمرى اذا الكفهر على الحادث الجلل و در
ميانه زينب مظلومه نوحه و ندبه ميكرد و ميگفت اى روشنى روزگار من و اى ماه
شبهاى تار من و اى پشت و پناه من در بلا و حوادث روزگار يا غائبا ليس يرجى عوده
ابدا و لا به بعد هذا الفصل متصل اى غائبى كه اميد بازگشتن از تو نيست و بعد از
اين جدائى ديگر بتو نخواهم رسيد و يا طريحا جريحا لا دواء له كيف الدواء و منه
الراس منفصل اى مجروح افتاده كه زخمهايت مرهم پذير نيست و اميد به شدن در
تو نيست چگونه اميد به شدن داشته باشم و حال آنكه سر منورت را بريدند ظننت انك
كهفى استجير به عن الزمان فخان الظن والامل ايجان خواهر گمان من اين بود كه
تو پشت و پناه من خواهى بود كه در نوائب زمان رو بتو خواهم آورد آخر اميد منقطع شد
ترا شهيد كردند و ما را بى پناه گذاردند يا ام قومى الى ليث غداة نعل وحش الفلا
منه و تنهل اى مادر برخيز از قبر و ببين كه شير بيشه شجاعت و نجم فلك عزت و جلالت
و نور ديده حضرت رسالت را بر زمين انداخته اند و خونها و حنابر رو و زمين جارى شده كه مانند
نهر بست كه وحشيان از آن سيراب ميشوند اما بناتك يا اماه قد حملت اسرى و اما بنوك
الغر قد قتلوا اى مادر دختران ترا اسير كردند و بر شتر سوار نمودند و اما پسرهاى تو
را همه را كشتند عزيز من عجب مصيبت عظمى است اين مصيبت و عجب بليه شديد است
اين بليه آرى مصيبت فرزند مكه و منى است و مصيبت فرزند زمزم و صفا است
و مصيبت فرزند ركن و مقام و مشعر الحرام است آرى مصيبت فخر كائنات و علت ممكنات
و زينت سموات و سبب نزول بركات رحمانست عظيم تر از ريختن خون ناحق بعد از شرك
و توابع آن معصيتى نيست و ايضا ذكر آيات و اخبار بر تخفيف عذاب آن وارد شده
است و تاكيد و مبالغه كه در عظمى آن معصيت شده در معصيتى نشده حتى آنكه فرمود
جناب بارى عز اسمه و من قتل نفسا فكانما قتل الناس جميعا و جناب پيغمبر صلوات الله عليه و آله
فرمود لو ان اهل السموات و اهل الارض لو اجتمعوا فشركوا فى دم امرء مسلم و رضوا

کتاب اللهوف

مجلس دویم

به لکبهم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند خدا همه ایشانرا ببرو در جهنم میاندازد اگر این همه بجهت کشتن یک مسلمانی باشد پس چقدر عظیم میباشد در نزد او کشتن مثل سید الشهداء که امام همه مسلمانان و پیشوای همه مؤمنان و آقای همه متقیان و مقتدای خدا پرستان لنگر زمین و آسمان مقصود از آفرینش این و آن و مرکز دایره علم و عرفان آفتاب جهانتاب عالمیان مصباح ابرار و مفتاح اسرار سفینه نجات کائنات ذوری حیات ممکنات غصن غصین شجره مبارکه نبوت و رکن رکین معظمه امامت است معارف فی البرایا عارفون بهم هادون والغیر جهال مجاهیل وراحتا الدهر من فضفاض جودهم مملوتان وما للفیض تعطیل ایشانند خدا شناسان ایشانند هدایت کنندگان ایشان اند شناخته شدگان در صوامع قدسیه دیگران کیستند و چیستند جهالی چند میباشند که کسی ایشانرا نمی شناسد کفهای دست روزگاران وسعت جود ایشانست که مملوّاست بخشش میکند باینمال و ثروت میدهند و باینجاه و دولت میدهند و بانکرامت میثمایند و اگر نه او را چیزی نبود که بخشش نماید از قوام دهر و وجود دهر و بقاء دهر از شما است بکم فتح الله و بکم یختم خدا افتتاح بشما فرمود و بید قدرت اول کسیرا که خلعت وجود پوشانید شما بودید نقاش ازل از اول نقشی که در اینکار خانه کشید تصویر دلپذیر شما بود بلکه در هر فیضی و در هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از شما است که قطرات بارش از ابر رحمت میریزد انست و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض بواسطه شما است که آسمان بیستون برپا ایستاده بر زمین نمیافتد و عالم خراب نمیشود **از حضرت رسول** (ص) روایت کرده است در ارشاد القلوب که فرمود نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد ما اهل بیت را نمیتوان احدی را قیاس بما نمود ماکسانی هستیم که کسیکه دشمن داشته است ما را دشمن داشته است خدا را و کسیکه دوست داشته است ما را و اقتداء بما کند و قبول کند از ما آنچه را که خدا بما وحی کرده و اطاعت کند خدا را در حق ما دوست داشته خدا را انی والله کسی را بشما قیاس نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال آنکه همه طفیل شما بودند و هستند **سماعة بن مهران** روایت میکند از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود ای سماعه

خروج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه بسوی عراق

اگر تورا بسوی خدا حاجتی باشد بگو اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی فان لهما عندک شأنا من الشأن و قدرا من القدر فبحق ذلک القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا مجمل کلام اینکه خدا را بقدر و منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت تورا برآورد فانه اذا کان یوم القیامة لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان الا و هو محتاج الیهما فی ذلک الیوم زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمن ممتحنی مگر آنکه محتاجند بمحمد و علی آری چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفتاح جنت و نار بدست ایشانست و حساب همه خلایق با ایشانست و داخل نمیشود مگر کسیکه با او باشد برائت از محمد و آل محمد و حرامست بهشت بر هر امتی تا داخل شوند در آن محمد و آل محمد و شیعیان من تا آید بهم و شیعتهم و از شیعیان ایشانند انبیاء و مرسلین پس ایشان اند پادشاهان دنیا و آخرت و دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و مال ایشان است و هر تصرفی خواهند در آن میکنند بامر پروردگار خود و کسی را در آن تصرفی نیست مگر شیعیان ایشان که عبید و بندگان ایشان اند و بنده مطیع امین در ملک آقایش هر چه میخواهد میکند اگر بر تو گران آمد بعضی از آنچه گذشته گوش کن تا ماخذ از البشری **روایت** است از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق (ع) از تفسیر ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و اینکه کیست مراد از کسیکه رجوع خلق بسوی او است و حساب خلق با او است حضرت فرمود هم نحن والله الینا یرجعون و علینا یعرضون و عن حبنا یسئلون ایشان مائیم بخدا قسم و همه خلق رجوعشان بما است و بر ما عرض میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند **و شیخ صدوق** در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کند از اولین و آخرین پس میخوانند رسول الله (ص) را و علی بن ابی طالب (ع) را پس جامه سبزی در بر رسول الله میکنند که از مشرق تا مغرب از نور و ضیاء آن جامه روشن میشود پس مثل آنرا در بر علی میکنند پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما مفوض مینمایند نحن والله ندخل اهل الجنة بالجنة و اهل النار بالنار بخدا قسم که مائیم که اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را می آورند بدو صف برپا میایستند در نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلایق پس چون اهل بهشت در بهشت

مجلس دویم

واهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفرمیند علی را تا ایشانرا در منازل ایشان مجسپرد وایشانرا تزویج مینماید پس بخدا قسم که علی اهل بهشت را تزویج می کند نه غیر او واوست که اهل جهنم را داخل جهنم میکند واواست که درهای بهشت وجهنم را بر اهل ایشان می بندد آری مرتبهٔ محمد وآل محمد را نشناخته وبزرگی ایشانرا نفهمید که از امثال این نعوت استیحاش مینمائی وجلالت ایشان را نیافتی که از سبب امر جزئی با ایشان استبعاد میکنی آری ایشانند اسرار الهی وانوار جلالی ایشانند شموس طالعه واقمار منیره ونجوم مضیئه وایشانند چشمه های علوم ومعارف وخزینه های کمالات وعوارف ایشانند کسانیکه حیرانند در ادراک مرتبه جلال ومعرفت قدر ومقام ایشان عقول عقلاء وفهم حکماء وادراک عرفاء عاجز است از تقریر قلیلی از کثیر شأنی از شئون ونعتی از نعوت ایشان بیان ادباء ولسان فصحاء وبلغاء چگونه چنین نباشد وحال آنکه صادق آل محمد میفرماید اِنَّ الَّذی ظَهَرَ لِلمَلائِکَةِ المُقَرَّبینَ مِن مَعرِفَةِ آلِ مُحَمَّدٍ قَلیلٌ مِن کَثیرٍ لا یُحصی آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین از اسرار معرفت آل محمد قلیلی از کثیر است که کثیر آنرا احصا نمیتوان نمود پس اگر ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت وبازیافتگان حظایر جبروت ومتوطنان محال قدس ومجاور محافل انس اند در معرفت آل محمد قاصر واز ادراک حقیقت ایشان عاجز باشند پس فضول عقول را کجا مجال هوس وجواسیس هوا را کجا مقام دست رس بوده باشد آیا ندیدی که کلام امیر المؤمنین ع را در خطبهٔ شریفهٔ خود بیان فرموده در مقام اوصاف امام میفرماید بعد از کلام طویلی ظاهِرُهُ اَمرٌ لا یُملَکُ وَباطِنُهُ غَیبٌ لا یُدرَکُ واحِدُ دَهرِهِ وَخَلیفَةُ اللهِ وَوَلِیُّ اَمرِهِ لا یُوجَدُ لَهُ مِثلٌ وَلا یَقُومُ لَهُ بَدَلٌ فَمَن ذا یَعرِفُ مَعرِفَتَنا اَو یَنالُ دَرَجَتَنا اَو یَشهَدُ کَرامَتَنا اَو یُدرِکُ مَنزِلَتَنا که را قوت آنستکه برسد بمعرفت ما یا زهره آن است که تواند رسید بدرجهٔ ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت ما را حارت الاَلبابُ وَالعُقُولُ وَتاهَتِ الاَوهامُ فیما اَقُولُ عقلها حیران ووهمها سرگردانند در آنچه میگویم ودرهمان خطبه میفرماید هَل یُعرَفُ اَو یُوصَفُ اَو یُعلَمُ اَو یُفهَمُ شأنُ مَن هُوَ نُقطَةُ المَوجُوداتِ وَقُطبُ الدّائِراتِ وَسِرُّ الکائِناتِ وَشُعاعُ جَلالِ الکِبریاءِ جَلَّ مَقامُ آلِ مُحَمَّدٍ عَن وَصفِ الواصِفینَ وَنَعتِ النّاعِتینَ وَاَن یُقاسَ بِهِم

خروج حضرت سید الشهداء ع از مکه تا ورود بکربلا

اَحَدٌ مِنَ العالَمینَ آیا چگونه شناخته میشود شأن ومرتبه کسیکه نقطه موجودات وقطب دایره است وسر کائنات است وشعاع جلال کبریائیست بلند تر است مقام آل محمد از وصف واصفان ومدح مدح کنندگان فَما لِلّهِ آیَةٌ اَکبَرُ مِنهُم فَهُم آیَةٌ مِن دُونِها کُلُّ آیَةٍ وَما نِعمَةٌ اِلّا وَهُم اَولِیاؤُها فَهُم نِعمَةٌ مِنها اَتَت کُلُّ نِعمَةٍ پس اگر بجهة مصائب خدا همه اهل آسمان وزمین را عذاب کند یا بجهة کسیکه قلیلی از فضائلش را تشبیه خواهد کرد یا بکشتن او وبآن نحویکه کسیرا بآن نحو نکشته اند چقدر عظیم خواهد بود مگر عجیب است که حضرت صادق ع میفرماید بزراره ابن اعین که ای زراره آسمان چهل صباح گریست بر حسین ع بخون وزمین چهل صباح گریست بسیاهی وآفتاب چهل روز گریست بکسوف وسرخی وکوهها پاره پاره شدند واز هم پاشیدند ودریاها بجوش آمدند وملائکه چهل روز گریستند وَمَا اختَضَبَت مِنّا اِمرَأَةٌ وَلا ادَّهَنَت وَلا اکتَحَلَت وَلا رَجَّلَت حَتّی اَتانا رَأسُ عُبَیدِ اللهِ بنِ زِیادٍ زنی از قبیلهٔ ما خضاب نکرد وروغن بموی سر نمالید وسرمه نکشید وموی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را از جهة ما آوردند وَما زِلنا فی عَبرَةٍ بَعدَهُ ونه همین است که بهمین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد از این مصیبت همیشه در گریه وناله میباشیم وجدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست بقدری که ریشش مملو از آب دیده اش میگردید هر کس گریهٔ او را می دید براو دلش میسوخت واز گریهٔ او بگریه می آمد بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت او چنان میگریند که هر چه در آسمان وهوا میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه در میایند آی والله عجب نیست گریستن آسمان وزمین وآفتاب وماهتاب بلکه عجب است که چرا آسمان پاره پاره نشد وزمین سرنگون نگردید وعالم خراب نشد آیا هنوز آفتاب طلوع وغروب میکند وماه روشنی میدهد وستارگان نور میدهند آیا جهان برپاست وحال آنکه جان جهانیان بیجان ولنگر زمین وآسمان را در خاک وخون غلطان نمودند وکشتی نجات عصاة را در موجهٔ بلا غرق نمودند ونور دیدهٔ کائنات را بی رونق نمودند وشمس فلک امامت را از ظلم وجفا منکسف نمودند وبدر فلک عصمت را از ضرب تیغ وسنان در خاک وخون منخسف گردانیدند عزیز خدا ورسول را ذلیل کردند وپرورده سینهٔ بتول را در خاک هلاک انداختند ونوادهٔ

مجلس دویم

بوستان علی مرتضی را از باد را و پژمرده کردند شکوفه چمن لافتی را پژمرده نمودند سرو خرامان هل اتی را از اره جفا قطع نمودند آه پدر شیعیان را کشتند امام مؤمنان را شهید نمودند پناه درماندگان را بی پناه گذاشتند یا ارض زولی یا جبال تزلزلی وتسعبی بتصدّع لا تنشعب ای زمین چرا با قرار مانده وقرار دارا خوبی قرار شو و زایل شوای کوهها پاره پاره شوید ومتزلزل شوید یا سحب جفّی یا بحار تنضبی فلمثل هذا الخطب ما ؤك ینضب ای ابر بارش رحمت خشک شو وخزانه آمال عالمیان را آب مده ای دریاها چرا آبهایتان فرو نرفت وبر قرار بید زیرا که از برای چنین بلیه سزاوار بود که آبهایتان فرو روند وخشک بمانند بل یا سماء تزعزعی واستعبری فلمثل هذا الرزء دمعك یهضب بلکه ای آسمان تو هم متزعزع شو واشک بریز ومضطرب شو از برای این مصیبت باید که اشک بریزی قتل ابن احمد والوصی فبالله من فادح منه الفوادح تعجب کشتند فرزند پیغمبر و جگرگوشه حیدر را پس داد از مصیبتی که مصیبتها عالم از آن مصیبت تعجب میکنند هتك وسفك للذمام وللدّما وعقائل تسبی و تلك تسلب یک مصیبت نبود بلکه مصیبتی بود که مشتمل بر انواع مصیبتها بود زیرا که یک طرف خونها را ریختند ویک طرف پرده ها را دریدند ویک طرف زنان مخدره را اسیر کردند ویک جانب دختران پرده نشین را برهنه کردند لهفی له بالترب عار بالعری تکسوه من نسج الغبار الازیب ای حسرت واندوه بر آنمظلوم که او را عریان بر زمین بیابان انداخته بودند وبادهای غبار آلود از غبار خود او را میپوشانید لهفی له دفن المنیة مفردا تدعوه من فرط المصیبة زینب آه از حالتیکه او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خاتون با دل سوزان وسینه بریان ودیده گریان نوحه میکرد ومیگفت أ اخی طیب العیش بعدك لم یکن بحلوا ولاماء المشارب یعذب ایجان برادر بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ وناگوار است وآب خوشگوار بر مذاقها ناگوار ء اخی بعدك لا اهبت وثلما نفس علیك من التحسر تذهب ای برادرم حسین بعد از تو امید وارم که زنده نمانم وتلف شدن نفوس بعد از تو قلیل است از حسرت واندوه قد کنت نورا فی البریة للهدی فدهاه من لیل الظلالة غیهب نوری بهم بودی که از برای گمشدگان وادی ضلالت روشنی میدید

خروج حضرت سید الشهداء از مکه تا ورود بکربلا

ظلمات کفر وارباب ضلال نور نور را فرو نشانیدند وعالمیان را در ظلمت کفر وجهل گذاردند یا راکبا من فوق ظهر عرندس اهبط منی لا حث لعنسك یثرب وانخ الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول وقل ودمعك ینکب ای قاصد بیکسان وای پیک درماندگان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود فرود آی و خبر حسین را بمادرش برسان وبر سر قبر رسول خدا ص وبا دیده گریان بایست وبگو احمد المختار ان امیة هدموا بیوتك عامدین وخربوا ای محمد مختار بنی امیه خانه ترا خراب کردند وقواعد دین ترا برهم زدند وتقصدوا بالقتل آلك بعدما اضحی تراثهم یحاز ویغصب میراث اهل بیت ترا گرفتند واموال ایشانرا غصب کردند باین هم راضی نشدند همه بقصد کشتن ایشان اجماع نمودند امسی حسینك یا رسول الله فی وطئ الخیول علی الثری یتقلب آخر حسینت را در زیر پای اسبان انداختند که بهر جانب میگردید واستغاثه مینمود آقا جان حسین پدر و مادرم بلکه پدر و مادر شیعیان تو بفدای مظلومیت شود ابیعبد الله وبناتك الحضرات اضحی بعده بالسلب والضرب العنیف تعذب آه آه دختران بیکس ترا بعد از تو برهنه کردند وطپانچه ستم میزدند آه نمیدانم دوستان او بعد از او چگونه شادی می کنند و چگونه میخندند ودر مجالس عیش وطرب مینشینند وبچه رو طعام لذیذ میخورند وبچه عذر جامه های نیکو می پوشند تعجب است که چرا اشک خونین نمیریزند وآه سوزناک برنمیکشند وچرا لباس مصیبت نمی پوشند بخدا قسم اگر در همه عمر بلکه در همه دنیا ماتم او را بپا دارند وخاکستر نشین باشند هنوز کم است بلکه عالمی از این عالم وسیع تر وعمری را از عمر دنیا طویلتر باید که داد مصیبت او را توان داد اگر تو این مصیبت را نیکو مراعات نمودی ولوای ماتمش را نیکو بر پا نداشتی سکان صوامع ملکوت وقطان حظایر جبروت نیکو بر پا داشتند مصیبت او را ونعره ها میزنند که اگر اهل زمین بگیرایی میشنیدند مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را بر پا نکردی جنیان نیکو بر پا کردند واگر تو نیک نیکو متحزن شدی ونگریستی وحشیان ومرغان نیکو گریستند ومحزون شدند اگر تو را حیف آید از آب شور چشم آسمان وزمین بجای آب خون از دیده روان کردند وابن بابویه در کتب خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق ع روایت کرده وآن حضرت از پدران خود

مجلس دویم

روایت کرده اند که روزی جناب حسین بن علی علیه الصلوة والسلام داخل شد برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی ع چون نظر شریفش برادر خود افتاد بگریه درآمد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یُبکیکَ مجهة چه چیز است گریه تو ای حسین گفت بجهة آنچه بشما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن ع فرمود آنچه بمن میکنند اینستکه زهری پنهان بمن میدهند که بجهة آن شهید میشوم وَلکِن لا یَومَ کَیَومِکَ یا ابا عَبدِ الله لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آنروز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فیجتمعون عَلی قَتلِکَ وَسَفکِ دَمِکَ وَانتِهاکِ حُرمَتِکَ وَسَبیِ ذَراریکَ وَنِسائِکَ وَانتِهابِ ثِقلِکَ پس آن قوم روسیاه اجتماع میکنند بر کشتن و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد وَیَبکی عَلَیکَ کُلُّ شَیءٍ حَتَّی الوُحُوشُ فِی الفَلَواتِ وَالحِیتانُ فِی البِحارِ و میگریند بر تو همه چیز حتی وحشیها در بیابان ها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق ع بودیم که داخل شد بر آن حضرت جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را نزد خود خواندند و در پیش خود نشانیدند پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جَعَلَنِیَ اللهُ فِداکَ فرمود بَلَغَنی اَنَّکَ تَقُولُ الشِّعرَ فِی الحُسَینِ وَتُجِیدُ شنیدم که تو شعر در مرثیه جدم حسین علیه السلام میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کرد بخواندن و آنحضرت شروع کردند بگریستن و کسانیکه در نزد آنحضرت بودند نیز گریستند و آنحضرت آنقدر گریستند که آب از دیده های مبارکش بر محاسن شریفش جاری و بر روی ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر وَاللهِ لَقَد شَهِدَت مَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ هٰهُنا لِیَستَمِعُوا قَولَکَ فِی الحُسَینِ بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس از برای اینکه بشنوند مرثیه ترا بر حسین علیه السلام و بتحقیق که گریستند هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا واجب گردانید بر تو بهشت را در این ساعت و ترا آمرزید پس فرمود یا جعفر الا ازیدک آیا زیاد بگویم عرض کرد

خروج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه بسوی عراق

بلی بسید من فرمود نیست کسی شعری بخواند در مرثیه جدم حسین پس بگرید و بگریاند مگر که واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را ابن قولویه از ابی هرون مکفوف روایت کرده از حضرت صادق ع در حدیث طویلی که گفت کسی که مذکور شود در نزد او حسین علیه السلام پس بیرون آید از چشمش اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خدا است وَلا یَرضَی لَهُ بِدُونِ الجَنَّةِ و بغیر از جنت راضی نشود بچیز دیگر از برای او و بالجمله ثواب مصیبت رسیدگان عظیم و مزد ایشان جلیل است پس اگر امید ثواب از خدا داری در بلیه اولیای او بریز اشک خود را و اگر دعوی محبت ایشان را داری در بلیه محبوب خود بنال و آه از دل برآر بخدا سوگند که اگر بشنود مردی که مسلمانی را بیجرم و گناه از وطن خود دور کرده اند و در بیابانی بی آب و علف اسیر کردند و دوستانش را کشتند و طفلهایش را شهید کردند و زنهایش را اسیر کردند البته دل او میسوزد و جگرهای ایشان میگدازد پس چگونه میشود که اینحالات را که مجملی از مفصل آن نسبت بجگرگوشه فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند و باز ساکت شوند اگر خواهی که مجملی از وقایع آنحضرت را که خالی از اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که بر او چه روی داد و ببابی که چگونه کار را بر او تنگ گرفتند و او را از حرم خدا و رسول بیرون کردند و با اخبار نمود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد خود ذکر نموده که سید الشهداء چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت روز سیم شعبان بود که وارد مکه معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که در مکه بودند نزد آنحضرت تردد میکردند و عبد الله بن زبیر نیز در مکه بود نزد آنحضرت تردد میکرد لکن ثقیل از همه خلق بر او آنحضرت بود زیرا که میدانست که تا آنحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند و چون حکایت امتناع آنحضرت و پسر زبیر از بیعت پسر معاویه و فرار ایشان از مدینه بجانب مکه بسمع اهل کوفه رسید بزرگان و رؤسای ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر و زهاد و رؤسای کوفه بود اجتماع کردند و هلاک معویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بدرک واصل شد و حسین علیه السلام بیعت خود را شکسته و با ایشان سازش ننموده و بسوی مکه رفته و شما شیعیان او و پدر او شید اگر میدانید که او را یاری میکنید و در برابر او جهاد میکنید بنویسید باو و او را طلب

مجلس دوم

نامه نوشتن اهل کوفه بجناب سید الشهداء که از مکه معظمه تشریف فرمای کوفه بشوند

کنید واگر گمان سستی بخود مید هید فلا تغروا الرجل فی نفسه پس اینمرد را گول
مزنید وفریب مدهید وایشان گفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد وجانهای خود را
در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس منویسید پس نامهٔ نوشتند باینمضمون که بسم الله
الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از سلیمان بن صرد خزاعی و
ومسیب بن نجبه ورفاعة بن شداد بجلی وحبیب بن مظاهر وسایر شیعیان او از اهل کوفه
سلام علیک حمد میکنیم خدا وندی را که هلاک کرد وشکست کرد دشمن جبار معاند را که بی
رضا امت بر ایشان والی شده بود واموال ایشانرا بناحق تصرف مینمود و نیکان ایشانرا
کشت واشرار ایشانرا گذاشت ومال خدا را بجباران واغنیا قسمت کرد فبعدا له کما بعدت
ثمود بدرستیکه ما را امامی نیست پس بیا بسوی این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطهٔ
شما خدا ما را بر حق وراستی جمع نماید ونعمان بن بشیر که از جانب پسر معاویه است مجمع و عید
او حاضر نمیشویم و برادر نزد وی نداریم وچون بدانیم که عنان عزیمت را باین بلاد منعطف
فرموده او را از شهر بیرون خواهیم نمود انشاء الله وعریضه را بعبدالله بن مسمع همدانی
وعبدالله بن وال دادند وامر کردند که بسرعت تمام بخدمت آن بزرگوار والامقام برسانند
ایشان بسرعت تمام رفتند تا دهم ماه رمضان بمکه رسیدند ونامه را بخدمت آن بزرگوار
بردند وبعد از رفتن ایشان اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی
وعبدالله بن شداد ارحبی وعمارة بن عبدالله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه
نامه بایشان دادند که از یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند
پس هانی بن هانی وسعید بن عبدالله حنفی را فرستادند ونامه نوشتند وبایشان
دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان
او اما بعد فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رای لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل
شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تواند وبغیر از تو رای ندارند تعجیل کن تعجیل
کن پس تعجیل نما سید بن طاوس میگوید که با وجود این نامه ها که پی در پی میرسید
آنحضرت از رفتن ابا میفرمود وجواب قاصدها را نمیداد تا اینکه در یکروز ششصد
نامه بجناب سید ودفعات نامه نسبا یان ساد له ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار
نامه بآن حضرت رسید شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث

خروج حضرت ابی عبدالله از مکه معظمه تا ورود بکربلا

بن ربعی وحجار بن ابجر ویزید بن حارث بن رویم وعروة بن قیس وعمرو بن حجاج ومحمد
بن عمیر تمیمی نامهٔ نوشتند باینمضمون اما بعد فقد اخضرت الجنات واینعت الثمار
فاذا شئت فاقبل علی جند لک مجندة صحراها سبز شده ومیوه ها رسیده واگر بتشریف
میاوری لشگرهای تو مهیا وآراسته میباشد والسلام ابن شهر آشوب گفته که این اشخاص که این
نامه ها را نوشتند کسانی بودند که در کربلا با آنمظلوم جنگ میکردند واو را باین نامه ها از
جای خود کندند وهنوز بدیار آن اشرار نرسیده بود که با شمشیرها کشیده وگرزها بجنگ او
بیرون رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده ومیوه ها رسیده وما منتظر قدوم
میمنت لزوم تو ئیم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود
وآن بدبخت در روز عاشوراء پسر سعد او را در میمنهٔ لشکر خود قرار داده بود وبروایت
ابن شهر آشوب او با عروه سلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که شریعهٔ فرات را موکل بودند
که اصحاب سید الشهداء را از آب منع مینمودند ودر وقتیکه حضرت عباس بطلب آب رفت دور
او را گرفتند واو را شهید کردند ودر وقتیکه سید الشهداء ع بمیدان رفتند وبجانب آب
روانه شدند با آنحضرت مقاتله مینمودند وهمین عروة بن قیس بود که در روز عاشوراء
سرکرده لشکر پسر سعد بود وهمین شبث بن ربعی بود که سرکرده پیادگان بود که با آنحضرت
جدال میکردند واو را بتیر باران وسنگ باران مینمودند آری این تیرها ونیزه وشمشیرها
میوه آنها بود که رسیده بود که همه را بتحفه آنغریب آورده بودند یا امة تاتت بقتل
هداتها امن الی قتل الهداة هداک ای بدترین امتها که کشتید پیشوا وهادی خود
را آیا کی راهنمائی نمود باینعمل بئس الجزاء لاحمد فی آله وبنیه یوم الطف کان جزائک
بد مراعات کردید پیغمبر خود را وبد جزا دادید فرزند او را در زمین کربلا شیخ مفید
علیه الرحمه میفرماید که آخر قاصدها هانی بن هانی وسعید بن عبدالله بودند که
حضرت نامهٔ نوشت بایشان داد باینمضمون که هانی وسعید نامه های شما را آوردند
وآخر رسولان شما بودند بتحقیق که یافتم مقصود شما را که میگوئید امامی وهادی
نداریم واینک من برادر وپسر عم ومحل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را
بسوی شما میفرستم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما واتفاق آراء صاحبان عقل وفضل
از شما وچنانچه نامه های شما بآن ناطق میباشد پس من عن قریب بسوی شما خواهم آمد والسلام

مجلس دویم

كتاب اللهوف [illegible]

قال الراوي [illegible]

پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده و تکلیف سفر کوفه فرمود و او را اخو با قیس بن مسهر
صیداوی و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله ازدی روانهٔ کوفه فرمود و
نامه باعیان کوفه نوشت و ایشانرا بنصرت خود تکلیف فرمود و چندی در مکه توقف
فرمود تا اینکه در هشتم ذی الحجه روز ترویه از مکه بیرون رفته **مؤلف گوید** که رفتن
آنحضرت از مکهٔ معظمه زیاده بر آنچه شنیدهٔ از نامه‌های پیاپی و قاصدها نبود که از عقب یکدیگر
فرستادند که گروهی عظیم بر در خانهٔ آنحضرت از قاصد جمع شده بود اشقیای بنی امیه
در صدد کشتن آنحضرت بر آمده و آنحضرت را بجبر از مکه بیرون کردند و ناچار و ملجا
شده رو بسوی عراق گذارد **چنانچه روایت شده** که در آنسال یزید بن معاویه عمرو
بن سعد ابی العاص را امیر حاج نموده با لشکر عظیمی روانهٔ مکه نمود و بود و سفارش نموده
که اگر تواند به پنهانی و اگر نتواند بمکر و خدعه آنحضرت را شهید نماید و علاوه بر آن
سی نفر از شیاطین بنی امیه را فرستاده که بهر نحوی که باشد و بهر حالتی که باشد آن
حضرت را شهید نمایند حضرت چون مطلع شدند بر این امور و یافتند که اگر در مکه
بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی شهید خواهند کرد لهذا با
اینکه محرم شده بودند باحرام حج از احرام حج عدول بعمرهٔ مفرده فرموده و در روز ترویه
از مکه بیرون رفتند **زرارة بن صالح** روایت کرده که سه روز قبل از خروج آنحضرت
از مکه با شخص دیگر خدمت آنحضرت رفتیم و باو گفتیم اهل کوفه دلهای ایشان با تو و
شمشیرهای ایشان با تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدم درهای آسمان
گشاده شد و انقدر از ملائکه نازل شدند که عدد ایشانرا کسی نمیداند مگر خدا پس
فرمود اگر برطرف شدن اجر و شوق بمقامات عالیه و تقارب اشیاء نبود هر آینه با آن
لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در اینجا خواهد بود محل کشته شدن
من و اصحاب من و از اصحاب من نجات نمییابد مگر فرزندم علی **و چون خبر رسید**
بمحمد حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانست مشغول بوضو بود
و الی در پیش گذارده بود که با آن وضو میساخت بگریه در آمد و گریست بشدتیکه صدای
اشک چشمش که در آب میریخت شنیده میشد مثل بارش که در آب بریزد نماز مغرب را
(میان)
کرده بنزد برادر خود رفت و عرضکرد یا اخی ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم بابیك و

[illegible]

خروج حضرت سید الشهداء از مکه تا ورود بکربلا

كتاب اللهوف [illegible]

قال الراوي [illegible]

وَاَخيكَ مِنْ قَبْلُ ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که با پدر و برادرت
چگونه غدر و مکر کردند و ایشانرا یاری نکردند میترسم که تو را نیز مثل پدر و برادر
یاری نکنند و مثل ایشان ترا ذلیل نمایند اگر رأی مرا می پسندی اینست که در مکه بمانی عزیز
و محترم حضرت فرمود که میترسم لشکر بنی امیه خون مرا بریزند در حرم مکه و خون من
در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس برو بسوی یمن و برو ابی یا در اطراف بیابانها
و بسوی عراق مرو حضرت فرمود یا اَخي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هامَّةٍ مِنْ هَوامِّ الْاَرْضِ لَاسْتَخْرَجُوني
حَتّى يَقْتُلُوني ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین داخل شوم تا آن سوراخ
راضی شوم بنی امیه مرا بیرون میاورند و شهید میگردانند پس فرمود باشد تا تأملی در
آنچه گفتی بکنم **و چون** وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند و امر ببار کردن فرمودند
خبر بمحمد حنفیه رسید بر خاسته بتعجیل آمد و زمام ناقهٔ برادر بزرگوار را گرفت و گفت
آیا نفرمودی تأملی میفرمائی در آنچه عرضکردم فرمود بلی عرضکرد پس چرا روانه گردید بدون
تأمل فرمود ای برادر چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوار را که مرا در بغل
گرفت و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود یا حُسَيْنُ يا قُرَّةَ عَيْني اُخْرُجْ اِلَى الْعِراقِ فَاِنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شاءَ اَنْ يَراكَ قَتيلاً مُخَضَّباً بِدِمائِكَ ای نور دیده ام ای حسین بیرون رو بسوی
عراق که خدا مقدر فرموده که تو را در آنجا شهید کند و بدنت را بخونت رنگین کند محمد
بگریه در آمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل بکشته شدن داده و از برای کشتن میروی
پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اَخي قَدْ قالَ جَدّي فيهما اِنَّ اللّٰهَ قَدْ شاءَ اَنْ يَراهُنَّ سَبايا
مُهَتَّكاتٍ فِي اَسْرِ الذُّلِّ ای برادر جدم خبر داده است که ایشانرا باید اسیر شوند و پرده حرمت
ایشان دریده شود و ذلیل و خوار کردند و تا من زنده ام ایشان از من جدا نمیشوند محمد بگریه
در آمد و گریه شدیدی کرد و یکدیگر را وداع کردند **ابن طاوس روایت کرده** است که
چون اراده فرمودی از مکه بیرون آید خطبهٔ خواند و بعضی از عبارات و مضامین آن اینست که فرمود
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَما شاءَ اللّٰهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ بدرستی
که خدا مرگ را بر گردن فرزند آدم انداخت مانند قلادهٔ و ایشان را بسوی آخرت
میکشد وَما اَوْلَهَني اِلى اَسْلافي اِشْتِياقَ يَعْقُوبَ اِلى يُوسُفَ و چه مشتاق بیاد
گردیده ام بخدمت آباء خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدن اختیار

[illegible]

مجلس دویم

کرده اند کہ بآن خواہم رسید کَاَنِّی بِاَوْصَالِی تُقَطِّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَکَرْبَلَا وگویا می بینم که در این زودی اعضای من پاره پاره میشود در صحرای کربلا و چاره نیست اندر یافتن روزی که مقدّر گردیده برای این امر و ما اهل بیت تن بقضای الهی درداده ایم و ببلای او صبر میکنیم تا عطا فرماید بما بهترین عطای صبر کنندگان و بزودی آن اعضای پاره پاره مجتمع خواهد گردید در حظیرهٔ قدس در نزد حضرت رسالت حقتعالی دیده او را روشن خواهد گردانید و وعدهای خود را بعمل خواهد آورد و هر که در آرزوی شهادت باشد و شوق جان باختن در راه ما داشته باشد با ما کوچ نماید که ما فردا صبح روانه ایم انشاء الله تعالی **پس ابن عبّاس** بنزد آن نور دیدهٔ ناس آمده عرضکرد یا ابن رسول الله بیا سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار نمود حضرت فرمود یا ابن عبّاس جدّ بزرگوارم مرا امر فرموده و در آن سرّیست که بعد از این بظهور خواهد رسید و مرا واقعه در پیش است مکرّر از جدّ بد خود شنیده ام و باید آن بظهور رسد آخر از بسکه مبالغه کرد بنا با سنجاه گذارد تا آنحضرت از آن گشود این آیه آمد کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ چون حضرت ابراز فرمود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ صَدَقَ اللّٰهُ وَصَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ یا ابن عبّاس بگریه بالنعش کن که چاره از قضای الهی نیست ابن عبّاس ساکت شد و آنحضرت را وداع کرد و فریاد واحسینا بر آورده بود و بیرون رفت **پس آنحضرت** امر فرمود تا کجاوه ها را بار کردند و بارها را بر شتران بستند از مکّه معظمه بیرون رفتند و در و دیوار مکّه و سنگ و کلوخ آن از فراق آنجان جهانیان میگریستند و سکّان حرم و حفّاظ بیت الله از فراق آن نوردیده عالمیان حیرت زده میشدند و ارکان بیت و معالم آن از مفارقت آن ماه مکّه و حرم مینالیدند لَقَدْ دَمِعَتْ عُیُونُ الْبَیْتِ حُزْنًا لِفَقْدِ مُنیٰ قُلُوبِ الْعَارِفِینَا از چشمهای خانه محترم الهی اشک جاری گردید بجهت کوچ کردن آن آرزوی دل عارفان وَطَافَتْ طَائِفُونَ طَوَافَ ثَکْلیٰ وَقَدْ لَبِسُوا السَّوَادَ مُؤَبَّدِینَا ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوش گردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بدور آن امام والا مقام که حرم اعظم الهی بود میگردیدند وَکَانَتْ تَلْبِیَاتُهُمْ رِثَاءً لِسِبْطٍ کَانَ خَیْرَ النَّاسِکِینَا و بجای تلبیه ندبه و نوحه در فراق او میکردند فَدَاعِمٌ وَابْنُوحٍ فِی مَقَامٍ حُزْنِ بِنُقْطِ الْحَجَرِ لِلنَّبَا و عمره حزن و اندوه را بجای آوردند و حجر الاسود را از بزغصّه آن غم نمودند

خروج حضرت سید الشهداء از مکّهٔ معظّمه تا ورود بکربلا

فَقَدْنَا الْیَوْمَ رَیْحَانًا وَرَوْحًا وَمَرْجَانًا وَزَیْتُونًا وَتِینًا گویا میگفتند که گم کرده ایم روح و ریحان و باطن زیتون و تین و مرجان را فَقَدْنَا هٰهُنَا قَصْرًا مَشِیدًا وَبَیْتَ الْعِزِّ وَالْبَلَدَ الْاَمِینَا فَقَدْنَا هٰهُنَا کَهْفَ الْاَیَامیٰ وَسُورَ الْمُحْصَنِینَ وَطُورَ سِینِینَا **شیخ مفید** میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت با مادرم بحجّ رفته بودیم در سال شصتم از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدم حسین بن علیّ که از مکّه بیرون تشریف آورده بودند پیش آمدم و سلام کردم و گفتم بِاَبِی اَنْتَ وَاُمِّی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ مَا اَعْجَلَکَ عَنِ الْحَجِّ پدر و مادرم فدایت شوند چه باعث شد تو را که بتعجیل بیرون آمدی و حج را بجا نیاوردی فرمود لَوْ لَمْ اَعْجَلْ لَاُخِذْتُ اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند و اسیر میکردند از دست دشمنان گریختم فرمود تو کیستی گفتم مردی از عرب و بیش از این نام و نشان مرا مپرس فرمود چه خبر داری از مردم گفتم دانائی را سؤال کردی بدانکه دلهای مردم با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیّه است و قضای الهی آنچه شده است خواهد شد و خدا آنچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس بعد از کلامی چند راحلهٔ خود را راندند و رفتند **و عبد الله جعفر** پسرهای خود عون و محمّد را فرستاد عریضهٔ خدمت آنحضرت نوشت و با ایشان اد و در آن بعض اظهار ترک سفر و اصرار بر آن کرده بود و عرضکرده بود تعجیل مفرمائید تا من بخدمت شما برسم و خود رفت بنزد عمرو بن سعید و از او خواهش نمود که بنویسد با آنحضرت نامهٔ که مشتمل بر امان ایشان و نیکی و احسان بوده باشد قبول کرد نامه را گرفت با یحیی بن سعید بعقب آن سالار کاروان ابتلا روانه گردید چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامهٔ عمرو را بآن حضرت دادند و اصرار زیاد و مبالغه بسیار بر ترک السفر و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمودند جدّم مرا امری کرده در خواب بسوی آنچه فرموده روانم عرضکردند آنخواب چیست فرمود بکسی نگفته ام و نخواهم گفت تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مأیوس شدند عبد الله پسرهای خود را امر کرده که باید در خدمت آنحضرت بروید و با دشمنان او جهاد نمائید و خود با یحیی بن سعید بمکّه برگردید پس حضرت تشریف بردند تا منزل که آنرا تنعیم میگفتند و از آنجا کوچ کرده بذات عراق تشریف بردند بشر بن غالب دیدند که از عراق میآمد پرسید چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تست و شمشیرها با بنی امیّه فرمود راست میگوید اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ از آنجا بار کرده رفتند تا بثعلبیه رسیدند قرب بظهر و هوا

مجلس دویم

گرم بود سر مبارك را گذارده بخواب رفت چون بیدار شد فرمود در خواب دیدم هاتفی
میگفت اَنتُم تَسرَعُونَ وَالمَنایا تَسرَعُ بِکُم اِلَی الجَنَّةِ شما سرعت میکنید در طی منازل و مرگ
در عقب شما بسرعت میآید تا شما را بدار السرور و جنت برساند فرزند آنحضرت علی اکبر
گفت یا اَبَه اَفَلَسنا عَلَی الحَقِّ آیا ما بر حق نیستیم و در راه حق سلوك نمیکنیم حضرت فرمود
بلی قسم بخدائی که بازگشت همه با اوست عرضکرد فَاِذَن لا نُبالی بِالمَوتِ پس باك از مرك
نداریم و خوفی از زوال دنیای دون نداریم شما را از مرك باکی نبود و بخلوت انس و عشرت خانه
قدس میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردید که هرگز برطرف نمیگردد لا
اُریحُ حُزنَکُم یُنسی وَلا رُزئَکُم یُسلی وَاِن طالَ المَدی مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش
نمیشود و دلها شیعیان از بلیه شما هرگز تسلی نمی یابد اگرچه زمان طول بکشد قَد مَضَی الدَّهرُ
وَ یَمضی بَعدَکُم لا الجَوی باخٍ وَلا الدَّمعُ رَقی بتحقیق که روزگاری گذشت و بعد از این
نیز روزگارها بگذرد و دلها از غم شما آرام نگیرد و اشك دیدها باز نایستد لَو
رَسُولُ اللهِ یُحیی بَعدَکُم قَعَدَ الیَومَ عَلَیکُم لِلعَزاءِ اگر رسول خدا زنده میشد بعد از
شما در مجلس عزای نشست حضرت شب را در آنجا ماندند چون صبح شد مردی از اهل کوفه
که او را ابو هرّه اسدی میگفتند آمد و بخدمت آنحضرت سلام کرده و عرضکرد یا ابن رسول
الله ما الَّذی اَخرَجَكَ عَن حَرَمِ اللهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ چه باعث شد که از
حرم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدی حضرت فرمود وَیحَكَ یا اَبا هِرَّة
اِنَّ بَنی اُمَیَّةَ اَخَذُوا مالی فَصَبَرتُ وَشَتَمُوا عِرضی فَصَبَرتُ وَطَلَبُوا دَمی فَهَرَبتُ ای ابو هره
بنی امیه مال مرا گرفتند و دستم را خالی کردند صبر کردم و عرض مرا بردند پدر و مادر
مرا دشنام دادند و سب کردند صبر کردم باز دست از من بر نداشتند خواستند خون مرا
بریزند گریختم اما بخدا قسم که این گروه ظالم مرا میکشند و خدای عز و جل لباس ذلت
بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیرهای قاطع را بر ایشان مسلط خواهد داشت تا
ذلیل تر از قوم سبا باشند که زنی بر ایشان مسلط شد و در خون و مال ایشان حکم میکرد
پس از آنجا نیز کوچ کردند چون بقصر بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من
با پسر عمم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام کردیم پسر عمم عرضکرد یا ابن رسول الله
رنگی که بمحاسن شریف شما است نیل خضاب است یا رنگ محاسن مبارك است حضرت فرمودند

خروج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه تا ورود بکربلا

رنگ خضاب است و ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود اَجِئتُما
لِنُصرَتی آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم و اموال
مردم در دست دارم و قرض بسیار دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد و ناخوش دارم که
اموال مردم بر طرف شود و پسر عمم نیز مثل این عذرها آورد چون بو سعادت از ایشان نا امید گردید
که بشقاوت سرمدی و ابدی مبتلا شوند فرمودند فَانطَلِقا فَلا تَسمَعا لی واعِیَةً وَلا تَرَیا لی
سَواداً پس بروید و همراه ما نباشید تا ناله بیکسی و استغاثه مظلومی ما را نشنوید و غریبی
و درماندگی ما را و سیاهی ما را نبینید بدرستیکه هر که ناله و استغاثه ما را بشنود و سواد ما را
ببیند و ناله ما را جواب نگوید و ما را یاری نکند خدای قهار او را برو در آتش جهنم اندازد
و خدا لعنت کند گروهی را که ناله های غریبی تو را شنیدند و تو را جواب ندادند و یاری
نکردند خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند فَلَیتَ اَحمَدَ
وَالکَرّارَ وَالِدَهُ یَشُقُّ بِالطَّفِّ عَن شَخصَیهِمَا التُّرَبُ کاش حاضر بودند جد عالیمقدار
و پدر والاتبارش لِیَنظُراهُ عَلَی الرَّمضاءِ مُنعَفِراً وَنَفسُهُ بِشَبا الاَسیافِ تَنتَهِبُ
کاش میبودند و میدیدند که بر روی خاك گرم افتاده و از هر طرف کوفیان شمشیرها بر بدن
شریفش میزنند وَلَیتَ یَکشِفُ عَن وَجهِ البَتُولِ لَهُ بَراقِعَ القَبرِ لَو یَکشِفُها الکُرَبُ کاش
مادرش فاطمه از قبر بیرون میآمد و بجانب نازپرورش نگاه میکرد لِتُبصِرَ العَینُ مِنها
فی مَحاسِنِهِ وَلِلاَسِنَّةِ جِدٌّ وَالظُّبا لَعِبٌ کجا بود فاطمه تا ببیند که نیزه های دشمن
چگونه در نزد حسینش آمد و شد میکند و بدنش را سوراخ مینماید و شمشیرهای
ایشان جسمش را چاك چاك مینماید **و شیخ مفید علیه الرحمه** میفرماید که چون توجه
آن زبده آفاق بسمت عراق بسر کرده اهل کفر و نفاق پسر زیاد لعین رسید حصین بن
نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد و ما بین قادسیه تا خفان از سمت قادسیه تا خفان
و از سمت دیگر قادسیه تا قطقطانیه را گرفتند و راهها را بستند و سر راهها را گرفتند
و چون مسلم بن عقیل که در کوفه رفت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه
بخدمت آنحضرت نوشت و اهل کوفه نیز عریضه نوشتند که صد هزار شمشیر از برای نصرت
تو مهیا است البته تعجیل نما و طلوع آفتاب جمال را با این محال بتأخیر مینداز و دیدهای
منتظران را زیاده در راه مگذار و این که هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را

مجلس دویم

جواب نامه نوشتن جناب سید الشهداء از برای مسلم بن عقیل رحمه الله

خبری از شهادت مسلم نبود و حال آنکه بعد از آن روزیکه آنحضرت از مکه بیرون آمده اهل
شهید کرده بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت از مکه خروج
کرد و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت که بحاجر رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند
باین مضمون که نامه پسر عمم بمن رسید و اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را
دعا کردم اینک بجانب شما روانه شدم در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود
اهتمام نمائید و آماده باشید که در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبد الله بن یقطر
که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی بقیس بن مسهر صیداوی دادند و او را بجانب کوفه
فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت چون او دید سواد
ایشان را کاغذ را بیرون آورده پاره پاره کرد او را ابن زیاد فرستادند ابن طاوس
میفرماید که چون او را بنزد پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی بن ابی
طالبم و فرزند اویم گفت چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهة آنکه ندانی چه در آن نوشته
نامه از کی بود و از برای کی گفت از حسین بن علی علیهما السلام بسوی جماعتی از اهل کوفه
که اسم ایشان را نمیدانم آن بدبخت در غضب شد و گفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم
مگر اینکه اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی و حسین بن علی علیهما السلام و پدر او را لعن کنی
یا اینکه تو را پاره پاره میکنم آن سعادتمند گفت اما اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را
میکنم پس بر منبر بالا رفت و حمد الهی کرد و صلوات بر فخر کاینات محمد مصطفی ص فرستاد
و بسیار طلب رحمت بجهة امیر مؤمنان صلوات الله علیه و اولاد امجاد آن بزرگوار نمود
پس لعن کرد عبید الله بن زیاد و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا آخر عتاة و ظالمان
ایشان را شمرد پس گفت ای گروه من فرستاده حسین بن علی میباشم و او را در فلان
موضع گذاردم پس بشتابید بسوی او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه او را
گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند و استخوانهایش خرد شد
و هنوز رمقی در او بود ملعونی سرش را از بدنش جدا کرد پس آنحضرت قطع منازل میفرمود
و پسر زیاد چنان راهها را مسدود کرده که از واقصه راه تا شام و از آنجا تا راه بصره کسی
را نمیگذاشتند داخل شود یا بیرون رود حضرت در بین راه بعضی از اصحاب سید را دیدند از
ایشان استفسار امور فرمودند گفتند نمیدانیم غیر آنا لا نستطیع ان ندخل و لا

خروج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه تا ورود بکربلا

ان نخرج مگر اینکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آئیم صاحب مناقب میگوید چون حضرت
وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب و یکروز در آنجا ماندند در صبح
خواهر آنحضرت زینب خاتون بنزد آن حضرت آمد عرض کرد آیا خبر ندهم بتو چیزیرا
که دوش شنیدم فرمود بگو گفت در شب بجهة امری بیرون آمدم هاتفی را شنیدم میگفت
الا یا عین فاحتفلی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی ای چشم گریه کن و جهد کن در
گریستن و کوشش نما در آب دیده ریختن کی خواهد گریست بر آن شهیدان بعد از من بر
قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر آن قومیکه مرگ میدواند
ایشان را تا موضعیکه باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر آنچه قضای
الهی است خواهد شد ابن قولویه روایت کرده است که چون آنحضرت بعقبة البطن
بالا رفتند باصحاب خود فرمودند ما اری الا مقتولا نمی یابم خود را مگر از کشتگان عرض
کردند سبب آنرا فرمودند بجهة خوابی که دیده ام بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب
دیده فرمودند رأیت کلابا تنهشنی اشدها علی کلب ابقع در خواب دیدم که سگهائی چند
بر من حمله آورده اند و مرا میدریدند و از همه بد ترسک ابلقی بود که بیشتر بر من حمله می
کرد دو نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر نام میگویند ما از حج فارغ شدیم و بشتاب
در عقب آنحضرت میآمدیم که با آنحضرت ملحق شویم در ثعلبیه نزدیکی شتر سواری را دیدیم
در کنار راه و آنحضرت نیز او را دیدند ایستادند گویا میخواستند او را که از او خبر
گرفته باشند چون آمرد بکنار رفته آنحضرت رفتند ما بنزد آن مرد رفته گفتیم تو کیستی گفت
از بنی اسد گفتیم ما نیز از بنی اسد میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم
بیرون نیامدم از کوفه مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و دیدم ایشان را که
بارجلهما فی السوق و دیدم که پاهای ایشان را گرفته بودند و در بازارهای کوفه می
گردانیدند برگشتیم و با آنحضرت ملحق شدیم حضرت شب بثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند
بنزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض کردیم که آن سواره را در راه دیدید فرمودند بلی
میخواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم از او سؤال کردیم و او مرد صادقی است و از قبیله
ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر
شنیدند مکرر فرمودند انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم ترا

مجلس دویم

بخدا قسم میدهم که از اینجا برگرد و خود و اهل بیت خود را در مهلکه مینداز و در کوفه یاوری و شیعهٔ نیست ترا بلکه میترسم که اهل کوفه با بنی امیه متفق شوند و بشما اذیت رسانند پس حضرت نظر بپسران و برادران مسلم کرد و ایشانرا از قتل مسلم با خبر گردانید و ایشانرا دلداری نمود و در مراجعت با ایشان مشورت فرمود ایشان عرضکردند که دست از خدمت تو بر نمیداریم تا طلب خون مسلم از ایشان بکنیم یا شربتی را که او چشید ما نیز بچشیم پس آنحضرت فرمود لا خیر فی العیش بعد هؤلاء بعد از این امور زندگانی را خیری نیست ما دانستیم که آنحضرت دل بر رفتن گذارده و تن بکشته شدن در داده **آورده اند** که مسلم را دختری بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهانه پدر را داشت و اهل بیت او را تسلی میدادند آنحضرت آن طفل را طلبیدند و دست محبت بر سر و روی او کشیدند و با او ملاطفت میفرمودند آن طفل عرضکرد یا ابن رسول الله با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمان گشته مگر پدرم را شهید کرده اند حضرت طاقت تحمل نیاورده بی اختیار گریان شد و سیلاب اشک از دیده های شریفش فرو ریخت و فرمود غم مخور که من بجای پدر تو میباشم و خواهرم بجای مادرت و دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجای برادرت آن طفل بی اختیار ناله آتشبار از سینه برآورده اشک از دیده ریخت
یکباشکی نخست مادرم نزادی تا این زمان زد سست پدر را زادمی * ایکاشکی شناختمی خوابگاه او تا سر چو خاک بر فکند او نهادمی از گریه

آن طفل صدای گریه از مخدرات سراپردهٔ عصمت و پرده نشینان سرادق طهارت بلند شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران بلند شد که حاضران همه بگریه در آمدند و پسرهای مسلم عمامه از سر برداشته و ناله وا اباه وا مسلماه گویا باوج فلک میرسانیدند و هر یک گویا چنین میگفتند *
بدل داغی عجب دارم نمیدانم که چون گریم
دلا خون شو که تا بر خاک خود یکلحظه خون گریم
تنم پر زخم محنت سینه ام پر داغ بی بابی
گهی از زخم بیرون گاه از زخم درون گریم

بروایت ابن طاوس خبر مسلم در زباله بآنحضرت رسید و از آنجا کوچ کرد که فرزدق شاعر بخدمت آنحضرت رسید عرضکرد یا ابن رسول الله کیف ترکن الی اهل کوفة وهم الذین قتلوا ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو مسلم را و با پدرت آن کردند که مرگ خود را از خدا میطلبید و با برادرت بیوفائی کردند آنحضرت اشک از دیده ها سیلاب

حرکت حضرت سید الشهداء از مکهٔ معظمه تا کربلاء

ریخت و فرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلم را که روح او برحمت الهی واصل شد انه قضی ما علیه وبقی ما علینا آنچه بر او بود بجا آورد و باقیست آنچه بر ما است پس چند شعری خواندند که دلالت بر نا امیدی و یأس از دنیا داشت * **بروایت شیخ مفید** در زباله خبر قتل عبدالله بن یقطر را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت اصحاب و همراهانرا طلبیده فرمودند خبر وحشت اثر قتل مسلم و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر بما رسید که معاویه شکر شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند و ما را یاری نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما برگردد برگردد بر شما حرجی نیست چون دنیا پرستانیکه بخدمت آن قبله عالم آمده بودند یا در بین راه بخدمت آنحضرت ملحق شده بودند بطمع اینکه آنحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با نعمت دنیا ایشان معمور میشود چون دیدند که بجز ناکامی چیزی نیست بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات جنان را در نظر نیاوردند و مراتب رضای خدا را ندیدند و چنین مشاهده ننمودند گفتند تا زود است جانرا بدر بریم و جگرگوشه پیغمبر خدا و رسول را تنها و ضایع گذاردند فتفرق الناس واخذوا یمینا وشمالا آنگروه بی بشرم متفرق شدند و از چپ و راست بدر رفتند نمیدانم ندید آنحال بر احوال آنگریده ذوالجلال چه میرسید و آن زنان درمانده و دختران بیکس که بی یاور خود را و مولای خود را میدیدند چه بر ایشان میرسید آری بمودن این کار هر کس نیست و نوشیدن این باده شغل همه کس نباشد * **بیت** *
هم عشق طلب کنی هم سر خواهی
آری خواهی ولی میسر نشود

بلی معدودی که پاکی طینت ایشان و زیادتی یقین و معرفت ایشانرا پای بست دنیا نکرده و از روز اول در خدمت آن شمس فلک عصمت بودند در خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند لا خیر بعدک فی الحیوة ونحن فی ظل الکرامة والسلامة نلعب لا کان یوم لا نکون ولا اخلت منک الدیار ولا القفار و سبب بعد از تو زندگانی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمیخواهیم نباشد روزیکه تو در آن روز نباشی و نیابد زمانیکه بلاد از وجود شریف تو خالی باشد پس گذشتند تا از بطن عقبه گذشتند **پس شیخی از بنی عکرمه** که او را عمرو بن لوذان میگفتند بخدمت آن سید انس و جان آمده عرضکرد کجا میروی فرمودند بکوفه گفت ترا بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم الا علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم نمیروی مگر بسوی نیزه مخالفان و تیزی شمشیر دشمنان و همین گروه اشرار که در طلب تو فرستاده اند اگر ترا یاری کنند خوب والا با اینحال

مجلس دویم

نمیدانم رفتن ترا حضرت فرمود ای بندهٔ خدا آنچه میگوئی من میدانم لکن امر الهی برمن واجبست **بیت** بارها گفته ام وبار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود میپویم
من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست که از آن دست که میپروردم میرویم پس فرمود
وَاللهِ لایَدَعُونی حَتّی یَستَخرِجُوا هٰذِهِ العَلَقَةَ مِن جَوفی بخدا قسم اینگروه دست از من بر
نمیدارند تا این لخته خونی که در دل من است بیرون کنند چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان
کسیکه ایشانرا ذلیل گرداند بنحویکه ذلیلتر از همه امتها باشند ودلها شیعیان تو
بفدای دل خونشده ات باد ای ابا عبدالله فَاَیُّ عَینٍ عَلَیکَ مُنهَمِلٍ وَاَیُّ قَلبٍ عَلَیکَ
غَیرُ مَفطُورٍ کدام چشم است که دیدهای گریان تو را یاد کند وبگرید وکدام دلست که دل پرخون
ترا یاد کند واز غصه کباب نشود یا وَقعَةَ الطَّفِّ قَد اَضرَمتِ نارَ جَوًی فی کُلِّ قَلبٍ
مِنَ الاَشجانِ مَسجُورٍ ای واقعهٔ کربلا آتشی در دلها افروختی که هرگز خاموش نمیشود

مرویستکه جاسوس پسر زیاد خبر آمدن آنحضرت را باو رسانید آن ولد الزنا حرامزاده مردم
را بوعدهٔ ووعید ونوید وتهدید بحرب آن امام مجید میخواند **حر بن یزید ریاحی**
را بسرکردگی هزار سوار باستقبال آنحضرت فرستاده که هرجا باو برسی در زمین بی آب و
علف آنجناب را فرود آور ومرا اعلام کن تا امر تازه از من بتو رسد آن سواران صحرا را فرو گرفته
بودند ودر طلب آن منتهی العارفین میشتافتند چون جناب حسین ع از بطن عقبه بمنزل
اشراف تشریف آوردند در سحر امر فرمودند تا اصحاب آب بسیاری برداشتند ودر
براه گذاشتند تا نصف روز براه رفتند ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود
خدا بزرگست چرا تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان گفتند
بخدا قسم که در اینمکان نخلی نمیباشد حضرت فرمود پس چه دیدید گفتند وَاللهِ نَرَی اَسِنَّةَ
الرِّماحِ وَآذانَ الخَیلِ بخدا قسم که اینها نیزه های دشمنان وگوش های اسبان
مخالفانست چون این را دیدند **حضرت فرمود** که اصحاب از راه میل کردند تا خود
را بذو حسم برسانند ودر حوالی آن فرود آیند که اگر بعقاتله اینجا آمد آن پناه ایشان باشد
چون اصحاب آنحضرت میل کردند واصحاب حر نیز میل نمودند تا آنکه اول اصحاب آنحضرت
وارد آنمکان شدند حضرت فرمود خیمه ها را زدند که در آن حال لشکر حر وارد شدند و
در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود وآثار تشنگی از ایشان مشاهده شد

خروج حضرت سید الشهداء از مکه معظمه تا ورود کربلا

حضرت فرمود ایشان را آب دهید واسبهای ایشانرا سیراب گردانید وکم کم آب بایشان
دهید چون بسیار تشنگی خورده اند مبادا ضرر کند پس طشت وظرفها را پر از آب می
کردند وهمه را تا آخر سیراب کردند وحیوانات ایشانرا آب دادند **علی بن طعان محاربی**
گفت من در لشکر حر بودم وبعقب افتاده بودم دیرتر از همه آمدم چون حسین ع اثر تشنگی
من واسب مرا دید فرمود یا ابن الاخ شتر را بخوابان خوابانیدم شتر را وسر خیک را گشودم
شروع کردم باب خوردن چون وقوف نداشتم آبها از دهن خیک میریخت حضرت فرمود
دهن خیک را برگردان من ندانستم آن بزرگوار خود تشریف آوردند دهن خیک را برگردانید
وآنرا درست بنحو متعارف کرده تا خود را سیراب گردانیدم آه حسین بن علی ایشانرا آب
داد از زحمت تشنگی خلاص نمود ایشان عوض آب شمشیرها آبدار بر بدن او زدند واو را با لب
تشنه شهید کردند واسبان ایشانرا سیراب کرده وایشان طفل شیرخواره او را آب ندادند بلکه
بعوض آب پیکان تیر بر حلقوم شریفش زدند بدن آنکه آب طلب نماید حضرت ایشانرا سیراب
کرد واو هرچند نالهٔ واعطشا کرد وهرچند گفت اِسقُونی شَربَةً مِنَ الماءِ فَقَد تَفَتَّتَ کَبِدی
مِنَ الظَّماءِ آخر یک شربت آبی بمن بدهید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بجز تیر وسنان
وناسزا ودشنام جوابی نداده اند آه حسین بن علی علیهما السلام در بیابانی بی آب و
آبادانی ایشانرا آب میداد از برای آنکه در روز گرم آنگروه خونخوار تشنه نمانند وایشان در
منزل در کنار فرات شربتی از آب بآنجناب ندادند وَمِنَ العَجائِبِ اَنَّ عَذبَ فُراتِها تَسدی
مُسَلسَلَةً وَلٰکِن بَفَقدِها ظامٍ وَقَلبُ السِّبطِ ظامٍ نَحوَهُ وَاَبُوهُ یَسقِی النّاسَ سَلسَلاً غَداً
از عجائب روزگار اینست که آب فرات با آن وفوریکه داشت که نهرها از آن مملو بود تشنگی
کی آن نداشتند شربتی از آنرا به سبط پیغمبر خدا ص ندادند تا با جگر تشنه او را شهید کردند
واز غرائب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی کوثر وسلسبیل میباشد وهمه کس از دست
او سیراب میشوند وفرزندش یکجرعه آب ندادند تا از دست پدرش ما لامال بگیرند فَلَهُ
فِی البَیداءِ ظَمآنَ الحَشا وَالماءَ تَنهَلُهُ الذِّئابُ تَمَرُّداً کشتند او را در میان بیابان با لب
تشنه وحال آنکه گرگان وادی ضلالت وسکان وادی شقاوت سیراب بودند
وبالجمله حر با آنحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد وحضرت فرمودند بحجاج بن مسروق
که اذان بگوید چون اذان گفت حضرت بیرون آمدند با ازار ونعلین ردای خود را بدوش کرد

مجلس دویم

نماز کردن آنحضرت با اصحاب خود و با لشکر حر و حرکت و منزل رفتن

فرمود ایها الناس من بسوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامه های متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن رسید که ما را امامی نیست و هدایت کننده نمیباشد چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم اگر ناخوش دارید آمدن بسوی شما را بر میگردم بسوی مکانی که از آن آمده ام ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمود تا اقامه گفتند و بحر فرمود میخواهی با اصحابت نماز کن گفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر در عقب آنحضرت صف کشیدند نماز ظهر کردند حر بمکان خود برگشت خیمه بجهة او زده بودند داخل خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود و مابقی عنان اسبها را گرفته در سایهٔ اسبها نشستند و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیای رفتن شوید و منادی عصر ندا کرد نماز عصر را نیز گذاردند و بعد از سلام روی مبارك را با آنقوم لئام کرده **فرمودند ایقوم** ما اهل بیت پیغمبریم و اولی میباشیم از این قوم که دعوی ریاست باطل که حق ایشان نیست میکنند بجور و عدوان سلوك میکنند و اگر راضی نمیشوید مگر با آنکه حق ما را نشناسید و کاره هستید با آمدن و رای شما برگشته از آنچه در نامه های خود نوشتید من بر میگردم حر گفت بخدا که نمیدانم این نامه ها که میگوئی چیست و خبری از اینها ندارم **پس حضرت فرمود** بعقبة بن سمعان أخْرِجِ الخُرجَينِ الَّذي فيهما كُتُبُهُم بیاور دو خرجینی که در آن نامه های ایشان است چون آوردند خرجینی بود مملو از کاغذ انداز در پیش او ریخت حر گفت ما از اینها نیستیم من مأمورم که دست از تو بر ندارم تا ترا ابن زیاد ببرم حضرت فرمود باصحاب خود که بار کنید چون بار کردند فرمود که برگردید بدخواستند برگردند حر مانع شد حضرت فرمود ثکلتك امك ما ترید چه میخواهی گفت اگر غیر از تو از عرب متعرض مادرم میشد البته جوابش میدادم ولکن مالی من ذکر امه الا باحسن ما انقدر علیه ولکن در حق مادر تو بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانم گفت بار چون کلام فیما بین بسیار گذشت حر گفت من مأمور بقتال تو نیستم ولیکن مأمورم که ترا رها نکنم تا ترا بکوفه برم اگر نمیخواهی پس راهی را بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا بابن زیاد بنویسم شاید خدا مرا خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا آن پیش و سالکان طریق اتبلاء و قافله سالار کاروان رنج و عنا فرمودند که از راه قادسیه که بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف چپ راه کردند و حر نیز با آنحضرت میآمد و از راه خیر خواهی بخدمت آن والاهمت عرض کرد یا حسین انی

از مکهٔ معظمه تا ورود بکربلا

اذکرك الله فی نفسك فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن ای حسین التماس میکنم از تو یادآوری میکنم ترا که ترك مقاتله کن که اگر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمود افبالموت تخوفنی آیا بمرگ میترسانی مرا مگر امر بهمین میکذرد که مرا بکشند **مگر نشنیدی** که شخصی از قبیلهٔ اوس میخواست یاری رسولخدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی شد او در جواب این شعرها را خواند سامضی وما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا وجاهد مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مثبورا وباعد مجرما یعنی عزم کرده ام و بر عزم خود باقیم و مردن ننگ و عار نیست بر مرد هرگاه نیت او حق باشد و جهاد کند در حالتی که تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم وان مت لم الم کفی بك ذلا ان تعیش وترغما پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند و مذلتی بدتر از این نیست که آدمی زندگی کند و دماغش بخاك مالیده شود و بعضی از علماء قبل از این شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغی وعرمرما نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم و نمیخواهم زندگی خود را تا هر روز در لشکرهای گران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که در راه در بلد برد پیش انداخته خود با اصحاب از عقب میرفتند حر از ایشان کناره میکرد و ایشان میرفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند در آنجا نزول اجلال نموده آنمکان را بخیم سراپرده و سرادقات جلال فرمودند دیدند خیمهٔ در آنجا زده فرمودند از کیست گفتند از عبدالله بن حر جعفی میباشد فرمود او را بخوانید چون رسول ایشان بنزد او آمد آن بدبخت گفت بخدا اگر از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم او مرا ببیند و نه من او را رسول چون برگشت آنجناب بجهة اتمام حجت خود بخیمهٔ او تشریف برده و سلام کرده نشستند **پس او را بیاری خود خواندند** او کلام اول را اعاده نمود گفت دست از من بدار فرمودند اگر یاری ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی باشی که با ما جنگ میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد ثم لم ینصرنا الا اهلك بخدا قسم که کسیکه بشنود ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه هلاك میشود گفت این هرگز نخواهد بود پس برخاسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کردند تا آب برداشتند و از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چو صبح شد فرود آمدند و نماز کرده سوار شدند و بجانب راه میرفتند

که از حرّ و اشکر او جدا شوند و ایشان دست بر عنان شتر هرگاه میآمدند که ایشانرا
بجانب کوفه عدل دهند امتناع میفرمودند پس راه رفتند تا بنینوا رسیدند **ناگاه** سواری
را دیدند که از کوفه میآید همه ایستادند تا ببینند چه خبر دارد چون پیش آمد بر حرّ سلام
کرد و بر آنحضرت سلام نکرد و نامه را بحرّ داد که پسر زیاد نوشته بود اَمّا بَعدُ فَجَعجِع بالحُسین
حینَ یَبلُغُکَ کِتابی هٰذا وَ یَقدُمُ عَلَیکَ رَسُولی وَ لا تُنزِلهُ اِلّا بِالعَراءِ فی غَیرِ خُضرٍ وَ لا عَلیٰ
غَیرِ ماءٍ هرجا نامهٔ من بتو رسد حبس کن حسین را و نگهدار و مگذار فرود آید مگر در بیابان
بی آب و علف و امر کرده ام رسول خود را که همراه تو باشد تا جواب نامهٔ مرا بیاورد که انفاذ
امر من نموده پس حرّ مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید و نامه را بر ایشان خواند پس
درخواست ایشانرا در بیابان فرود آورد حضرت فرمود بگذار تا در نینوا یا غاضریه یا
شفیه که مزارعی چند بوده اند در آنحوالی فرود آئیم حرّ گفت بخدا که نمیتوانم زیرا که این مرد را
که فرستاده است جاسوس است و خبر خواهد برد و از خود و عیال خود میترسم ظهیر بن
قین عرض کرد یا ابن رسول الله بخدا قسم هرچه میآید امر شدیدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان
جنگ کنیم که اینها آسانتر است از مقاتله با لشکر عظیم که بعد از این بر سر ما خواهد آمد حضرت
فرمودند نمیخواهم ابتدا بقتال کنم **صاحب مناقب** میگوید که آنحضرت جمع کردند اهلبیت
خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کردند و ساعتی گریستند و گفتند اَللّٰهُمَّ
اِنّا عِترَةُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ وَ قَد اُخرِجنا وَ طُرِدنا وَ اُزعِجنا عَن حَرَمِ جَدِّنا وَ تَعَدَّت عَلَینا بَنُو اُمَیَّةَ
خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم جدّ خود
برکندند خداوندا حقّ ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس کوچ فرمودند مگر
این زمین زمین کربلا است گفتند بلی **بروایتی چون اسم کربلا را شنید** چشمهای
مبارکش پر از اشک شد و گریست و گفت اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الکَربِ وَ البَلاءِ پس فرمود
هٰذا مَوضِعُ کَربٍ وَ بَلاءٍ هٰهُنا مُناخُ رِکابِنا وَ مَحَطُّ رِحالِنا وَ مَقتَلُ رِجالِنا وَ مَسفَکُ دِمائِنا
این محلّ اندوه و بلا است اینجا محلّ خوابانیدن شترهای ما است و اینست محلّ ریختن بارهای ما اینجا
محلّ کشته شدن مردان ما و محلّ ریختن خونهای ما فیها تُراقُ دِمی فیها تُریٰ حُرَمی حسّر علیهنّ
ثَوبُ الاِذلالِ سِربالُ این زمینیست که در آن خون مرا میریزند و حرم مرا ذلیل و اسیر مینمایند فیها
تُقتَلُ اَبطالی وَ تُذبَحُ اَطفالی وَ تُستَعبَدُ الاَحرارُ اَرذالٌ این زمینی است که مردان شجاع ما را

خروج حضرت سیّد الشهداء از مکّهٔ معظّمه تا ورود بکربلا

میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند و اهل بیت مرا که آزادگانند به بندگی و کنیزی
میگیرند حُطَّ الرِّحالَ بِها یا قَومِ وَ انصَرِفُوا عَنّی فَما لِی عَنها مُنحَطُّ تَرحالٍ بارها را فرود
آورید و خیمه ها را برپا کنید و هرکدام که خواهید برگردید که این منزل آخر من و دار اقامت
من است که از این منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این دیار بلا و محلّ ذبح و عنا خواهم بود این بارها
را فرود آوردند و امر فرمود سرادقات عزّت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند
آن صحنه بیابان را رشک جنان نموده مخیّم خیام جلال فرمود و بیت و آنکه سرادقیکه ملائکه حرمش
کنند ندانم دمبه و بر کربلا زدند هِیَ خَیمَةٌ جِبرِیلُ یَخدِمُ اَهلَها وَ الرُّوحُ وَ الاَملاکُ الخَدَمَةُ
آنخیمه خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقرّبین مثل غلامان خادم و پاسبان او بودند
هِیَ خَیمَةٌ خَضَعَت لَها خِیَمُ المُلُوکِ کَتُبَّعٍ وَ کَقَیصَرٍ خیمه بود که سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین
با جاه و جلال در نزد آن خاضع و خاکسار بودند هِیَ خَیمَةٌ اَبوابُها فی فَتحِها بِصَریرِها تَحَنَّنَت
بُکاً المُستَعبِرِ آنخیمه خیمه بود که در وقت گشودن ابواب آن و پهن نمودن اساس آن آوازی از
آن میآمد مثل آواز گریه که بر صاحب خود میگریست هِیَ خَیمَةٌ لَو کانَ اَحمَدُ حاضِراً لَبَکیٰ لَها
مِثلَ السَّحابِ المُمطِرِ آنخیمه خیمه بود که در آنزمان اگر پیغمبر خدا بود و بر آن نظر کرد مثل ابر
بهار اشک از دیده میبارید هِیَ خَیمَةٌ یَبکی وُقُوعَ عَمُودِها جَزَعاً عَمُودُ الدّینِ فاتِحُ خَیبَرِ
آنخیمه خیمه بود که شکستن عمودان عمود دین الهی را شکست دیده ها عمود دین امیر
المؤمنین را اشکبار نمود **پس حضرت** پای شریف را از رکاب خالی نموده از اسب فرود
آمدند و بعضی از ثقات ذکر کرده اند که امّ کلثوم عرض کرد که ای برادر این بادیه هولناکی
است از آن خوف عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت عزیمت صفّین با پدرم
امیر المؤمنین ع وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در
خواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوّش از خواب بیدار شد و زار
زار میگریست برادرم سبب آنرا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود
از خون و حسین من ع درمیان آن دریا افتاده بود و دست و پا میزد و کس بفریاد او
نمیرسید پس رو بمن کرد فرمود یا اَبا عَبدِ اللهِ کَیفَ تَکُونُ اِذا وَقَعتَ هٰهُنا الواقِعَةُ
ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه تو را در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم صبر
میکنم و بجز صبر چاره ندارم اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمینَ

مجلس ششم

مجلس ششم در بیان آنچه واقع شد در زمان ورود آنحضرت بزمین کربلا تا شب عاشوراء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی آلائه والشکر علی نعمائه حمداً یستعظمه سکان ارضه وسمائه ویستکثره قطان صقع جبروته والصلوة والسلام علی اشرف سفرائه وافضل اصفیائه محمد سید انبیائه واکمل اولیائه وعلی خلفائه واوصیائه واهل بیته وامنائه خصوصاً علی شبله دفرخه البعید عن وطنه واحبائه والاسیر بایدی الطغاة من اعدائه المجاهد فی الله مع اخوانه واصحابه المقتول لوجه الله مع اولاده وعشیرته واقربائه المحروق خبائه المسلوب ردائه المرضض سلائبه المقطع اعضائه المنهوب ثقله وحذائه المقتول اخوانه وابنائه المسبی عیاله ونسائه المأسور بناته وامائه الممنوع مائه المخضب شیبته بدمائه الذی تسفی علیه دبوره ورخائه ولم یرضه احد فی ضنائه الخائض فی بحر المحن والبلایا فی ابتداء وجوده الی انتهائه سیدنا المظلوم وامامنا المعصوم المهموم المغموم ابیعبدالله الحسین واللعن الدائم والعذاب الحاتم علی قاتلیه وظالمیه ومانعیه شرب الماء وعلی من خذله وکان اعان علیه او فرح بقتله او رضی به اجمعین ابد الآبدین ودهر الداهرین **اما بعد** فقد قال الله سبحانه من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموماً مدحوراً ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکوراً ظاهر معنی الفاظ این آیه شریفه اینست که کسیکه خواهش نماید دنیا را وآنرا اختیار نماید بر آخرت آنچه را که خواهیم از برای هر که عطا میکنیم و در آخرت از برای او جهنم قرار میدهیم که در آنجا جا خواهد گرفت در حالتیکه مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسیکه اختیار آخرت نماید و باایمان سعی کند بجهة آن سعی ایشان ضایع نخواهد شد بلکه جزا داده میشوند بقدر سعی ایشان واز این آیه شریفه و غیر آن معلوم میشود که کسیکه اختیار دنیا کرده است او را نصیبی نیست در آخرت بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است بر آنکسیکه آنرا مراد و مطلب خود گرفت و فکری بجز فکر آن و ذکری بجز ذکر آن نیست در آنحال آخرت و اسباب آخرت را وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد

و از حضرت رسول صلعم روایت شده است که فرمود فی طلب الدنیا اضرار من الآخرة وفی طلب الآخرة اضرار بالدنیا در طلب دنیا ضرر بست بآخرت هم چنانکه در طلب آخرت ضرر بست بدنیا و از پیغمبر و سایر لکن و از هدایت امیرالمؤمنین ع روایت شده است که فرمود الدنیا والآخرة عدوان متفاوتان

در بیان آنچه واقع شد در زمین کربلا تا شب عاشورا

وسبیلان مختلفان فمن احب الدنیا وتولیها ابغض الآخرة وعاداها دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دو راه مختلفند که رو بهر کدام آوری از دیگری دور میافتی وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بینهما کلما قرب من واحد بعد من الآخر آن دو بمنزلهٔ مشرق و مغربند که قرب هر یک بعد دیگری را لازم دارد که مثل دو وزن میباشند که در حبال دیگر و جم میباشند که هر کدام را که راضی میکنند دیگری را ناخوشنود نموده آری گول نزده است اهل دنیا را مگر نعمتها عاجله اش و لذائذ زائله اش و زخارف باطله اش چون چشمها باطنی کور و گوشها واقعی کر گردیده و بغیر از وانهاسطری دنیا و اهل آن چیزی را نمیشنوند و بجز سرخ و زرد دنیا چیزی نمی بینند و بجز حلاوت مال دنیا غیر آن معرفی رکردیده و لکن ندانسته که هنوز کامی از آن شیرین نگردیده که هزار نیش زهر آلود در عقب آن رسیده و هنوز دمی باسوده که هزار نیر زهر آلود بر جگریش خورده آمده بلکه راحتش مشوب بهزار محنت و عزتش منوط باهزار ذلت است اینکه حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید انما انتم فی هذه الدنیا غرض تنتضل فیه المنایا مع کل جرعة شرق وفی کل اکلة غصص لا تنالون منها نعمة الا بفراق اخری ولا یعمر معمر منکم یوماً من عمره الا بهدم آخر من اجله شما در این دنیا نشانه تیرهای بلاها دنیا هستید بدرستیکه با هر جرعه شربتی از آن سکسکه در گلو میباشد و با هر لقمه گلو گرفتنی میباشد نعمتی نمیرسد مگر بعد از رفتن نعمتی دیگر که راحت این نعمت با غصه فراق اول مخلوط و زمانی از ادراک نمی کند مگر اینکه زمانی از عمرش از دستش رفته باشد که خوشی امروز با الم فراق ایام گذشته مربوط است اینها هم سهل است که هنوز چشم نگشوده با یک فوت و هنوز اساس نچیده که باید بر چیند هنوز بخواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز بانمام نرسانیده که باید خراب کرد بلی الدنیا تغر وتضر وتمر دنیا ابتدا بجود آرایش گول میزند و فریب میدهد چون فریب ادضی میماند و دستش را از آخرت کوتاه می گرداند پس میگذرد و در میرود آری خیمه ایست بی عماد سرادقیست او تاد بوستانیست بی نبات بنائیست بی ثبات باد بست سرگردانی خاکبست ظل زائل الشیء است بی قرار سرابیست ناپایدار فالویل ثم الویل لمن باع نعیماً دائم البقاء بکسرة تفنی وخرقة تبلی وای بر آنکه نعیم ابد برا فروشد بپاره نانی که عنقریب فانی میشود و پارچه کهنهٔ نا قابلی که بزودی مندرس میگردد اینها همه سهل است اگر دنیا بعد از اختیار شدن و برگزیدن و میگردد و ساکامی را از ایشان شیرین میشد نیکو بود شنیدی که پروردگار میفرماید عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید کسانیکه دنیا را خواستند بهر که

مجلس سیم

خواستیم آنچه خواستیم میدهیم تو اینکه هرکه رو بآن کرد اندآن نیز رو بآن کند و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است یا ابن آدم ان رضیت بما قسمت لک ارحت قلبک وا محمود عندی وان لم ترض بما قسمت لک سلطت علیک حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ثم لا تنال منها الا ما قدرت لک وانت مذموم عندی ای پسر آدم اگر راضی شدی بآنچه قسمت کرده ام بتو تو در راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده خواهی بود و اگر نه بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را تا در عقب آن بدوی مثل دویدن وحش در صحرا پس بتو نخواهد رسید مگر آنچه مقدر شده و با این حال ناپسند و مذموم میباشی نزد من **و از حضرت امیر المؤمنین** روایت شده که ان اخسر الناس صفقة واخیبهم سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب آماله ولم تساعده المقادیر علی ارادته فخرج من الدنیا بحسرته وقدم علی الآخرة بتبعته بدترین سودا کنندگان زیانکارترین خلق در قیامت کسی است که بدن خود را کهنه کند در پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید او را تقدیرات الهی پس با دل پر حسرت از دنیا برود و با بارها معصیت وارد آخرت میگردد پس بسیار اشخاص که شب و روز از پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال دنیا دویدند و کام خود را از آمال خود شیرین نکردند و چه بسیار اشخاص که درین دنیا فرزندان را با آمال روزگار نیکو بخشیدند حکایات و قصص درین باب بسیار است لکن و انحصار ازهم حکایات حکایت اشخاصی است که بجهت ریاضت بزرگی یا بطمع درهم و دینار دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بحرب سید ابرار و جگر گوشه احمد مختار بیرون رفتند که بحمد الله هیچیک بمراد خود نرسیدند و در همین دنیا بسزای خود رسیده بر پست ترین درکات نار وارد گردیدند و بشدید ترین عذابها مبتلا شدند **شیخ صدوق** علیه الرحمه در عیون بسند روایت کرده از حضرت امام رضا که آنحضرت از اجداد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمودند کشنده حسین در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را باو میکنند و دست و پاهایش را بزنجیرها آتش در آورده اند و او را سرنگون بجهنم میاندازند و فرو میرود تا قعر جهنم وله ریح یتعوذ اهل النار الی ربهم من نتنه و او را گندی میباشد که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت آن و با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند در قتل آنحضرت مخلد خواهد بود و دردناک ترین عذابها بایشان خواهد رسید هرچند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو بر ایشان بروید تا بچشند عذاب را و ساعتی عذاب ایشان سست نمیشود و ایضا بسند خود روایت کرده از رسول خدا که

در بیان آنچه واقع شد در زمین کربلا تا شب عاشوراء

فوت هرون موسی ع استغاثه کرد یا رب ان اخی هرون مات فاغفر له خداوند برادر هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی آمد بسوی او که یا موسی لو سألتنی فی الاولین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی انتقم له من قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را شفاعت ترا قبول میکنم بغیر از قاتل حسین بن علی علیهما السلام که البته انتقام خواهم کشید از او **ایضا شیخ صدوق** علیه الرحمه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است که حضرت رسول فرمود ان فی النار منزلة لم یکن یستحقها احد من الناس الا بقاتل الحسین بن علی ویحیی بن زکریا و در حدیث دیگر فرمودند تخرج علیهم شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات والارض ما شفعوا فیه اشرار امت من بر ایشان خروج میکنند و اگر جمیع اهل آسمانها و زمین خواهند یکی از ایشان را شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد گردید و ایشان مخلد در آتش خواهند بود بلی کم کاری نکردند و اندک معصیتی را مرتکب نشدند دل اهل آسمان و زمین را سوختند و چشم اهل عالم را گریان نمودند پیغمبر خدا را مصیبت زده نمودند و دل علی مرتضی را بدرد آوردند بیش از اینکه این عمل شنیع را مرتکب شوند لهذا را کباب کردند و بعد از آنکه مرتکب شده اند ارکان دین پیغمبر را خراب کردند **ابن قولویه** بسند **خود از حضرت باقر** روایت میکند که هرگاه حسین ع نزد حضرت رسول ص میآمد او را بجانب خود میکشید و بامیر المؤمنین ع میفرمود او را نگاهدار پس خود در ابروی او میافتاد و گلوی او را میبوسید و اشک از دیده مبارک حسین باو میگفت یا ابه لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت میفرمود اقبل موضع السیوف منک وابکی ای جان پدر محل شمشیر دشمنان را میبوسم و میگریم عرض کرد یا ابه اقتل ای پدر آخر مرا میکشند فرمود ای والله ابوک واخوک وانت بلی بخدا پدرت و برادرت و تو هم کشته میشوید عرض کرد یا ابه فمصارعنا شتی قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس کی زیارت خواهد نمود قبرهای ما را فرمود لا یزورنی ولا اباک ولا اخاک وانت الا الصدیقون من امتی مرا و پدر و برادر تو را و ترا زیارت نمیکنند مگر صدیقان از امت من **شیخ نجیب الدین بن نما** روایت کرده است از ابن عباس که گفت مرض پیغمبر خدا ص شدت یافت و نزدیک شد وفات آن فخر کاینات در حالی که نزدیک بود که روح مقدسش از بدن منورش جدا گردد حسین علیه السلام را بسینه مبارک چسبانیده و عرق جبین مبارکش بر

مجلس سیم

روی او میریخت و میفرمود مالی ولیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا
چه کار است با یزید برا و مبارک مباد کشتن فرزندم من خداوند لعنت کند یزید را
پس زمان طویلی غش کرده چون بهوش آمد نور دیدهٔ خود را میبوسید و میفرمود
اما ان لی ولقاتلک مقاما بین یدی الله عز وجل مرا با قاتل تو مقامی هست در نزد خدا
که با او مخاصمه نمایم **وذکر بعضی** از کتب معتبره وارد شده از ابن عباس که گفت داخل شدم
بر رسولخدا صلعم و حسن در ابر دوش داشت و حسین را بر زانو و ایشانرا میبوسید میگفت خدایا دوست
دار کسیرا که ایشانرا دوست دارد و دشمن دار کسیرا که ایشان را دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس
کانی به وقد خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر گویا می بینم اورا
که ریش او را بخونش خضاب کرده اند و هر چند میخواند کسی او را جواب نمی دهد و هر چند
طلب یاری میکند کسی یاریش نمیکند گفتم کی میکند این را فرمود اشرار امت من از شفاعت
من بی نصیب باشند الله اکبر بالله من حادث اضحی له المجد الرفیع مهدما چه رکن عظیمست
این مصیبتی که بجهة آن اساس نعت و بزرگی منهدم گردید الله اکبر بالله من حادث امسی
له الافق المنور مظلما ای داد از مصیبتی که بجهة آن آفتاب علم و هدایت منکسف گردید و اطراف
عالم را ظلمانی نمود الله اکبر بالله من حادث ابکی المشاعر والمقام و زمزما آه از مصیبتی که مشاعر
علوم و مقامات بندگی و آثار دین را بر آن گریانید یا راکبا نحو المدینة قف بها عند الرسول معزیا
متظلما ای سواره که بجانب مدینه روانه میشوی چون رسیدی پیغمبر را تعزیه ده و بگو وقل
السلام علیک یا خیر الوری نسبا واکرمهم واشرف منتهی اوصیت بالثقلین امتک التی
لم تال لها نصحا لها و تکرما و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق خدا وصیت فرمودی امت خود
را در باب اهل بیت و فرزندان و کلام خدا و شرط نصیحت بجا آوردی هاتا اضاعت یا رسول الله ما
امرت به منها و عهد خربا یا رسول الله اینک امت تو ضایع کردند وصیت تو را و
شکستند عهد تو را هذا الحسین بکربلا عهدته شفتاه ناشفتان من حر الظما اینک
حسین تو را در کربلا یافتم که لبهای مبارکش از شدت تشنگی خشک و کبود شده بود والخیل
ترکض فی الطراد بجسمه حتی ترض منه القوی والاعظما آه اینک حسین تو است که اسبهای
مخالفان اعضای شریف و بدن لطیف و استخوانهای او را در هم شکستند وبناتک الحسری فی ید
العدی خلفهن مکشفات کالاماء یا رسول الله دختران تو را مثل کنیزان برهنه کردند

در بیان آنچه واقع شد در کربلا تا شب عاشورا

و در دست ظالمان دستگیر دیدم ابرزن من تعد للستور حواسرا سلب العدی منها الردا
والمعصما ایشانرا از پرده ها بیرون کشیدند و ردا و چادر را از ایشان گرفتند و ایشان
را برهنه کردند اخذت سبا حرقت خبا شتمت ابا ما کان اهلا ان یسب و یشتما
یا رسول الله خیمه های ایشانرا سوختند و ایشان را با اسیر گرفتند و ناسزا پدر ایشانرا گفتند
آه آه و حال آنکه پدر ایشانرا بجز تعظیم و تکریم سزاوار نبود **ای شیعیان** تامل کنید در این امر
و تفکر کنید که این اشقیا چگونه دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجهة محبت دنیا دنیه گرفتار
غضب الهی در ابد خود لازم نمودند **از ابن مسعود روایت شده** که روزی در مسجد پیغمبر
در خدمت آنحضرت نشسته بودم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد
لعنه الله چون نظر حضرت رسولخدا صلعم بر ایشان افتاد و آنملعون را دیدند رنگ ایشان متغیر شد
عرض کردیم یا رسول الله صلعم شما را چه روی داد فرمود ما اهل بیت خدا آخرت را بجهة ما بر دنیا
اختیار فرموده انی ذکرت ما یلقی اهل بیتی من امتی من قتل و ضرب و شتم و سب و تطرید
و تشرید یاد کردم آنچه را با اهل بیت من میرسد از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن
و راندن و متفرق نمودن و بدرستیکه زود باشد که اهل بیت مرا از دیار خود دور سازند
و ایشانرا متفرق سازند و بکشند وان اول راس یحمل علی راس رمح فی الاسلام راس ولدی
الحسین بدرستیکه اول سری که در اسلام بر سر نیزه زنند سر فرزندم حسین باشد خبر داده
است مرا باین جبرئیل از خداوند جلیل و در آنوقت حسین نیز حاضر بود چون این را شنید
عرض کرد یا جداه من یقتلنی من امتک آیا کی مرا خواهد کشت فرمود یقتلک شر الناس و
اشار الی عمر بن سعد بدترین خلق میکشد ترا و اشاره بعمر بن سعد فرمود این بود که
هرگاه اصحاب پیغمبر صلعم آنملعون را میدیدند که بمسجد میآمد میگفتند هذا قاتل الحسین
اینست کشنده حسین آنملعون بخدمت سید الشهداء عرض نمود یا ابا عبد الله جماعتی از
سفهای قوم گمان میکنند که من تو را میکشم حضرت فرمود والله انهم لیسوا سفهاء بخدا قسم
ایشان سفیه نیستند ولکنهم العلماء والحکماء میباشند اما انه یسر عینی حیث لا تاکل
من بر الری من بعد قتلی الا قلیلا ثم تقتل عاجلا بدانکه دیده من روشن است بآنکه بعد از من
گندم ری را نخواهی خورد مگر قلیلی زود کشته خواهی شد **و ذکر و ابن شیخ مفید** علیه الرحمه که
آن ملعون بحضرت گفت اگر گندم ری نباشد گندم عراق میباشد و در کشف الغمه و ارشاد شیخ مفید

مجلس سیم

کتاب اللهوف

علیه الرحمه روایت شده از عبدالله بن شریك عامری که میشنیدم از اصحاب امیرالمؤمنین ع که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند هذا قاتل الحسین ابن علی ع و این پیش از کشتن آنحضرت بود شیخ ابن بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی امیرالمؤمنین ع خطبه میخواندند و میفرمودند سلونی قبل ان تفقدونی و سؤال کنید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه از میان شما بروم و بخدا قسم که خبر میدهم شما را از چیزهای گذشته و آینده مگر اینکه خبر میدهم پس سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین اخبرنی کم فی رأسی و لحیتی من شعر خبر ده که چند مو در سر و ریش من است حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیل من رسول الله که تو این سؤال را خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر اینکه شیطانی در بن آن نشسته که ترا اغوا میکند و ان فی بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی در خانه تو بچه ملعونی است که حسین مرا خواهد کشت و در آنوقت عمر طفلی بود که در برابر آن ملعون راه میرفت و تازه براه افتاده بود شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع خطبه میخواندند و فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی بخدا قسم نمی پرسید از من از گروهی که گمراه کنند گروهی را یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر آنکه شما را خبر دهم و پیشرو ایشان را بگویم پس مردی برخاست و گفت خبر ده مرا که چند مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد مرا حبیب من رسول خدا ص با آنچه تو سؤال کردی و خبر داد که بر هر موئی از سر تو ملکی هست که ترا لعنت میکند و بر هر موئی از ریش تو شیطانی است که ترا اغوا میکند و در خانه تو فرزندیست که فرزند رسول خدا را میکشد و شاهد بمصداق آنچه گفتم واقع خواهد شد و صدق من معلوم خواهد گردید و آنچه را سؤال کردی اگر دشوار نبود بر تو برهان آن ترا خبر میدادم و لکن دلیل آن آنچه گفتم از نقل فرزند ملعون تو که فرزند مرا و سرور قلب مرا که حسین ع است میکشد و در آنوقت آن ملعون کودکی بود که در دست او نیفتاده بود و چون واقعه سید الشهداء واقع شد آن ملعون متوجه قتل آنحضرت شد شیخ فخرالدین طریحی نقلکرده که آنکوردل بلعون خولی بن یزید اصبحی بود که نیزه بر سینه مبارك آنحضرت زد که از پشت سر بیرون آمد فسقط الحسین علی وجهه یخوض فی دمه و یشکو الی ربه پس آنحضرت بر روی در افتاد و بخون خود غلطید و شکایت بپروردگار خود میکرد ابن شبعه اگر میخواهی ایشان آن ملعون در روز عاشوراء امیر لشکر سقاء آن بیزیاد بود و در آن معرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهداء را بدست خود کشت از آنجمله عثمان بن

در بیان آنچه واقع شد در زمین کربلا از شب عاشورا

امیرالمؤمنین ع بود که بیست و یکسال از عمر شریفش گذشته بود در میان معرکه تیری بر جبین مبارکش زد و از اسب در گردید و ملعون دیگر سر شریف را جدا کرد و دیگر جعفر بن علی بود که با عباس از یك مادر بودند که در بین قتال آن ملعون شقی تیری بر شقیقه او زد و از اسب در گردید و روح پر وازش رو و همین ملعون بود که سر مبارك فرزند پیغمبر و جگر گوشه حیدر صفدر را از کربلا بکوفه بر نیزه کرده و در شب آمد آنرا در تنور خانه جا داد و در بیرون کوفه در بیکم سحی آن که او امیر الحی بود در آنجا ماند و صبح بهدیه سر فرزند پیغمبر را نزد پسر زیاد برد و بروایت ابن طاوس و صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب مذکور است که آن ملعون از اشخاصی بود که بجهة قتل سید الشهداء کمر عداوت بسته در وقتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهة قتل آن مظلوم میخواند و داد و طلب میخواست در حالتیکه آن مظلوم بر روی زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان در دهانش خشك شده بود کسی جرئت نمیکرد که اقدام بر قتل آن بزرگوار نماید بجهة تطمیع آن ملعون پانزده نفر کمر قتل آنسرور را بستند با شمشیرها برهنه دور آن مظلوم را گرفتند هر یك ضربتی میزدند آن ملعون پیش رفته قدم نامردی بمیان گذاشت گفت که من میروم و کار را در امیسازم و لیکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در آمد و بر آنجناب علیه الاف التحیة و الثناء ضعف مستولی شد غلت یمینك یا شقی و شلت الیسری و ابعدك المهیمن من عدو دستهایت شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بدبخت و از رحمت خدا دور و بی نصیب باشی ای دشمن خدا و رسول اتجز رأس الرأس من رؤسائها صدر الصدور و هو الرئیس الاجد آیا میخواهی جدا نمائی سر رئیس روسا اهل اسلام را مگر نمیشناسی او را که مصدر نشین بزم صدق نشینان مجلس قربست و رئیس بار یافتگان محفل انس میباشد ریحانة المختار و قرة عینه ابنا علی المرتضی و السید مگر نمیدانی که ریحانه قلب احمد مختار و مردمك دیده حیدر کرار است یا راکبا یطوی القفار مجمجا طول النهار و لیله لا یرقد خذ من غریب فی العراق الکنی ارض الحجاز رسالة بك تنفذ ای قاصد نیز رو خود را بمدینه برسان و پیغام غریب عراق را بساکنان حجاز برسان ابلغ قریشا ان سیدها الفتی بالطف شلوا جسمه لا یلحد بگو بجماعت قریش و بنی هاشم که بزرگ شما را در زمین کربلا سر بریدند و بدن او را در قبر نکردند ابلغ قریشا ان سیدها مضی عطشا حشاه بالظما تتوقد برسان بایشان که بزرگ ایشان از دنیا رفت با لب تشنه و احشا خشکیده ابلغ قریشا ان سیدها علی اصلاء نطع

مجلس سیم

المغلول ونطرد بگو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما را پامال ستم اسیر کردند و استخوانهای
پهلویش در هم خورد کردند ابلغ قریشا ان اسرامیرها بهدی لنغل للرسالة تجدد بگو
بقریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرامزاده کافری بهدیه بردند ابلغ قریشا
ان رحل امیرها ونساءه صار امغنما یتبدد بگو ببزرگان قریش و بنی هاشم که اساس و اسباب
شما را بغارت بردند و زنان او را بندگی گرفتند لله مصرعه الشنیع ورزؤها الخطب
الفظیع فمثله لا یوجد ابدا الا اولئک الکفار الاشرار وبؤسا لهؤلاء الفجار لقد ابکوا
عیون النبی المختار واخرجوا قلب الوصی الکرار فویلهم ماذا یقولون حین یعرضون
وماذا یجیبون حین یسئلون هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم
الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون عمدا نبد که این اشقیا چگونه داغی بر دل دوستان خدا
گذاشتند و چگونه رخنه در اسلام کردند و چگونه عداوت نبی با خدا و رسول و چگونه
آشوبی در عالم برپا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر ایشان خندیدند و لعنت کردند و ظلمی
کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را از یاد بردند بجهت عهدها دروغ مثل ابن زیاد که با جگر گوشه های
پیغمبر چه کردند بجهت طمع در دنیا با نور دیده حیدر کرار چها نمودند بلی کسی را که بخت برگشته در خدا
او را بجود و اگذاشت بیخ و ریشه او را از سرچشمه شفاعت آبخور چنین میکند و اشرار
است که روزی حضرت امیرالمؤمنین عمر سعد را ملاقات فرمود بار فرمودند کیف تکون اذا قمت مقاما
تخیر فیه بین الجنة والنار فتختار لنفسک النار چگونه خواهی بود هر گاه بایستی در مقامی که مخیر
شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمودند
سیکون ذلک بلا شک زود باشد که واقع شود این بدون شک **و در بعضی از کتب**
علماء نقل شده که چون پسر زیاد خواست که کسی را سرکرده لشکر نماید بجهت حرب سید الشهدا کسی
قبول نکرد عمر بن سعد را تکلیف کرد او هم قبول نکرد گفت امشب تا ملک ری را که بتو دادم پس دادی گفت
امشب امهلت ده مهلت داد آن ملعون بمنزل آمد و از دوستان خود مشورت میکرد کسی صلاح او را ندید
و نزد او بردم مردی از اهل حیره که او را کامل میگفتند و او کامل العقل بود با پدرش سعد دوست بود
او را مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سردار لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی و اگرچه در فکر
میباشم لکن کشتن او و اهل بیت او در نزد من مثل لقمه طعامی است که از او مجبور باشم
و بعد از آن مملکت ری را مالک میباشم کامل گفت اف بر تو و بر دین تو آیا حق او را فراموش کرده

در بیان آنچه واقع شد در زمین کربلا تا شب عاشورا

وگمراه شده آیا عمید الهی بسوی حرب کی میروی و با کی جنگ میکنی انا لله وانا الیه راجعون
بخدا قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند که یکنفر از امت محمد را بکشم نخواهم کرد و تو میخواهی
فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او را و میوه دل او را
کشته باشی و او در این روز امام و پیشوای ما است هم چنانکه جدش پیشوای خلق بود و او
واجب الاطاعه میباشد و باب او قسیم بهشت و دوزخ است پس هرچه میخواهی اختیار کن لکن
شهادت میدهم که اگر با او جنگ کنی یا او را شهید کنی یا شریک و معین بکشتن او باشی زنده نخواهی بود
بعد از او مگر زمان قلیلی آن بدبخت گفت آیا بمرگ میترسانی مرا و من اگر از کشتن او فارغ شوم
امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهت تو میکنم شاید
اگر قبول کنی و گوش دهی از این عمل باز ایستی **بدانکه** با پدرت بشام میرفتم من از قافله دور
افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنگی بر من غلبه کرد دیر راهبی بنظرم
در آمد بسوی او میل کردم چون بدر دیر رسیدم در را کوبیدم راهب بر بام آمد گفت چه
میخواهی گفتم تشنه ام گفت آیا تو از امت پیغمبر میباشی که یکدیگر را میکشند بجهت محبت دنیا و رغبت
میکنند بمتاع دنیا گفتم از امت مرحومه محمدم گفت شما بدترین امت هستید وای بر شما در روز
قیامت که شما اهل بیت پیغمبر خود را کشته باشید متفرق نموده باشید انی لاجد فی کتبنا انکم
تقتلون ابن بنت نبیکم وتسبون نساءه وتنهبون اهله وآله و خوانده ام از کتابها که خود
شما فرزند زاده پیغمبر خود را میکشید و زنانش را اسیر میکنید و اموالش را غارت مینمائید گفتم
ای راهب این عمل را میکنیم گفت بلی و چون این عمل قبیح و شنیع از شما صادر شود عجت
السموات والارضون والبحار والجبال والبراری والقفار والوحوش والاطیار باللعنة علی
قاتله بناله در میآیند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها و وحشیان و
مرغان و لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او زندگی نمیکند مگر قلیلی **پس مردی** برخواهد
خاست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد مگر اینکه او را بکشد
پس راهب گفت بگمانم که تو از اقربای آن قاتل این بزرگوار است والله انی لو ادرکته لوقیته
حر السیوف بخدا قسم که اگر من می یافتم او را در خدمت او جهاد میکردم تا جان خود را نثار میکردم
او و او را از شمشیرهای دشمنان نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا که از کسانی باشم
که با فرزند رسول خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نیستی پس از کسی هست که با او نزدیک میباشد

کتاب اللهوف

مجلس سیم

و دیدم کسی که بر نا ملائم است عذاب نصف اهل آتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون
و هامانست پس در دیر را برمن بست و داخل دیر شد و آب برمن نداد کامل میگوید سوار شدم
و ملحق شدم بر رفقای خود پدر بن سعد گفت که کجا رفتی کیفیت را بجهة او نقل کردم گفت راست
میگوئی پس نقل کرد که من یکمرتبه در این دیر منزل کردم پس آن راهب بنزد من آمد و گفت توئی
کشنده فرزند پیغمبر ص و پدر بن سعد گفت از کلام راهب سخت ترسید و گفت مباد پسرم
اینکار را مرتکب شود و بشومی او مبتلا باشم پس تو را از آن راهب دور کردند پس در بهر
ای عمر که تو آن باشی که نصف عذاب اهل جهنم بجهة تو باشد نقل کرده است راوی که این خبر
به پسر زیاد رسید کامل را طلبید زبان او را برید بیکروز یا کمتر زنده بود و مرد رحمة الله علیه بلی
کسیکه سوء عاقبت شقاوت او را دامن گیر شده خدا او را بخود واگذارد ملامت ملامت کنندگان
اثر در او نمی بخشد حمد خدا را که بکام دل خود نرسیده اند دنیا و آخرت او بر خود ضایع کرده اند
اما آخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون اسیران
و سرهای اهلبیت را نزد پسر زیاد بردند عمر بن سعد نزد او آمد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده
و بطمع خود البته خواهد رسید ابن زیاد گفت فرمانی و عهدنامه که نوشتم بجهة تو در خصوص ملک
ری کشتن حسین ع بیاور گفت آنرا گم کرده ام گفت بد باید بسبب آن و حرف ابن زیاد و الاجاره از
برای تو نیست برای که تو را مثل کسی باشم که شرم داشته از کشتن حسین ع و از عجزه ها تریسی خیانت
میکنی و در ایام حرب در فکر عذر بودی آیا تو نبودی گوینده این شعر فوالله ما ادری و انی لحایر
افکر فی امری علی الخطرین ءاترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل الحسین
بخدا قسم نمیدانم چکنم در حیرتم و در دو امر عظیم در فکرم باشم آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه
آن آرزوی منست یا اینکه کشتن حسین ع را اختیار کنم و باین گناه عظیم مبتلا شوم و اینکلام کسی است
که بخواهد عذر بیاورد و از اینکار شرم داشته باشد آن بدبخت گفت ای امیر حق را در اینباب کردم اگر
پدر سعد مرا اینکار سفر مود بجا نمیاوردم حق او را ادا نمی کردم چنانچه حق تو را بجا آوردم پس
ابن زیاد او را الحش داد و گفت دروغ میگوئی برادر ابن زیاد عثمان ابن زیاد گفت پسر سعد راست
میگوید کسی از برای تو اینکار نمیکرد که اینشقی کرد و من راضی بودم که هر که از آل زیاد است
مبتلا باشد و بینی او را مهار کنند تا قیامت و حسین فرزند فاطمه کشته نشود پس ابن سعد
گفت ای پسر زیاد هیچ یک از قاتل حسین ع بدتر و بدبخت تر از من برنگشت گفتم چرا گفت معصیت

حکایت پسر سعد و ابن زیاد ملعون با یکدیگر بعد قتل سید الشهداء علیه آلاف الثناء

کتاب اللهوف

کربیان آنچه واقع شد در زمین کربلا تا شب عاشورا

خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را نصرت کردم و رحم خود
را قطع کردم و با خصم خود نیکی کردم یا اعظم ذنبی و یا طول کربی فی الدنیا و الآخرة پس ای بزرگی
گناه من و از طول اندوه و حسرت من در دنیا و آخرت پس غضبناک مغموم مهموم برخاست از مجلس
بیرون رفت و با خودش میگفت ذلک هو الخسران المبین ای والله فلعنة الله و الاملاک طرا
علی ابن سعد و ارباب الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند شقیا و بالحسین یزید اذا
الغوایات پس لعنت خداوند و ملائکه مقربین بر پسر سعد و بر گروه ضلالت و شقاوت
که چه گمراه شدند که بجای علی پسر هند را اختیار کردند و بجای حسین ع یزید شراب خوار زناکار
اختیار کردند فما رعوا فاطما فی سلیل مهجتها و لا راوا حرمة للفاطمیات نه حرمت فاطمه را
نگاه داشتند در ریختن خون پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه را نگاه داشتند در امر بی
برهنگی بل اوقعوا القتل فی آل النبی و ما ابقوا علی الطفل و سبی العلیات بلکه غدر و مکر
کردند با آل پیغمبر و ایشان را کشتند و از کشتن اطفال و اسیر کردن عیال بر دامن کردند و ابرزوا
الحاسرات الغر من حجب مشهرات علی ظهر الجمالات و زنان مخدره علویه را از پرده
بیرون کشیدند و ایشان را بر شتر سوار کردند و شهر بشهر دلالت کردند فلو ترا من تشئت
و من اذی مورثات علی خیر البریات که با قتل و اسیری و در بیکسی دارث تسلیم بهتر
خلق کرده اند و هر یک را نصیبی میباشد فمنهم من تمس الارض جثته و منهم حائض محو
الذات یکی را می بینی بر زمین افتاده و روی او را بر خاک مالیده و یکی را در دریای غم و الم
مبتلا نموده اند که چهار جانب او را امر جبر بلا در یافته فصاح هاتف اهل البیت من وله
هذا الحسین عری بالرمالات ناگاه هاتف اهل بیت و خبر رسان ایشان فریاد زد که
اینک حسین را کشتند و برهنه کردند و بدنش را بر رو یکهای گرم بیابان انداختند برأس
رمح سنان رأسه اشرا و النور یسطع منه ای سطعات اینک سرش را بر نیزه زدند و نور
از رویش ساطع میباشد تزعزع العرش من هذا المصاب اسی و اظلم الجو مکشوف المنیرات
آه عرش متزلزل گردیده و آثار بکشیده آفتاب نورانی منکسف ظلمانی گردید چون بجلی از
احوال این را ذل را شنیدی مستمع باش تا بعضی از حکایات دیگر گوشزد شود تا باعث زیادتی
بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب و ابتکره است که چون سید الشهداء وارد
زمین کربلا شد حر این خبر را بعبید الله بن زیاد نوشت آن ملعون نامه بآنحضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی

ذکر ورود سید الشهداء و خبر دادن حر بپسر زیاد ملعون را و نوشتن آن ملعون نامه بآن

مجلس سیم

نزولك بكربلا وقد كتب الي امير المؤمنين يزيد ان لا اتوسد اللين ولا اشبع من الخمر الا
ان اقتلك او الحقك باللطيف الخبير او ترجع الى حكمي وحكم يزيد بن معاوية والسلام يعني
خبر رسيد كه تو بكربلا ورود نمودي ويزيد بمن نوشته كه سر ببالش استراحت نگذارم وسير نخورم مگر اينكه ترا
بكشم يا اينكه ترا نزد يزيد برم يا اينكه بحكم من ويزيد در آئي چون نامه بانحضرت رسيد وخواند بدست
انداخت وفرمود رستگار نشوند گروهي كه رضاي خلق را بر رضاي خدا اختيار كردند ناييد آن
ملعون جواب خواست حضرت فرمودند او را جوابي نيست بحقيقي كه كلمه عذاب را مستحق مي باشد چون
خبر به پسر زياد رسيد در غضب شد وبجهة حرب شه عمر سعد لعين را طلبيد وتكليف حرب آنحضرت نمود
آن ملعون استعفا كرد وچون پيش از حكومت ري را باو داده بودند مهلت خواست وآخر راضي
شد شيخ مفيد عليه الرحمه ميفرمايد روز ديگر آن ملعون با چهار هزار نفر روانه كربلا گرديد
چون وارد نينوا شد عروة بن قيس را گفت نزد حسين برو وبپرس كه چه ميخواهي وبچكار باين
بلاد آمده چون او از اشخاصي بود كه نامه بانحضرت نوشته بود شرم كرد ونرفت وهر كه را ميگفت
قبول نميكرد آخر قرة بن قيس حنظلي را طلبيد ونزد آنحضرت فرستاد چون آنحضرت او را ديد
بيا آمد فرمود آيا كسي هست كه او را بشناسد حبيب بن مظاهر گفت اين قرة بن قيس بن حنظله تميمي است
وبا ما نزديك است من او را صاحب اعتقاد نيكو ميدانستم وگمان نبود كه او در اينجا حاضر شود پس آمد
وسلام كرد وتبليغ رسالت كرد حضرت فرمود بجهة نوشته هاي اهل شهر شما آمدم گفتند ما را
امامي نيست واگر نا خوش دارند برميگردم چون قره خواست برگردد حبيب گفت كجا ميروي
ياري كن اين مرد را كه از بركت پدران او تا ييد كرد خدا ترا وبكرامت اسلام مشرف شدي
گفت بروم وخبر را برسانم پس رأي خود را ببينم چون خبر را بپسر سعد رسانيد پسر سعد به
پسر زياد نوشت كيفيت احوال را حسان بن قائد ميگويد من در نزد پسر زياد بودم كه نامه پسر سعد رسيد
چون خواند گفت الان اذ علقت مخالبنا به يرجو النجاة ولات حين مناص حال چون
چنگال ما باو بند شده ميخواهد از دست ما خلاص شود وهرگز مناص وخلاصي براي او نخواهد بود
ونامه بعمر نوشت كه نامه تو رسيد بر مضمونش اطلاع حاصل شد فاعرض على الحسين ان يبايع
ليزيد هو وجميع اصحابه فاذا فعل رأينا رأينا والسلام يعني بر حسين عرض كن بيعت يزيد را
وبيعت او وجميع اصحابش بگير چون بيعت كردند رأي خود را ميبينيم آنچه خواهيم با او ميكنيم
ونامه از اسناد وبنا بر بعضي از روايات معتبره نامه در انشان نداد وعرض اين امر نكرد

در بيان واقعه كربلا تا شب عاشوراء

زيرا كه ميدانست كه آنحضرت با يزيد بيعت نخواهد كرد پس ابن زياد مردم را جمع كرد ودر مسجد
جامع كوفه وخود بر منبر رفته ومردم را بحرب سيد الشهداء عليه السلام دعوت نمود وحسن سلوك معويه
ويزيد را بجهة مردم بيان كرده ايشانرا بوعده هاي كاذبه به بسط اموال نويد داد واز منبر بزير آمده
شروع كرد به بسط مال نمودن وآن قوم دنيا پرست بدين كه چنين مشاهده نمودند دست از اخوت
خود با مروت شستند طريقه بيوفائي ومسلك بيحيائي كه سيره مستمره ايشان بود سلوك نموده بقليل
عطاهاي شوم ايشان قناعت نموده وهريك چند تنگه يا چند درهمي گرفته نيزه وشمشير خود
را بر داشته بحرب نواده رسول خدا روي بكربلا نهادند فاول من خرج شمر بن ذي الجوشن
في اربعة الاف اول كسيكه بيرون رفت شمر ملعون بود كه با چهار هزار نامرد روانه كربلا
گرديدند با لشكر پسر سعد نه هزار نفر شدند زيرا كه چهار هزار با خودش بودند وهزار نفر
با حر بودند مجموع نه هزار نفر سوار گرديدند پس يزيد بن ركاب كلبي با دو هزار نفر كافر
روانه كربلا گرديدند پس حصين بن نمير سكوني با چهار هزار اشرار روانه آن بلا گرديدند پس
نصر بن فلان با دو هزار ويكي ديگر از قبيله مازن با سه هزار نفر از آن كفار روانه حرب آن سيد
ابرار گرديدند واين مجموع بيست هزار نفر گرديدند وبروايت ابن بابويه عبد الله حصين
تميمي را نيز با هزار سوار ومحمد بن اشعث بن قيس را با هزار سوار شبث بن ربعي را با هزار سوار
روانه كردند بروايتي ديگر شبث را با چهار هزار نامرد روانه نمود محمد بن ابي طالب موسوي
كه يكي از علماي ثقات است ميگويد فما زال يرسل اليه بالعساكر حتى تكامل عنده ثلثون الفا ما
بين فارس وراجل پياپي عساكر شقاوت اجتماع نمودند تا سي هزار سواره وپياده
جمع شدند واين قول مشهور وموافق بسياري از اخبار مي باشد وبروايتي بيست ودو هزار
نفر بودند ومحمد بن اسمعيل بخاري كه امام اهل سنت است ميگويد چهل هزار نفر بودند وسيد
بن طاوس كه از اعاظم علماي شيعه است ميگويد صد هزار نفر بودند وابو مخنف لوط بن
يحيى بن ازدي صد وبيست ودو هزار نفر ذكر كرده اند هشتاد هزار سواره وچهل ودو هزار پياده
وده هزار نفر از كرد بودند وهزار نفر از خوارج وهشت هزار نفر پوشه بردار بودند وپيا
تعلبندي ميكردند ونيزه وشمشير تيز مينمودند وبقصد كشتن سيد ومولاي عالميان بيرون
ميرفتند وفوج فوج مي آمدند ودر برابر آن غريبان بي معين ياور صف ميكشيدند ودلهاي
مقدسه آن بيكسان را در خوف وتشويش مي انداختند وبنا بر روايت شيخ مفيد بعضي ديگر

ذكر بيرون آمدن لشكر مخالف از كوفه وبعد از آن سر ... ايشان

مجلس سیم

در روز پنجشنبه دویم محرم بود آنحضرت وارد زمین کربلا شدند و در روز جمعه سیم محرم
عمر بن سعد وارد گردید و لشکر پیاپی آمدند تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شده بود و
لشکر عمر سعد بود و حفص پسرش وزیر بود و شمر ملعون دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده
پیادگان بود و یکی آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولی اصبحی و حرملة
بن کاهل علمدار بود و ابو ایوب غنوی سرکرده بیل داران بود و همین ملعون بود که تیر بر حلقوم
منور سید الشهداء ع زد و محمد بن اشعث که خواهرزاده ابوبکر بود و پدرش شراب در خون
امیر المؤمنین ع بود و خواهر ملعونه اش اسماء زهر بامام حسن ع داد و خودش نیز بکشتن سید
الشهداء ع آمده بود سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون بود که بجهة شکرانه کشتن سید
الشهداء ع مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی
سرکرده سنگ اندازان بود و منقذ بن مرة عبدی که قاتل علی اکبر بود قاصد فتح بود اینها همه
اجتماع کردند از برای کشتن جگرگوشه فاطمه زهرا و نوباوه علی مرتضی جان اینها همه شیعیان
بفدای مظلومیت گردد ای بعبدالله **چون عساکر** نفرین شقاوت مجمع شدند ابن زیاد
بپسر سعد نوشت اِنّی لَمْ اَجْعَلْ لَکَ عُذْراً فی کَثْرَةِ الْخَیْلِ وَالرِّجالِ فَانْظُرْ لا اُصْبِحُ وَلا اُمْسِی
اِلّا وَخَبَرُکَ عِنْدی غُدْوَةً وَعَشِیَّةً من عذری از برای تو باقی نگذاشتم در بسیار لشکر پس باید
در نکو نظر باشی و صبح و شام باید خبرت نزد من بیاید **شیخ مفید** علیه الرحمه میفرماید در
عقب این نامه نامه رسید بپسر سعد که حُلْ بَیْنَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحابِهِ وَبَیْنَ الْماءِ وَلا یَذُوقُوا مِنْهُ
قَطْرَةً کَما صُنِعَ بِالتَّقِیِّ الزَّکِیِّ عُثْمانَ بْنِ عَفّانَ حایل شو و مانع شو حسین و اصحاب او را
از آب و مگذار که قطره آب تناول نماید هم چنانکه بعثمان چنین کردند در همان وقت عمرو بن حجاج
با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند که کسی از اصحاب آنحضرت آب بر ندارد و این
روز قبل از شهادت آنحضرت بود در آنوقت عبدالله حصین ازدی فریاد زد که ای حسین آیا
نمی بینی که آب فرات چگونه صاف و سیلان میباشد بخدا قسم شربتی نخواهی چشید تا هلاک
شوید آنحضرت او را نفرین کرد و فرمود اللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً خدایا او را از تشنگی
بکش و او را هرگز نیامرز **حمید بن مسلم** میگوید بخدا قسم که او را دیدم آب میخورد از قلّه که
شکمش بالا آمده و قی میکرد و باز فریاد میزد العطش العطش و با آب میخورد تا قی میکرد و چنین بود
که از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر

در بیان انچه واقع شد در بین کربلا تا شب عاشوراء

انمظلومان زور آورد آنحضرت تیشه طلب کردند و در پشت خیمه شریف چند گام بجانب قبله
برداشتند زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همگی خوردند و برداشتند و چشمه آب ناپدید
شد خبر بپسر زیاد رسید بپسر سعد نوشت که شنیده ام که حسین ع چاه میکند و آب بهم میرسد
باید کار را بر ایشان تنگ بگیری و نگذاری که ایشان چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند
پس آن ملعون کار را تنگ گرفت در کمال شدت **و چون** تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود
عباس را با سی اسب سوار و بیست شتر سوار فرستادند در دل شب از برای آب و در تا آب چون نزدیک
فرات رسیدند عمرو بن حجاج گفت کیستید **هلال بن نافع** بجلی گفت از بنی عم و قبیله تو هستیم
آمده ام آب بخورم گفت اِشْرَبْ هَنیئاً بخور بر تو گوارا باد هلال گفت وَیْحَکَ کَیْفَ تَاْمُرُنی اَنْ
اَشْرَبَ وَالْحُسَیْنُ وَمَنْ مَعَهُ یَمُوتُونَ عَطَشاً وای بر تو چگونه رخصت میدهی مرا در خوردن
آب و حسین و یارانش از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون گفت راست میگوئی لکن ما مامور
باید از اینجا آوریم هلال صیحه زد باصحاب و یاران خود که داخل شوید آب بردارید آن ملعون
صیحه زد که مانع شوید و نگذارید آب بردارند جنگ عظیم در پیوست جماعتی جنگ می
کردند و جماعتی آب برمیداشتند تا مشکها را پر کردند و کسی از آنحضرت کشته نشد آب را
بلشکرگاه آوردند آنحضرت و اصحاب تنا ول فرمودند از اینجهة بود که حضرت عباس را سقای
اهلبیت مینامند **ای شیعیان** از تتبع اخبار و کلمات علمای ابرار بر میآید که در اینچند روز
بجز اینکه دو دفعه دیگر آبی بان لب تشنگان و آن غم و جگر سوختگان در طف المیزسید بلکه در آن
گرمای شدید پیوسته تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند و از دم شمشیرها آنگروه
کفار سیراب گردیدند بِنَفْسی شِفاهاً زابِلاتٍ مِنَ الظَّما وَلَمْ تَحْظَ مِنْ ماءِ الْفُراتِ بِقَطْرَةٍ
جانم و مالم بفدای آن لبها که از شدت عطش خشکید و کبود شده بود و قطره از آب فرات
باو نرسید تا از دم شمشیر کوفیان سیراب گردید بِنَفْسی عُیُوناً غائِراتٍ شَواخِصُ اِلَی الْماءِ مِنْها
نَظْرَةً بَعْدَ نَظْرَةٍ جان و روح من بفدای آن چشمها شریفه که از شدت تشنگی بگود ال افتاده بود
در کاسه سرش فرو رفته بود و هر ساعت گشوده میشد و براه فرات میافتاد شربتی از آب
نچشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب گردیدند بِنَفْسی وُجُوهاً فِی التُّرابِ تَعَفَّرَتْ
بِنَفْسی جُسُوماً بِالْعَراءِ تَعَرَّتْ جان و روح من بفدای آن رویهای منوره که بر خاک مالیده شد
و جان من بقربان بدن های شریفه و جسدهای لطیفه که برهنه بر زمین افتاده بِنَفْسی رُؤُساً

چاکندن حضرت سید الشهداء بپشت خیمه های مبارک بجهت آب و فرستادن آنحضرت حضرت عباس را بسر فرات و آب آوردن آن حضرت بخیمه های حرم

مجلس ستم

عالِيَاتٍ عَلىٰ اَلْقَنَا اِلَى الشَّامِ تُهْدىٰ بِارِقاتٍ لِاَسِنَّةٍ جان روحم بفدای آن سرها شریفه که
بر نیزه‌ها بلند زده بودند و بشام هدیه میبردند و اولا پس حضرت فرستادند نزد پسر سعد
که میخواهم با تو سخنی چند بگویم در این شب بیا در میان دو لشکر تا باهم تکلم کنیم در شب پسر سعد
با بیست نفر از لشکر جدا شد و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیان میدان رفتند چون نزد یکدیگر
رسیدند آنحضرت امر فرمودند اصحاب ایشان عقب روند خود با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او نیز
همراهان را دور کرد با پسرش حفص و یک غلام باقی ماند چون بیکدیگر رسیدند حضرت فرمود
وَيْلَكَ يَا ابْنَ سَعْدٍ اَمَا تَتَّقِي اللهَ الَّذِي اِلَيْهِ مَعَادُكَ اَتُقَاتِلُنِي وَاَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ وای بر
تو ای ابن سعد آیا از خدا نمیترسی آیا با من جنگ میکنی و میشناسی مرا و جد و پدر مرا
ذَرْ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكُنْ مَعِي فَاِنَّهُ اَقْرَبُ لَكَ اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ این جماعت را بگذار و همراه با من باش
که این موجب قرب و شرف تو در نزد خدا است آن ملعون گفت اَخَافُ اَنْ تُهْدَمَ دَارِي میترسم خانه
ام خراب کنند حضرت فرمود من بنا میکنم خانه ات را گفت میترسم مزرعه مرا بگیرند فرمود بهتر از آن
در مدینه بتو میدهم و بروایتی فرمود که از مال خودم بقعه بغیبغه را بتو میدهم و آن چشمه
بود در حجاز که معاویه آنرا بهزار اشرفی میخرید حضرت نفروختند فقال عمر اِنَّ لِي عِيَالًا اَخَافُ عَلَيْهِم
پس گفت عیالم در کوفه است از پسر زیاد میترسم پس ساکت شد حضرت دید آنچنان شقاوت و
رذیلت در او طغیان کرده که نصیحت و موعظه را مجال مدخلیت در دل شقاوت منزل او نبوده
باشد و قلب سنگ او از نفس آنچنان قسی و سخت شده که پند و وعظ و نصیحت در آن احتمال تاثیر
نباشد حب ریاست او آنچنان چشم و گوشش را کور و کر کرده که قابل شنیدن ندای هدایت حق
و تحقیق باشد مضمون صدق مشحون اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ را متذکر شده او را نفرین کرد
که خدا ترا بر فراش بکشد و نیامرزد وَاللهِ لَا اَرْجُو اَنْ لَا تَاْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ اِلَّا يَسِيرًا
امید دارم که گندم عراق را سیر نخوری آن ملعون از روی استهزا گفت اِنَّ فِي الشَّعِيرِ كِفَايَةً جو
هم خوبست از معجزه آن بزرگوار است که او را آزاری عارض شد که نان گندم نمیتوانست
نتوانست نماید تا بدرک واصل گردید چون این بدبخت بمقر خود برگشت نامه بپسر زیاد
نوشت که خدا آتش فتنه را خاموش نمود و امر امت را باصلاح آورد و اینک حسین راضی شده
که برگردد و بمکان خود بگوشه بنشیند و مثل سایر مسلمین باشد یا اینکه بیاید و با یزید
بیعت کند و آنچه یزید را رأی باشد عمل نماید و این از برای تو و امت سبب صلاح و سداد باشد

آنچه واقع شد در زمین کربلا تا شب عاشوراء

چون پسر زیاد این نامه را خواند گفت هٰذَا كِتَابُ نَاصِحٍ مُشْفِقٍ این نامه کسیست که نصیحت
بکسی نماید و خود ترسان باشد و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر ملعون حاضر بود
برخاست گفت آیا این را از او قبول میکنی و حال آنکه در زمین تو آمده و بجنگ تو مسلح است
اگر با تو بیعت نکند و دست خود را بدست تو نگذارد و از چنگ تو بیرون رود از برای او
خواهد آمد پس سست نکن رأی او و اصحاب او بجنگ فرمان تو دهند فَاِنْ عَاقَبْتَ فَاَنْتَ اَوْلٰى
بِالْعُقُوبَةِ وَاِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذٰلِكَ لَكَ پس اگر عقاب کردی تو ایشان را سزاواری بعقاب
کردن و اگر عفو کنی نیز با تست آن ملعون گفت نیکو رأیست رأی تو باید تو این نامه
را بپسر سعد برسانی و بگو باو که عرض کن بر حسین و اصحاب او داخل شدن بحکم مرا
قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد نزد من بفرست و الا با ایشان جنگ کن اگر کرد تو
مطیع او باش و الا گردن او را بزن و سرش را نزد من بفرست تو امیر لشکر باش و نامه بپسر
سعد نوشت که من ترا نفرستادم که دفع شر از او بکنی و سلامت جوئی بکنی از برای او و عذر
خواه و شفیع او باشی اُنْظُرْ فَاِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَاَصْحَابُهُ عَلىٰ حُكْمِي وَاسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ بِهِمْ اِلَيَّ سِلْمًا
نظر کن اگر حسین و اصحابش بحکم من در آمدند و تسلیم گردیدند ایشان را نزد من بفرست
وَاِنْ اَبَوْا فَازْحَفْ بِهِمْ حَتّٰى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ فَاِنَّهُمْ لِذٰلِكَ مُسْتَحِقُّونَ اگر قبول نکردند لشکر بر سر
آور با ایشان و نزدیک شو بر ایشان و جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دستها و پاها و دماغ و گوش
ایشان را بریده باشی بدرستیکه ایشان مستحق عقوبت هستند فَاِنْ قُتِلَ حُسَيْنٌ فَاَوْطِئِ الْخَيْلَ
صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَاِنَّهُ عَاقٌّ ظَلُومٌ و چون حسین را کشتی اسب بر سینه و پشت او بتازید زیرا که
مرد ستمکاریست از حق خود بیرون رفته لعنة الله علیه و علی کاتبه نمیدانم حسین
بر که ظلم کرده بود و که را بناحق کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفتند آیا چه کرده بود که باید
بدنش را زیر نعل اسب خورد نمایند آه آه آیا چه کرده بود که باید ایشان را مثله نمایند و دست
و پا و گوش و بینی ببرند صُدُورُ الْعُلٰى اَمْسَتْ بِعَرْصَةِ كَرْبَلَا تُرَضُّ بِرَكْضِ الْعَادِيَاتِ صُدُورُهَا
صدرنشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا انداختند و سینه‌های ایشان را که مخزن
علوم الهی بود پامال سم اسبان نمودند عِطَاشًا تُبِلُّ السَّهْمُ حَرَّ وَاُمِّهَا وَمِنْ حَوْلِهَا عَذْبُ
فُرَاتٍ بِحُورِهَا ایشان را با جگرهای خشکیده و گلوهای تشنه کشتند و آبی بجز از دم پیکان و شمشیر
و نیزه بکام تشنه ایشان نرسید و حال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از آب میگذشت

وبالجمله دران نامه آن لعین بیدین تهدید و وعید با تکاثر عنید کرده بود چون نامه او
رسید و بر مضمون او مطلع گردید بشمر ملعون گفت وای بر تو قبیح باد روی تو نگذاشتی داو را
فاسد کردی و گرنه امید بود که بمصالحه بگذرد بخدا که حسین هرگز تن در تعهد تو
ذلیل پسر زیاد نمیکند آن ولد الزنا گفت آیا با مر امیر خود قیام مینمائی یا نه اگر نمیکنی امر لشکر
را بمن واگذار آن ملعون شقی گفت بتو وا نمیگذارم و تو سر کرده پیادگان باش امر کرد که لشکر
سوار شده بسرادقات آنمخدوم اهل سموات روانه گردیدند **واین در عصر پنجشنبه** نهم
محرم بود و در آنوقت سید الشهدا در برابر خیمه شمشیر خود را اصلاح میکرد که ساعتی ایشانرا
خواب ربوده و سر را بر زانو گذاشته در خواب رفته بود خواهرش زینب خاتون صداها شنید
صیحه لشکر را شنیده مضطرب شده نزد برادر آمده گفت یا اخی اما تسمع هذه الاصوات قد
اقتربت ایجان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان و شیهه اسبان ایشانرا که نزدیک
رسیده اند ای برادر دشمنان رسیدند و طناب خیمه ها را بریدند آنحضرت بیدار شده
سر برداشته فرمودند در خواب دیدم در این ساعت جد بزرگوارم را و پدرم و مادرم و حسن را دیدم که بمن میگفتند یا حسین انک رائح الینا عنقریب یا حسین تو
در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و از محنت آباد دنیا بفضای عشرت انتهای عقبی خواهی آمد
و از مذلت دنیا خلاص خواهی شد چون خواهر دلسوخته اش این را شنید طپانچه بر صورت
خود زد و بیتابی مینمود و زار زار میگریست حضرت فرمودند مهلا لا تشمت بنا القوم یا اختی
اسکتی رحمک الله ای خواهر آهسته باش دشمنان ما را شماتت در بنا و خدا ترا رحمت کند
شیخ مفید میفرماید که برادر آنحضرت عباس پیش آمد و عرض کرد یا اخی اتاک القوای برادر
لشکر رسیدند حضرت فرمودند سوار شو و بپرس که چه میخواهند و بچه جهت رو بما کرده اند
حضرت عباس با بیست سوار پیش رفته فرمود ای قوم چه میخواهید و چه در نظر دارید گفتند ما مامورم
که بشما عرض کنیم داخل شدن در حکم امیر را یا انکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا برادرم را
مطلع نمایم **پس حضرت عباس** بر گردید و اشخاصیکه با او بودند ایستادند و قوم را نصیحت و
موعظه میکردند چون عباس کلام اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود ان استطعت ان
تؤخرهم الی غد وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم
انی قد احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر اگر توانی

آمدن لشکر بپشت خیمه‌گاه ومهلت خواستن حضرت سید الشهدا علیه السلام از ایشان

ایشانرا راضی کن که محاربه را با فردا اندازند تا فردا که امشب دیگر را مشغول دعا و استغفار
بوده باشیم و خداوند جلیل میداند که من دوست میدارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست
میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس رفت نزد آن قوم و رسید گفت ای قوم حجر گوشه پیغمبر
یک امشب دیگر را از شما مهلت میخواهد و چنان میداند که این شب آخر عمر او است میخواهد وداع
نماید عبادت و بندگی الهی را **و در بعضی از کتب علما مذکور است** که ابن سعد ملعون یقین مضایقه در
مهلت مینمود که ناگاه لشکر شقاوت اثر شروع بخروش آمدند که اگر کافری از شما مهلت بخواهد
او را مهلت میدهید آخر این فرزند پیغمبر شما است یکشب از شما مهلت خواسته از برای بندگی
خدا با او مضایقه میکنید چون ابن سعد این حالت را مشاهده کرد او امر کرد که تا کسی امشب
دیگر حسین و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت کردند ایشانرا نزد ابن زیاد میبریم والا دست
از ایشان بر نمیداریم است پس لشکر مخالف هم بجا فرود آمدند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهارم در وقایع جانسوز و حکایت غم اندوز شب عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء واعلی معارج الشهداء واختبرهم بضروب الزلزال و
صنوف الابتلاء وانتضاهم بجمیل السلوة والعزاء وعوضهم عن الحیوة الفانیة والنعم الدنیة
حیوة باقیة ونعیما بلا فناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و
الصلوة والسلام علی قدوة خیل الانبیاء ونخبة اهل الارض والسماء واسرته البررة الاصفیاء
وعترته النجباء السعداء خصوصا علی سبطه السعید ونوره الشهید قتیل المنافقین فی البلاء
والصابر فی الباساء والضراء قتیل الظماء ومجروح الحشاء مقطع الاعضاء ومعفر الراس
من القفاء مسلوب العمامة والرداء مخضب الشیب من الدماء ابی الشهداء وامیر الشهداء
وسید الشهداء وخامس اصحاب الکساء ابیعبدالله الحسین المظلوم وعلی اهل بیته النجباء
واصحابه السعداء الشهداء السالکین مسالک المحبة والوفاء المرتضین علی مدارج رتب
الود والولاء صلوة متصلة دائمة ما ظهر للقمر نوره وللشمس ضیاء ولعنة الله علی اعدائهم
الاشقیاء **و بعد** فقد قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما
قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت
طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین

مجلس چهارم در وقایع جانسوز حکایت غم اندوز شب عاشورا

کتاب اللهوف

مجلس چهارم

جناب اقدس الهی میفرماید که ای گروه مؤمنان باشید شما انصار و یاوران خدا همچنانکه
عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریین گفتند ما ئیم یاوران
خدا پس طائفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طائفه کافر شدند پس تائید کردیم مؤمنان را
بر دشمنان ایشان پس غالب شدند بر ایشان **و بدانکه** خداوند جلیل جل شانه العظیم منزه است
و هرگز او را احتیاجی و عجزی عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر
موجودی در جنب جلال و عظمتش خاضع و شکسته و همه اشیا در جنب قدرت و ملکتش ضعیف
حقیر میباشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه او است موجد هر ذی قوت و خالق هر صاحب قدرت
و او است بخشنده قوت و قدرت و منبع هر خیر و برکت هزار هزار عالم در آن واحد اگر خواهد
موجود مینماید و اگر معدوم خواهد میکند فَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ لَهُ الْحُكْمُ وَلَهُ الْاَمْرُ پس از اینکه حق تعالی
مؤمنان را انصار و یاوران خود خوانده و نسبت نصرت بخود داده لابد است از ارتکاب خلاف ظاهر
و تجوزی پس مراد از نصرت خدا نصرت کسانیست که اخص و اقرب باد یا نصرت دین و
شریعت او است که اخص از همه چیز بسبب نسبت باو و مرجع همه و بسوی یکیست پس مقتضای
آیه شریفه همه مؤمنان مأمورند بنصرت دین الهی و اشاعه شریعت سید المرسلین و بلکه بر میآید از آیه
که این مقتضای ایمان و از لوازم آنست پس بر هر کس مقتضای این لازمست که سعی در نصرت دین و
اعلای کلمه حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مفسدین و تحریف مبطلین
بدست و زبان و جنان و ارکان کیفما کان و همین گروه را بر که ایشان در کتاب الهی
انصار الله تعبیر فرموده گاهی بجند الله و گاهی بحزب الله **و همین** را از انبیا و اوصیا و علما و
شهدا و صلحا بیک نحو نصرت دین الهی نمودند و میمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او کمر
عداوت بجدال و رسول بسته اند و در مقام تخریب بنیان شریعت او بر آمده جدال و قتال
میکنند و دفع شر ایشان از اسلام مینمایند و یکی بلسان و زبان با دشمنان مجادله و مقاتله
مینمایند و بتیغ زبان و نیزه بیان متن همه معاندین را بر خاک و سر و روی ایشان را بر خاک
هلاک میاندازد و دیگری بامداد و قلم و بیان شبهات مخالفان را دفع بلکه گردن گردن
کشان را قطع نموده **و بالجمله** هر کس بیک نحوی در اعزاز دین الله و اعلای کلمة الله کوشش نموده
خود را داخل در حزب الله نموده ترا هم اگر همتی است دستی و پایی بزن و خود را در این
طریقه منسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را مشرف باین شرف گردان اگر میتوانی

کتاب اللهوف در بیان وقایع و حوادث و حکایت شب عاشورا

و با نیزه و شمشیر با دشمنان ایشان جهاد کن که اگر کشته شوی شهید باشی و اگر بکشی سعید و اگر
نتوانی با سنان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار و اشرار برآور خود را در زمره علمای ابرار
داخل دار تا روز شمار در سفینه شفاعت ما و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین الهی را
بدست و زبان و آرزو کن که کاش من هم از انبیا و ناصران دین الهی بودم و همراه ایشان بودم و دست از ما
مدام از این نعمت عظمی و عطیه کبری محروم نبودم که با ایشان درزو با ایشان در ثواب شریک خواهی
بود **چنانچه حضرت امام رضا** علیه السلام بریان بن شبیب فرمودند یا ابن شبیب ان سرّك ان یكون
لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذكرته یا لیتنی كنت معهم فافوز فوزا
عظیما اگر میخواهی از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین شهید شدند پس هر گاه یاد
کنی آنحضرت را بگو کاش من هم با او بودم و جان خود را نثار قدمش میکردم و برستگاری عظیم
فائز میشدم **و در حدیث دیگر** از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که کسیکه از نصرت ما عاجز باشد
پس در نماز خود لعنت بر دشمنان ما نماید خدا آواز او را بجمیع ملائکه که از فرش تا عرش می
باشد برساند که میگویند اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی عَبْدِكَ هٰذَا الَّذِی بَذَلَ مَا فِی وُسْعِهِ وَلَوْ قَدَرَ عَلٰی اَكْثَرَ مِنْ هٰذَا لَفَعَلَ
خداوندا صلوات و رحمت فرست بر این بنده که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده
قدرت داشت بجا میآورد پس ندا میرسد از جانب الهی بر ملائکه دعای شما را شنیدم و مستجاب کردم و رحمت
خود را بروح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم **بدانکه** اول کسیکه نصرت
دین الهی نمود پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین و بدست و زبان و دل و جان و مال
در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها متحمل شد و با آنجناب ظلمها بحساب
کردند که با احدی نکردند **چنانچه در حدیث است** که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ظلمی
که بمن کردند بهیچ پیغمبر نکردند و بر همه صبر کرد تا اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت گرفت
و بعد از آن امیر المؤمنین ع بود که عمر خود را صرف جانفشانی نمود و با تیغ آتشبار دمار از
روزگار کفار بر آورد و خرمن وجود شان را بشعله شمشیر خونریز باتش زده و دود از نهاد اهل کفر
و عناد بر آورد و بتیشه ستیزه مردانگی اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار کند و اگر شمشیر او
نبود عمود اسلام نصب نگردید و اگر ضربتهای او نبود لوای ایمان بر پا نشد و بعد از آن فرزند
مظلومش امام حسن علیه السلام **بود** که قدم در راه مردانگی گذاشت و لوای نصرت
الهی را بر افراشت و بجان و مال مجاهده نمود و با دشمنان مدارا نمود و با منافقان

مجلس چهارم

سازگاری نموده زیرا که میدانست که اگر با این حال مجاهده نماید این معدود چند که حق پرست
میباشند هلاک خواهند شد و دین الهی بالمرّه معدوم خواهد گردید و بساط حق پرستی
بکلی برچیده خواهد شد **و از اینجا است که در اخبار وارد شده** که صلحی که
آنحضرت با معاویه کرد خیر او بیشتر میباشد از آنچه آفتاب بر او میتابد لکن چون اولیای
کفر و ضلالت اهل حق و حق پرستان را ضعیف دیدند فرصت غنیمت شمرده در صدد
استحکام بنای کفر و طغیان و تشیید اساس بنیان شیطان برآمده مردم را بسیرت
جاهلیت دعوت نمودند و بر طریقه شیطانیت وا داشتند بعضی را بظلم و ستم دست
و پا بریدند حبس نموده تازیانه زدند و پاره را بتخویف و وعید قتل و نهب و برخی را
بتطمیع سیم و زر و بعضی را بامید منصب بزرگی از دین بیرون کرده از این احادیث موضوع
بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگران را مذکور نمودند و افتراء و دروغ به
اهل حق نسبت دادند که دلهای خلق را از حق بری کردند که محبت شیخین و بنی امیه در سینه
های مردم رسوخ کرده و بجای آن عداوت اهل بیت در دلها ریشه کرد تا اینکه سب علی و فاطمه را
از لوازم شمردند و بعد از نمازها در قنوتها و خطبه‌ها و بعد از اذان و غیر ذلک لعن میکردند حتی
آنکه اگر فراموش میکردند قضا میکردند چنانچه بعضی از علما نقل کرده که خطیبی در بصره در منبر
فراموش کرد لعن بحضرت امیر را بعد از فراغ از آن در بین راه متذکر شده آنرا قضا کرد
و بجهت تبرک مسجدی در آنجا بنا کرد و آنرا مسجد ذکر اسم گذاردند اگر کسی را متهم میکردند به
تشیع او را میکشتند معویه نوشت باطراف بعمّال خود و سفارش کرد که هر جا شیعه را گمان برید
یا کسی را که علی و فاطمه یا حسن یا حسین نام داشته باشد او را بکشید بلکه اگر کسی را متهم بتشیع
کنید او را بکشید تا اینکه چندین هزار کس را بتهمت کشتند و هر کس شعری در هجو علی و فاطمه
میگفت یا مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جایزه بسیار میداد و اگر حدیثی در مذمت ایشان یا مدح
دیگران نقل میکرد او را خلعت فاخر میداد و صاحب مناصب جلیله میکرد اینها در کتب خانه‌ها سفارش
میکردند که طفلها را بعد از نوشتن لعن و سبّ امیر المؤمنین بیاموزند و بالجمله ریشها در این
عقیده باطله سفید شده و طفلها با این عقیده بار آمدند طریقه حق پرستی مستور گردید و شیوه
خدا پرستی مخفی شد سواد ظلم و فسق و کفر عالم را گرفت و اساس بنیان ضلالت مستحکم گردید
و آثار پیغمبری برطرف شد و اساس هدایت مندرس گردید اعلام سنت منطمس شد و کار بجائی رسید که یهود

در بیان واقعهٔ جانسوز و حکایت شب عاشوراء

و نصاری زبان بطعن اهل اسلام گشودند و کفار از کردار خود راضی شدند و اهل اسلام را
ارذل انام دانستند سعی و کوششی که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال
طریقه کفر و جاهلیت نزدیک شد که ضایع و بیفایده گردد و مردانگیها که امیر مؤمنان کردند در
همه عمر قریب باین شد که بی ثمر گردد و چون امر باینجا منتهی شد **سیّد الشهداء** آمد در نصرت دین
میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصه جوانمردی افراشت در نصرت دین الهی دست از مال و جان
و فرزند و عیال برداشت سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و شمشیر رو نگردانید و از کوه کوه گروه
بیرحم پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا آورده شمشیرها و نیزه‌های دشمنان را بجان
خرید تا اینکه سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و کوه
گردانیدند و عیالش را بر شتر نشانیدند و در مجالس عام اظهار نمودند تا هر کس مطلع شد چون
این امر امری بود که نمیتوانستند بر هر کس مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند هم چنانکه
اعمال شنیعه معاویه را یا انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه مینمودند که مجتهد است و خطا بر مجتهد
جایز میباشد لکن کشتن جگر گوشه پیغمبر را که همیشه میفرمود حُسَیْنٌ مِنّی وَاَنَا مِنْ حُسَیْنٍ توجیه
نمیتوانست کرد و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانست کرد و این را از قبیل خطای مجتهد نمیتوانست
شمرد زیرا که بر همه اهل اسلام و غیره معلوم بود که زنان و اطفال بیگناه را تقصیری نمیباشد و همه
مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد مردم
متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانه پیغمبر یعنی چه و اگر تقصیری کرده بود کشتند
چرا بدنش را بخاک نسپردند و سرش را در بلاد گردانیدند و عیال او را چرا اسیر کردند و
اطفال او را چرا شهید کردند و علاوه بر اینها آثار غریبه در عالم مشاهده شد که هرگز
نشده بود بیکجا آسمان را خونبار و زمین را بی قرار دیدند و بیکجا آفتاب و ماهتاب را تاریک
یافتند و بیکجا از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند و بیکجا گریه وحشیان را و مرغان را دیدند
و بالجمله چنان عالم را متغیر دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند لهذا از هر طرف بر آن
گروه لعین شوریدند و دانستند که آنچه کرده اند و میکنند باطل بوده اگر باین طریقه باشند
هلاک میشوند تا آنکه بیخ و ریشه آنگروه را از جا کندند و بدعتهای ایشان را برطرف کردند
و اهل حق نفس کشیدند و از هر گوشه سری بر آوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و برای آنکه
با آنحضرت شریک بودند در نصرت دین خدا و تایید شریعت غرّاء اصحاب و انصار آنحضرت زیرا

مجلس چهارم

ایشان نزد دست زنان بی مال و فرزند و عیال برداشتند در نصرت فرزند پیغمبر جانفشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزه‌های دشمنان رو بر نگردانیدند چنانچه **قطب راوندی بسند معتبر از حضرت باقر** روایت کرده که جناب سید الشهدا پیش از آنکه کشته شود باصحاب خود فرمودند که رسول خدا بمن فرمود یا بنی اِنَّكَ سَتُساقُ اِلَى العِراقِ ای فرزند زود باشد که ترا بکشند بسوی عراق و آن زمینیست که مبتلا شده اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران وَاِنَّكَ سَتَشْهَدُ بِها وَيَشْهَدُ مَعَكَ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِكَ لا يَجِدُونَ اَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو که الم زخم شمشیر و نیزه را نمی یابند و حرارت تیر و نیزه را نمی فهمند پس این آیه را خواندند قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَى اِبْراهِيمَ هم چنانکه آتش بر ابراهیم سرد و سلامت گردید آتش حرب نیز بر تو و یاران تو سرد و سلامت خواهد شد پس آنحضرت فرمود بشارت باد شما را بخدا قسم اگر ایشان ما را بکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ای الله جانفشانی کردند در نصرت فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند و دست از زن و فرزند برداشتند و با اینکه ایشان را امان میدادند بلکه مال و جاه میدادند خود را در دریای بلا انداختند و خود را در میان هزاران هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با آنکه میدانستند که بجز کشته شدن چیزی نیست دست بر نداشتند بلی این قسم سعادت را بنام ایشان نوشتند که دیده بصیرت ایشان بنور علم و یقین روشن بود و این خلعت را بکسانی پوشانیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن بلکه مطمئن بود و اگر نه بسیار بودند که این منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود لکن محبت دنیا ایشان را باز داشت خسران دنیا و آخرت را اختیار کردند چنانچه **شیخ مفید نقل کرده** که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و با حسین بن علی علیه السلام در منازل نزدیک بودیم و بهمراه ایشان طی منازل مینمودیم و هرگاه آنحضرت در جائی نزول اجلال میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول بچیز خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنجناب آمده سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین اباعبدالله ترا خواسته ما متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحویکه لقمه از دستهامان افتاد پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بطلب تو فرستاده و تو اجابت نمیکنی چون زهیر این را شنید برخاسته نزد آنحضرت رفت بعد از زمان قلیلی برگشت در حالتیکه بشاش و رنگش شکفته بود پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمه‌های آنحضرت و اصحاب او زدند و اسباب و بارهای خود

واقعه جانسوز و حکایت شب عاشورا

را بزن نقل نمود پس بزنش گفت که من عازم شدم بمصاحبت و نصرت حسین جان خود را فدای او خواهم نمود نمیخواهم بسبب من بدی بتو برسد تو برو بسوی اهل و قبیله خود از زن برخاست و بگریه در آمد و گفت تو که خود را از برای یاری فرزند پیغمبر بستی و مرا از خود جدا میکنی اَسْئَلُكَ اَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ حاجت من بتو اینست که فردای قیامت در نزد پیغمبر مرا فراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب و اموالش را داده و او را به بعضی از اعمامش سپرد که بوطنش برساند **همین بزرگوار بود** که در روز عاشورا در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا آورند با سعید بن عبدالله حنفی در برابر سید الشهدا ایستادند و جان خود را نثار آن جهانبان نمودند و هر نیزه و تیری که از مخالفان میآمد بر جان خود خریدند تا آن بزرگوار با اصحاب نماز ظهر و عصر را بطریق نماز خوف ادا کردند از کثرت جراحات سعید سعادتمند از پا در آمد و بدرجه شهادت فائز گردید **واما زهیر** بعد از مبارزت چند نفر بعد از بوسیدن زمین ادب و اجازه حرب بعزم جانفشانی در رکاب آن سید عجم و عرب رجز خوان بمیدان رفت و میگفت اَنَا زُهَيْرٌ وَاَنَا ابْنُ قَيْنِ اَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ اِنَّ حُسَيْناً اَحَدُ السِّبْطَيْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ بِالْبَيْتِ نَفْسِي قِسْمَتْ قِسْمَيْنِ منم زهیر پسر قین که بشمشیر شما را دور میکنم از مولای خود حسین علیه السلام بدرستیکه حسین یکی از فرزندان احمد مختار و از عترت طاهره انبیاء ابرار میباشد ای کاش روح بدو قسمت شده بودی تا از دو طرف او دفع دشمنان را میکردم پس خود را با آن سپاه روسیاه زد و صد و بیست نفر را کشت تا آنکه او را از زمین انداختند و شهید کردند حضرت با او خطاب کرده فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشنده ترا لعنت کند هم چنانکه جماعتی را که مسخ بخزیر و میمون گردانید و لعنت کرد یا جِبالَ الْآمالِ وَما كُنْتُ اَدْرِي قَبْلَ هذا اَنَّ الْجِبالَ الْعَيْلَ يا سُبُوا فَاهْزِءْتَ بِيَوْمٍ صِلَامٍ فَرَماها مِنَ الْخُطُوبِ بِهَوْلٍ ای اندوه و تاسف بر آن کوههای حلم و بزرگی که از جور زمان و جفای آن تیره روزان از پا در آمد و حسرت بر آن شجاعان نامدار که مثل شمشیر آبدار بجهه سر خرمن عمر کفار از غلاف بیرون آمده بودند و از جور زمان و صدمات دوران داخل در غلاف شدند و بر طرف گردیدند یا غُصُوناً مِنْ دَوْحَةِ الْمَجْدِ بِالطَّفِّ عَراها مِنَ الزَّمانِ ذُبُولٌ ای شاخه‌های شجره بزرگواری و مجد که از جفای روزگار در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند یا بِحاراً لِلْعِلْمِ بِالطَّفِّ غارَتْ فَمَكاها التَّنْزِيلُ وَالتَّأْوِيلُ ایشان بحار علم و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند و بر طرف شدند و ظاهر و باطن

مجلس چهارم

کتاب الملهوف

ایات الهی را بگریه بدل کردند فلهذا الاحزان ظلم الشرع وحار المعقول والمنقول پس عجبی
که شرع پیغمبر تاریک و ظلمانی گردید و علوم معقول و منقول در حیرت افتاد فلتبکیهم عیون
المعالی لترثیهم الفخار الاثیل ولتبکیهم التلاوة والذکر وتبکی التسبیح والتهلیل پس باید
بگرید برایشان دیده کمالات و معالی و مرثیه کند برایشان لسان فخار و عوالی و باید بگرید
برایشان ذکر و تلاوت آیات و تسبیح و تهلیل و آثار توحید و خدا پرستی وبنوا الزال تبکیهم
المحبل وتبکی سمر القنا والنصول وبنوا النوال تبکیهم الوفد وتبکی المعروف والتفضیل مراد
است که در میدان جدال و روز قتال نیزه و اسب و شمشیر بگریند که بهترین سواران معرکه شجاعت
را کشتند و در روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین جوانان مردان عرصه جود و کرم
را شهید کردند بدانکه اصحاب کرام انحضرت از بزرگان و علماء و زهاد و عرفا و عبّاد بودند و جمیع
از ایشان از اکابر صحابه امیر المؤمنین و امام حسن بودند و بعضی از ایشان در خدمت امیر المؤمنین
در جهاد با کفار و اشرار حاضر بودند بلکه مردانگیها از ایشان بظهور رسید و از اشخاصی بودند
که بطمع مال و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند دنیا را بحقیقت شناختند و انرا قابل اختیار
بر رضای خدا ندانستند دلهای ایشان مملو بود از محبت امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندش شیرینی
دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند و راحت دنیا را بی ولای مولای خود محنت میدانستند
مگر نشنیدهٔ که معاویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام خواست دوستان آنحضرت
را از دوستی او برگرداند هرکس را هدیه میفرستاد و هرکس را تحفه میداد که بوسیله هدایا و تحف
با و مایل شوند برای ابو الاسود دئلی انواع حلوها فرستاد و در میان آن شهد عسل فرزند
چون او را نزد ابو الاسود آوردند او را دختری بود پنج شش ساله دید پارهٔ الشهد را برداشت
گرفت و در دهان گذارد ابو الاسود گفت ای پدر مخور که این زهر است انطفل گفت ای پدر
شهد عسل چگونه زهر میباشد گفت ای بنده ندانی که این را برای هدیه فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین
برگرداند آن دختر آن شهد را بحلق نبرده از دهن بینداخت و گفت ابا العسل المصفی یا ابن هند
یبیع علیک ایماننا ودیننا معاذ الله لیس یکون عذا ومولانا امیر المؤمنینا یا پسر هند
بفرستادن شهد میخواهد ما را از دین و ایمان برگرداند معاذ الله غلط یافته این هرگز نخواهد
شد که ما دست از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین اند که ایشان آب و گل ایشان بولایت اهل بیت سرشته شده
و لهذا اصحاب سید الشهداء ترک جان و مال و فرزند و عیال کردند و دست از جان و مال دنیا برداشتند

زارنا سعدا نعقدت وکانت بهم شبابا وهیبة لیالینا منتهی ما نرتجیه الیهم فصدنا هاه من دفعها بالیمین وبقدرنا مع الصفا ومنها تبین غرفها نهار وابهجه

در بیان واقعهٔ جانسوز جانگداز عزاداری در شب عاشورا

ودست از یاری انحضرت برنداشتند بلکه آرزو میکردند که کاش ما را هزار مرتبه میکشتند
و زنده میکردند تا جان را هزار بار نثار قدم آن بزرگوار میکردیم گویا از روز ازل خلعت بقا را
ایشان بریده بودند و این فرمان سعادت بنام ایشان نوشته بودند **چنانکه روایت شده**
که اصحاب امیر المؤمنین انحضرت را میشناختند و میدانستند که کی بشرف این سعادت فائز خواهند شد
بلکه ایشان نیز خود میدانستند و انحضرت ایشان را خبر میداد چنانچه از حضرت صادق روایت شده که
سید الشهداء فرمود باصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم
شهادت میدهم که مقدر شده است کشتن شما پس از خدا بترسید و صبر کنید بلکه پیش از
وقایع میدانستند و منتظر آن بودند **چنانچه شیخ کشی** روایت کرده از فضل بن زبیر که گفت
میثم تمار که از اصحاب جلیل کرار بود بر اسبی سوار بود و میرفت که با و برخورد حبیب بن مظاهر
و بیکدیگر رسیدند در جائیکه جمعی نشسته بودند پس توقف کرده با یکدیگر مشغول صحبت شدند
حبیب فرمود که می بینم شیخ اصلع ضخیم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد دار الرزق که او را بمحبت
اهل بیت پیغمبر بدار میزنند و شکم او را در بالای دار میدرند پس میثم گفت انی لاعرف رجلا
احمر له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه ویقتل ویجال براسه بالکوفة من هم میثم اسم
مرد سرخ روئی را که بر دین میروید بجهة یاری فرزند دختر پیغمبر و او را میکشند و سر او را
در کوفه میگردانند پس از یکدیگر جدا شدند اهل مجلس گفتند دروغ گوتر از این دو نفر ندیدیم
هنوز اهل مجلس برنخاسته بودند که رشید هجری رسید و سئوال کرد از ایشان پس گفتند
که ایشان از هم جدا شدند در اینجا چنین و چنان با یکدیگر گفتند **رشید گفت** رحم الله
میثما خدا رحمت کند میثم را فراموش کرده بود از کسیکه سر او را میآورد و عطا او را صد درهم
زیاده از دیگران خواهند داد انجماعت گفتند بخدا این دروغگوتر از آن دو مرد میباشد
انجماعت گفتند بخدا قسم زمان بسیار نگذشت که دیدیم میثم را در خانه عمرو بن حریث
بردار زده بودند و حبیب بن مظاهر را با حسین بن علی کشته بودند و سر او را بکوفه آورده بودند
و حبیب از آن هفتاد و دو نفر بود که در یاری حسین در برابر کوههای آهن صبر کردند و روی بسوی
نیزه ها میرفتند و روی از شمشیر مخالفان بر نگردانیدند و انجماعت ایشان را امان میدادند و وعده
اموال با ایشان میدادند و ایشان ابا میکردند و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در نزد
رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما زنده باشد بلی انجماعت در دوستی خدا و رسول ثابت بودند

هذا الکتاب مقتل ابی مخنف

بسم الله الرحمن الرحیم

قال حدثنا ابو المنذر هشام عن محمد بن سایب الکلبی قال حدثنا عبد الرحمن بن جندب الازدی عن ابیه قال دخلت انا و سلیمان بن صرد الخزاعی و المسیب بن نجبة و سعید بن عبد الله الحنفی علی الحسن بن علی بن ابی طالب صلی الله علیهما و سلمنا علیه فرد علینا السلام و ذلک حین صالح معویة بن ابی سفیان لعنه الله علیهما و هو یومئذ بالکوفة فتقدم سلیمان الی الامام علیه السلام فقال یا ابن بنت رسول الله صلعم انا متعجبین من بیعتک المعویة لعنه الله تعالی علیه و معک اربعون الف مقاتل من اهل الکوفة کلهم یاخذون العطایا و مثلهم من ابنائهم سوی انصارک من اهل البصرة و اهل الحجاز و لم تأخذ لنفسک ثقة فی العهد و لا حظا فی العطیة فلو کنت انا لما فعلت ذلک و کنت کتبت کتابا علیه و اشهدت شهودا من اهل المشرق و المغرب بان هذا الامر لک من بعده و لکنک رضیت بذلک اعطاک القلیل و اخذ الکثیر

قال الامام علیه السلام ما کنت بالذی اشترط شرطا فانقض و لا اعاهد

مجلس چهارم

بودند شربت محبت و ولایت را نوشیده بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که مجرد
دعوی و اسم میباشد نبود و اگر نه در هم او قات مدعی محبت بسیار میباشد چون پای امتحان در
میان آید و فا دار از قلیلی یا هیچ و سبب وقوع در قحط ظاهر میشود که اگر زهر شربت هند بنوشد
و اگر در بلا بیش اندازند نحو شد و صد هزار جابا و ساغر عنا نوش کند بدیت دل عهد
شکایت نکند زخم او نگفتند صاحب درد فغان از الم او نکند **و قطب راوندی از سید سجاد روایت کرده است** که با پدرم بودم در شبی که در روز آن شب او را کشتند باصحاب خود فرمودند
شما را دریافت از سر خود قرار دهید و بسلامت بیرون روید بلکه این قوم مرا میخواهند
چون مرا کشتند بشما نمی پردازند و شما را بحل میمانید ایشان در جواب گفتند والله لا یکون
هذا ابدا بخدا سوگند که هرگز نخواهد شد که دست از یاری تو بردارم و بخوبی اخلاص نمائیم
فرمودند شما همه کشته میشوید و کسی از شما بیرون نمیرود ایشان گفتند الحمد لله الذی
اشرفنا بالقتل معک حمد میکنیم خدا را که مخصوص نموده ما را بشرافت کشته شدن با تو فرمود اگر
چنین است سرها بالا بکنید و ببینید نظر کردند مقامات قرب در جات عالیه جنات را دیدند
آنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هذا منزلک یا فلان این بود که شوق آن
سینه بنیزه سپرادند و بشمشیر مهر نهفتند تا زود تر بعقبا خود برسند آری دوستان چنین اند
کشته شدن در راه دوست مرتبه ایشان جان دادن در راه محبوب خود غایت مقصود ایشان است
در مقاد و سنیش گویند لو تقرضنی بالمقاریض ما ازددت الا حبا نسبت دانستند که بمقام قرب نمی
رسند الا بگذشتن از مال و عیال منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بگذشتن از
جان حیات دو روزه را دست برداشتند و زندگی جاوید را خریدند ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة بلکه این و فاداران چنانچه از احادیث شریف
و غیر آن مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیادتی ایمان و از فرط محبت بود نه بطمع رضوان
و امید حور و غلمان بلکه رضای رحمن و خوشنودی پیغمبر را میخواستند نه باغ جنان و رو
و خیابان لیس الجنة شوق معنا و لا النار سبیل الینا الا انه لیس فی قلبنا الا السرور
با بهشت ما را شوقی نیست و آتش بما راهی ندارد ما را شادی نیست مگر خوشنودی خدای رحمن
و رضوان من الله اکبر کی بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد کجا تو کسی که ما
ایشان ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد مگر نشنیده که عابس بن شبیب که یکی

والمراجب علیه
یوما بعثنا الله یوم الفیلقه و انتم معنا و
فی زمرتنا الانصار فقولوا
فکم قال فخرجنا من
عنده و دخلنا علی اخیه
الحسین و هو یامر غلمانه
بالخروج الی المدینه ثم
جائنا و جلس معنا و سلم
علینا فرد دنا علیه السلام
فرای فی وجوهنا الکآبة
والحزن فسبقنا بالکلام

نشان دادن حضرت سید الشهداء منازل هر یک از اصحاب خود را در آن صحراء

فقال الحمد لله کما
هو اهله ان امر الله
کان مفعولا ان امر الله
کان قدرا مقدورا و انه
کان امرا مقضیا والله
لو اجتمعت الجن والانس
علی الذی کان ان لا یکون
لما استطاعوا والله لقد
کنت طیب النفس بالموت حین
عزم علی اخی الحسن ع و
ناشدنی الله ان لا انفذ
امرا و لا احرک
ساکنا
فاطعنه و کانما تجذع بها
ذع نفی بالسکاکین او
تشرح لحمی بالمناشیر

واقعهٔ جانسوز و حکایت شب عاشوراء

ازان سعاد نمدان بود چون بمیدان رفت چون شجاعتش مشهور بود ربیع بن تمیم او را
شناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را میشناسم شیر شیران و شجاع شجاعان است
مردم ترسیدند و کسی بیرون نرفت مدتی ایستاد ندید که کسی بجنگ او بیاید فریاد زد
الا رجل الا رجل آیا مردی نیست ابن سعد گفت سنگ بارانش کنید چون این را دید که زره
و زره را از بر کند و خود را از سر برداشت و با تن برهنه خود را بر چند هزار نفر زد
خود را در میان چندین هزار نیزه و شمشیر انداخت جماعتی را هلاک کرد آخر دور شدند
گرفتند و او را از پا در آوردند **راوی میگوید** سر او را دیدم در دست جمعی و با هم نزاع
داشتند این میگفت من او را کشتم و آن میگفت من او را کشتم تا رفتند نزد پسر سعد ملعون
گفت این را یکنفر نکشته کسی احدی نبود که او را بکشد و را جماعتی بسیار کشتند لهفی لرجل
بنحره فکانما فی قلبه عود من الریحان و بره السیوف و صوت وقع حدیدها عرسا
تجلیها علیه غوانی نیزه ها و شمشیرها از سینه بحر زند بخوبیکه گویا طائفه مهتابود که بعید به
ایشان آورده بودند و شمشیرها ایشان شمع چراغی است که بسوی عروسی میبرند و او را نفع
سلاح ساز و نواز نیست که بجهت عروسی ایشان میزنند کوشش کردند و جانفشانی کردند تا
ساغر اجل نوشیدند و در خون خود غلطیدند و بر زمین افتادند آه آه کم من اکباد
محروقة بالظماء و اجساد مرملة بالدماء و کم من کریم علی السنان و شریف بسام الحسف
و الهوان فوا اسفاه علی تلک الافواه الیابسة من الظماء و الشیبات المخضوبة من الدماء
و وا حر قلباه علی تلک الجثث العاریات و الابدان المطروحة فی الفلوات بنفسی نفوسا
اوردت موردا الردی و ما بردت بالماء مما کبودها روح و جان من بفدای آن نفوس قدسیه
که از ظلم ظالمان هلاک شدند و جگرهای ایشان بشربت آبی خنک نگردید بنفسی رؤسا
سامیات علی القنا کمثل بدور وافقهما مسعودها جان و مال من بفدای آن سرها منوره مقدسه
که بر نیزه ها زده بودند مانند ماههای درخشان بنفسی نحور ادامیا علی الثری تاوج
من جاریح ماها صعیدها روح و جان من بفدای آن گردنها بریده خون آلود که بر زمین
افتاده بود و خون از و جاری بود و بجهت امتزاج خونهای ایشان خاکها خوشبو معطر گردیده
مخضبة بالدم مما جباهها فیا طال ما لله طال سجودها که همیشه در سجود معبود به
عبادت خداوند و دود بود آلوده بخون نمودند بنفسی جسوما ترکض الخیل

مجلس چهارم

فوقها كان لم يبطل من فوقهن صعودها روح وجانم بفدای بجسدهای شریفه که اسبان مخالفان برانها میتاختند ودر زیر دست و پای اسبان افتاده بودند وحال انکه همیشه بر فوق انها جا داشتند ملابسها ما بين اغبر قائم واحمر قان وكساها صديدها بعوض جامه کفن دو جامه برایشان پوشیده شد یکی جامه غبار وخاك که بوزیدن بادها بران بدنهای پاك پوشیده شد تجر عليه الناشرات ذيولها وحراسها وحش الفلا واسودها بادها بران بدنها دامن کشان میوزید و وحشیان صحراء پاسبان ایشان بود بنفسي نساء كانت الشمس لا ترى لهن وجوها ثم تدمى خدودها جان و روح من بفدای انزنان مخدره که افتاب روی ایشانرا نمی دید وهمیشه درپس پرده عصمت بودند پس از طپانچه ظالمان وجور مخالفان صورتهای ایشان خون الود گردید لهن مقاليد السياط مقانع واما قيود القوم فهي عقودها آه آه تازیانه دشمنان که برسر و پشت ایشان میزدند بجای مقنعه ایشان بود وبند وزنجیر که بگردن ودست وپای ان اسیران کرده بودند بمنزله قلاده ودست بند ایشان بود فمن مبلغ بنت النبي بانها تسب وتسبي ثم تلحى خدودها کیست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را اسیر کردند و جد و پدر ایشانرا سب کردند تجاذب اعداها الستور حواسرا برت لها من طالبيها خدودها کجا است فاطمه تا ببیند دختران را که دشمنان چادر و مقنعه از سر ایشان میکشند وایشان چنان مینالند که دل دشمنان برایشان میسوزد وان بنيها للسيوف ضيافة على رغمها فوق الرغام رقودها کیست که خبر دهد دختر پیغمبر را که پسرهای او را باشمشیرهای بران مهمانی کردند وبر روی خاك خوابگاه ایشانرا قرار دادند ورؤسهم فوق الرماح مثالة بايدي بني صخر بن حرب عبيدها وسرهای ایشان بر نیزه ها اولاد حرب و بنی امیه میباشد وان ابنها السجاد يقتاد صاغرا حقيرا اسيرا اثخنته قيودها وفرزند او سید الساجدین را در بند کرده بحقارت میکشند وبدنش را مجروح کردند اگرچه انسعادتمندان دست از جان برداشتند لکن بملك جاودان رسیدند وسعادت دو جهانرا دریافتند بعشرتخانه قدس شتافتند خود را داخل حزب الله وجند الله وانصار الله نمودند محسود ومغبوط همه شهیدان شدند و ماتقا

دربیان حکایت جانسوز و واقعه شب عاشوراء

متعاطب بابی انتم وامی همه مومنان گردیدند و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء اما کمان نکنی هر کس پدر را ببیند میتواند گذارد یا دم از بیعت بزند زهی مدعی بیعت به پیبا اما جز دعوی کاذب شاهد بران نیست کسانیکه در جستجوی این حدیث بگفتگوئی قانع شوند بر ساحل این بحر خشك لب خواهند بود چه بسیار بودند همرهان نسل محبت که بعد از استشمام رائحه بلا و کرامت لوازم محبت و ولاء میباشد ليميز الله الخبيث من الطيب همرهان راه بیوفا را ابیش گرفته از یمین و یسار متفرق شدند چنانچه در تفسیر امام حسن از انحضرت روایت شده که چون در معرض امتحان برامدند کسانیکه با انحضرت بودند انحضرت بالشکر خود فرمودند بیعت را از شما برداشتم شما بقبایل خود و وطن خود برگردید زیرا که شما تاب مقاومت با لشکر زیاد ندارید وایشانرا مقصودی بغیر از من نیست تدعوني والقوم فان الله يعينني ولا يخليني من حسن نظره كعاداته في اسلافنا الطيبين ای اصحاب من ایشان مرا میخواهند مرا با این قوم بگذارید که خدا مرا یاری میکند پس عسکر انحضرت از او جدا شدند ومتفرق گردیدند از اقربا و خویشان و نزدیکان او دست از او بر نداشتند و گفتند ما دست از تو بر نداریم حزن تو حزن ما است ومصیبت تو مصیبت ما است ما بخدا تقرب میجوئیم بودن در خدمت شما فرمود پروردگار بهشت اگر بر خود قرار دادید انچه را من بر خود قرار دادم پس بدانید خدا منازل عالیه را ببخشد بیندگان خود بجهة متحمل شدن ناملائمات روزگار و اگرچه عمر پدران من که من اخر ایشانم مخصوص فرموده از کرامات خود و منزلت بما عطا فرموده که متحمل شدن مکروهات دنیا بر ما سهل است و اسان میباشد لکن از امامت و از کرامت میباشد واعلموا ان الدنيا حلوها ومرها حلم والانتباه في الاخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزله خوابست و بیداری در اخرتست **و گویند این حدیث** حدیثی است که از کتاب در العیون نقل شده از سکینه دختر امام حسین که گفت شبی مهتابی بود ومیان خیمه بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس انکه مبادا مطلع شوند خواهران و سایر زنانیکه مطلع نشدند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون امدم و دلم گواهی خیر نمیداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و میافتادم بر میخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم میگفت بایشان که شما آمدید با من جهة اینکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان

مقتل ابی مخنف

مجلس چهارم

حال میدانید که شیطان برایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده‌اند وَالآنَ لَمْ
یَکُنْ لَهُمْ قَصْدٌ سِوَی قَتْلِی وَقَتْلِ مَنْ یُجَاهِدُ بَیْنَ یَدَیَّ وَسَبْیِ حَرَمِی بَعْدَ سَلْبِهِمْ
حال بدانید که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن من و اسیر کردن زنان من و غارت
کردن ایشان و من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل
بیت حرامست پس هر کس کاره باشد در یاری ما برگردد در این شب تار که شب پرده
ایست و کسی بکسی نیست و کسیکه ما را یاری کند بجان خود با ما خواهد بود در درجات
عالیه جنان و بتحقیق که جدّ بزرگوارم خبر داد که وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ یُقْتَلُ بِطَفِّ کَرْبَلَاءَ غَرِیبًا
وَحِیدًا عَطْشَانًا فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِی وَنَصَرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ و فرزندم حسین ع در بیابان کربلا
کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را یاری کند بتحقیق یاری کرده مرا و فرزند
قائم منتظر ما را یاری کرده و اگر کسی بزبان ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه
خاتون میگوید واللّٰه ما اتمّ کلامه الّا و تفرّق القوم من نحو عشرة و عشرین نجداتهم
که هنوز کلام آنحضرت تمام نشده که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا با نسبت هر دو سرا همراهی
داشتند طریق بیوفائی را پیش گرفته و در دل آنحضرت الف منسل شدند دسته دسته از آن بیابان
متفرق شدند و کسی با آن غریب بیابان بلا و ابتلا نماند مگر گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و
کم از هشتاد بودند پدر بزرگوارم را دیدم سر بزیر انداخته در حزن و اندوه بود چون این
را دیدم گریه در گلویم گیر کرده امّا خود را حفظ کردم و رو بآسمان کردم و گفتم اللّٰهمّ انّهم خذلونا
فَاخْذُلْهُم خدایا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشان را واگذار و دعای ایشان را اجابت منما و در
زمین از برای ایشان سکنی قرار مده و فقر را برایشان مسلّط کن و از شفاعت جدّ ما ایشان
را بی نصیب گردان سکینه میگوید که برگشتم بخیمه و اشک از دیده‌هایم میریخت عمّه‌ام
ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قصّه را از برایش نقل کردم چون این را شنید نالید واجدّاه
وا علیّاه وا حسیناه وا قلّة ناصراه برادر و میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص
خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم مرا هلاک کنند زنان بالمرّه گرد
او جمع شدند شروع بگریه کردند و صدای گریه از خیمه بلند شد چون پدرم صدای گریه زنان را
شنید برخاست و بسوی خیمه آمد با برادرم زنان و اشک از دیده ریزان چون بخیمه آمد گفت این
صدای گریه چیست عمّه‌ام پیش آمد گفت ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود چگونه میتوانم با این گروه

مقتل ابی مخنف

در بیان واقعهٔ جانسوز و حکایت عاشوراء

دشمنان اَجَل ذکر شم محلّ جدّک وابیک وجدّتک وامّک واخیک جلالت پدر و مادر
و جدّه و برادر خود را بیان کن شاید ترا بشناسند فرمود ذکّرتهم فلم یذکروا و وعظتهم
فلم یتّعظوا ولم یسمعوا قولی گفتم بایشان گوش نکردند و موعظه کردم نپذیرفتند و گوش سخن
من ندادند و ایشان جز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لا بدّ ان یرونی علی الثّری جدیلا
آه آه که چاره چیست مرا مگر آنکه بر خاک افتاده ببینی ولیکن شما را وصیّت میکنم بتقوی و صبر
بر اجدّ شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی میسپارم که هرگاه پرده کسی ابدا
کسی او را نمیتواند پوشید **وبروایت شیخ مفید** رضی الله عنه و سیّد بن طاوس چون شب در
شد آنحضرت اصحاب کرام خود را جمع فرموده سیّد الساجدین علی بن الحسین ع فرمودند که من بیمار
بودم لکن خود را بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن درمانده وادی بلا و سردار اهل
ابتلاء با اصحاب خود چگونه سلوک مینماید پس شنیدم که پدر بزرگوار افتتاح سخن را
بحمد و ثنای ملک معبود فرمود و طریق شکرگذاری حقّ ودود بپیموده فرمود **امّا بعد** فانّی
لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابرّ واوصل من اهل بیتی فجزاکم
الله عنّی خیرا بدرستیکه من اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیتی
نیکوتر و وصل کننده تر از اهل بیت خود نمیدانم پس شما را خدا جزای خیر دهاد و آگاه باشید
که یکروز دیگر زیاده از عمر من نمانده من امشب شما را مرخّص کردم و بیعت خود را از گردن
شما برداشتم بر شما حرجی نمیباشد این ظلمت شب عالم را گرفته از غنیمت دانسته و هر یک بطرفی
شوید و لیأخذ کلّ رجل منکم من اهل بیتی وتفرّقوا فی سواد هذا اللّیل وذرونی وهؤلاء
القوم فانّهم لا یریدون غیری و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مظلوم مرا بگیرید
و در این ظلمت غیب بروید و مرا بگذارید با این گروه ستمکار که ایشان همه بجهة کشتن من جمع شده اند
غیر مرا نمیخواهند پس برادران و فرزندان و برادرزادگان آنحضرت و اولاد عبدالله بن جعفر
که خواهرزاده آنحضرت بودند زبان معذرت گشودند جناب عبّاس بسخن در آمده و دیگران
متابعت او کردند و عرض کردند لِمَ نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا دست
از یاری تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم و رنگ
دنیا بی تو بکار نباید پس آنحضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل ره
فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای اولاد عقیل شهادت مسلم بس است شما را برگردید من

مجالس چهارم

شمارا اذن میدهم که شما بروید پس ایشان جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبد الله بن مسلم
در جواب گفت آیا مردم چه گویند که ما بزرگ و آقای خود را و بنی عم خود را که بهترین اعمام
و اکذاریم اوبرین با ایشان تیر نه اندازیم و شمشیر و نیزه بکار نبریم و ندانیم ایشان را چه بر سر امد بخدا
هرگز چنین نکنیم ولکن جان خود را و مال و عیال خود را فدای تو خواهیم کرد تا هر چه بر سر تو اید
بر سر ما نیز اید قبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت انحن نخلیک
وننصرف عنک وقد احاط بک هذا العدو آیا ما دست از تو برداریم و برویم و تو را در میان
این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا این حال نبیند بخدا قسم دست بر نمیدارم
تا نیزه خود را در سینه دشمنان فرو بریم و تا قائمه شمشیر در دست من است با دشمنان تو جنگ
میکنم و اگر سلاحی نباشم همراه بخدا قسم با سنگ صحرا با ایشان جنگ خواهم کرد تا خداوند جلیل
داند که حفظ الغیب پیغمبر او را کردیم و از تو جدا نمیشویم تا جان خود را در برابر تو فدا کنیم پس
سعید بن عبد الله حنفی برخاست گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و تو را نمیگذاریم تا خدا بداند
که وصیت پیغمبر را محافظت کرده ایم اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری
ویفعل بی ذلک سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم که کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند
و خاکستر مرا بر باد میدهند هفتاد مرتبه از تو جدا نمیشوم فکیف وانما هی قتلة واحدة پس
چگونه دست بردارم و حال انکه یک کشتن است و بعد از ان سعادتیست ابدی که منقضی نمیشود
پس زهیر بن قین برخاست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشته شدن در راه تو را
بر بقای ابدی اختیار میکنم چگونه دست از تو بردارم و حال انکه زندگی دار فانی چند روزی بیش نیست
والله یا ابن رسول الله انی لوددت انی قتلت ثم نشرت الف مرة وان الله یدفع بذلک
القتل عنک وعن هؤلاء الفتیة من اخوتک واهل بیتک بخدا قسم که دوست میدارم که من کشته
شوم و زنده شوم باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین کشته شدن من از تو
و اهل بیت تو ظلم و قتل را پس بریر بن خضیر همدانی برخاست و گفت یا ابن رسول الله خدا
بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوار تو در قیامت شفیع
ما باشد و بالجمله هر یک از انسعادتمندان سخنان نیکو در دوستی خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس
محمد بن بشیر حضرمی خبر رسید که پسر او را در ری گرفته اند و اسیر کرده اند اظهار رضا کرد و
گفت نمیخواستم که او را اسیر کنند و من زنده باشم سید الشهداء علیه السلام این را شنید و با او فرمودند خدا

در بیان وقایع جانسوز و حکایت شب عاشورا

رحمت کند بیعت را از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را خلاص کن از دست کفار او را
رها نما انسعادتمند گفت اکلتنی السباع حیا ان فارقتک درندگان مرا زنده بخورند اگر مرا پاره پاره
کنند اگر دست از تو بردارم پس آنحضرت پنج جامه قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت
و فرمود که بپسر خود بده که برادر خود را با ان خلاص کند و بعضی از بزرگان گفته اند که چون بعد ان بیت جان دوست
ایمان و یقین انسعادتمندان را که از همه عالمیان ممتاز بودند مشاهده فرمودند منازل ایشان
را بایشان نشان دادند شوق و ذوق ایشان بنوشیدن باده شهادت از جام سعادت زیاد گردید
و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین علیه السلام مرویست که حضرت در انشب امر فرمود که خیمه های
حرم محترم را نزدیک یکدیگر زدند و طنابهای انرا از یکدیگر بیرون بردند تا راه تردد مسدود
گردد و بر دور انها خندقی حفر نموده تا از هیزم پر کنند و امر فرمود فرزند مظلومش علی اکبر را که با
جمعی رفته مشکی چند آب اوردند حضرت فرمود که از این آب بیاشامید که این اخر توشه شما است
و غسل کنید و جامه های خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود اه اه چگونه ان جامه هائی که
پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با اینکه از چوب
و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک اغشته شده بود انها را از انشهیدان
مضایقه کردند و از بدن پاره پاره ایشان کندند و ان ابدان لطیفه و اجساد شریفه را
عریان و برهنه بر روی خاک انداختند تا از شدت حرارت افتاب پژمرده گردیدند
بابی الجسوم العاریات علی الثری ماسترها الا مثار غبار پدر و مادرم بفدای ان
بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بودند و ساتری نبود انها را الا غبار و خاک بابی
الجسوم الضائعات وحیدة ما انسها الا وحوش قفار پدر و مادرم بفدای ان بدنهای
شریفه که انها را ضایع گذارده بودند و انیسی نبود ایشان را مگر وحشیان صحرا اه اه در ان
شب اصحاب انحضرت همگی در خیمه های خود مشغول عبادت بودند و صدای عبادت
و تلاوت از لشکر سعادت اثر ان سرور بلند بود مثل صدای مگس عسل گروهی از لشکر
مخالف متنبه شدند که با این گروه چگونه جنگ کنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر
از لشکر مخالف بلشکر انحضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت اختیار کردند و انحضرت در
خیمه خود رفته مستغرق دریای عبادت گردید گاهی در رکوع و سجود گاهی در مناجات با معبود
گاهی در تضرع و دعا و گاهی در تلاوت و دیگاه مشغول تهیه اسباب حرب بود و گاهی در غمخواری اطفال بیکس

مجلس چهارم

بود واهل بیت آنحضرت وزنان ودختران وخواهران از اضطراب وتشویش نمی‌آسودند گاهی بر غربت ومظلومی آقای خود میگریستند وگاهی در فکر حالت اسیری وبی‌کسی خود بودند والله شبی بر ایشان نگذشت که بر کسی نگذشت لا اقمرت لیلة صارت صبیحتها بدور آل رسول الله في خسف خدا نورانی نکند شبی را که در روز آن ماههای فلک عصمت وجلالت منخسف وبی‌نور شدند لا اشرقت شمس یوم صار في غده شموس آل رسول الله في کسف خدا روشنی ندهد آفتاب روزی را که در صبح آن آفتابهای فلک رفعت وجلالت از ضرب نیزه وشمشیر مخالفان بر زمین افتاده منکسف وبی‌نور گردید سید الساجدین میفرماید که در آنشب مرض بر من مستولی بود وعمه‌ام زینب خاتون بپرستاری من مشغول بود پدرم در خیمه دیگر بود نزد آنحضرت غلامی بود از آزاد کرده‌های ابوذر وآنحضرت شمشیر خود را در دست داشت وآنرا اصلاح مینمود ودر مقام یأس وناامیدی از دنیا غدار وشوق لقای پروردگار رحیم این اشعار را میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیلی یعنی ای روزگار ناپایدار اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست ویار چه بسیار صاحب ویار در هر شهر ودیار که بقتل آوردی واز هیچ کس ببدل راضی نشدی وبازگشت همه بسوی خداوند جلیل است وهر ذیحیاتی لابداست سلوک طریقی که من آنرا سلوک مینمایم وآنرا دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا آنکه فهمیدم مراد آن بزرگوار را یافتم که یقین کرده است برقتل خود واز زندگانی دنیا مأیوس شده پس گریه بر من زور آور شد گلویم را گره کرد ولکن خود را نگاه داری میکردم که مبادا زنان ودختران بیتابی کنند ولکن عمه‌ام زینب خاتون این را شنید وچون زنان را جزع واضطراب می‌باشد بی‌تاب شد وبرجست وپا برهنه از اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمه آن امام مظلوم رسید وشیون برآورد وگفت واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضین وثمال الباقین ای برادر کاش مرده بودم واینحالت از تو نمیدیدم پدر ومادرم وبرادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان وپشت وپناه بازماندگان آنحضرت نظر باو کرد ودیده‌هایش پر از اشک شد وگفت یا اختا لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر نهال نخل حلم وبردباری را بتیشه شیطان از بیخ وبن مکن واین صبر وحلم را از دست مده که نور از صحابه صبر خواهر برهنه نکند ودرد واجزع واضطراب ندارد بخواهر لو ترک القطاة لنام اگر مرغ قطا را واگذارند

واقعه‌ای که شب عاشورا بر زینب خاتون ظاهر شد

خود را بمهلکه نمی‌افکند زینب خاتون گفت افتغصب نفسک اغتصابا فذلک اقرح لقلبي واشد علی نفسي آیا بجبر وتعدی جان ترا خواهند گرفت ودیگر چاره از تو منقطع شده وبجور وستم شربت ناگوار مرگ را باید بنوشی این بر من سخت‌تر ودل را بیشتر مجروح میگرداند پس طپانچه بر روی خود زد ومقنعه از سر کشید وجامه صبر را چاک زد وبیهوش بر زمین افتاد آنحضرت بر بالین آن دلسوخته وادی الم آمد وآب بر رخسار او زد بهوش آمد گفت یا اختاه اتقي الله وتعزي بعزاء الله واعلمي ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون ای خواهر بترس از خدا وتسلی جو بتسلی خدا وراضی شو بقضای خدا وبدانکه همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را خواهند چشید واهل آسمانها باقی نمیمانند وبجز ذات مقدس الهی همه چیز در معرض زوال وفنا است پدر ومادر وبرادرم همه از من بهتر بودند وشهید شدند ورسول خدا که اشرف خلایق بود از دنیا رفت واورا بسیار نوازش وموعظه فرمود وتسلی داد پس فرمود ای خواهر بتو قسم میدهم که چون مرا بکشند صورت خود را مخراش وجامه چاک مکن وواویلا وواثبورا مگو واز این قبیل وعظ فرمود پس اورا آورد تا در نزد من نشانید وبیرون رفت بسوی اصحاب وایشان را امری چند کرده ورفت در جای خود واز بعضی اخبار مستفاد میشود که آن جناب در آنشب چشمهای مبارکش بخواب نرفت وپیوسته مشغول بتضرع ودعا ونماز واستغفار وعبادت خداوند جبار بود وهمچنین اصحاب آنجناب خواب نکردند گاهی مظلومی آن حضرت واهل بیت آنحضرت را میدیدند وراه چاره را مسدود میدیدند در غم واندوه بودند وگاهی شوق لقای پروردگار وشوق مقامات سعدا وابرار را بنظر می‌آوردند ولی آن امام شهید بلی در وقت سحر آن سرکرده سالکان طریق حق پرستی در الحظه خواب بود آشفته از خواب بیدار شد وفرمود ای خواهر میدانید که در خواب الان چه دیدم گفتند یا ابن رسول الله آنچه در خواب دیده بیان فرما فرمود رأیت کأن کلابا قد شدت علی لتنهشني در خواب دیدم که سگان وادی ضلالت بر من حمله میکردند که مرا پاره پاره کنند فیها کلب ابقع رأیته اشدها علي ودر آنها سگ ابلقی بود که از همه شدتش بیشتر وحمله‌اش هلاک من بیشتر زیاد تر بود وگمان دارم از اشقیا آنکه مرا شهید میکند پیس باشد وبعد از آن دیدم جد بزرگوارم رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدسه نزد من آمدند جد بزرگوارم فرمود یا بنی انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل السموات واهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة

مجلس پنجم

عجل و لا تؤخر ایفرزند مظلوم من توئی شهید آل محمد اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا
را بشارت بآمدن روح مقدس تو داده و همه منتظر تو میباشند تعجیل نما افطار امشب را
نزد ما باش و بشراب طهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی وارهی نور دیده اینک ملکی شیشهٔ
سبزی با خود آورده تا خون ترا که از نوک سنان و شمشیر مخالفان بر زمین میریزد ضبط نماید
و بملأ اعلی برد اینست خواب من وقد انقضی الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا لا
شک فی ذلک و کار من باخر رسیده و زمان کوچ ازین عالم نزدیک رسیده هیچ شکی
درین نمی باشد آه چون اینحکایت را اصحاب آنحضرت شنیدند نمیدانم چه بر ایشان روی
داد و چه حال بر ایشان دارد گردیده آه اللیلة الحشر لا بل لیل عاشور النفخة الصور لا بل
نفث مصدور ایا این شب شب قیامت است که آشوب و غوغا بر پا است و این غلغله و ولوله
بر جا است شب قیامت نیست بلکه شب عاشوراء است که در لرزش بدن تمامه عرش بارگاه الرحمن
سکند و لنگر آسمان و زمین را از پا در میآورند فریاد فاطمه در ابرهنه میناید یا این نفخ صور اسرافیل
است که زلزله در عالم امکان و شورش در رکن ارکان انداخته نه نفخ صور نیست بلکه ناله های
غریبان کربلا و آه های اسیران رنج و عنا است که آسمان و زمین را متزلزل و عالم بالا را مضطرب
نموده لیل به خسفت بدر الهدی آسفا و اصبح الدین فیه کاسف النیر امشب شبی است که
بدر فلک هدایت منخسف و بی نور گشته و دین پیغمبر تاریک و بی نور گردیده یوم به هتکت
ابناء فاطمة للنبی بابین مقتول و ماسور امشب شبی است که در آن روز اولاد فاطمه را
بدو قسمت کردند بعضی را طعمهٔ شمشیر آبدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر کرده شتر سوار
نمودند فای دمع علیهم غیر منهمل و ای قلب علیهم غیر منفطر نمیدانم کدام دیده است
که بر ایشان نمیگرید و کدام دلست که از این غم نمیشکافد یا وقعة الطف خلدت القلوب اسی
کانما کل یوم یوم عاشور اینواقعه کربلا چنان درد دلها داغ گذاشته که گویا همه ایام را ایام مصیبت
و زمان محنت قرار داده یا وقعة الطف هل تدرین ای فتی اوقعته و هن تعفر و تعفر اینواقعه کربلا
آیا میدانی که چگونه عالمی را پاره پاره و بخاک و خون آغشته نمود هذا الحسین قتیلا و هن
مصرع یبکی له کل تهلیل و تکبیر اینک ریحانه قلب رسول و جگر گوشه بتول است که او را
بزمین انداخته که هر یک از تکبیر و تهلیل بر او میگریند انا لله و انا الیه راجعون **مجلس پنجم**

در وقایع جانسوز صبح عاشورا و پیش از ظهر و ظهر آن

مجلس پنجم در بیان وقایع جانسوز صبح عاشورا و پیش از ظهر و ظهر آن میباشد

ذکر وقایع جانسوز صبح و پیش از ظهر و ظهر عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اتانا من رحمته کفلین و انعم علینا من نعمته قسمین عظیمین و الصلوة و السلام
علی کاشف اسرار العالمین المقصود بایجاد النشأتین المخصوص بمقام قاب قوسین محمد
سید الکونین و شفیع المطاع فی الدارین و علی اهل بیته المصطفین و اوصیائه المجتبین
و لا سیما علی قرة عینیه و نور بصره الشهید المقتول المقطوع الودجین المجزور الوریدین
المعفر الخدین المخضب الجبینین المرفوع بالشفتین المقطوع الکفین الاسیر الفرقتین
الغریب العراقین المبعد عن الحرمین الظمآن لدی النهرین ابن الاذن و العین و الفضة
ابن الذهبین و الکوکب ابن القمرین و المرجان الخارج من البحرین مولانا ابی عبد الله
الحسین ع و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه لعنة مستمرة ما استفید النور من الکوکبین و ما
استقام نظام العالمین و بعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم و الله غفور
رحیم ایگروه مؤمنان که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری الهی را پیشه نمائید و ایمان آورید
برسول او که عطا مینماید بشما خدا دو نصیب از رحمت خود و قرار میدهد بجهة شما نوری را
که بآن راه راست یابید در ظلمات و میبخشد شما را و خدا آمرزنده و رحیم است بدانکه کفل حظ و
نصیب اعظم را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ از رحمت نعمت دنیا و آخرت میتواند بود و خلاص
از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود چنانکه بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند
علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت کفلین از رحمت را
بحسنین تفسیر کرده اند و نور یکه بآن در ظلمات بجهة یافتن راه بجنان قرار داده با ئمه
هدی تفسیر فرموده اند و در روایت دیگر نور را بعلی ع تفسیر کرده اند آری ایشانند انوار
مقدسه الهی که عالم را بنور خود روشن کردند و طریق نجات را از طریق ضلالت و شبهات
امتیاز دادند و طریق معرفت را واضح و شیوهٔ بندگی و خدا پرستی را هویدا و لایح فرمودند
هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرده و هر کس که آب بندگی
افراشت از بیابانات آن سفینه های نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور سماء
هدایت و نجوم شبستان رسالت و مراکز دائره امامت و مصباح فلاح امت ایشانند حجج
غامره علوم ربانی و حجج قاطعه سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط بساط علم و ایقان

مقتل ابی مخنف

مجلس نهم

ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و معادن حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و محافل
هدی اخبار الدهر و نوامیس العصر اعلام العباد و منار البلاد و مصابیح الظلام و مفاتیح
الکلام و دعائم الاسلام نهنگ دریای معرفت الهی و واقف اسرار کماهی اسوع عز ابن فنون جواهر
معادن مرتبت ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا روایتست
در حدیث طویلی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا و من لم یکن منا فلیس من
الاسلام فی شیء مائیم نور روشنی دهنده بجهة کسیکه پیروی نماید ما را و راه نماینده ایم
کسیکه هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی از اسلام ندارد و بنیست بنا فتح الله و بنا
یختم و بنا اطعمکم و بنا عشب الارض و بنا یمسک السموات و الارض ان تزولا و بنا ینزل الغیث
من السماء بما ابتدا کرد خدا و بما ختم کرد و بواسطه ما گیاه از زمین میروید و برکت ما
آسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهة ما باران از آسمان میبارد و بواسطه ما شما را در
دریاها از غرق نگاه میدارد و در صحراها از زمین فرو رفتن باز میدارد و بسبب ما منتفع
میشوید شما در حیوة و مرگ شما در قبرهای شما و در نزد برخاستن از قبر و نزد صراط و
میزان و در وقت داخل شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة و المشکوة
فی القندیل نور علی نور که خدا ما را در قرآن تشبیه کرده بچراغ بسیار نور دهنده که
در قندیلی بوده باشد بسیار روشنی دهنده فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمه یهدی
الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من یشاء هر که را خدا خواهد هدایت مینماید بسوی
ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد سزاوار است که خدا او را مبعوث نماید با روی نورانی
فنحن النجباء و نحن النقباء و نحن النور و الضیاء و بر این مضمون اخبار وارد شده است
در تفسیر آیه کریمه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و
نور را بولایت ائمه دین تفسیر کرده اند و کلینی از ابن خالد کابلی روایت کرده که از حضرت
باقر پرسید از تفسیر این آیه فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای
ابو خالد بخدا قسم نوریکه خدا امر فرموده بایمان آوردن بآن ائمه از آل محمد ص اند تا روز قیامت
ایشانند بخدا قسم نوریکه نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات و الارض
و الله یا اباخالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة فی النهار

مقتل ابی مخنف

در بیان وقایع و حوادث از صبح تا ظهر عاشورا

و بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر میباشد از آفتاب تابان در روز بخدا
قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب مینماید نور ایشان را از هر که
خواهد بدانکه اطلاق نور بر آن انوار مقدسه من باب الحقیقه میباشد چنانچه از بعضی
و کثیری از اخبار بر میآید و ذکر اینها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی
که مستور بجلابیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین می تابد و اگر
حجاب برداشته شود خلایق متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند در ابتدای
امر چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا
نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا که آنحضرت از پدران خود از امیر المؤمنین روایت کرده که
آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر المؤمنین فرمودند
که پرسیدم از آنحضرت که تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل
داد و مرا بر همه انبیا تفضیل داد و این فضیلت برای تو است یا علی بعد از من و از برای ائمه بعد از تو
و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند
یا علی حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهة کسانیکه
ولایت ما را قبول کردند یا علی اگر ما نبودیم هر آینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد آسمان
و زمین و خلق نمیشد بهشت و آتش پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما
سبقت گرفتیم ایشانرا بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا اول چیزیکه خدا خلق
کرد ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تحمید الهی چون ملائکه ارواح ما را یک نور دیدند
امر ما را عظیم شمردند پس تسبیح کردیم خدا را تا ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و نمیباشیم خالق و منزه
است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را پس ملائکه عظمت شأن ما را دیدند ما تهلیل
کردیم تا ملائکه بدانند که ما بنده و مخلوق خدائیم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد
نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول
شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل او و شأن او بزرگتر از آنست که محل کسی بآن تواند رسید پس
چون مشاهده کردند آنچه را خدا بما انعام کرده از وجوب اطاعت ما حمد کردیم خدا را تا بدانند
آنچه سزاوار است خدا را از ما از حمد بر نعمتهای عظیمه او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه
ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او پس چون

مجلس پنجم

مقتل ابی مخنف

آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده کنند آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون بمعراج رفتم چون باسمان رسیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که توئی مقتدا گفتم آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبرانرا بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیا پس مقدم شدم و نماز کردم و لا فخر فخری نیست در این چون بحجب نور رسید جبرئیل ایستاد و گفت پیش برو گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای قرب من است اگر از اینجا تجاوز کنم پرهایم بسوخته شود پس فرو بردند مرا در نور انقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد یا محمد من عرض کردم لَبَّیْكَ یا رَبِّی وَسَعْدَیْكَ تَبارَکْتَ وَتَعالَیْتَ ندا آمد که توئی بندهٔ ما و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه توئی نور بر بندگان من و رسول منی و حجت منی بجهة تو و تابعان تو خلق کردم بهشت را و بجهة مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهة اوصیای تو قرار دادم کرامت خود را و بجهة شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اَوْصِیائُكَ الْمَکْتُوبُونَ عَلی ساقِ الْعَرْشِ اوصیای تو آنکسانی میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز اسم وصیی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب بود و آخر ایشان مهدی عجل الله تعالی فرجه من عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیای من و اصفیای من و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشانند اوصیاء و خلفای تو بعد از تو بعزت و جلالم که بایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمهٔ خود را و باخر ایشان پاک میگردانم زمین را از دشمنان خود **مؤلف گوید** که از این حدیث و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند که بلباس و باین صورت متلبس میباشند و ممکنست که مراد از اینکه حق تعالی فرموده وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ باعتبار این باشد که ایشان هادیان راه نجات دلیلان طریق خدا پرستی اند هم چنانکه بنور ظاهر خلاص میشوند هم چنین بدلالت ایشان از ظلمات واقعی نجات یافته بمقصود اصلی میرسند و این معنی خود ظاهر است زیرا که هر کس طریق معرفت را شناخت از بیانات ایشان شناخت و هر کس راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال ائمه ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق که میفرمود در حدیثی نَحْنُ الْعامِلُونَ بِاَمْرِهِ وَالدّاعُونَ اِلی سَبِیلِهِ بِنا عُرِفَ اللّٰهُ وَبِنا عُبِدَ اللّٰهُ نَحْنُ الْاَدِلّاءُ

مقتل ابی مخنف

در بیان وقایع و حوادث صبح تا ظهر عاشورا

عَلَی اللّٰهِ وَلَوْلانا ما عُبِدَ اللّٰهُ ما ئیم عمل کنندگان بامر خدا ما ئیم خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد خدا و بواسطهٔ ما پرستش او کردند ما ئیم راهنمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطه ایشان بود **چنانچه شیخ صدوق** از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا ص که فرمودند خدا من و علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام را از نور خود خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را پس ما تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند پس خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما گفتند تسبیح خدا را پس ملائکه بجهة تسبیح ما تسبیح کردند و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس و تمجید کردند پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما و شیعیان ما بیگانگی کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما تسبیح نمیدانستند فَنَحْنُ الْمُوَحِّدُونَ حِینَ لا مُوَحِّدَ غَیْرُنا ما ئیم که خدا را بیگانگی پرستش مینمودیم در حالتیکه کسی بجز ما موحد نبود **اما** آنکه حسنین دو کفل رحمت و دو نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند پس ظاهر است زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند دو منبع کرامت و ایشانند دو وسیلهٔ اعظم بسوی رحمت **چنانچه از ابن عباس** روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بجهة حسنین علیهما السلام که مَنْ اَحَبَّهُما کانَ مَعِی فِی الْجَنَّةِ وَمَنْ اَبْغَضَهُما کانَ فِی النّارِ کسی که دوست دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا ص بیرون آمد بسوی ما و حسن را بدوش راست و حسین را بدوش چپ سوار کرده گاهی این را میبوسید و گاهی آن را تا بما رسید مردی پرسید که تو ایشان را دوست میداری فرمود مَنْ اَحَبَّهُما فَقَدْ اَحَبَّنِی کسی که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا روایت کرده اند که فرمودند بِی اُنْذِرْتُمْ ثُمَّ بِعَلِیٍّ اهْتَدَیْتُمْ بواسطهٔ من ترسانیده شدید از عذاب خدا و بواسطه علی هدایت یافتید پس این آیه را خواندند اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ

مجلس نخجبه

ذکر ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه التحیة والثناء

هادیین فرمودند وبالحسین اعطیهم الاحسان وبالحسین تسعدون وبه تشقون احسان های الهی بشما میرسد بواسطه حسین و سعید میشوید بواسطه حسین و شقی میشوید بجهة حسین ع الا وانما الحسین باب من ابواب الجنة من عانده حرم الله علیه رائحة الجنة آگاه باشید که حسین دریست از درهای بهشت کسی که او را دشمن دارد بوی بهشت بر او حرام میباشد ای والله حسین دریست از درهای بهشت که اگر تأمل کنی اکثر خلق از این در داخل میشوند بهر جهت مستحق بهشت میگردند یا بجهة زیارت او یا بجهة گریه بر او یا بجهة اعانت بر زوار او یا بجهة اعانت بر گریه کنندگان او یا بجهة اقامه عزای او یا بجهة محبت او یا بجهة امور دیگر که مرجعش بسوی اوست اری زیارت او را قدر بدانید و گریه بر او را مرتبه نشناخته مستمع باش تا فی الجملة قدر او را بشنوی **از حضرت صادق ع** روایت شده که چون شخصی بجهة زیارت حضرت سید الشهداء بیرون رود اول قدمی که بر میدارد خدا گناهان او را میامرزد پس پیوسته او را مقدس و مطهر میگردانند تا برود نزد ضریح آنحضرت پس حقتعالی او را مناجات میفرماید که ای بنده سؤال کن تا من عطا نمایم و دعا کن تا مستجاب نمایم طلب عطا تا عطا کنم حاجتی بطلب تا برآورم و بر خدا لازمست که آنچه فرماید عطا نماید **و در کشف الغمه روایت کرده** که روزی پیغمبر خدا آنشب نزد حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام در خدمت آن فخر کائنات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف لی بکم اذا کنتم صرعی وقبورکم شتی ای خاصان من ای اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانیکه شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جداه نموت موتا او نقتل قتلا آیا برای خود میمیریم یا ما را می کشند حضرت فرمودند یا بنی تقتل ظلما وعدوانا وتقتل اخوک ظلما وعدوانا وتشرد ذراریکم شرقا وغربا ای فرزند تو را از روی ظلم و عدوان شهید میکنند و اولاد شما را متفرق میسازند عرض کرد کی ما را میکشد فرمود گروهی از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه میکنند بر شما وند به و نوحه میکنند بر مصیبت شما بجهة نیکی بمن پس چون روز قیامت شود می آیم بموقف حساب و میگیرم بازوهای آنگروه را و ایشان را از هولها و شدائد قیامت خلاص میکنم **ابن قولویه** بسند خود روایت میکند از محمد بن مسلم و او از حضرت

مقتل ابی مخنف

زبان وقایع و حوادث صبح تا ظهر عاشورا

باقر علیه السلام که فرمود لو یعلم الناس ما فی زیارة الحسین من الفضل لماتوا شوقا و تقطعت انفسهم علیهم حسرات اگر مردم میدانستند فضیلت زیارت حسین ع را هر آینه میمردند از اشتیاق و از حسرت پاره پاره میشدند بر ایشان جان ایشان عرض کرد چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از روی شوق نوشته میشود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبول و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و هزار صدقه مقبول و هزار بنده که در راه خدا ازاد کرده باشند و در آن سال از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آسان ترین آنها از شر شیطان بوده باشد و موکل شود بر او ملکی که او را از شش جهة محافظت نماید و اگر در آن سال بمیرد ملائکه بجهة غسل و کفن او حاضر شوند و او را مشایعت کنند تا قبر با استغفار و قبر او را وسیع کنند تا مد بصر و او را از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت برای او میگشایند و نامه اش را بدست راست او دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن نماید و منادی ندا کند که هذا من زوار الحسین بن علی شوقا الیه کسی در آنروز نماند مگر آنکه آرزو کند که کاش از زیارت کنندگان حسین ع بودم و **بسند معتبر** از داود بن فرقد روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که کسیکه قبر حسین علیه السلام را زیارت کند در هر جمعه السنه امرزیده میشود و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با حسین ع ساکن بوده باشد پس فرمودی ای داود کیست که نمیخواهد در بهشت همسایگی حسین را گفتم کسیکه رستگار نیست دعبل بن علی بن محمد خزاعی میگوید چون از خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم و قصیده معروفه خود را میخواندم و در آن تأمل میکردم مدتی از شب گذشته ناگاه دیدم کسی در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخص مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم و حالم متغیر شد بجو یکه چیزی نفهمیدم پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر تو ام از جن در شبی که تو متولد شده من هم متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حکایتی بجهة تو نقل کنم که باعث خوشحالی و زیادتی بصیرت تو و قوت نفس تو شود میگوید از این کلام بخود آمدم پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت من بعلی علیه السلام از همه کس بیشتر بود و دفعی با جمعی از مرده سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها که شنیدیم جماعتی که بزیارت قبر حسین ع میرفتند

مجلس پنجم

از عداوت خواستم با ایشان اذیت رسانم ناگاه دیدم که ملکی چند بر ایشان موکلند که ایشانرا محافظت مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشانرا از جانوران زمین حفظ میکنند و چون اینرا دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این از عنایت الهی است نسبت با ایشان و دانستم که این بجهة شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت او را پس از عقیدهٔ خود برگشتم و توبه کردم و با آن قوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در آنسال و زیارت قبر پیغمبر صلعم کردم و گذشتم بمدینه که جمعی دور او را گرفته بودند پرسیدم کیست گفتند فرزند پیغمبر حضرت صادق ع پیش رفتم و بر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا گذشتی و آنچه دیدی از کرامت خدا و لیکن مامن گفتم الحمد لله که خدا دلم را روشن کرد بنور هدایت شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بشما یا ابن رسول الله مرا حدیثی بگو که مرا بخیر باشد بجهة قوم خود و اهل خود فرمودند بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسولخدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرام است بر جمیع اوصیا تا آنکه تو داخل شوی و حرام است بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرام است بر امت من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو و متدین شوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو یا بنسب یا بسبب میگوید پس گفت یا دعبل خذها فلن تسمع مثلها من مثلی ابدا لابدین والدهر را گفتم که مثل تو و نه از مثل من نخواهد شنید هرگز پس گویا بزمین فرو رفت و او را ندیدم

ابن قولویه روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمودند کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی و شفاعت پیغمبر بوده باشد پس باید زیارت کند حسین را که اکرام او میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال نمیکنند او را از گناهانی که در دار دنیا کرده اگر چه گناهانش بعدد ریگ بیابانها و کوهها و تمامی کف دریا باشد دل بر سینکه حسین ع و اهل بیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم در حالتیکه تشنه بود عزیز من اینست مجملی از آنچه از برای زائر او مهیا کرده اند و حال آنکه ذکر فضیلت آن احصا نمیشود چگونه توان احصا نمود فضل زیارت او را و حال آنکه حضرت فرمودند اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر آینه حج ترک کنید و بمکه نروید و از این حدیث و امثال آن معلوم میشود که بیان نشده است و اخبار غایت فضیلت آن با اینکه بیان شده است که زیارت در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل محمد ع کرده باشد و هزار هزار عمره که با رسول

مقتل ابی مخنف

در بیان وقایع و حوادث از صبح تا ظهر عاشورا

خدا کرده باشد و هزار هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار هزار شخص را که با اسب بجهاد فرستاده و او را در آسمان صدیق و در زمین کروبی نامند چه بجهة اینکه عظمت و احسان آن از اینکامل تر میباشد و این بجهة رحمتیست که بجهة آن بزرگوار بخلایق میرسد و حال آنکه جهاتش بسیار و اسبابش بیشمار است گروهی را میآمرزند بجهة اینکه بزیارتش سعی کردند و گروهی را میآمرزند بجهة آنکه غمگین شدند و گروهی را میآمرزند بجهة آنکه تعمیر بارگاهش کردند و گروهی را بجهة آنکه اقامه عزایش کردند و گروهی را بجهة آنکه در مرثیه اش انشاد کرده اند و گروهی را بجهة آنکه عزایش را برپا کردند و گروهی را بجهة آنکه مصیبتش را خواندند و گروهی را بجهة آنکه بر او گریستند و گروهی را بجهة آنکه پناه بقبرش بردند **ابو هرون** مکفوف روایت میکند که بخدمت حضرت صادق ع رفتم بمن فرمودند بخوان شعری چند را شروع کردم بخواندن فرمودند لا کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره یا بن روش مخوان بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر مبارکش میخوانید و بر او مرثیه میکنید میگوید این شعر را خواندم یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک ای مریم برخیز و ندبه و نوحه کن بر مولای خود حسین و یاری کن مولای خود را در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم آنحضرت بگریه در آمد و صدای نوحه و ندبه زنان حرم محترم آنحضرت بلند شد چون ساکت شدم فرمود ای ابی هرون هر که شعری بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت حسین بهشت از برای او است و هر که او را یاد کند و بگرید بهشت از برای او است **واز حضرت صادق** روایت شده که کسیکه مذکور شود نزد او پس اشک از چشمهایش بیاید خدا روی او را بر آتش جهنم حرام گرداند پس نیک تأمل کن در این امور تا بیابی مرتبه شخص جلیل را در نزد پروردگار و رفعت شأن و مرتبه او را در نزد خداوند جبار پس تأمل کن که بر چنین شخصی چگونه ظلمها و ستمها کردند جا دارد که والله جگرها پاره پاره شود از این مصیبت فواحزناه على تلك الشمائل اللطيفة والابدان الروحانية الشريفة التي كان فرشها التراب ونعوشها القنا والنشاب وقبورها قلوب الاحباب وواأسفاه للنواصي المخضوبة بالدم والاحشاء المغضضة بسيوف الكرب والالم وواحزناه على تلك الرؤوس الساميات المرفوعة على الرماح والقنوات التي دارت بها الفيافي والفلوات وواغماه على تلك النسوة البارزات والبنات النتابعات مناديات الجد

مجلس پنجم

مقتل ابی مخنف

لاطمات الخدود سائرات الوجوه بالاکف فی الزرود فلا عمرت بعد خلو دیارهم المنازل ولا جری الماء بعد عطشهم فی الجداول یا مکبة للبرا لدین القویم کر سوالجلال وغاص العلم والعمل دادا از بلیه که دین پیغمبر را بجهت او لباس مصیبت پوشید و علم و عمل با نقص و پوشیده شد وفرحة اورثت فی قلب فاطمة رزء عظیما وجرحا لیس یندمل داد از جراحت و مصیبتی که مصیبت عظیم بر دل فاطمه پدید آورد چنان جراحتی که بر دل فاطمه کرد هرگز ملتئم نمیشود فکیف احمد بسط البال من جدل وسبط احمد فی البوغاء مجدل چگونه خوش دارم خوشدلی خود را و حال آنکه سبط احمد مختار را کشتند و برزمین انداختند ام کیف انشق ریحانا وقد ترکت ریحانة المصطفی تنتاشها الاسل آیا چگونه ببویم گل و ریحان را و حال آنکه ریحانه رسول الله را نیزه های کفار پاره پاره میگردند ام کیف اشرب ماء لا اغص به والسبط صار بسقیه الردی الذبل چگونه آب خوشگوار را بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر از شدت تشنگی احشایش خشک شده بود و مصائب و نوائب در هر جا هما هلاک با و میتوید ام کیف افرش فرشا وهو مجدل بجندل قد علا علیا نزعمل اه چگونه بساط شاد را گسترده بر فرشهای نرم بیاشکیم و حال آنکه سید عالمیان را بر روی خاک و سنگ انداختند و چهار پایان کوه پیکر پیکر او را پامال کردند ام کیف یحلو لی طیب وبنسوتر شعث ترامی بهن النجف الهزل چگونه جوی خوش بکار برم حال آنکه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر کردند با موی پریشان و دیده های گریان اشک ریزان بلا وطاء ولا ستر تجللها عن اعین الناس الا الحزن والثکل آه زنان ایشان را اسیر کردند در حالتیکه ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و ایشان را لباس نبود که از انظار مستور شوند مگر جامه های اندوه و مصیبت مسبیة مثل سبی الروم قد سلبت منها القلائد والاسوار والحجل ایشان را مانند کفار اسیر کردند و زیورهای ایشان را از گردن و دست و پای ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک نادبة یهد من شجوهن الصخر والجبل از بیکسی و مصیبت چنان نالیدند برمی

در بیان وقایع و حوادث صبح تا ظهر عاشورا

مقتل ابی مخنف

کردند که کوه و سنگ را میشکافتند نمیدانم چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام عالم از هم نگسیخت تعجب میکنم که چرا آتش نبارید و سنگ باران نشد بجز آن از شیعیان او که باز خنده میکنند و تعیش میکنند و جامه های نو میپوشند و در مساکن عالیه ساکن میشوند و از این عجب تر آنکه مصیبتش را یاد میکنند و سر گذشتش را میشنوند و بجای اشک خونابه روان نمیکنند و ناله از جگر نمیکشند مگر مصیبتی عظیمتر هست که اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا از این شخص عزیزتر داری که از برای او ناله کنی مگر نمیدانی که ایام مصیبت ایام اهلبیت رسالت را قطع کرده پیغمبر خدا را با آن صبر و حلم بجزع و فزع در آورده و امیر المؤمنین را با آن حلم و وقار از جا در آورده **چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق** روایت کرده است که چون جبرئیل خبر محنت آثر شهادت سید الشهداء را به پیغمبر خدا رسانید از جانب خدا آنحضرت دست حضرت امیر را گرفت و رفتند بخلوت و زمانی در خلوت بودند و این راز را در میان آوردند پس گریه بر هر دو غلبه کرد و غم و الم و گریه ایشان بود تا جبرئیل نازل شد و گفت خداوند جلیل شما را سلام میرساند و میفرماید علیکما بالصبر قسم میدهم شما را که در این مصیبت صبر کنید پس صبر کردند آری صبر کردند و رفعت شان ایشان از آن عظیم تر بود که بر نوائب و مصائب دهر صبر نکنند لکن دل ایشان مجروح و سینه ایشان مقروح بود هر گاه یاد میکردند این مصیبت را اشک حسرت و تاسف بر روی ایشان سرازیر میشد بلکه بسا بود که از زیادتی گریه غش میکردند و مدهوش میشدند چنانچه ابن عباس روایت کرده است که در صفین بخدمت امیر المؤمنین بودم چون آنحضرت وارد زمین شد بندا حوالش متغیر شد و نشان میداد مواضع آن زمین را که اینست محل فرود آمدن بارهای ایشان و اینست محل ریختن خونهای ایشان و از آن زمین برفت تا آنقدر گریست که غش کرد و مدتی در روی افتاده بود **یا امیر المؤمنین** گذشتی بر زمینی که مدتها بعد از آن در آن زمین فرزندت شهید میشد آنقدر گریستی که مدهوش شدی آیا اگر بودی و جسد نور دیده ات را پاره پاره و برهنه و عریان و بی سر در میان خاک و خون میدیدی آیا چه میکردی فاین لیث بنی عدنان والده این العشایر این السادة الاول اما دروا ان نحر اکان ثلثه ثم الرسول بسیف الشمر مبتذل کجا بود اسد الله الغالب کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند سادات بنی هاشم مگر ندانستند که گلوی نکوی پیغمبر را امیر میبند بشمشیر شمر از هم جدا

مجلس بیست و ...

گردید اما در واِنَّ جِسْماً کانَ یَحْمِلُهُ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فَوْقَ التُّرْبِ مُنْجَدِلُ ایا نمیدانستند که
جسد پاکی که بهترین خلق بر دوش خود سوار میکرد و او را بر روی خاک انداختند وَهَلْ دَرُوا
اَنَّ رَأْساً قَدْ عَلا شَرَفاً عَلیٰ سِنانِ اَسْمِ الْکَعْبِ قَدْ جَعَلُوا ایا دانستند که این سری که از
روی شرف و بزرگی اعلای مراتب را داشت بر نیزه زدند وَاِنَّ نِسْوَتَهُ اَسْریٰ بِلا وِطاءٍ
وَلا قِناعٍ عَلَی الْاَقْتابِ قَدْ حَمَلُوا آیا نفهمیدند که زنان ایشان بی روانداز و زیرانداز
سوار قتب‌ها شترها کردند وا وَیْلاهُ لِلّٰهِ کَمْ بَدْرٍ سَعْدٍ فِی التُّرابِ ثَوَیٰ وَاَنْجُمٌ فِی
عِراضِ الطَّفِّ قَدْ اَفَلُوا خدایا چه بسیار ماههای نورانی از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان
که در زمین طپان شدند و چه بسیار از ستاره‌های درخشان از اولاد علی عمران که در
عرصه کربلا غروب کردند وَکَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ اَبْلیٰ مَحاسِنَها حَرُّ الظَّماءِ وَهَجْرُ الشَّمْسِ وَالزُّبُلُ
چه بسیار از رویهای نورانی که تر و تازه پژمرده گردانید از حرارت آفتاب و تشنگی وَکَمْ رُؤُسٍ
عَلَی الْاَرْماحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ نَجِیعِ دِماها شَیْبُها عَطِلُ و چه بسیار از سرهای مقدس
که بر نیزه‌ها بلند او نمودند و حال آنکه محاسن آنها بخون‌شان رنگین شده بود شیخ مفید
وسید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده‌اند
بالفاظ و معانی متقاربه که چون صبح روز منحوس عاشورا از افق طالع شد ندائی از میان آسمان
رسید که یا خَیْلَ اللّٰهِ اِرْکَبُوا ای لشکر خدا سوار شوید و آماده گوی سعادت گردید از امام مظلوم
اذان گفته اصحاب بجهت نماز مجتمع شدند و بعضی وضو و تیمم کرده با آنحضرت عالمیان نماز
کردند آنجناب بعد از نماز رو را بجانب اصحاب کردند فرمودند که گواهی میدهم که در امروز بغیر
از فرزندم زین العابدین همه کشته خواهیم شد و از مذلت دنیا خلاص خواهیم گردید پس
امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید سی و دو
سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت سید از حضرت باقر چهل و پنج سوار و صد نفر پیاده بودند
و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب
دادند زهیر بن قین بجلی در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره و رایت هدا اساس را
بدست برادر خود حضرت عباس دادند و خندقی را که در پشت خیمه‌ها کنده بودند
امر کردند که از نی و هیزم پر کردند و آتش زدند که رو بیاورند و پسر سعد ملعون لشکر را ترتیب داد
میمنه را بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر بن ذی الجوشن سپرد و شبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرد و علم

در بیان خروج حضرت سید الشهداء در صبح عاشوراء بمبارزه همه اصحاب آنحضرت از امام زین العابدین و صف آراستن آنحضرت و صف آرائی پسر سعد ملعون برای جنگ

فلما دخل ابن زیاد علیه اللعنة قصر الامارة دعا ... مسلم ... معقل

مقتل ابی مخنف ... و وقایع و حوادث از صبح تا ظهر عاشورا

سعادت شیم را بدرید ملعون الله غلام خود سپرد و بعضی از علما ذکر کرده‌اند که علمدار
در حوالی بحرملة بودند و ابو ابو عرعرة را سرکرده پیاده‌گان کرد و محمد بن اشعث را سرکرده
تیراندازان کرد و عمرو بن صبیح را سرکرده سنگ اندازان نمود و بود و لشکر پسر سعد بمیدان
آمدند چون بپشت خیمه‌ها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته میباشد ابن
نمای میگوید که ملعونی پیش آمد و گفت کجا است حسین حضرت فرمودند اینجایم گفت ابشر
بِالنّارِ تَرِدُها فِی هٰذِهِ السّاعَةِ بشارت باد ترا بآتش که در این زمان در آتش خواهی شد
حضرت فرمودند بَلْ اَبْشِرْ بِرَبٍّ رَحِیمٍ وَشَفِیعٍ مُطاعٍ بلکه بشارت داده میشوم بپروردگار
رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ
گفت او را در آتش بکش و عبرت اصحابش گردان چون خواست اسب را برگرداند اسب او را
در خندق انداخت و پایش بر رکاب بند شد و او را بر زمین کشید تا پاره پاره شد و الت جولیت او
قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت تعجیل کردی بآتش دنیا قبل از آتش آخرت
فرمود گویا شمری گفت بلی فرمودند یا ابن راعِیَةِ الْمِعْزیٰ اَنْتَ اَوْلیٰ بِها صِلِیّاً ای فرزند زن بزچران
تو سزاوارتری بآتش و در روایت بکر فرموده الله اکبر پیغمبر خدا فرموده است کلباً ابقع
یَلَغُ دِماءَ اَهْلِ بَیْتِی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهل بیت مرا میخورد و من در خواب دیدم
که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و سگ ابلقی در آن میان بود بر من بیشتر
حمله میکرد و آن تو میباشی مسلم بن عوسجه خواست تیری بر آن سگ زند حضرت منع فرمود
گفت یا ابن رسول الله بگذار بزنم این ملعون از دشمنان خدا و عظمای جبارین است
بفرمان آمد فرمودند ناخوش دارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام حسین علیه السلام
فرمود بریر بن خضیر که از علما و زهاد اصحاب آنحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن
بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید بخصوص که اهل بیت پیغمبر در میان شما
و اینها عترت او و ذریه و دختران او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با ایشان
گفتند میخواهیم ایشان را نزد امیر بن زیاد بریم گفت آیا نمیگذارید ایشان را که برگردند بجای خود
وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشته‌ها خود را و عهدها که با ایشان کردید
که ایشان را یاری کنید و با خود را در راه ایشان در بازید تا ایشان را بسوی بلاد خود
کشانیدید چون بسوی شما آمدند دست از یاری ایشان برداشتند میخواهید ابن زیاد را

فرستادن حضرت ابی عبدالله علیه السلام بریر بن خضیر را نزد آن قوم بیحیا

معقل لعنه الله باخذ ... فدخل علی ابن زیاد و

مجلس پنجم

مقتل ابی مخنف

سوار شدن حضرت اسعد الله و امدن آن قوم بجنگ و موعظه نمودن آنحضرت ایشانرا

برایشان مسلط گردانید و ایشانرا از اب منع کردید افبئسما خلفتم نبیکم فی ذریته
شمارا چه میشود خدا شمارا در روز تشنگی سیراب نگرداند جمعی در جواب او گفتند
یا هذا نمی فهمیم چه میگوئی پس بریر گفت حمد خدا را که بصیرت مرا در باره شما زیاد کرد پس نفرین کرد
ایشان را پس اورا تیرباران کردند بریر بعقب برگشت پس حضرت طلبید اسب خود را و
آن اسب رسول الله بود که انرا مرتجز مینامیدند و بر آن سوار شدند و در بعض
از کتب علماء مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و درع آنحضرت را پوشید و شمشیر
آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر کفار آمد صدای شریف
را بلند کرد و از برای اتمام حجت صاحب مناقب میگوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت
را گرفتند مانند حلقه آنحضرت فرمود گوش کنید تا شمارا موعظه کنم ایشان گوش نمیکردند
آنحضرت فرمود ویلکم ما لکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد
وای بر شما شمارا چه رسیده که سخن مرا گوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید و من شمارا
میخوانم بسوی رشد و هدایت هرکس اطاعت کند مرا راه هدایت یافته خواهد بود و هرکس
مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همگی عصیان میورزید و سخن مرا گوش نمیکنید ویلکم
الا تنصتون الا تسمعون پس اصحاب یکدیگر را سرزنش کردند که گوش دهید ببینید
این مرد چه میگوید پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کردند شیخ مفید میفرماید که آن
حضرت بصدای بلند فرمود یا اهل العراق و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کرد بتکلم بکلام
فصیح و بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوات بر پیغمبر و ملائکه و انبیا فرستاد فلم یسمع متکلم قط قبله
و لا بعده ابلغ منه فی منطقه هر متکلمی فصیح تر و بلیغ تر دیده نشده نه قبل و نه بعد پس
فرمود یا اهل العراق ای اهل عراق نسب مرا بشناسید ببینید من کیستم فانظروا هل
یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی فانسبونی و انظروا من انا نسب مرا بگوئید و بشناسید
ببینید من کیستم پس نظر کنید بسوی نفس خود کنید و فکر و تامل کنید که آیا جایز است شما
را کشتن من و هتک حرمت من آیا فرزند دختر پیغمبر شما نیستم آیا فرزند وصی و
پسر عم او نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر در
حق من و برادرم حسن هذان سیدا شباب اهل الجنة اگر شما مرا تصدیق میکنید حال آنکه
هرچه میگویم حق است بخدا قسم که هرگز دروغ نگفته ام و اگر میگوئید نه هست در میان شما

کربلائیان وقایع و حوادث از صبح تا ظهر عاشورا

مقتل ابی مخنف

کسیکه شمارا خبر دهد بآنچه میگویم بپرسید از جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری
و سعد بن سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شمارا که شنیدند از
پیغمبر در حق من و برادرم آیا این کفایت نمیکند در منع کشتن من پس فرمود اگر در این شک
دارید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند پیغمبر نیست ویحکم أتطلبونی
بقتیل منکم قتلته او بمال استهلکته او بقصاص من جراحة ام علی سنة غیرتها ام شریعة
بدلتها وای بر شما آیا دور مرا گرفته اید بجهت آنکه کسی از شما را کشته ام که میخواهید عوض
آن مرا بکشید یا مالی از کسی خورده ام که دست از من بر نمیدارید یا آنکه خونی بنا حق ریخته ام
و جراحتی بکسی زده ام که بعوض آن میخواهید خون مرا بریزید فهل سنة غیرتها ام شریعة
و هل کنت فی دین الاله مبدلا آیا سنت پیغمبر را تغییر دادم یا شریعت او را تبدیل کردم
احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد کان قبل محللا آیا حلال کردم حرام
پیغمبر را یا حرام کردم حلال او را که میخواهید مرا بکشید و بروایت سید بن طاوس جمعی گفتند
ای حسین آنچه میگوئی نمیدانیم پس آنحضرت فرمود فلم تستحلون دمی و ابی الذائد عن الحوض
یذود عنه رجالا کما یذاد البعیر الصادر الماء یعنی بچه سبب خون مرا حلال دانستید و پدرم
فرات را از من و عیالم منع کرده اید پدر در قیامت بر سر حوض کوثر دشمنان را از آن میراند
و لوای حمد در قیامت بدست پدرم میباشد در از تا صدای زنان و اطفال بشنود نالها بلند شد
که بیتاب شدند و از کلمات خلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت زدند و صدا
را بند بر بلند کردند فیا لیتنا متنا و لم نر ما نری و یا لیتنا لم نمتحن بحیات و می گفتند
کاش مرده بودیم و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی ترا یا کاش پدید نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم
چون آواز خروش و گریه آن بیکسان بگوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و گفت لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنجناب حضرت عباس و علی اکبر را فرمود ساکت کنید ایشانرا که بعمرم
لیکثرن بکاؤهن این زنانرا ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند
کرد حال در گریه تعجیل نکنند و دشمنان بار ابشماتت نیاورند چون پیغام او را با ایشان رسا
نیدند ساکت شدند و باز متوجه آنقوم شدند فرمودند بگذارید بحرم جدم برگردم و در حرم
پیغمبر شمارا از اسیری نجات دهم و بگذارید بر سر آب روم که جگرم از تشنگی کباب شده و ترا
شیخ مفید انجماعت نابکار ساکت شدند و جوابی نگفتند از امام مظلوم ندا کرد

مقتل ابی مخنف

مجلس پنجم

یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث یا شمر بن جوشن نبود
که صحرا سبز شده و میوه ها رسیده شده و لشکرها از برای تو مهیا شده قیس بن اشعث گفت
نمیدانم چه میگوئی در حکم بنی عمت نازل شو ایشان بتو رعایت خواهند کرد حضرت فرمود لا
والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر لکم اقرار العبید بخدا قسم بدست خود خود را ذلیل
نمیکنم و اقرار بندگی شما نخواهم کرد پس بصدای بلند گفت یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم ان
ترجمون اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب صاحب مناقب میگوید
بعد از مواعظ و اتمام حجت فرمود کجا است پسر سعد عمر بخوانید از برای من آن ملعون را خبر دادند
او نزد آنحضرت آمد و حال آنکه کراهت داشت در آمدن حضرت فرمود ای پسر سعد تو مرا میکشی
بگمان اینکه ولد الزنا پسر ولد الزنا ملک ری و جرجان را بتو میدهد بخدا قسم باین نخواهی
رسید هرگز بکن آنچه میخواهی که تو بعد از من شادی نخواهی کرد نه بدنیا و نه باخرت
و گویا میبینم که سر تو را در کوفه بر نی زده اند و کودکان سنگ بان میزنند پس آن ملعون در
غضب شد و روی نحس را برگردانید و باصحاب خود گفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله
کنید همگی ایشان یک لقمه بیش نیستند پس آن ملعون بد و ید علمدار او و رایت را بیش آورد
و خود تیری بچله کمان گذاشت و گفت اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی السهم الی
الحسین شهادت دهید در نزد امیر که اول کسیکه تیر را بسوی آن امام عالمیان در لشکر ایشان
انداخت من بودم ناگاه اصحاب آن ملعون همه تیرها بر چله نفاق گذاشتند بر لشکر آن بدر
آفاق انداختند محمد بن ابیطالب الموسوی میگوید در آن حمله پنجاه نفر از لشکر سعادت اثر آنسرور
کشته شدند و کسی نماند مگر آنکه تیری باو رسید و مجروح گردید فلیت احمد و الکرار و الدیه
تنشق بالطرف عن شخصیهما التراب و لیت بکشف عن وجه البتول براقع القبر لو بکشفها الکرب
کاش جد بزرگوارش احمد مختار و پدر والا تبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعارش فاطمه زهرا
سر از قبر بیرون میکردند و او را میدیدند که اهون علیه الصبا لما علقن به کانها الطراد تهوی
فتختلب که از هر طرف تیرها و نیزه های دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن مظلوم ترین
مظلومان پرواز میکند و گوشتهای بدن شریفش را بچنگال جفا پاره پاره می کنند
و بروایت سید بن طاوس آنحضرت روی خود را باصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم الله
الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت

طلبیدن حضرت ابی عبدالله پسر سعد را و موعظه نمودن آن بدبخت را

تیرباران کردن اهل نفاق سرکرده نفاق و اصحاب کرام آنحضرت را

مقتل ابی مخنف

در بیان وقایع و حوادث صبح تا ظهر عاشوراء

کنید مهیای مرگ شوید که این تیرها رسول قومند بسوی شما پس بر یکدیگر حمله کردند
و جنگ در پیوست و یکساعت روز مشغول بجنگ بودند تا اینکه جماعتی از اصحاب آنحضرت
شهید شدند لله کم من ذی شیبة و شبیبة فی کربلاء بشبا الصوارم قطع خدا را چه بسیار
پیران با وقار و جوانان تقوی شعار که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا در آمدند و پاره
پاره شدند اسفا لهاتیک الجسوم علی الثری مصروعة تسفی علیها الاصبع ابحر بادها و ابحر نیز
بر آن جسم ها که بر زمین افتاده بودند و بادها میوزید بر آنها تعفرت لله هاتیک الوجوه
و لطال ما لله کانت ترکع ای تاسف بر آن روهای نورانی که بر خاک مالیده شده و حال
آنکه همیشه در سجود ملک معبود بودند در آنوقت آنحضرت دست بر ریش مبارک گرفت
و پنجاه و هفت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود در آنوقت آنحضرت فرمودند شدید
شد غضب خدا بر یهود در وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است و شدید شد غضب خدا بر
نصاری در وقتیکه شریک بجهة خدا قرار دادند و شدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر
قومیکه اتفاق کرده اند بر کشتن فرزند پیغمبر خود بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشانرا بچیزی
از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات کنم و بخون خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود بحجت
را تمام کردم و با قلت انصار و اعوان با این گروه قلیل با شما جنگ میکنم و میدانم همگی شهید
میشویم پس مرکب را برگردانید بسوی اصحاب خود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس ششم در بیان شهادت حضرت ابی عبدالله و بعضی از اصحاب کرام آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج اولیائه و اعلی معارج شهدائه و اعزهم باشتراء
انفسهم و اموالهم و اکرمهم بتعویض دار کرامته کما هو منتهی آمالهم و الصلوة و السلام
علی اشرف اولیائه و افضل احبائه محمد خاتم انبیائه و الائمة من بعده سادات اهل
ارضه و سمائه سیما علی الحسین المظلوم سید شهدائه و احب انصاره و احبائه الذی
اربی دمه فی محبته و استباح حرمه فی نصرته و علی انصاره المجاهدین و اولیائه
المستشهدین السلام علی اعضاء المقطعات و الاجساد المضرجات السلام علی الدماء
السائلات و الشفاه الذابلات و العیون الباکیات و البطون الجائعات و القلوب المابعات السلام
علی الوجوه المعفرة و الایدی المقطوعة و الرؤس المرفوعة و الافواه البابسة و الابدان

مجلس ششم

در بیان شهادت حضرت ابی عبدالله و بعضی از اصحاب کرام آنحضرت

مجلس ششم

مقتل ابی مخنف

المرضضة والصدور المحطمة والاضلاع المنكسرة والابدان السليبة العارية والاجساد
الناعمة البالية السلام على الديار الخاليات وعلى العيال الضائعات وعلى الذرار
الموتورات السلام على الغرباء الاسراء السلام على الشهداء النجباء السلام على الانقياء
الازكياء ورحمة الله وبركاته **وبعد** فقد قال الله سبحانه ان الله اشترى من المؤمنين
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل
والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو
الفوز العظيم بدرستیکه خدا خریده است جانها و مالهای مؤمنین را بعوض آن ارکرامت
خود را داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او وعده کرده ایم وعده بحق در تورات
وانجیل وقرآن وکیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا و بشارت باد شما را باین معامله واین است
رستگاری عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی که هر کس در مقام بندگی
ثابت قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بلندتر است وهر کس سعیش در فرمانبرداری
الهی زیادتر است مقامش در پیش خدا رفیع تر واعظم مراتب بندگی آنستکه بنده از جان خود بگذرد
ودر راه محبوب فدا کند زیرا که عزیزترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است وهر چیز را
بجهة آن میخواهد واز اینجهة استکه مجاهدین در راه خدا افضل اند از غیر مجاهدین در غیر راه خدا
هم چنانکه حقتعالی میفرماید فضل الله المجاهدين على القاعدين درجة وچگونه چنین نباشد
وحال آنکه از جان ومال خود دست برمیدارند واینمرتبه مرتبه بلندیست وامتحان عظمی است
اینستکه خدا میفرماید مال وجان ایشان را میخرم که بعوض آن بهشت بدهم ودر خصال از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت از پدرش از جدش امیر المؤمنین روایت
کرده فرمودند از برای بهشت هشت در است دری از آن داخل میشوند پیغمبران و
صدیقان ودر دیگر داخل میشوند شهیدان وصالحان **شیخ طوسی** بسند خود از پیغمبر
روایت کرده که آنحضرت فرمود للشهید سبع خصال من الله اول قطرة من دمه مغفورة له كل
ذنب اول آنکه اول قطره که از خونش میریزد همه گناهانش آمرزیده میشود دویم آنکه چون
افتاد سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامه های بهشت باو میپوشند
چهارم آنکه خازنان بهشت مبادرت میکنند وهر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت
کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت می بیند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جا از بهشت

ذکر بیان شهادت حضرت مسلم و بعضی از اصحاب آنحضرت

مقتل ابی مخنف

که میخواهی قرار بگیر السابعة ان ينظر في وجه الله وانها الراحة لكل نبي وشهيد **واز پیغمبر خدا**
روایتست که بهشت را دریست که آن را باب المجاهدین می نامند ایشان داخل میشوند از
آن در در حالتیکه شمشیرهای خود را حمایل کرده باشند وملائکه ایشان را مرحبا میگویند و میگویند
خوش آمدید واهل محشر نظر بحیث بایشان میکنند بآنچه خدا بایشان عطا فرموده از
کرامت خود **ودر نهج البلاغه** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود
الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه وهو لباس التقوى یعنی جهاد دریست
از درهای بهشت که خدا آنرا از برای خواص اولیاء خود گشوده واینست لباس تقوی ودرع
الله الحصينة وجنته الوثيقة الا ومن اهل ذلك الشهداء من الانصار والاقرباء آگاه باش
که از اهل آن میباشند شهداء از یاوران وخویشان ما **واز پیغمبر خدا** روایت شده است که
فرمودند فوق كل ذي بر بر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس بر
فوقه بالاتر از هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود شخص در راه خدا چون کشته شد در راه
خدا بالاتر از آن نیکی نمی باشد **ودر حدیث دیگر** فرمودند که جبرئیل مرا خبر داد خبری که
چشمم از آن روشن شد ودلم شادمان این بود که گفت یا محمد هر کس از امت تو بجنگی برود و
ودر هر قطره از باران اینکه باو میرسد در آن راه یا هر سردردیکه باو میرسد شهادت نیست از برای او
در قیامت وبدانکه اینمقام را مقامات نیست عدیده ومراتبی است متفاوته افضل آن آنستکه در
خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان خود را بدون طمع دنیوی در بازد وافضل مجاهدین کسانی
اند که سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر این شریفه لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح
وقاتل وباجماع امت سابقین بسوی جهاد بدریون بودند که در جنگ بدر که اول جنگهای
بزرگ پیغمبر بود با کفار که خود بجنگ رفته با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام
بود پس کسانیکه پیشی گرفتند بسوی اسلام ودست از مال وجان شستند واسلام وسید اهل اسلام
را یاری کردند افضل از دیگران بودند ولکن ظاهر است که اهل بدر بجهة پشت جمعی ایشان بپیغمبر و
وعده های الهی بنصرت ایشان مأیوس از جان ومال خود نبودند واگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند
در مدینه غریب بودند لکن بسیاری بکه انصار بودند در بلد خود بودند ومهاجرین چون
مدینه را دار هجرت گرفته بودند مدینه بمنزله خانه ایشان بود وپشت گرم بخانه وعیال خود بودند
اگر در اینها تامل کنی دانی که کسانیکه در خدمت سید الشهداء شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند

مجلس ششم

با فضلیت زیرا که همه ایشان در بلاد غربت بدست گروه بیحیا گرفتار بودند و با اینکه ایشان را امان میدادند و امارت و ریاست می بخشیدند ترک آن کردند و میدانستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بر چیزها شکر از پیغمبر و امیر المؤمنین ع رسیده بود و حضرت سید الشهداء نیز مکرر تصریح میفرمودند که همه کشته خواهید شد و با اینها دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه شمشیر و نیزه و تیر انداختند تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند و ایشان را بعزت دفن کردند و شهداء کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنا بر اشهر روایات سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد تا هزار بودند و اصحاب سید الشهداء ع بنا بر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر را بسیار هم رسید چه حقتعالی جبرئیل را با هزار نفر ملائکه و میکائیل را با هزار ملک و اسرافیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر فرستاد و بنا بر روایتی دو هزار ملک و بر روایتی پنج هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامه‌های سفید بر سر داشتند **از سهل بن عمرو** روایتست که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم در میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافران را میکشتند و اسیر میکردند **و در روایت دیگر** راوی میگوید که من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم در روز جنگ چون بحق لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها برابر یکدیگر شدند و لشکر محمد صلی الله علیه و آله بهزیمت روند ما ایشان را غارت میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چهار مقابل لشکر اسلام است که ناگاه دیدم ابری بر بالای لشکر پیدا شده صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابر دیگر پیدا شد همین بود ناگاه اصحاب محمد ص دو برابر لشکر قریش شدند پسر عمم از آن حال ترسید و هلاک شد و من بجنگ پیغمبر رفته مسلمان شدم **و از صهیب روایت شده** که در روز بدر بسیار دستها بریده شد که جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد و آن علامتها ضرب ملائکه بود **و ابوهریره** گفت در روز بدر سه سر آوردم خدمت حضرت رسول ص و گفتم یا رسول الله دو سر را خود بریده ام و سیم را دیدم که مرد سفید بلندی ضربتی زد و این سر افتاد برداشتم و نزد تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک بود در وقتیکه آنحضرت فتح بدر را کرد از بدر کوچ کرده بمنزلیکه اثیل میگفتند نازل شده نماز عصر را در آنجا بجا آورد و یک رکعت نماز عصر را کرده تبسمی کرد بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمود

شهادت حضرت ابی عبد الله و بعضی اصحاب آن حضرت

که میکائیل بر من گذشت و بر بال اسبش گرد و غبار نشسته بود و تبسم نمود و گفت کافران را تعاقب کرده بود پس جبرئیل گذشت بر باد پائی سوار بود و موی پیشانی اسبش را گره زده بود و غبار بسیار بر بال اسبش نشسته بود گفت یا محمد حقتعالی در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی یا نه حضرت فرمود بلی راضی شدم **و ایضاً** عدد کفار در جنگ بدر زیاده از هزار نبودند و ایشان زیاده از سیصد نفر بودند و جزع و فزع در امده بودند تا اینکه ارواقات را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تلخ کردند و خدا در قرآن فرموده وَاِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجَابَ لَکُمْ اَنِّی مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰائِکَةِ مُرْدِفِینَ و اصحاب سید الشهداء علیه السلام با آن قلت عدد و بسیاری کفار با کی نداشتند با یکدیگر مزاح میکردند و اصحاب بدر اول بطمع غنیمت قافله شام بیرون آمدند تا وقتیکه جبرئیل خبر داد که قافله از دست شما رفت و کفار بقصد شما میایند ترسیدند و میگفتند ما بقصد جنگ بیرون نیامدیم و در دیگر این بودند که بیک نحوی از این معرکه خلاص شوند تا اصحاب سید الشهداء ع هم چند مرتبه ایشان را اذن داد و بروید و مرا بگذارید میگفتند خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا بعد از تو باد زندگانی دنیا چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند نصرت مییابند و اصحاب سید الشهداء بجای فکر خود و بجای فکر عیال و زن و فرزند اصحاب بدر را بر دل ایشان نبستند و اصحاب سید الشهداء را کسی یاری نکرد تا کشته شدند اگرچه ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند لکن چون مقدر شده بود کشته شدن ایشان فایده نبخشید چنانچه **از حضرت امام رضا** علیه السلام روایت شده که نازل شد از برای او چهار هزار ملک چون بزمین کربلا آمدند دیدند قضای الهی واقع شده و آنحضرت را شهید کرده اند پس ایشان در نزد قبر او میباشند و غبار آلوده و گرد آلوده و پژمرده تا وقتیکه قائم آل محمد ع قیام نماید پس ایشان یاد او را خواهند برد و طلب خون آنحضرت را خواهند کرد آه آه لهفی علی الجسد المغادر بالفلا شلوا تقبله حدود ضبائک ای اندوه بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود و از هر جانب دمهای شمشیر کوفیان بر او میزدند و او را پاره پاره میکردند لهفی علی الخد التریب تخده سفها باطراف القنا سفهائک ای حسرت و اندوه بر جسد نازنینت که غبار آلود و خاک آلوده شده بود و کوفیان بیحیا بسرهای نیزه او را میزدند لهفی لآلک یا رسول الله فی ایدی الطغاة نوایح و بواکی ای حسرت و

مجلس ششم

اندوه بران زنان بیکس که بدست ظالمان گرفتار بودند و یکی بگریه و یکی بندبه و
نوحه مشغول بودند تالله لا انساك زينب والعدى قد اجاذب عنك فضل ردائك
بخدا قسم فراموش نمیکنم ترا ای زینب در حالتیکه دشمنان دور ترا گرفته بودند و از روی
جبر مقنعه از سرت میکشیدند حتى اذا هموا بسلبك صحت باسم ابيك واستصرخت ثم
اخاك آه فراموش نمیکنم حالتی را که میخواستند ترا برهنه کنند و نوحه و فغان میکردی و
گاهی پدرت را ندا میکردی که یا امیر المؤمنین دخترانت را برهنه میکنند و گاهی برادرت
را میخواندی که ای برادر خواهرت را عریان میکنند لهفي لندبك باسم اخيك وهو
مجروح الجوارح بالسياق يراك یاد میبرد آن حالت که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم
خود را و او در میان افتاده بود و ترا میدید و بسبب کثرت جراحات در حال سیاقت
جان دادن بود و ترا میدید و طاقت جواب دادن نداشت تستصرخيه اسى و
عز عليه ان تستصرخيه ولا يجيب بذلك و او را میخواندی و چه گران بود بر او
که تو او را بخوانی و او ترا جواب نگوید و بالجمله بعد از آنکه تأمل کنی معلوم میشود که شهدای
کربلا بسیار جلیل القدر بودند عبث نیست که حضرت امیر المؤمنین ع در حدیث
طولانی میفرماید بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم او است که در
زمین کرب و بلا کشته خواهد شد الا وان اصحابه من سادة الشهداء يوم القيامة آگاه
باشید که اصحاب او از سادات شهدا میباشند در قیامت و از حضرت صادق ع روایت شده
که سید الشهداء علیه السلام کشته ها را نزدیک یکدیگر و در برابر یکدیگر میگذاشت و میفرمود
قتلى النبيين وآل النبيين کشته ها چون کشته های پیغمبران و آل پیغمبرانند و شیخ صدوق از جبله مکیه
روایت کرده است که گفت شنیدم از میثم تمار که میگفت بخدا قسم که میکشند این امت فرزند
پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را روز برکت خواهند گرفت و این امری
است که البته واقع خواهد شد در علم الهی گذشته اعلم ذلك لعهد عهده الی مولای
امیر المؤمنین این امر خبر داده است مولای من امیر المؤمنین ع و خبر داده است بمن که بر او
گریه میکنند هر چیزی حتی وحشیان در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و میگریند
بر او شمس و قمر و ستاره ها و آسمانها و زمین و مؤمنان جن و انس و جمیع ملائکه و رضوان و مالک و حمله
عرش و آسمان خون و خاکستر خواهد بارید پس گفت واجب شده است لعنت بر کشندگان حسین ع

در بیان شهادت حضرت ابی عبدالله و بعضی از اصحاب آنحضرت

هم چنانکه واجب شده بر مشرکین و یهود و نصاری و مجوس گفتم ای میثم چگونه چنین
روز بلا روز برکت مینامند میثم گریست و گفت بجهت حدیث دروغی چند که وضع میکنند و
گمان میکنند که آن روز روزیست که توبه آدم قبول شده و دروغ میگویند توبه آدم در ذی الحجه
قبول شد و گمان میکنند که در آن روز توبه داود قبول شد و حال آنکه در ذی الحجه بود و گمان
میکنند که در آن روز یونس از شکم ماهی بیرون آمد و دروغ میگویند بیرون آمدن او در ذی الحجه بود و
گمان میکنند که در آن روز دریا بجهت بنی اسرائیل شکافته شد و حال آنکه در ربیع الاول بود و در
میثم گفت یا جبلة اعلمي ان الحسين سيد الشهداء يوم القيامة ولاصحابه على سائر الشهداء
فضلا ای جبله بدانکه حسین ع سید الشهداء است در قیامت و اصحابش بر سائر شهدا
زیادتی و فضیلتی میباشد **و ذکر بعضی از شیخ** حدیث که زبانی ایشان بر سائر شهدا
مثل درجه آسمان میباشد ای جبله هرگاه نظر کنی بسوی آفتاب و ببینی که سرخ شده است مثل
خون تازه بدانکه سید الشهداء را کشته اند جبله میگوید روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب بر
دیوارها تابیده مانند جامه های بسیار رنگین پس خروش و گریه در آمدم و گفتم قد والله قتل
سيدنا الحسين بن علي ع بخدا قسم که سید و مولای ما حسین را کشتند و صاحب بصائر
روایت میکند که روزی پیغمبر ص با جمعی از صحابه بر راهی میگذشتند که بر جمعی کودکان چند
گذر کردند پس پیغمبر خدا نشست در نزد کودکی و میان دیده هاش را بوسید
و ملاطفت بسیار با او کرد پس او را در بغل گرفت بسیار بر سینه خود چسبانید
سید ند عرض نمود روزی دیدم که این طفل با حسین ع بازی میکرد و دیدم که خاک زیر پای او
را بر میداشت و بر صورت و چشم خود میمالید پس دوست میدارم او را بجهت دوستی او با حسین ع
و جبرئیل خبر داده است بمن که او از انصار او خواهد بود در واقعه کربلا و از رفیق بن جعفر
روایت شده که در روز قیامت ندا میکنند که کجایند حواریین محمد بن عبدالله ص که عهد او را
نشکستند تا از دنیا رفتند پس بر میخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس ندا میکنند که کجایند حواریون
علی بن ابیطالب ع پس بر میخیزند عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی پس ندا
میشود که کجایند حواریون حسن بن فاطمه بنت محمد بن عبدالله صلوات الله علیهم پس بر
میخیزند سفیان بن ابی لیلا همدانی و حذیفة بن اسد پس ندا میشود که کجایند حواریون الحسین بن علی
کجایند حواریون حسین ع پس بر میخیزند شهدائیکه او را یاری کردند و دست از یاری او بر نداشتند تا

مجلس ششم

تاکشته شد قلااری بنکو یاری کردند فرزند پیغمبر را وکسی او را یاری نکرد وایشان او را یاری کردند کسی او را دست رسی ننمود وایشان دست از مال وجان وعیال برداشتند تا اینکه بالبهای تشنه وجگرهای بریشتر ساغر اجل نوشیدند وخلعت شهادت پوشیدند ودرخاک وخون غلطیدند فیا لهف لهفی علی الکهول والشبان ویا تأسفی علی تلک الاجسام والابدان هی جسوم طال ما اتعبوها فی عبادة الرحمن وتلاوة القرآن ملقات علی التراب من غیر فراش ولا مهاد ولا وطاء ولا وساد تهب علیها الصبا والدبور وتعدو علیها العقبان والنسور وا اسفاه علی تلک الجثث الشریفة والشمائل اللطیفة وا غصتاه علی ذبح اشبالهم وسبی عیالهم ونهب رحالهم وقسمة فیئهم واموالهم فیا لیتنی کنت فداء ولانفسهم وقاء کانوا لیوث الوغی جمعا وبحر ندی للوافدین واقمارا باسحار اقمار حسن عراها الخسف فاحتجبن عن البرایا ولم تحتجب عن الباری وهمه شیرهای بیشه شجاعت وکان کرم وسخاوت بودند وماههای شبستان هدایت بودند که از ظلم ظالمان منخسف وبی نور شدند واز نظرها رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دارت علیهم رحی الهیجاء فاطبقت حتی فنوا تحت خطار وبطار فرو گرفت ایشانرا اساس ظلم تا ایشان را در زیر آسیای ستم وجور انداخت تا در زیر دست وپای اسبان وچارپایان وضرب تیغها وبران پاره پاره کردند اندی الجسوم الزواکی لااوطالها تسفو علیها سوافی ریح اعصار فدای آنجسمهای نکبه شوم که بر زمین افتاده بود وبادها بر آن میوزید اضحت نسائهم فی السبی باریة تخکی بدور اعراها خسف اضرار تدور حول الحسین الطهر حاسرة کوالهٍ ولها نوح بتذفار زنان ایشانرا اسیر وبرهنه کردند واز شدت الم ومصیبت بدور بدن مطهر حسین میگردیدند ونوحه میکردند وزینب اختی فی البین نادبة یا قوم من لغریب الاهل والدار در آن میان زینب خاتون ندا میکرد که کیست بر غریبی وبیکسی او رحم کند قد کنتم قبل ذا تخشون صولته ورأسه الآن اضحی فوق خطار پیش از این از صولت او وشجاعتش می ترسیدید وحال می بینم سرش را بر نیزه بلند کرده اید ای بجهم سنگدل احرقتم کبدی کسرتم عضدی اخمدتم ناری پناه مرا ذبح کردید جگرم را سوختید بازوم را شکستید آتشم را خاموش کردید غریز قوم رما الذلیل بکم رب الصیانة بل مختار مختار این عزیز ما است که چنین او را ذلیل نموده اید بلکه برگزیده احمد مختار است که او را چنین خوار

در بیان شهادت حضرت ابی عبدالله واصحاب آنحضرت

کرده اید لیت المنیة قبل الیوم بی نزلت ومقلتی عمیت عن هتک استار کاش پیش از این مرده بودم وکاش کور شده بودم که چنین پرده خود را دریده نمیدیدم کدام دل است که در این بلیه نمیسوزد وکدام دیده است که در این مصیبت اشک نمیریزد مگر نمیدانی که این مصیبت چگونه عالم را بزلزله در آورد وآسمان وزمین را خونبار کرد سنگ وچوب بحجت آن گریستند ووحش وطیر در ابر آتش حسرت کباب کرد وملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند وپیش از کشته شدنش عزایش را گرفتند وبر او گریستند چنانچه در حدیث است که ملکی از ملکها اعلا مشتاق لقای پیغمبر صلی الله علیه وآله شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت برسد او را رخصت داد وآن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون خواست فرود آید وحی شد بر او که اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة خبر بده محمد را که مردی از امت او مسمی به یزید لعنه الله میکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد خدایا من شاد بودم بر رؤیت چگونه این خبر را باو بدهم شرمم میاید که دل پیغمبر تو را بدرد آورم بخبر کشتن فرزندش حسین علیه السلام کاش بزمین نمیرفتم وحی آمد که تو را امر میکنم اطاعت کن آنملک آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله بالهایش کرد وگفت یا رسول الله بمحبت شوق زیارت تو اذن خواستم از خدا مرا اذن داد وخبری فرمود که بتو داده باشم فلیت ربی کان یحطم اجنحتی ولم آتک بهذا الخبر کاش خدا پرهایم را شکسته بود واینخبر را بتو نمیدادم لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که مسمی باسم یزید است خدا زیاد کند لعن او را در دنیا وعذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت وکشنده او را بعد از او در دنیا تمتعی نخواهد بود مگر قلیلی وخدا جزای او را خواهد داد ومخلد در جهنم خواهد بود پس پیغمبر گریست گریه شدیدی آیا رستگاری خواهند که فرزند مرا میکشند گفت یا محمد صلی الله علیه وآله میان دل وزبان ایشان جدائی خواهد افتاد ونفاق ودر آخرت عذاب دردناک خواهد بود ایشانرا ودر روایت دیگر وارد شده که ملکی که موکل باران است ماذون شد که بخدمت فخر کائنات برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود که در را متوجه باش که کسی داخل حجره نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین علیه السلام داخل حجره طاهره شود ام سلمه او را منع کرد از هر طرف جست تا داخل شد ورفت بخدمت خیر البشر بر زانوهای مبارکش بالا رفت وبر آن نشست ملک

مجلس ششم

خبر دادن جبرئیل شهادت حضرت سید الشهداء را بام سلمه و سپردن تربت حضرت را باو

گفت اتجعبُ ابا دوستش میداری فرمود بلی گفت ان امتك ستقتله زود باشد که امت تو او را بکشند و اگر تو خواهی نمی بینی که در آن کشته میشود بتو مینمایم پس دست دراز کرد چون باز او رد خاک سرخی در دستش بود حضرت آنرا بام سلمه داده که حفظ نما ام سلمه آنخاکرا در کنار مقنعه خود بست شرحبیل بن ابی عون روایت میکند که چون حسین متولد شد ملکی از فردوس اعلی نازل بر بحر اعظم شد و ندا کرد در اقطار آسمانها که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد مذبوح مقهور ای بندگان خدا جامه های غم و اندوه بپوشید و اظهار مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد را ذبح میکنند و مقهور مینمایند پس آمد بخدمت پیغمبر و قبضه از تربت طاهره زمین کربلا را با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشوند در این زمین گروهی از اهل بیت تو و میکشند ایشانرا گروهی از ظالمان امت تو و یقتلون فرخك الحسین ابن بنتك الطاهرة و میکشند فرزندت حسین که از دختر طاهره تو میباشد و اینست تربت و پس آنرا بآنحضرت داد و گفت یا محمد این تربت را نزد خود حفظ کن هرگاه ببینی متغیر شد و مثل خون گردید بدانکه فرزندت حسین کشته شده پس قدری از تربت طاهره را آنملك بر بال خود گرفته باسمان عروج کرد ملکی نماند مگر آنکه بوئید و آنرا بوئید چون جناب سالت مآب آن تربت طاهره را گرفتند مبهوت شدند و میگریستند و میگفتند قاتل الله قاتل الحسین خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس آنرا بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بگیر و نیکو محافظت و سر بپوشان که آنرا بعد از من فاذا رأیتها قد تغیرت و احمرت و صارت دما عبیطا فاعلمی ان ولدی الحسین قد قتل بارض کربلا چون دیدی که این سرخ شده و بخون تازه مبدل شده بدانکه فرزندم حسین کشته شده است در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهداء علیه السلام گذشت دوازده هزار ملك بر پیغمبر نازل شدند بصورتهای مختلف و رنگهای ایشان سرخ بود و دیدهای ایشان گریان بالهارا در نزد پیغمبر پهن کرده عرض کردند یا محمد سینزل بولدك الحسین مثل ما نزل بهابیل من قابیل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزندش حسین و خبر میدادند او را باجر عطا میکند خدا بزیارت کنندگان او و گریه کنندگان بر او و آنحضرت گریه میکرد و میگفت اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و لا تمتعه بما امله فی الدنیا و اصله حر نارك

ذکر بیان شهادت حضرت سید الشهداء و بعضی اصحاب او

فی الاخرة آری این مصیبتی بود که از وقت ولادتش این خبر محنت اثر را گوشزد مقربین کردند و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزیه اش را گرفتند و پیش از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند الله اکبر انها لمصیبة ثلت عروش الدین تلثلث الله اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت که سر بر دین را سرنگون و خانه های ایمان را خراب نمود الله اکبر انها لرزیة القت علی الاسلام صیغه کلکل الله اکبر چگونه مصیبتی بود که بر اسلام واقع گردیده و ارکان اسلام را در هم شکست و جناح شرع سید را بر کسی انداز و اعضاء او را در هم شکند عجبا من السبع الطرائق کیف لم تنشق و الارضین لم تتزلزل اسفا علیه و للکواکب کیف لم تنقض و الافلاك لم تتعطل عجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشد و زمینها متزلزل نشد و چرا ستاره ها از هم نپاشیدند و افلاك از حرکت نیفتادند قتل ابن فاطمة و تلك حرمه بید الاعادی لا کفیل و لا ولی فرزند فاطمه را کشتند و حرم بیش را اسیر کردند و در دست دشمنان اند نه ایشانرا کفیلی و نه ایشانرا دوستی است ایبیت بالطف الحسین مجدلا بالرجال علی الثری و الجندل و تبیت من آل امیة نوما لم تخش من خوف و لم تتوجل آیا بدن مقدس حسین بر روی سنگ و خاك میاندازند و اولاد امیه بخواب راحت میباشند بدون خوف و تشویش آیا کجایند مردان دین دار با حمیت که در این بلیه خروش بر آورند هل تقبلون بان خبرتنا ئکم فی الاسر تستعطفن من لم یقبل آیا می پسندید که سیده زنان شما را اسیر کنند و هر چند طلب مهربانی کنند کسی بداد ایشان نرسد و یقاد فی الاصفاد من امّلتم بعد ابن فاطمة لکل مؤمل آیا می پسندید که پناه شما را و امام شما را بعد از فرزند فاطمه در غل و زنجیر کنند یسری به و نسائه من حوله نحو الشام علی ظهور البزل او را اسیر کنند با زنان و خواهرانش بر شتر سوار کرده بجانب شام بنهد بدترین لئام برند بدانکه جماعت اصحاب و دیگر در خدمت سید الشهداء بودند از خواص مؤمنان بودند که با آن دست از دنیا شسته در کمال شوق و ذوق جانهای خود را در معرکه جهاد باختند پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از کیفیت جان باختن بعضی از ایشانرا چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن طاوس و دیگران ذکر نموده اند مختصرا بیان کرده اند اینست بعد از آنجمله که در اول روز شد بعد شروع بمبارزت کردند و اول کسیکه بمبارزت کشته شد حر بن یزید

مجلس ششم

ریاحی بود و حکایت شهادت آن با سعادت بنسنکه چون دید را محمله بسیار از لشکر امام بدار
السرور شتافتند آنحضرت صدای شریف را بلند کرده از برای اتمام حجت میفرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا فریاد رسنده نیست که بجهت
تقرب بخدا فریادرسی نماید آیا کسی هم میرسد که دفع شر از حرم پیغمبر نماید چون حر با
سعادت این را شنید و این واقعه را دید نزد پسر سعد آمده گفت تو آخر جنگ خواهی کرد با
این مرد گفت ای والله قتالا ایسره ان تطیر الرؤس و تطیح الایدی بخدا قسم جنگی خواهم کرد
که اقل آن باشد که سرها را از بدن جدا کرده و دستها بریده شود چون حر با سعادت این را
شنید رفت درمیان لشکر خود ولرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن اوس
باو گفت در امر تو حیرانم تو را از شجاعان کوفه میدانم اینچه حالت است که در تو می بینم حر گفت خود
را درمیان بهشت و دوزخ می بینم باین جهت حیرانم پس گفت نه بخدا قسم بر بهشت چیزی را
اختیار نمیکنم اگرچه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید
الشهداء و دست بر سر گذاشته و میگفت اللهم الیک انیب فتب علی فقد ارعبت قلوب
اولیائک و اولاد بنت نبیک خدایا توبه کردم انابه کردم توبه مرا قبول کن مرا عقاب مکن
که ترسانیدم و بتشویش انداختم دل های مقدسه اولیای تو را و فرزندان دختر پیغمبر تو را
چون آمد نزد آنحضرت و عرضکرد جعلت فداک منم آنکه تو را مانع شد از برگشتن و تو را در
این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید و با تو جنگ خواهند
کرد یا ابن رسول الله توبه کردم فهل لی من توبة آیا توبه ام قبول است حضرت فرمود بلی خدا
توبه تو را قبول میکند فرود بیا عرضکرد یا ابن رسول الله وقت فرود آمدن من نیست
سواره بودن من بهتر است از پیاده گی من و الی النزول آخر امری آخر فرود خواهم آمد
و آن وقتی است که کشته شوم و در خون خود بغلطم **ابن نما روایت کرده** است که حر
عرضکرد با آنحضرت که در وقتی که پسر زیاد مرا بطلب تو فرستاد چون بیرون آمدم از قصر
ندائی شنیدم که یکی میگفت ابشر یا حر بخیر تو را بشارت باد ای حر بخیر و تعجب کردم
گمان کردم که گفتم بخدا که این بشارت نیست زیرا که من بحرب فرزند پیغمبر میروم دکان ندانستم
که تو را یاری کنم حضرت فرمود خدا تو را اجر داد اجر بدهد و در بعضی از کتب مقتل مذکور است
که حر گفت در این شب پدرم را در خواب دید که نزد من آمد و گفت ای پسر چند روز در

ذکر مبارزه نمودن وشهید شدن حر باسعادت در اول مبارزت

شهادت حر ... علیه و جمعی از اصحاب آنحضرت

بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر امام حسین بگیرم پدرم فریاد بر آورد و گفت
واویلا ای فرزند تو را چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او
حرب کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی
برو او را یاری کن و با دشمنانش جهاد کن **شیخ صدوق** علیه الرحمه میفرماید که حر
عرضکرد یا ابن رسول الله رخصت ده با دشمنان مقاتله کنم و در راه وفا جان بازم حضرت
او را اجازت داد مرکب را بجولان در آورده میگفت انی انا الحر و ناد الضیف اضرب
فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم ولا اری من حیف
منم حر و منم کریم و خواهان میهمان خود و شمشیر خود را بگردنهای شما میزنم بجهت
حمایت بهترین اهل زمین و حیف نیست کشتن شما ها که با او جنگ میکنید پس آن شجاع
نامدار و هژبر پر و نگار خود را در دریای حرب انداخت و خود را بهر طرف میزد و میانداخت
زید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میرسیدم با نیزه خود او را میزدم پس در اثنائی که حر حرب
آمده بود و مشغول بحرب بود ضربتی بر گوش و چشم او رسیده و خون از روی اسبش جاری
بود که حصین بن نمیر سکونی باو گفت یا زید همان حر است که آرزوی او میکردی که
او را دریابی و نیزه بر او زنی پس آن ملعون بجهت او بیرون رفت چون بمیدان رسید حر
بر او حمله کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و آنقدر جنگ کرد که چهل نفر سوار
و پیاده را کشت **و در بعضی از روایات** رو بجانب سید الشهداء کرد که راضی شدی از
من حضرت فرمود نعم انت حر کما سمتک امک بلی تو حری چنانکه مادرت حر نام کرده
آخر الامر ملعونی اسب او را پی کرد حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت ان تعقروا
فانا ابن الحر اشجع من ذی لبد هزبر اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من فرزند
آزادگانم و دلم قوی تر است از شیر آخر الامر دو نفر او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی
دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بر سینه او زدند که سینه
بی کینه اش شکافته شد فریاد زد ادرکنی یا ابن رسول الله قربانی خود را دریاب سید بن
طاوس میفرماید که وقتی سید الشهداء باو رسید که خون از رگهای حر میریخت حضرت
فرمود بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرة به به مرحبا ای حر نیکو و دادی
کردی تو حری و آزادی هم چنانکه اسمت حر است در دنیا و آخرت پس فرمود لنعم

مجلس ششم در شهادت حضرت ابی عبد الله

لحر حر بن ریاح صبور عند مختلف الرماح نیکو آزادیست حر با حیکه پا یداری کرد در
وقت جنبش نیزها و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح خوشا بحال حر
که حسین ع را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت پس آنحضرت خاک از صورت شهید
راه وفا پاک میکرد و میفرمود تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقتل مذکور است
که برادرش مصعب نیز بخدمت آنحضرت آمد و توبه کرد و بمیدان رفته کشته شد و همچنین
فرزندش و غلام او ولکن صحت آن ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر
همدانی پیش آمد و او مردی بود از صلحاء و نیکان و از قراء اهل زمان و بعد از حصول
رخصت رو بمیدان نهاده رجز خواند و نسب خویش را بیان نکرده پس ندا کرد اقتربوا منی
یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول
رب العالمین و ذریته الباقین پیش آیید ای کشندگان مؤمنان نزدیک آیید ای کشند
گان اولاد بدریین نزدیک آیید ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش آیید تا بیا
ضرب دست مرا و برسید بپاداش عمل خود پس خود را برایشان زد و میزد و میانداخت
تا سی نفر را بدرک اسفل فرستاد پس یزید بن معقل بجهة مقاتله او بیرون آمد و گفت شهادت
میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا تا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه بر باطلست بدست آنکه
بر حق است کشته شود و لعنت کند بر دروغگوی ما را پس حمله کردند بر یکدیگر یزید ضربتی
بر او زد کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خودش را دو نیم و تا مغز سرش را شکافت
و شمشیر را اصل کرد دید رابن اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند
بر بریر حمله کرد و او را شهید کرد پس اسب او در میدان جولان داد و شعری چند خوا
و در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس با او گفتند که آیا فخر میکنی بر کشتن بریر که
از نیکان و صالحان بود و پسر عم او آمد با و گفت وای بر تو ای بحیر کشتی بریر را بچه روی
ملاقات خواهی کرد خدا را پس آنملعون پشیمان شد پس شعری چند خواند که در آن
اظهار ندامت از کرده خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبد الله بن حباب کلبی
بمیدان رفت و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند که او جوان تازه دامادی
بود و هفده روز از زفاف او گذشته بود و در بعضی از روایات چنین است که
او نصرانی بود و خودش و مادرش بدست سید الشهداء ع مسلمان شده بودند چون

شهادت بریر بن خضیر همدانی رضی الله عنه

شهادت وهب بن عبد الله رحمة الله علیه

ذکر بعضی از اصحاب و یاران آن حضرت

از اصحاب بفیض شهادت فائز شدند مادرش نزد او آمد گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت
رسول الله ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را که وقتی بهتر از این زمان نیست
گفت ای مادر یاری میکنم او را در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده اند که
وهب خواست بجهة استحلال و وداع نزد زن رود مادرش گفت ای فرزند زنان ناقص عقلند
مبادا ترا گول زنند و از سعادت ابدی باز مانی چون نزد زن آمد گفت ای فلانه فرزند فاطمه در
صحرای غربت تنها مانده دلم میخواهد در مقام یاری او جانبازی کنم زن گفت کاش منهم جانبازی
او کردمی اما میخواهم شرطی کنی که در قیامت مرا نیز با زجوئی و مرا با خود بهشت بری وهب قبول
کرد هر دو نزد امام ع آمدند وهب عرض کرد رخصت ده تا جان خود را فدای تو سازم زن پیش آمد
و عرض کرد یابن رسول الله این نوجوان شوهر منست و من از او بهره نبردم و میخواهم در
خدمت تو شرط کنم که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود بهشت برد و اسندعا من از شما این
استکه مرا بخواهران و اهل بیت خود بسپاری تا در سلک کنیزان محمد ص که از ایشان باشم
تا در سرا پرده عصمت دست ناکس بدامن عفت من نرسد آنحضرت بگریه در آمد وهب گفت شرط
کردم که در قیامت بی او پا ببهشت نگذارم و او را بشما سپرد که او را بحرم محترم خود بسپارید
و بالجمله بعد از اجازه حرب رو بمیدان گذاشت و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی
سوف ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی
وادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغا باللعب اگر نمیشناسید مرا بشناسید
که منم فرزند کلبی زود باشد که ببینید جانفشانی و ضرب دست مرا و حملهای مرا در
حرب که میگیرم از شما خون یاران خود را و اندوه را از خاطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان
و جهاد کردن مرد در جنگ بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا آنکه جماعتی را کشت
پس برگشت نزد مادر و عروس آمد و گفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت ما رضیت حتی
تقتل بین یدی الحسین ع راضی نمیشوم تا در برابر حسین ع کشته شوی و در خون غلطی شوی زنش
گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم مرا بدرد مصیبت خود گرفتار مکن
مادرش گفت سخن او را گوش مده برگرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جدش نزد او
از برای تو شفاعت کند پس وهب باز روی بمیدان نهاد و میگفت انی زعیم لک ام وهب
بالطعن فیه تارة والضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب

مجلس هشتم در شهادت حضرت ابا عبد الله

پس ابن سعد مدد با زخود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار
و دوازده پیاده را بخاک هلاک انداخت بجهنم روانه کرد تا اینکه دستهای او را از بدنش جدا
کردند و در آنحال زنش عمودی بر دست گرفته و بجانب او روانه شد و میگفت فداک ابی
وامی قاتل دون الطیبین حرم رسول الله پدر و مادرم فدای تو شوند کوشش کن و مقاتله نما
در نزد حرم رسول خدا و جان باز نما بجهت ذریه پیغمبر خدا وهب پیش آمد که او را برگرداند
بسوی خیمهها از زنان پاک طینت اهل بیت او و او گریبانش گرفت گفت هرگز بر نمیگردم تا با تو کشته شوم
سید الشهداء فرمود خدا شما را از اهل بیت جزای خیر دهاد ای زن برگرد خدا تو را رحمت کند
پس ابن عمه اش مقاتله کرد تا آنکه کشته شد زن او آمد بر سر کشته او و خون از روی او پاک
میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر او زد که سرش را شکافت و او را
کشت و این اول زنی بود که از لشکر سید الشهداء کشته شد صاحب بحار میگوید بروایتی که
بیست و چهار پیاده و دوازده سوار را کشت آخر الامر او را اسیر کرده نزد ابن سعد بردند
آن ملعون امر کرد گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکرگاه سید الشهداء انداخت مادرش
سر را برداشت و سیلی بعد از آن آنرا بسوی لشکر ابن سعد انداخت و یکنفر را با آن سر کشت
پس ستون عمود خیمه را برداشت و بر آنجماعت حمله کرد و دو نفر را با آن عمود کشت حضرت فرمود
ارجعی یا ام وهب انت و ابنک مع رسول الله فان الجهاد مرفوع عن النساء ای مادر وهب
برگرد که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول خدا میباشید پس او برگردید و میگفت
خدایا امیدم را قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را ای مادر وهب بعد از او
عمرو بن خالد ازدی بمیدان رفت بعد جنگ رفیع شهادت فائز گردید بعد از شهادت او
پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه میدان گذارد و رجزی خواند و خود را باتش حرب
انداخت و مقاتله کرد تا شهید شد بعد از آن سعید بن حنظله تمیمی قدم در معرکه جانبازی
گذاشت و رجز چند خواند خود را بر آن قوم شوم زده و قتال عظیمی کرد تا آخر
الامر خلعت شهادت پوشید و ساغر اجل نوشید بعد از آن عمران بن عبد الله مرجحی
رو بکارزار کرده دمار از روزگار آن کفار بر آورد آخر بضرب مسلم بن ضبابی و عبد الله
بجلی بسرای جاوید شتافت بعد از آن مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان گردید و او از
بزرگان لشکر جناب سید الشهداء و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار بود و از اصحاب

شهادت بعضی از اصحاب حضرت

و یاران و اصحاب حضرت

شهادت مسلم بن عوسجه

امیر المؤمنین بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و در خدمت آنحضرت مردانگیها کرده
بود و بعضی ذکر کرده اند که حضرت امیر المؤمنین او را برادر خود خوانده و چند مرتبه قرآنرا
نزد آنحضرت خوانده بود شبث بن ربعی میگوید که در یک جنگی همراه بودیم پیش از آنکه لشکر
اسبهای خود را لجام کنند در آن روز خود را بر لشکر کفار زده و شش نفر از آن مشرکین را کشت
و بعد از رخصت روانه میدان شد و میگفت ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من
فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمد اگر
می پرسید از من پسر شیر بیشه ام از خاندان بنی اسد کسی که بر ما ظلم کند از رشد و هدایت
بر کنار و کافر میباشد بدین خداوند جبار پس مسلم مبارز خواست مبارزان لشکر عرب
او میامدند او خود را بر ایشان زد تا پنجاه نفر از آنها را بدرک فرستاد جمعی بر او حمله
کردند مسلم تیغ کشید بر ایشان حمله کرد و شش نفر دیگر را بدرک فرستاد آخر از کثرت
جراحات از اسب در غلطید نعره کشید که ادرکنی یا ابن رسول الله سید الشهداء با حبیب
خود را باو رسانیدند او را دیدند در حالت و خون غلطید آنحضرت باو خطاب فرمود
رحمک الله یا مسلم فزت بالشهادة وادیت ما کان علیک خدا تو را رحمت کند ای مسلم
فائز شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فمنهم من قضی نحبه و
منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا طایفه از دوستان اجل در یافت و جمعی که میباشند
منتظر گردند پس حبیب پیش آمد گفت بعز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة دشوار است
بر من ای مسلم که ترا باین حال بر بینم بشارت باد ترا بهشت پس با آواز ضعیف گفت بشرک الله
بخیر خدا ترا بشارت بخیر دهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که منهم از عقب تو میایم
هر آینه دوست میداشتم که وصیت کنی بمن بآنچه خواهی ولیکن میدانم که من هم از پی جوا
رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی سید الشهداء و گفت اوصیک بهذا فقاتل دونه حتی
تموت وصیت میکنم در باب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنانش مقاتله
کنی تا جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت لا نعمتک عینا ای مسلم دیده تو را
روشن خواهم کرد در یاری او و محمد بن ابی طالب روایت کرده است که چون مسلم را شهید
کردند کنیزی داشت صدا را بشیون بلند کرد و صدا وا مسلماه وا ابن عوسجاه و اسیداه
بر آورد چون صدای شیون او بلشکرگاه مخالف رسید شاد شدند و از شادی خروش برآوردند

حمله کردن عمرو بن حجاج بمیمنه لشکر آنحضرت و حمله کردن شمر ذی الجوشن بمیسره لشکر آنحضرت و فرستادن ابن سعد گروهی از تیراندازان را بامداد و گروهی را بجهة آتش زدن خیام حرم را

مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهاتان بعزای شما بنشینند بزرگان خود را
میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار را که بکشتن او شادی میکنید
بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرد و بسا حقها که بر اسلام و مسلمین دارد و بروایت
شیخ مفید بعد از شهادت نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت
حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ فرو نشست و غبار کم شد دیدند
مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده بود و پسر شمر ولد الزنا با گروهی بجانب میسره اصحاب آنحضرت
حمله کردند و اصحاب آنحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و دو نفر دیگر از اصحاب آنحضرت باقی مانده
بودند و این جماعت قلیله بهر طرف که رو میکردند آن جماعت روسیاه متفرق میشدند پس ابن
سعد حصین بن نمیر سکونی را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد ایشان
مقاتله کردند تا نزدیک حسین و اصحاب او رسیدند ایشان را تیرباران کردند و بسیاری از
اسبهای آنها را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز جنگ شدت کرد نمیتوانستند
که بغیر از یکجانب پیش آیند بجهة آنکه خیمها را نزدیک بیکدیگر زده بودند ابن سعد گروهی را
فرستاد که خیمها را از پا در آورند اصحاب آنحضرت در خیمها داخل شده گروهی را هلاک کردند
ابن سعد گفت خیمها را آتش زنند پس آتش در خیمهای عصمت و سرادقات طهارت زدند احمد
المختار ان امته هدموا بیوتک عامدین واحرقوا ای رسول مختار بنی امیه خانهای ترا
خراب کردند و با آتش عدوان سوختند و بناتک الخفرات اضحین بعدک بالسلب والضرب
الالیم تعذب آه آه دختران و پرده نشینان ترا میزنند و برهنه میکنند بعذاب معذب
نموده اند خلفتها و قلوبها کبوتها خفقا تشب بها الحریق و تشقب یا رسول الله این
سهل است که دلهای ایشان را مثل خیمهای ایشان آتش زدند و بکشتن فرزندت جگرها را کباب
کردند (بیت) سوزش پرده نشینان بس بنوای چرخ پیر سعیها کردی که آخر خیمها را سوختی
چون امام عالی مقام و اصحاب کرام او این بی شرمی را دیدند تیغ کشیده مثل شیر خشمناک بر
آن قوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری جان خود را فدا مظلوم کرد بهر طرف که آنحضرت
رو میکرد و برابر آنحضرت بود و نیزه و تیر که میامد نمیگذاشت که ضرری بآنحضرت برسد
بجان خود میخرید تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد گویا میگفت (بیت) ای
دریغا کاشکی صد جان دیگر تا نثار میکردم آنرا بر سگان دیگر چون از پا در آمد

نماز کردن آنحضرت و ایستادن زهیر بن قین و سعید بن عبدالله در پیش روی آنحضرت و شهادت سعد

گفت یابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم فرمود بلی چون داخل بهشت شوی تو در پیش روی
من باشی سلام مرا بخدمت جدم برسان و بگو بزودی بخدمت تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش
آمد عرض کرد یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء اقتربوا منک ولا والله لا تقتل
حتی اقتل واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة فدای تو شوم این گروه اشرار
بتو نزدیک شده اند و میخواهم جان خود را فدا کنم و میخواهم این فیض را با تو دریابم که نماز
وداع است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه پر درد پس سر باسمان کرد و گفت
نماز را بیاد آوردی خدا ترا از نمازگذاران گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود از
ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند حصین بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست
حبیب بن مظاهر گفت ای غدار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز تو نابکار مقبول است
آن ملعون در غضب شده بر حبیب حمله کرد حبیب ضربتی بروی اسب آن ملعون زد اسب از جا در آمد
آن ملعون از اسب در افتاد حبیب خواست او را بکشد اصحاب او او را در ربودند آنحضرت زهیر بن
قین و سعید بن عبدالله را فرمود پیش روی من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانهای خود را
فدای آن سید ابرار کرده آنجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند و بطریق نماز خوف نماز
را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن قوم بجانب آن امام عالی مقام میامد آن دو بزرگوار
بر جان خود میخریدند تا آنکه سعید بسعادت از کثرت جراحات از پا در آمد و میگفت
خداوندا ایشان را لعنت کن مثل لعنت قوم عاد و ثمود خداوندا پیغمبر خود را از من سلام
برسان آنچه را متحمل شدم از الم جراحتها خدایا اینها همه بجهة یاری ذریه پیغمبر تو بود
پس یاری کن تو ایشان را این را گفت و مرغ روحش بسرای جاوید شتافت چون شهید شد
سیزده چوبه تیر بر بدنش یافتند زیاده بر آنچه باو رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایت
ابن نما فرصت نماز بایشان ندادند بلکه نماز را بایماء و اشاره فرادا کردند بعد از آن
جون که غلام سیاهی بود آزاد کرده ابوذر غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمد و زمین ادب
بوسید اجازه حرب خواست حضرت فرمود من ترا رخصت میدهم که برگردی تو از برای
طلب عافیت همراهی ما کردی نمیخواهم از جهة ما مبتلا شوی گفت یابن رسول الله انا فی
الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم آیا زمان رفاهیت و نعمت کاسه لیس
شما کنم و در زمان شدت شما را واگذارم و بروم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی للئیم

مجلس ... در شهادت ... اصحاب

ولونی لاسود فتنفس بالجنة فتطیب ریحی و یشرف حسبی و یبیض وجهی بخدا قسم که بوی
بد و جسم پست و رنگم سیاه است آیا منع خواهی کرد از راه تو کشته شوم تا بویم نیکو شود
و جسم شرف یابد و سفید رو شوم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود
مع دمائکم بخدا از شما جدا نشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای طاهر
شما پس رخصت فرمود او را در میدان گذارد و میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود
بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجوا به الجنة یوم المورد چگونه
می بینند جماعت کفار شمشیر غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم
ایشان را شر دشمنان را امیدوار رحمت الهی در روز قیامت پس خود را بر ایشان زد و در
دریای حرب غوطه ور شد جنگ کرد تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید الشهدا
بر سر کشته وی آمد گفت اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه
وبین محمد وآل محمد خداوندا روی او را سفید و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران
محشور گردان و در میان او و محمد و آل او جدائی میانداز و از حضرت باقر روایت شده که
آنحضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین روایت کرد که قبیله بنی اسد که شهدا کربلا را دفن کردند
آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود و بروایت سید بن طاوس
پس عمرو بن خالد الصیداوی بخدمت آن مقتدای عالمیان آمد عرض کرد یا ابا عبدالله قد هممت
ان الحق اصحابی وکرهت ان اتخلف واراک وحیدا من اهلک قتیلا میخواهم [illegible]
که همگنان تو شهید شدند بنوشم جام شهادت را بنوشم و ملحق شوم باصحاب خود و نمیخواهم
که زنده باشم و ببینم تنهائی تو را با اینکه جان داشته باشم و ببینم کشته تو را حضرت
فرمود فتقدم فانا لاحقون بک عن ساعة پیش باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم
پس رو بمیدان کارزار نهاد و بعد از جانفشانی بسیار جان خود را در راه آن شهید
ابرار و نوباوه حیدر کرار درباخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده است ابن طاوس
که حنظلة بن سعد شامی آمد در پیش روی آن پیشرو سالکان طریق حق جانبازی ایستاد
هر نیزه و تیری که بجانب آن امام احیا میآمد بصورت و سینه خود میخرید و ندا میکرد یا قوم
انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح وعاد وثمود تا آخر آیه خطاب
مناقب میگوید که آنحضرت فرمود ندا یا ابن سعد خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند

شهادت عمرو بن صیداوی و حنظلة بن سعد شامی رضوان الله علیهم

وفات ادان حضرت

عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض آن دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند چگونه
مستحق نباشند حال آنکه کشتند اصحاب تو را عرض کرد راست فرمودی فدای تو شوم آیا نمی
روم بسوی خداوند و باصحاب خود ملحق نمیشوم حضرت فرمود برو بسوی چیزی که از برای
تو بهتر است از دنیا و ما فیها پس برو بسوی ملکی که او را زوال نمیشود پس گفت السلام علیک
یا بن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا وبینک فی جنته سلام
و صلوات بر تو و اهل بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در دار رحمت خود حضرت فرمود
آمین آمین پس پا در میدان مردانگی نهاد و قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا آخر الامر
از کثرت جراحات از پا در آمد بیا بر شهدا ملحق گردید و بروایت سید بن طاوس پس سوید
عمرو بن ابی المطاع که از بزرگان بود و بسیار نماز گذار بود و بسیار ثابت قدم بود روانه میدان شد
و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف میزد و میانداخت بهر طرف حمله میکرد عاقبت آنقدر
زخم بر بدن شریفش زدند که بمیدان افتاد و در عداد کشتگان محسوب شد و حس و حرکت
برای او نماند کسی باو نپرداخت چون رمقی بر جانش باقی مانده بود بعد از آنکه بهوش آمد گوش
داد که میگویند قتل الحسین حسین را کشتند پس حرکت کرد و کاردی در چکمه خود داشت
آنرا بیرون آورد و با آن کارد شروع کرد بقتال نمودن و جنگ کرد تا او را بدرجه رفیعه
شهادت رسانیدند پس چند نفر از آن نامردان کشته شدند تا آنکه حجاج بن مسروق
موذن آنحضرت پیش آمد و زمین ادب را بوسید بعد از رخصت رجز خوان بمیدان شتافت
زمانی نگذشت که او را نیز بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن قین بجلی پیش آمد
و او نیز از بزرگان لشکر سید الشهداء بود و در راه با آنحضرت ملحق شده بود بعزم کشته شدن
همراهی آنحضرت کرده و زنش را طلاق داده او را بقبیله خودش فرستاد چون بمیدان [illegible]
که کشته میگردد و بالجمله بعد از آنکه رخصت خاص از آن اشرف ناس روانه بسوی میدان کارزار
شد و میگفت انا زهیر وانا ابن قین اذودکم بالسیف عن حسین منم زهیر بن قین که
شما را دفع میکنم بشمشیر خود از حسین و شعری چند خواند و حمله بر آن روباه صفتان کرد
و صد و بیست نفر از آن اشرار را بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر
بن اوس تمیمی بر او حمله کردند ضربتی بر او زدند تا او را از پای در آوردند جناب امام با او خطاب
کرد لا یبعدک الله یا زهیر خدا تو را از رحمت خود دور نگرداند و زهیر خدا لعنت کند

شهادت موذن آنحضرت و زهیر بن قین بجلی

مجلس ششم در بیان شهادت

کشته شد همچنانکه لعنت کرد کسانیرا که ایشانرا مسخ کرد بقرده و خنازیر پس حبیب بن
مظاهر پیش رفت و او مردی بود کهن سال و بخدمت پیغمبر خدا رسیده بود و هم بملازمت علی
مرتضی مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که آن پیر سعادتمند قرآنرا تمام حفظ داشت
و شبها خواب نکردی و از سر شب تا صبح قرآنرا ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو
از جد و پدر یادگاری پیری نورانی با فرزند چگونه راضی میشوم که عمدا روی حبیب بگریه در آرد
عرضکرد میخواهم در نزد جدت روسفید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان خود
محسوب بدارند بس که مبالغه کرد حضرت او را اجازه داد و رو بمیدان نهاد میگفت انا
حبیب و ابی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعر و انتم عند العدید اکثر و نحن اعلی
حجة و اظهر و انتم عند الوفاء اغدر و نحن اوفی منکم و اصبر حقا و انمی منکم و
اعذر یعنی ای گروه کوفه و شام بدانید منم حبیب بن مظاهر سوار نامدار در زمانیکه آتش
حرب شعله زند و شما اگرچه بحسب شماره بیش از ما هستید لکن حجت ما بر شما غالب و ظاهر
میباشد و اگر شما صاحبان غدر میباشید لکن مائیم صاحبان وفا که بعهد خود باقی میباشیم
و بر نیزه و شمشیر شما صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آن قوم اشرار حمله کرد و بتیغ بیدریغ
گروهی را بر خاک هلاک انداخت و جماعتی را از ضرب تیغ آتشبار دمار بر آورد حتی آنکه
با آن پیری شصت و دو نفر را بدرک اسفل رسانید پس نامردی از قبیله بنی تمیم نیزه بر او زد که
از پا در آمد خواست برخیزد حصین بن نمیر سکونی ضربتی بر او زد که بر زمین افتاد و آن
تمیمی ملعون فرود آمد سر مقدسش را از بدن مطهرش جدا کرد بروایت محمد بن ابیطالب موسوی
حصین بن نمیر سر او را برید و بر گردن اسبش آویخت و صاحب مناقب نقل کرده که بدیل بن
صریم سر او را از بدن برید و بر گردن اسب خود آویخت و رفت تا مکه چون داخل مکه
شد حبیب را پسری بود هنوز بحد بلوغ نرسیده بود سر پدر را دید در گردن اسب آن ملعون او را
شناخت بر او حمله کرد و او را کشت و سر پدر را گرفت صاحب مناقب میگوید زدن حبیب در هم
شکست حسین را پس فرمود عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی پس هلال بن نافع بجلی قدم
در عرصه نبرد گذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود به تیر انداختن و انفاق کرد تیرها
بر سینه سنگدلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر زد و تیغ از نیام کشید و میگفت
انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین حسین و علی ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک

شهادت حبیب بن مظاهر رحمة الله علیه

شهادت هلال بن نافع رحمة الله علیه

یاران و اصحاب حضرت

رائی و اولاقی عملی منم جوان یمنی از قبیله بجلی و دینم دین حسین و پدر حسین است اگر
کشته شوم امروز پس کشته شدن در راه خدا و آرزوی منست و همانست قصد من و من
میرسم بکردار و عمل خود و خود را بر آن قوم بیحیا زد تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار فرستاد
آخر الامر بازوهای آن شجاع نامدار را شکستند و او را اسیر کرده در لشکر پسر سعد بردند شمر
ملعون برخواست گردن او را زد و با بر شهدا ملحق گردید و بروایت محمد بن ابی طالب موسوی
جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده مادرش بنزد وی آمد گفت اخرج یا بنی و قاتل
بین یدی ابن رسول الله ای فرزند برخیز و قدم در راه وفا نه و در برابر فرزند پیغمبر
جهاد کن که وقت دریافتن سعادتست آن جوان برخواست عازم میدان شد جناب امام
فرمود ای جوان پدرت کشته شده شاید مادرت راضی بمیدان رفتن تو نباشد عرضکرد
مادرم مرا امر کرده بجهاد و مادرم مرا بخدمت تو فرستاده بعد از رخصت بمیدان آمد و میگفت
امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمة والداه فهل تعلمون
له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له لمعة مثل بدر المنیر امیر من حسین است
و نیکو امیری است حسین او سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار است پس
آیا او را نظیری و مانندی میباشد و روی انورش مثل خورشید تابان و ماه درخشان میباشد
پس شروع بمقاتله کرد جنگ کرد تا کشته شد سرش را بریدند و بمیان لشکر سید الشهداء
انداختند مادرش سر پسر را برداشت و گفت احسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قرة عینی مرحبا
نیکو جان فشانی کردی ای نور دیده و آن سر را بسینه ام پس آن سر را انداخت بسوی یکی از ظالمان
و او را کشت پس عمود خیمه را گرفت و رو بمیدان نهاد و میگفت انا عجوز سیدی ضعیفة
خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة من پیره زنی
هستم ضعیف و نحیف و از کار مانده و لکن میزنم شما را ای گروه کفار بضربتهای عنیف در
یاری فرزند فاطمه پس دو مرد را بجهنم فرستاد حضرت امر فرمود که برگرد و او را دعا کرد گفته اند
محمد بن ابی طالب میگوید که یکیک میامدند بنزد آن امام و میگفتند السلام علیک
یا بن رسول الله پس آنحضرت در جواب میفرمود بروید که ما هم از عقب میرسیم و این آیه را
خواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و بعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد و او را
غلامی بود شوذب نام با او گفت یا شوذب ما فی نفسک ان تصنع چه در نظر داری که کرده باشی

شهادت عابس بن شبیب شاکری و شهید شدن او و شوذب

مجلس ششم در شهادت یاران حضرت

گفت ما اصنع اقاتل حتی اقتل چه میکنم جنگ میکنم تا کشته شوم گفت همین بود گمان من بتو
پس با نزد ابی عبدالله آمد تا از اقربا نیز از قربانیان کوی خود داند همچنانکه دیگران در این سلسله
داخل شدند و در این خریطه منخرط گردیدند براکه امروز روز کار و دریافتن سعادت و بعد
از این روز روز حسابست نه روز کار پس پیش آمد سلام کرد و گفت یا اباعبدالله اما والله ما امسی
علی وجه الارض قریب و لا بعید اعز علی و لا احب الی منک بخدا قسم که در روی زمین
اندرون نبود یک عزیزتر و محبوبتر از تو در نزد من کسی نیست و لو قدرت علی ان ادفع
او اقتل عنک بشیء اعز علی من دمی و نفسی لفعلت اگر میتوانستم که ظلم و ستم و کشتن را
دفع کنم از تو بچیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد هر اینه میکردم پس گفت السلام علیک
یا اباعبدالله گواه باش که من بر دین تو و بر دین پدر توام و بر طریقه شما جان میسپارم این را
گفت و شمشیر را کشید و عمید را نهاد ربیع بن تمیم گوید چون دیدم او را که رو بمیدان میاید من
او را میشناختم و در جنگها دیده بودم شجاع ترین خلق بود پس گفتم ایها الناس هذا اسد
الاسود هذا ابن شبیب لا یخرجن الیه احد ایها الناس ابن شبیب شجاعنا بنا ابن
شبیب است کسی بجنگ او نرود که کسی مرد میدان او نیست پس آن نامردان ترسیدند و هر چند
ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمیاید فریاد میزد الا رجل الا رجل آیا مردی
هم نمیرسد آیا مردی نیست که بمیدان گذارد چون پسر سعد ملعون دید کسی جرأت مبارزت
او نمیکند امر کرد که او را از هر جانب سنگباران کنند چون این را دید دست از خود را از سر برداشت
و زره را از تن کند و دل بکشته شدن داد و با تن برهنه بران روباه صفتان حمله کرد و ایشان را
متفرق کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و می
زد و میانداخت من با او آشنا بود گفتم ای عابس اندیشی که خود را با سر و تن برهنه
در دریای حرب انداخته عابس گفت در راه دوست هر چه آید را رسد هلست اما انگاه اشرار
از بعد تمیدند او را از هر جانب احاطه کردند و نقد و سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از
حس و حرکت انداختند و سر مطهرش از بدن جدا کردند پس دیدم سرش در ابر بند بودند
دست گروهی بود این میگفت من کشتم او را و آن میگفت من کشتم او را پسر سعد گفت نزاع نکنید
که او را یک نفر نکشته پس عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری نزد آن بزرگوار آمدند و
گفتند یا اباعبدالله السلام علیک ما آمدیم جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر

شهادت عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری

و یاوران و اصحاب حضرت ع

روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش آمدید پیش آمدند و اشک از دیده میباریدند
حضرت فرمود ای فرزندان برادر چرا گریه میکنید بخدا قسم که امیدوارم که بعد از یک ساعت
دیگر دیده شما روشن شود و دل شما شاد گردد عرض کردند فدای تو شویم والله ما علی انفسنا
نبکی و لکن نبکی علیک و نراک قد احیط بک و لا نقدر علی ان ننفعک بخدا قسم که بر خود گریه
نمیکنیم بلکه گریه ما برای تو است که می بینیم که این جماعت خونخوار تو را احاطه کرده اند و نمیتوانیم که
نفعی بتو برسانیم و دفع این اشرار را از تو نمائیم حضرت فرمود بجهت اندوهی که بر حال من دارید
خدا شما را جزا دهد پس آن دو بزرگوار زینت احیا و امام ابرار را وداع گفته با دل پریش
دیدها اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردانگی را دادند تا آنکه سرهای خود را در راه
دین جد رسول الله در باختند و سر عزت باوج سعادت کشیدند پس آنحضرت را غلام ترکی بود
صالح و متقی و قاری قرآن عازم جانبازی شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه
خواست آنحضرت فرمود تو را بزین العابدین بخشیدم از او اذن و رخصت بگیر غلام بخدمت آن
بزرگوار آمد عرض کرد که بجهت جانباختن بخدمت پدرت رفتم فرمود اختیار من با شما است بخواهم
دهی با جان خود را نثار پدرت کنم حضرت فرمود من تو را آزاد کردم اختیار خود داری غلام
بخدمت آن امام همام آمد کیفیت را عرض کرد مرخص شد بدر خیمهای اهل حرم آمد گفت
ای خواتین جلالت عزت و کرامت مدتی خدمت شما کردم اگر تقصیر کرده باشم مرا حلال کنید
و در قیامت مرا فراموش مکنید از گفتگوی آن غلام اهل حرم بگریه در آمدند ایشان را وداع
کرده روانه میدان شد و رجز چند خواند سید الساجدین فرمود در خیمه را بر چینید که ببینم
ببینم چگونه حرب مینماید آن سعادتمند خود را بر آن قوم بیحیا زد و جمعی را بخاک هلاک
انداخت تا آخر الامر او را بزمین انداختند سید الشهداء بر بالینش حاضر شد چون او را
بان حال دید بگریه در آمد و روی مبارکش را بر رویش گذاشت آن غلام چشم را گشود سید الشهدا
را دید تبسمی کرد و روحش بریاض قدس پرواز کرد پس یزید بن زیاد شعثاء بمیدان تاخت
و هشت تیر داشت هر تیری که میانداخت حضرت میفرمود خدایا و بنداز تیرش را بنشانه آشنا کن
و بعوض از بهشت با و عطا کن و با آن تیرها پنج نفر از اعدا فنا را بجهنم فرستاد آخر
بر او حمله کردند و بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد
و قاریان قرآن بود بمیدان رفت و خود را بر آن مخالفان زد و بهر طرف که رو میکرد

شهادت غلام ترک آزاد کرده سید سجاد ع

شهادت زید بن زیاد شعثاء

شهادت ابو عمرو نهشلی

مجلس هفتم در شهادت اولاد عقیل و قاسم بن حسن

ایشانرا درهم میشکافت و بعد از قتال بسیار بر میگشت بخدمت امام اخیار و میگفت اَبْشِرْ هُدِیتَ الرُّشْدَ تَلْقَی اَحْمَدَا فِی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صَعِیدًا بشارت باد ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا را در بهشت فردوس و در درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت آخر الامر ملعونی که اورا عامر بن نهشل میگفتند اورا شهید کرد و سر اورا از بدن شریفش جدا کرد لِلّٰهِ کَمْ بَدْرٍ سَعِیدٍ فِی التُّرَابِ ثَوٰی وَاَنْجُمٍ فِی عِرَاضِ الطَّفِّ قَدْ اَفَلُوا چه بسیار از ماههای فلک عزت و جلالت که بر زمین افتادند و چه ستارهای درخشان که در زمین کربلا از جور تیره روزان غروب کردند وَکَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ اَبْلٰی مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظَّمَا وَهَجِیرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلُ چه بسیار از رویهای نورانی که پژمرده گردیده بجهت شدت حرارت تشنگی و حرارت آفتاب وَکَمْ رُؤُسٍ عَلَی الْاَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ نَجِیعِ دِمَاهَا شَیْبُهَا عَطِلُ

مجلس هفتم در بیان کیفیت شهادت اولاد عقیل و قاسم بن حسن ع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ وَعَلٰی اَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللّٰهِ وَعَلٰی اَنْصَارِ دِینِ اللّٰهِ وَعَلٰی حُفَّاظِ شَرِیعَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الْمُجَاهِدِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَعَلَی النَّاصِحِینَ فِی جَنْبِ اللّٰهِ وَعَلٰی بَاذِلِی الْاَرْوَاحِ لِوَجْهِ اللّٰهِ وَعَلَی الْخَائِضِینَ فِی بِحَارِ السُّیُوفِ وَالْاَسِنَّةِ فِی مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَعَلَی الثَّابِتِینَ فِی نِیرَانِ الْکِفَاحِ فِی طَاعَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الْاَبْدَانِ الْمُعَفَّرَةِ فِی عِبَادَةِ اللّٰهِ وَعَلَی الدِّمَاءِ السَّائِلِینَ وَالدُّمُوعِ السَّائِلَةِ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَی السَّادَاتِ الْعَلَوِیَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْبَنَاتِ الْهَاشِمِیَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الشُّیُوخِ وَالشُّبَّانِ اَلسَّلَامُ عَلَی الرِّجَالِ وَالنِّسْوَانِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَبْدَانِ السَّلِیبَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاَجْسَادِ التَّرِیبَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْخُدُودِ الْمُعَفَّرَةِ وَالْجِبَاهِ الْمُخَضَّبَةِ وَالْاَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَةِ وَالرُّؤُسِ الْمُشَالَةِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَذْبُوحِ مِنَ الْقَفَا اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَحْرُوقِ الْخِبَاءِ وَمَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ بَکٰی عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ وَتَزَلْزَلَ لَهُ الْعَرْشُ الْجَلِیلُ وَعَلٰی اَنْصَارِهِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقِیلٍ اَلسَّلَامُ عَلَی الصَّرِیعِ الْمُرْتَجٰی وَعَلٰی مَنْ نَصَرَهُ مِنْ وُلْدِ الْمُجْتَبٰی وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَاَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی ظاهر این شریفه

قاسم بن حسن علیهما السلم

بیان لزوم یا رجحان احسان و نیکی بوالدین است و بیان وجه استحقاق ایشان باحسانست بجهت آنکه متحمل مشاق عظیمه میشوند زیراکه حمل میکند مادر اورا از روی اکراه بجهت تعبی که باو میرسد و وضع میکند از روی اکراه بواسطه مشقتی که باو میرسد و تعبیکه در مدت حمل و رضاع که مدت سی ماه است لااقل باو میرسد و حکم بلزوم احسان بوالدین از احکام مقرره شرعیه میباشد در کتاب و سنت مکرر امر بآن میشده بلکه لزوم شکر ایشان و شکر هر منعمی عقل حاکم بآن میباشد و معلوم است که انعام والدین بفرزند انعامی است عظیم زیراکه اولا واسطه وجود او شده اند و ثانیا در زمانی که اورا تمیز نبود و نفع و ضرر خود را نمیفهمیدند از مکاره محافظت کردند و خود را گرفتار باو خورانیدند و برخود تنگ گرفتند باو وسعت دادند ولهذا خداوند جلیل شکر ایشانرا عظیم و آنرا مقرون بشکر خود گردانیده میفرماید اَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ و بالجمله سفارش الهی و تاکید در احترام و احسان بوالدین و مذمت بر مخالفت و اذیت ایشان و عقوق ایشان فوق از حد احصاء است بلکه در قرآن احسان را مقرون بتوحید خود گردانیده میفرماید وَقَضٰی رَبُّکَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا یعنی حکم فرمود خدای تو که پرستش نکنید مگر اورا و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد باحسان و نیکی بوالدین و حدیثی وارد شده یَفْعَلُ الْبَارُّ مَا یَشَاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ النَّارَ وَیَفْعَلُ الْعَاقُّ مَا یَشَاءُ اَنْ یَفْعَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ یعنی احسان کننده بوالدین هرچه میخواهد بکند که داخل جهنم نخواهد شد هرگز بهیچ عمل شری و عاق والدین هر عملی که میخواهد بکند که هیچ عمل خیری داخل بهشت نخواهد شد و از حضرت صادق ع روایت شده است که مردی آمد نزد حضرت رسول ص عرضکرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و شایقم حضرت فرمودند باو که جهاد بکن در راه خدا اگر کشته شوی در راه خدا زنده خواهی بود و اگر زنده باشی روزی داده میشوی و اگر در آن بمیری اجر تو بر خداء است و اگر برگردی از گناهان بیرون میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده باشی گفت یا رسول الله مرا پدر و مادر پیری است که بمن انس دارند و ناخوش دارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد حضرت فرمود پس با ایشان در پیش پدر و مادر خود فوالذی نفسی بیده لاُنْسُهُمَا بِکَ یَوْمًا وَلَیْلَةً خَیْرٌ مِنْ جِهَادِ سَنَةٍ قسم بخدا بنگه جانم در قبضه قدرت اوست که انس گرفتن ایشان بتو در یکشب و روز بهتر است از جهاد در یکسال چون این را دانستی بدانکه حیات دو حیات است حیوة صوری ظاهری و حیوة معنوی و حقیقی و آن حیوتی است که مرکی

مجلس هفتم در شهادت ... و اولاد

ذریتی ندارد و زندگانی استکه فنائی در عقب ندارد و این عزتی استکه ذلتی بعد از آن
نیست و غنائی استکه فقری بعد از آن نیست و شکی نیست که هرگاه والدین صوری که واسطه
حیات صوری هستند این قدر حق ایشان عظیم باشد و نزد عقل و شرع پدر و مادر
حقیقی که باعث حیات حقیقی هستند حق ایشان بمقدار عظیم خواهد بود و والد حقیقی امام
میباشد که بواسطه او حیات حقیقی ما حاصل میشود بلکه این حیوة ظاهری و این نشاه
دنیویه و آنچه در آن میباشد نیز بواسطه وجود فایض الجود ایشانست اگر از وجود
مرتبه کینونت ایشان نبود عالم و ما فیها نبود و خلق نمیشد و اگر از برکت نفوس قدسیه ایشان نبود
نزول برکات و دفع بلیات نمیشد و عالم باقی نبود و این مراتب در نزد اهل معرفت بسیار
واضح و هویداست و در اخبار اهل بیت تصریح بان شده مکرر چنانچه امیر المؤمنین ع
بطارق بن شهاب میفرماید در حدیث طویلی که فهم رأس دایرة الایمان وسماء الوجود
وقطب دایرة الموجود وضوء شمس المشرق ونور قمره واصل العز ومبدئه ومنتهاه
یعنی ایشانند ابتدای دایره ایمان و فلک وجود و قطب دایره موجودات بانکه دایره وجود را
مرکز میگردد و ایشانند روشنی آفتاب و ماه و اصل و بیخ عزت و جلالت و ابتدا و انتهای
آن و در حدیث دیگر از حضرت باقر ع روایت استکه میفرماید در حدیث طویلی که بنا فتح الله و بنا
یختم الله ونحن ائمة الهدی والعروة الوثقی ونحن الاولون ونحن الآخرون یعنی بما فتح
و افتتاح کرد خدا امر عالم را و بما ختم میشود یعنی مائیم پیشوایان هدایت و عروة الوثقی مائیم
اولین مائیم آخرین و در آخر حدیث میفرماید نحن السراج لمن استضاء والسبیل لمن اهتدی
ونحن القادة الی الجنة نحن الجسور والقناطر نحن السنام الاعظم بنا ینزل الغیث و
بنا ینزل الرحمة وبنا یدفع العذاب والنقمة و در این آیه شریفه مذکور مخصوص تفسیر
والدین بحسنین شده چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده استکه الاحسان رسول
الله وقوله بوالدیه احسانا انما عنی الحسن والحسین مراد از احسان در این آیه رسول خداست
و مراد از والدین حسنین است و بنا بر این احسانا منسوب بر علیتست و حاصل مفاد آیه
این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسنین ع بجهة انتساب ایشان برسول الله
و تتمه آیه صریح است باین معنی زیرا که حسین ع بود که مادرش حمل او را از روی اکراه و وضع
او را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند تو را شهید میکنند بیگفته کنم

... عقیل و قاسم بن حسن ع

فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث استکه چون پیغمبر را بشارت دادند
بولادت حسین ع و آنکه امامت در صلب اوست پس خبر دادند او را بشهادت آنحضرت
پس جناب رسالتمآب خبر ولادت حسین ع و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه داد پس
فاطمه حمل برداشت از روی اکراه و حضرت صادق ع فرمودند فهل رأیتم احدا یبشر
بولد فیحمله کرها یعنی آیا دیدید احدی را که بشارت دهند به پسری پس ناخوش داشته باشد
حمل او را یعنی که فاطمه بود که مغموم بود و کراهت داشت بجهة آنچه باو میرسید از شهادت
و وضع کرد او را از روی اکراه و ابن قولویه از حضرت صادق روایت کرده استکه جبرئیل
نازل شد بر پیغمبر خدا و عرض کرد یا محمد خداوند جلیل تو را سلام میرساند و بشارت
میدهد تو را بفرزندی که از فاطمه متولد میشود که امت تو بعد از تو او را میکشند
حضرت فرمود سلام بر پروردگار من باد و حاجتی نیست بفرزندی که امت من او را میکشند
جبرئیل برگشت و باز عود نمود و گفت خدا تو را سلام میرساند و میفرماید که امامت
و ولایت و وصایت را در او قرار میدهم پیغمبر فرمود راضی شدم پس آنحضرت فرستاد
نزد فاطمه که بشارت میدهد مرا خداوند بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه
جواب فرستاد که مرا حاجتی نیست بچنین فرزندی حضرت فرستاد که خدا در ذریه او قرار
خواهد داد امامت و ولایت و وصایت را فاطمه فرستاد که راضی شدم فحملته کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا او را حمل برداشت از روی اکراه و گذاشت او را
از روی اکراه و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه مدت حملست و بیست و چهار ماه
مدت زمان رضاع و در حدیث دیگر جناب صادق ع تصریح فرمود که در حق حسین ع نازل شد
این آیه و وصینا الانسان پس بمقتضای وصیناه احسان با ایشان لازم و بدلالت عقلی و نقلی
شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این والدین استکه
مقرون بشکر خدا است و احسان باین والدین استکه مقارن با توحید است پس کسی که ایشان را
شکر نکند شکر نکرده است خدا را و کسی که باین والدین احسان نکند توحید را ناقص کرده
ابن طاوس ره ذکر کرده که اشکر لمن لولاهم لما خلقت شکر کن کسانی را که اگر نبودند ایشان
خلق نمیشدی اگر ایشان را شکر کردی خدا را شکر کردی اگر ایشان را تعظیم کردی خدا را تعظیم
کردی اگر ایشان را احسان کردی بخدا احسان کرده مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر خدا روا

مجلس هفتم

کرده که چون خدا عرش و ملائکه حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف
کنند بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند فرمود صلوات بفرستید بر حبیب من
که او را از نور عظمت خود خلق کردم گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا
و ثنا گوئیم ترا پس امر فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو ایا کم کنیم تسبیح ترا و بجای
ان صلوات فرستیم بر حبیب تو پس ندا رسید بایشان که اذا صلیتم علی حبیبی محمد سبحتمونی
وهللتمونی هرگاه شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس
احسان ایشان از لوازم میباشد و نیکی بایشان از واجبات است عقلا و شرعا زیرا که عقل حاکم
بلزوم احسان بوالدین است و عدم جواز عقوق ایشانست پس چگونه نسبت بایشان که والد
حقیقی و سبب وجود هر شئی میباشند هر چیز لازم است احسان ایشان و تعظیم ایشان
و همه چیز بایشان احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند همچنانکه در حدیث
زائد جبرئیل خبر داد به پیغمبر که در ان روزی که کشته میشود در ان سبط تو و خویشان او
و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت و تزعزعت الارض من اقطارها و مادت
الجبال و کثرت اضطرابها یعنی اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب
خواهند امد و دریاها بموج و تلاطم خواهند امد و اسمانها بلرزه خواهند امد بجهة غضب
و غیظ انچه میکنند دشمنان تو نسبت بذریه تو بجهة عظم شمردن هتک حرمت تو و لا
یبقی شئ من ذلک الا استاذن الله عز و جل فی نصرة اهلک المستضعفین المظلومین
چیزی نخواهد بود از اینها مگر انکه طلب اذن میکند از خدا در یاری اهل بیت تو که ضعیف
و مظلوم‌اند پس تا مدرک نمیکند این امر که هر جمادی ایشانرا یاری میکند و در صدد حمایت و احسان
بر ایشان میباشند و انانی که خداوند جلیل او را وصیت میکند باحسان ایشان کروهی
از ایشان بر ایشان ظلم میکنند و انها را می کشند و اسیر میکنند و گروهی ایشانرا وا میگذارند و
با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان ایشانرا یاری نمیکنند بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی
میکنند بر قتل او و خوشحالی میکنند بمظلومیت و سبحان الله اینها را چگونه تصور میتوان کرد
با ان احسان و نیکی که بر همه کس لازم شد نسبت بایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بایشان و امام
فرموده دوستان ایشان بجا اورند و شیعیان ایشان کوتاهی نکردند و کسانیکه در خدمت ایشان بودند
احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و بجان با ایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشانرا

متابعت کنند و حق احسان کسانی کردند که جانهای خود را در راه محبت ایشان باختند و جان
و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند و بواسطه احسان با ایشان خداوند هم با ایشان احسان
کرد و چنان مرتبه ایشانرا بالا برد که محسود عالمیان شدند و اعاظم علما و مومنین با ایشان
و انی بایشان خطاب میکنند و اما نسبت بامثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه
ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرد احسان ما نسبت بایشان حیثیة الامجة ایشان و ذکر
مناقب ایشان و زیارت قبور شریفه ایشان و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و
زیارت ایشان را ترک کنیم چه احسان با ایشان کرده ایم و وصیت خدا و سفارش پیغمبر را
کجا بعمل اورده ایم پس میتوان حکم کرد بوجوب اقامه تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت ایشان از باب
لزوم بر و احسان با ایشان که ثابت است عقلا و نصا و حصول ان در ضمن این امور مذکوره پس
هر یک از این امور از افراد مخیر فیها میباشد و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیر متصف
بوجوب میباشد فی الجمله اما انکه گریه بر ایشان احسان بر ایشانست واضح است و در اخبار و
نصوص تصریح باین شده چنانچه ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از زراره بن اعین که حضرت
صادق ع فرمودند در حدیث طویلی که ما من عین احب الی الله و لا عبرة من عین بکت و دمعت
علیه یعنی چشمی در نزد خدا محبوبتر و ابی بهتر در نزد خدا دوست تر نیست از ان چشمی که بگرید
و بریزد اب چشم خود را در مصیبت جدم و ما من باک یبکیه الا و قد وصل فاطمة و اسعدها
و وصل رسول الله و ادی حقنا یعنی گریه کننده نیست که بر او بگرید مگر انکه نیکی کرده است
بجدام فاطمه و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است بر پیغمبر و ادا کرده
است حق ما اهل بیت را و ما من عبد یحشر الا و عیناه باکیة الا الباکین علی جدی یعنی بنده
نیست که محشور گردد مگر انکه دیدهها او گریان میباشد مگر گریه کنندکان بر جدم که محشور
میشوند با دیدهها روشن و بشارت باو میرسد از جانب خداوند عالمیان و اثار سرور و
خوشحالی بر رویش ظاهر میباشد الخلق فی الفزع و هم امنون و الخلق یعرضون و هم حداث
الحسین تحت ظل العرش و فی ظل العرش لا یخافون سوء الحساب ای زراره در روز قیامت
مردم در جزع و فزع میباشند و ایشان از فزع قیامت ایمنند و خلق را بمقام حساب و
عرض الهی میبرند و ایشان در سایه عرش الهی با حسین هم صحبت میباشند و خوفی از حساب
ندارند با ایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت حسین را اختیار

مجلس هفتم شهادت اولاد

میکنند حور العین و غلمان بهشت با ایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق شما میباشیم
تعجیل کنید ایشان سر بالا میکنند که پیغام ایشانرا بشنوند ببینند شاید مروری که از مجالست
انحضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که انحضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل
عالم دارد از انجمله از برکت جد و پدر و برادرش خدا جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام
تا بهشت از انش حرام گردد و عذاب ابد را از تو برداشت پادشاهی سرمدی را بتو انعام کرد
و تعلیم کردند معرفت و خدا شناسی او طریقه عبودیت و بندگی او کیفیت سلوک خداپرستی را
و ترا اشنا کردند با خداوند تو و منعم تو تا در هر دو زمانی که و و نظر کرد او را بجوانی ترا نجات
دهد و اموختند بتو علم و اداب و حکم و معارفی اکه بر تو بنده علم و معرفت مرتبات از هر خیری
بالاتر باشد حضرت پیغمبر فرمایند من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی کسی که یکحرف تعلیم کند
بمن مرا بنده خود کرده است یا تو چقدر مراتب از علوم و معارف ترا بنده خود نکردند و اگر
بنده ایشان میباشی اینست حق بندگی که اقایت را بشمشیر کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه
کنند و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با اینهمه اهی از سینه نکشی و نالهٔ بلند نکنی
و اشک از دیده نریزی و خاک غم بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی ای لعینی کیف تلتذ الکری
و جفونهم لم تکتحل برقاد ای باد چشم مرا چگونه بخواب راحت میرود با لذت خواب مرود
و حال انکه سادات و موالی من از ترس دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت ای لقلبی بالزلال
شرابه و قلوبهم بلظی الهجیر صواد ای باد قلب مرا که ابهای خوشگوار مینوشند و حال
انکه موالیان من از شدت تشنگی جگرها و احشای ایشان خشک شد بود ای لجسمی کیف یهناه
الوطی و جسومهم ما وطئت بمهاد ای بر این بدن بیباک که چگونه گوارا است بر او خوابیدن بر فرش
و تکیه کردن بر فرش و حال انکه بدنهای منوره سادات مرا بر زمین انداختند بابی و امی الهاشمیات
اللاتی قد هتکت بالقید و الاصفاد پدر و مادرم بفدای ان زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح
شد بود بر بستن ریسمان و قید دشمنان ببرید بهن علی المطایا حسرا شعثا بغیر وطاء علی
الاعواد ایشانرا پژمرده و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و میگردانیدند تو تولی الی
راس الحسین و تشتکی ما نالها من معشر الاوغاد ای اخی بعد العز عز نصیرنا فعزونا
بندو امدی الاباد او شکایت دل خود را و ظلم ظالمان را بسر بریده برادر خود میکردند
که ای برادر بعد از ان عزتهائی که بود ما را چنان ذلیل کردند بعد از تو که یاوری

عقیل
قاسم بن حسن

نیست ما را و فریاد رسی نمیباشد ما را ای اخی یا روحی و روح مسرتی و قرین افراحی
محل ودادی قم و انظر الاولاد فی ذل السبا و السب للاباء و الاجداد ای
برادر ای جان و روح روان من وای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلهای یتیمت را
و اولاد بیکست اکه یکجا در دست اسیر مبتلا و بیجا جد و پدر ایشانرا ناسزا میگویند
هل نظرة یا واحدا اطفی بها ما اشتکیه من لظی الابعاد ای یگانه من یا میشود که یکنظر
بر من کنی و اتش سوزان مفارقت را بان تسکین دهی با ان حقوق ایشانرا بحقوق والدین
ظاهری نسبت نتوان داد و نعمتهای سادات بنعمتهای ظاهری نتوان سنجید
اگر والدین تو واسطه وجود ظاهری تو شدند ایشان سبب وجود ظاهری تو و والدین
تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدینت ترا از بلاها حفظ کردند ایشان سبب دفع بلاهای
دنیا و اخرت تو شده اند و اگر والدینت بر تو مهربانی کرده اند و محبت بتو کرده اند
ایشان مهربانتر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلاهای عظیم شدند
بجهت راحت تو و نجات تو اگر منکوئی نه پس بشنو ام سلمه روایت میکند که روزی پیغمبر
داخل شد و در عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و در کنار انحضرت نشستند
پس انحضرت حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانید و گاهی انرا میبوسید
و گاهی این را تا انکه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری
گفت چگونه دوست ندارم و حال انکه ایشان دو ریحانه منند در دنیا و دو نور چشم منند گفت
یا نبی الله خدا حکمی درباره ایشان فرموده پس صبر کن بر ان حضرت فرمود انحکم چیست ای
برادر جبرئیل گفت قد حکم علی هذا الحسن ان یموت مسموما و علی هذا الحسین ان یموت
مذبوحا خدا حکم فرموده و مقدر کرده که این فرزند حسن بزهر شهید شود و این فرزند
حسین بقهر سر بریده شود و هر پیغمبری را دعای مستجاب میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا
این مصیبت را از ایشان دفع کند و ان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة فی شفاعتک للعصاة
من امتک یوم القیمة و اگر خواهی مصیبت ایشانرا ذخیره گردانی از برای شفاعت
گناهکاران امت در روز قیامت حضرت پیغمبر فرمود ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی
نمیخواهم مگر انچه او میخواهد و قد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی
العصاة من امتی و یقضی الله فی ولدی ما یشاء دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد

مجلس هفتم شهادت اولاد عقیل

ازبرای شفاعت گناهکاران امتم وآنچه میخواهید در حق فرزندانم حکم فرمایید انا بیحاجت است
که بعضی از عرفاء نقل کرده اند که در روز الست در عالم ذر حقتعالی چون خلق کرد خلق را
حکم کرد بر همه ایشان که هرکس که معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و باآتش بسوزد
فقدم الحسین وضمن ذنوب شیعته بقتله فی کربلاء وسبی نسائه پس جناب سید الشهداء قدم
پیش گذاشت و ضامن شد گناهان شیعه خود را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر
شوند زنانش و از اینجا است که شیخ عارف شیخ احمد احسائی در بعضی از مراثی خود باین معنی اشاره
میکند در مقامی که اصحاب آنجناب در مقام جانفشانی بر آمدند آنحضرت بایشان فرمود
قد تمنونی وانا اتمنا جئنا لکم افدیکم من لظی بمهجتی اشتریتکم نادیا کیف سبقتم بالفداء
والشراء شما خود را فدای من میکنید و جان مرا میخرید و حال آنکه من آمدم که شما را بخرم
از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بدهم من شما را خریدم پیش و من خریدار شما بودم
روز اول چگونه میخواهید شما سبقت گیرید و جان مرا بخرید از شمشیر دشمنان هزار جان
شیعیانت بفدای مهربانیت ای اباعبدالله کاش همه شیعیان بفدای یکموی تو میشدند بلکه شیعیان
را بلکه عالم را قابلیت این نبود که خاک پای تو بود بجهة راحت ایشان از این امر را خداوند
حکیم میداند با اینکه ثمرات چند بر این مرتب میباشد که احصا توان کرد خدا امر نمود بجهت او
قرار فرمود که باین نمیرسد مگر بکشته شدن چنانچه بنا بقاذکر با قسم و در حدیث است از حضرت
صادق ع که بعد از آنکه پیغمبر خدا بام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن او را ام سلمه
عرض کرد که دعا کن که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمود و قد فعلت فاوحی
الله الی ان له درجة لاینالها احد من المخلوقین وان له شیعة یشفعون ویشفعون
وان المهدی من ولده یعنی من این دعا را کردم خدا بمن وحی فرستاد که او را درجه ایست
که احدی از مخلوقین باو نمیرسد و این بجهة شهادت است و یکی دیگر اینکه مهدی امت از اولاد
او میباشد و حقیقت امر اینست که آنجناب جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود
کرد و فدای امر خدا نمود و امری باو فرمودند اطاعت کرد و سر نپیچید چنانچه شیخ جلیل القدر
شیخ حسین بن عصفور بحرانی در کتاب فوادح از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبدالله
روایت کرده است که چون حسین ع عازم عراق شد رفتم در نزد او و عرض کردم تو فرزند
پیغمبری و احد سبطینی صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادرت حسن

و قاسم بن حسن ع

حکایت جابر بن عبدالله در زمانیکه سید الشهدا عازم عراق بودند

صلح کرد بدرستیکه برادرت صاحب رشد و عقل بود و موافق بود حضرت فرمود یا جابر
قد فعل ذلک اخی بامر الله ورسوله وانا ایضا افعل بامر الله ورسوله آنچه برادرم کرد
بامر خدا و رسول بود و من هم آنچه میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا
و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را ببینی که بتو بگویند که آنچه را میکنم بگفته ایشانست
پس اشاره کرد باسمان دیدم درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا و علی مرتضی
و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر طیار فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند پس از جا
برجستم بی اختیار و واله و حیران شدم ناگاه رسول خدا رو بمن کرد فرمود الم اقل لک
امر الحسین قبل الحسین یا جابر آیا من نگفتم بتو و خبر ندادم بتو حکایت حسین را پیش از حسین
لا تکون مؤمنا حتی لا تکون لائمتک مسلما ولا تکون معترضا ایمانت صحیح نیست
تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض بر ایشان مسدود نکنی آیا میخواهی ببینی جایگاه
فرزندم حسن و جایگاه معویه را و جایگاه فرزندم حسین ع و جایگاه یزید ملعون را گفتم
بلی یا رسول الله پس پای بر زمین زد زمین شکافته شد دریائی ظاهر شد اشاره کرد دریا
شکافته شد تا هفت دریا زیر آن آتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره و ابی جهل و معویه
و یزید را با مرده شیاطین در سلسله عظیمی بزنجیر کرده بودند و سخت تر عذاب ایشان از همه اهل جهنم بود
پس فرمود ارفع رأسک سر بالا کن سر بالا کردم دیدم درهای آسمان گشوده شد
و اعلی درجات بهشت بنظرم آمد پس دیدم جناب پیغمبر با همراهان بالا رفتند چون بلند شدند پیغمبر
صیحه زدند یا بنی الحقنی ای نور دیده ملحق شو دیدم سید الشهداء نیز بایشان ملحق شد
و بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلی درجات بهشت جا گرفتند پس در آن مکان
پیغمبر نظر کرد بمن و دست حسین ع را گرفت و فرمود یا جابر هذا ولدی معی هیهنا فسلم امره
ولا تشک تکن مؤمنا ای جابر این فرزندم حسین است و با من است در اینجا تسلیم کن امر او را تا
مؤمن باشی جابر گفت فعمیت عینای ان لم اکن رأیت ما قلت من رسول الله کور
شود دیده من اگر آنچه را گفتم ام ندیده ام از پیغمبر بار دیگر چون تامل کنی باز گشتن این امور
اینست که بجهة نجات امت و خلاصی ایشان متحمل این بلاها و اذیتها شدند پس کو حسان
تو در مقابل این احسانها اگر پدرت برود ببین چگونه لباس مصیبت میپوشی و جامه
صبر و آرام را چاک میسازی نمیدانم که بجهة کشته شدن حسین ع که همه شیعیان او یتیم شدند

وابواب فیوضات الهیه را بر روی ایشان ببندد و چگونه داغی بر دل اهل عالم گذاشتند
چه خواهی کرد بکمات اینکه این گریهها و این نالهها نغز بیا اینستکه لا یوم سیدالنس و جان و
پاره تن پیغمبر خدا بوده باشد بجد اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمان و زمین گریه
کنند و ندبه و نوحه نمایند ابدالابدین هر آینه مقصر خواهند بود بجهة بزرگی این مصیبت
وعظمی این بلیه فیا معشر الاحباب قوموا وهرجوا وصیحوا صیاحا یسمع الصم بالوغا
ویا زمرة النداب نوحوا وحنوا اصیحوا صیاح الخلق من شدة الرزنا ای گروه دوستان
برخیزید و غرش کنید و مثل رعد نعره زنید و بصدای بلند فریاد زنید که کوهها را بشنوانید
وای گروه ندبه کنندگان شیون کنید و خروش کنید بنحوی که گوشها را کر نمایید فان ابن
خیر المرسلین محمد صریع مع الاعقاب فی بنیه زیرا که فرزند بهترین پیغمبران را با اولاد
واقوام و اقربا بش از روی قهر در زمین کربلا بر زمین انداختند الهفی بقوم ذی نفوس
کریمة احیطوا باخوان الخنازیر والضحی تاسف واندوه من بر آن نفوس مکرم که فرو
گرفته شدند در میان خوکان بادیه ضلالت و سکان وادی جهالت و شقاوت احاطتهم
الباغون یبغون قتلهم بحقد قدیم کان من صدرهم غلا فرو گرفتند ایشان را جماعة
ستمکار بجهة رنجش خون ایشان بجهة کینه دیرینه که در سینههای ایشان بجوش آمد لقد
قتلوا ظلما وصارت رؤسهم تدور علی الافاق کالبدر فی الدجی بتحقیق که کشته شدند
آنگروه مظلوم از روی ظلم و ستم و سرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فهاتلک ابدان
خونه دون مجدها وتلک رؤس عالیات علی القنا پس دیده بصیرت را بگشا و ببین
ایشان نگر که اینک بدنهای ایشانست که بان مجد و بزرگی که بود ایشان را بر زمین افکندند
واینک سرهای مقدس ایشانست که بر نیزهها بلند شد وتلک الذراری من سلالة احمد
یعنی اساری لا خفیر ولا مطا اینک اسیران از جگر گوشگان پیغمبرند که اسیر بند بدست
اشرار که ایشان را فریادرسی و یاری کننده نیست اساری لاهل الهند تفدی وتطلق اساری
لاهل البیت تبقی بلا فداء آه آه اسیران هند فریک و فدیه داده میشوند و خلاص میشوند
واسیران اهلبیت را فدیه نیست و خلاصی نمیباشد فیا صاح اجزع من یزید وجوره
وبغی اهالی الضم والغی والردی الموا بامر لیس یعهد مثله وهموا بنکر لم یکن
سبیه یری آه صاحب من جزع و فزع کن از یزید و ظلم او از دست ستمکاران گمراه

که کاری را در نظر گرفتند که مثل آن شنیده نشده بود و معصیتی را مرتکب شدند که مثل
آن دیده نشده بود اباحوا حمی قد تحدوا من حریمه احلوا دما لیست تکافیه الدماء
امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بود از پیرامون آن و خونی را حلال کردند که همه خونها
عالمیان بان برابری نمیکند عزیز علی الخلق تعیشا عقیبا مضی اهل بیت لا یقاسون بالوری
بعد از رفتن سادات خلق و شهید شدن امام عالمیان دشوار است زندگانی بر دوستان
و بر همه خلق نمیدانم کدام دل است که در این مصیبت گداخته نشود و کدام سینه در این بلیه
شکافته نشد و کدام دیده است که خونبار نمیگردد و کدام چشم است که اشکبار نمیباشد
کفار را با حسین آشنائی نمیباشد و او را نمیشناسند و با اینحال بر ماتمش منکرند و لوا
مصیبتش را بر پا مینمایند و نصحت سوختند که مشرکین هند در اکثر بلاد ایشان در ایام
ماتمش از مشاغل دنیا بالمره دست میدارند و با اینکه اکابر ملکه اکثر ایشان بر تخت
و سریر می نشستند و میخوابیدند در این ایام خاک نشین میشوند بلکه بسیاری خاکستر نشین
میگردند و خود را از اطعمه لذیذه مثل گوشت و غیره باز میدارند و اخراجات عظیمه میکنند
و اینها عبرتی است بجهة اهل اسلام زیرا که ایشان سزاوارند که خاکستر نشین کردند
و ترک لذائذ نمایند نه آنکه اسباب شادی فراهم آورند و مجالس را زینت دهند و اطعمه
لذیذه صرف کنند و در مجالس مردان و خوش خوانان بانواع تغنی و دروغ و هزلیات قیام
نمایند و رقاصان برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم آن را تعزیه گذارند چرا دل البامرا اند
نمیسوزد شانی چرا دیدهات مجروح نگردید و چرا آثار اندوه بر رویت ظاهر نگردید یکی از ثقات
نقل میکرد از یکی از کسانیکه مدتی در هند بود که یکی از بلاد هند رفتم و از ایشان پرسیدم
که شما چرا تعزیه میدارید و گریه میکنید گفت از جهة آنکه پسر وزیر خدا را کشتند آخر من
اگرچه غلط گفت خدا را وزیر نبوده اما تو گریه کن که پسر پیغمبر خدا را کشتند و دختران
پیغمبر خدا را اسیر کردند و خانهای پیغمبر خدا را خراب کردند ای تو بنکو نشناخته حیدر را
و در دست یزید خورده شدت قباحت این ظلم را علی بن عیسی صاحب کشف الغمه که از مشاهیر علمای
شیعه میباشد در کتاب کشف الغمه خود کرده عش بجهة فضائل و احوال ائمه میباشد
در مقام بیان احوال سید الشهداء میگوید خدا میداند که خوشم نمیاید که خوض در
بیان ذکر این خبر را بحضرت و بر اهل بیت او وارد شد نمایم زیرا که آن جگرها را می شکافد

مجلس هفتم در شهادت اولاد

ودلها را باتش میسوزاند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبت آن بزرگوار میگوید
ولمّا وصل القلم فی المیدان الی هذا المقام ابدت لی الأیّام من الآلام ما صنع من اتمام
المرام علی اتمّ الاقسام ولو برز خوض من نظام الکلام دون موقف الاختتام چون کمیت قلم
در میدان بیان احوال ستمدیده باینمقام رسید چنان آلام نهان و سوزش درون روی داد و شد
که مانع شد از اینکه اینمطلب را درست تمام نمایم و در جای دیگر میگوید که بجهت عظمی این خبر واقع
بر انحضرت شد و شدت مصیبتها و مشکل بود مرا شنیدن این فاجعه و ممکن نبود که گوش میکردم
و نمی نشستم در مجالسی که در عاشورا ذکر اینحکایات میشد زیرا که بجهت شنیدن اینحکایات در دل
خود درد عظیم و سوزش مفرطی مییافتم و در خود جزع و فزع بی اختیار میدیدم و غایت این خبر میتوانم
اظهار کرد این بود که اشک بریزم و بگریم و لعنت بر قاتلانش کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمی
کرد و میترسیدم که بی اختیار اعمال غیر لایق از من صادر شود چه نیکو گفته بخدا قسم که گریه کردن این
سوزش را فرو نمی نشاند و اشکها ندیدم زیرا که بجهت این آتش را خاموش نمیکند و ناله و نوحه این مصیبت را
لایق نمی باشد باید دلها شکافته شود و جانها کباب شود سید الساجدین میفرماید ای قلب
لا ینصدع لقتله ای فؤاد لا یحنّ الیه ای سمع یسمع الثلمة التی ثلمت فی الاسلام کدام دل است
که بجهت قتل و شکافته نشود کدام سینه است که بجهت اینمصیبت مجروح نگردد و کدام گوش را
تاب شنیدن اینخبر که در اسلام شد اصبحنا مطرودین مشرّدین مذودین شاسعین
عن الامصار کانا اولاد ترک و کابل من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة
فی الاسلام ثلمناه صبح کردیم در حالتیکه ما را رانده بودند از دیار و وطن دور کرده بودند و
ما را از خانه خود منع کرده بودند و در دیار متفرق کرده که گویا ما را از کفار میدانستند و حال
آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر نزده بود در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت در را
بلیه نمیسوزد و اگر در این مصیبت اشک نمیریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فلا خیر
والله فی دمع یضاعون عن سادات الزمان واولیاء الرحمن فوا اسفا علی تلک الاجساد
المرمّلة بغیر فراش ولا مهاد و وا محنتاه علی الابدان المطروحة بغیر وطاء ولا وساد
جسو طال ما اتعبوها فی عبادة الرحمن و تلاوة القرآن فیا لیتنی قد وقعت فی تلک الآلام
فیا لیتنی کنت ترابا لهؤلاء الاقدام حضرت امام رضا بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب
ان کنت باکیا لشیء فابک علی الحسین فانه ذبح کما یذبح الکبش ای پسر شبیب اگر گریه

قاسم بن حسن و عقیل

کنی بر چیزی پس گریه کن بر حسین زیرا که او را ذبح کردند همچنانکه گوسفند را ذبح میکنند
و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون و با او کشتند هیجده نفر از
اهل بیتش را که در همه زمین کسی مثل ایشان بهم نمیرسید ای والله راست گفت حضرت امام
رضا کسانیرا کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشانرا آیا کجا بود مثل قاسم بن حسن جوانی
که در وقتیکه میخواست بمیدان رود بجهة رخصت بخدمت عم خود آمد آنحضرت دست در گردن
او انداخت گریستند که غش کردند آیا کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین که در وقت کشته
شدن سید الشهداء فرمود بعد از تو کمرم شکست و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی
در وقتیکه کشته شد سید الشهداء فرمود بعد از تو دنیا و زندگانی دنیا بکار نمی آید
کجا بود کسی مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان فردوس نهال بودند
در بوستان امامت و غصنی بودند از شجره عصمت چه خوش میگوید شیخ حسن بن شیخ زین
الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود خطب اقام عمود الشرک منتصبا و شد اعضاد
اهل البغی والزور مصیبتی است که پایه عمود شرک را برپا کرد و قوت بازوی اهل ظلم و گمراهان شد
خطب تضعضع منه الدین واضطربت قواعد المجد فی الاطراف والطود داد از بلیه که
ارکان دین را بلرزه در آورد و قواعد مجد و بزرگی که در هر کدام خود بجهة بزرگان مقرر
کرده بود باضطراب در آورد خطب تزلزل منه العرش وانطمست معالم الرشد فی الآفاق
والنور داد از مصیبتی که عرش عظیم را متزلزل و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند
در قرآن اشاره بان کرده بر طرف نمود یا للحماة حماة الدین من مضر و یا ذوی الحزم و آرای بعض
المثابر کجایید ای حامیان دین و اقربای خاتم النبیین کجایید ای شجاعان با تدبیر و رای
صاحبان نیزه و شمشیر ایقتل السبط ظمآنا علی ظمأ والماء یشرب صادی الیعافیر
آیا رواست که نوه پیغمبر شما را و سبط مصطفی را با لب تشنه شهید نمایید حال آنکه
وحشیان از آب سیراب اند ورأسه فوق عسّال یطاف به من کلّ قاص من البلدان مشهور
و سر مبارک او را بر نیزه زدند و او را در بلاد دور و نزدیک بگردانید و جسمه غیر کاه
لا یکفنه فی مروه غیر خفاق من المور بدنا و دا بر هنه و عریان بروی زمین انداختند و
نپوشانیدند و کفن نکردند مگر باد های وزنده که غبار صحرا را او را پوشانیدند و بادها در
فرا مظلوم میشود یا سطلوم و عزا صیابر صرعی کانهم اعجاز نخل طویل القد مقعور

مجلس هفتم در شهادت اولاد

ونیکان از اصحاب بشر راهم بر زمین انداختند مانند نخلها بیکه از ریشه کنده باشند وما نسیت وما انسی گرایمه ببرزها کل افاك ومغرور از یادم نرفته و نخواهد رفت حرم محترم او را که بر سر میکردند تا شاه زاد روغکویان مغرور وتستغیث له العرش صارخة والدمع مابین منظوم ومنثور وترفع الصوت ندبا وهی قائلة یا جد قد رأینا عکس التقادیر با چشم گریان و سوزان وناله ناستغاثه بجد او ندحمن میکردند و بجد بزرگوار خود شکایت میکردند که ای جد بزرگوار عکس ابحر در نظرواشی بما کردند و ما را هلاک کردند یا جد فقد اصبحت ابناءنا فی کل اطراف قفر غیر محبور ای جد بزرگوار دختران فاطمه در اطراف بیابان سرگردان وحیران میباشند یا جد فقد احرقتنا کل هاجرة وفاجرة وعاهرات بن حرب فی المقاصیر ای جد بزرگوار ما دختران تو ایم که در آفتاب گرم بدن ما از آفتاب میسوزد و زنان زانیه بنی امیه در قصرها رفیع ساکن میباشند آه آه یا جد قد جردتنا کل قاصرة وخائن الطرف عنا غیر مقصور ای جد علی مقنعه ما را برهنه کردند و بخیانت بر ما نظر کردند یا جد قد هتکت استارنا عصب یقتادها کل فتیق وخمیر ای جد بزرگوار جماعتی پرده حرمت ما را دریدند که سرکرده ایشان صاحبان فسق وفجور وارباب خمور بودند علمای اعلام ونا قلان ائمه انام این واقعه محنت انجام را مثل شیخ مفید و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابی طالب الموسوی و دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه ومعانی متقاربه بیهقی که حاصل کلام مجموع اینستکه بعد از آنکه اصحاب سعادت انتساب آنجناب لباس شهادت پوشیدند و بغیر از اقربا وخویشان و اولاد آن یگانه عالم ایجاد کسی نماند و نوبت شهادت با قربای آنحضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند و ایشان پنج طایفه بودند از اولاد عقیل و اولاد جعفر و اولاد امیر المؤمنین ع و اولاد حسن زکی مجتبی و اولاد حسین ع و ایشان چون فرصت دانستند دیدند بد و ریکدیگر جمع شدند و یکدیگر را وداع کردند و از مصیبت فراق یکدیگر اشک حسرت اندیده ریختند و عازم جان باختن شدند و اول کسی که از اهل بیت با در عرصه جوانمردی نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین ع بود و بمقتضای الولد الحلال یشبه بالخال جوانی بود بی بدل و نص حدیث در عالم مثل و شبیه نداشت بعد از آنکه از خالوی بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت و میگفت الیوم القی مسلما وهو ابی وفتیة بادوا

شهادت عقیل و قاسم بن حسن علیه السلام

علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار وکرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب امروز روز یستکه کشته شوم و بوصال پدرم مسلم فایض گردم و از فراق جوانان نامدار که بشمشیر اعدا رهلاک شدند خلاص گردم و با دیشان ملحق شوم ایشان صدیقان و راستگویان اخیار و نجیبان نامدار میباشند که بنجابت خود رسیدند تا بنجم رسیدند و منهم با ایشان ملحق خواهم شد پس خود را بر آن قوم زد و در میان ایشان افتاد تا سه حمله بر ایشان کرد نود و هشت نفر را در آن حمله بدرک فرستاد آخر گوشه دست بر پیشانی گذاشته بود که ملعونی تیری زد بر پیشانی او دست و پیشانی او را سوراخ کرد بجهة آن از اسب در افتاد عمر بن صبیح و بروایتی اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل بجهة طلب خون برادر قدم در میدان گذاشت و از غیرت تیر بود آخر الامر از ضرب شمشیر و نیزه و تیر او را از پا در آوردند و لباس شهادت با و پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا در میدان گذاشت عرصه نبرد را بنور جمال خود روشن گردانید رجزی چند خواند و نسب خود را بیان کرد و بعضی از مدایح سید الشهداء را بیان نمود و خود را بر اعدا افغان زد پانزده کافر عنید را بدار المصیر فرستاد آخر بشر بن سواد همدانی و بروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر او عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بکمر مردی زد و قدم در میدان نهاد و میگفت ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم وهاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان وسید الشیب مع الشبان پس خود را بر آن ظالمان زد و هفده سوار را بر زمین انداخت پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد و بروایت ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود و او را عثمان بن خالد کشت و عبد الله الاکبر بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند و در کلمات علما و زیارت شهداء دو نفر از اولاد عقیل و دو نفر از اولاد مسلم مذکور است صاحب نظلم الزهراء میگوید در روایتی هشت کس سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند و بعد از آن اولاد جعفر قدم در کارزار گذاردند و اولاد جعفر طیار بواسطه او کسی نبود از اولاد عبد الله بن جعفر و دو نفر و بروایتی سه نفر بودند و مادر ایشان زینب خاتون بود در وقتیکه سید الشهداء ع از مکه بیرون آمد بعقب آنحضرت آمد و اهتمام در ترک این سفر کرد حضرت قبول نفرمود پس فرزندان خود را

شهادت محمد بن عقیل رضوان الله علیهم

مجلس هفتم شهادت اولاد

با آنحضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند خود مرا چنین کرد و وجه آن درست معلوم نیست لیکن عذری بوده او را و الّا او اجلّ از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند بار ی ابتدا محمد پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص حاصل کرده روی بمیدان کارزار نهاد و رجز چند خواند و بر قلب لشکر زد ده نفر را بر خاک هلاک انداخت آخر الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا در آورد بدرجه شهادت رسید پس عون برادرش بمیدان آمد و بنا بر ظاهر زیارت شهدا اوّل او قدم در عرصه جانبازی گذارد و میگفت إن تُنكِروني فَأنا ابن جعفر شَهيدُ صِدقٍ في الجِنانِ أزهَر يَطيرُ فيها بِجَناحٍ أخضَر كَفَىٰ بِهٰذا شَرَفاً فِي المَحشَر اگر نمی شناسید مرا پس منم فرزند جعفر طیّار که از روی صدق و صفا شهید شد و بدو بال سعادت در بهشت طیران مینماید همین فخر مرا کافیست در صحرای محشر پس خود را بر آن گروه بیحیا زد و در امواج حرب غوطه ور گردید تا آنکه سه سوار و هیجده پیاده را بخاک هلاک انداخت آخر ملعونی که او را عبدالله بن قطبه همدانی میگفتند ضربتی براو زد که از آن روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار یافت و بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت ابو الفرج عبیدالله بن عبدالله بن جعفر نیز در آن واقعه شهادت یافت بعد از آن نوبت باولاد امام حسن مجتبی رسید و ایشان بنا بر اشهر روایات دو نفر بودند عبدالله و قاسم و بنا بر بعضی از روایات سه نفر بودند که سیّم ابو بکر بن الحسن بود که مادر شان امّ ولد بود و عبدالله عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی او را کشت و عبدالله را حرملة بن کاهل بتیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد باری چون نوبت بقاسم رسید از برای جانبازی کمر بست و بجهة رخصت نزد عم بزرگوار آمد قاسم چنانچه تصریح نموده اند هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوشرو و صبیح منظر بود حتّی آنکه وارد شده است کانَ وَجهُهُ كَفِلقَةِ القَمَرِ روی مانند روشنی ماهتاب درخشید و بنا بر بعضی روایات مادرش نیز همراه بود و همین که سیّد الشهدا نور دیده برادر را دید که بجهة کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید و جعلا یبکیان حتّی غُشِیَ عَلَیهِما شروع بگریه کردند آنقدر گریستند که هر دو مدهوش شدند غش کردند بعد از زمانی که بهوش آمدند عرض کرد ای عم بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان خود را در راه تو فدا کنم آنحضرت ابا کردند او را رخصت ندادند چون آن طفل دید که عمّ بزرگوارش رخصت نمیدهد خود را بر دستهای مبارک آنحضرت انداخت

(و دستهای)

شهادت طفلان زینب خاتون

شهادت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام

قاسم بن حسن علیهما السلام

و دستهای شریفش را بوسه میداد و التماس رخصت میکرد چون دید رخصت نمیدهد بر پای شریف آنحضرت افتاد و پای آنحضرت را می بوسید که مرا رخصت ده بیت

رخصتی ده که کنم جان بره مهر نثار ... تا برآرم دل از این قوم جفا پیشه دمار

یا نیم چاک شود از دم شمشیر و سنان ... تا که دل یابد از این غصه اندوه قرار

و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود یا وَلَدي أتَمشي بِرِجلِكَ إلَى المَوتِ ای فرزند آیا بپای خود میخواهی بروی بجهة کشته شدن آن طفل عرض کرد وَكَيفَ لا يا عَمِّ وَأنتَ بَينَ الأعداءِ وَحيداً غَريباً ای عمّ بزرگوار چگونه نروم و حال آنکه ترا می بینم تنها و غریب در میان دشمنان نه دوستی و نه یاری روحي لِروحِكَ الفِداءُ وَنَفسي لِنَفسِكَ الوِقاءُ باری آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنحضرت راضی شدند و او را اذن حرب دادند و بروایتی آنحضرت گریبان پیراهن او را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرده لباس او را بصورت کفن براو پوشانید و شمشیر خود را بکمر او بست روانه شد و اشعار از دیدها پس میریخت و میگفت إن تُنكِروني فَأنا ابنُ الحَسَن سِبطِ النَّبِيِّ المُصطَفَى المُؤتَمَن هٰذا حُسَينٌ كَالأسيرِ المُرتَهَن بَينَ أُناسٍ لا سُقوا صَوبَ المُزُن اگر نمی شناسید مرا پس منم فرزند حسن که پسر دختر محمد است و اینک عمّ بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی که از رحمت خدا دور باشند و بارش رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنا بر بعضی از حکایات پسر سعد را ندا کرد یا ابن سعد آیا از خدا نمیترسی آیا خدا را بنظر نمیآوری آیا مراعات حرمت رسول خدا نمیکنی خدا ترا جزای خیر ندهد تَدَّعِي الإسلامَ وَآلُ رَسولِ اللهِ عَطشانا ظِماءً قَد اسوَدَّت الدُّنيا بِأعيُنِهِم آیا ادعای اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر خدا را می بینی تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید و جنگ نمود و کشت و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا آنکه با آن صغر سن سی و پنج نفر را بزمین انداخت بنا بنقل المصیر فرستاد و بنا بر بعضی روایات چون تشنگی براو غلبه یافت بجانب عمّ بزرگوار شتافت و میگفت یا عَمّاه العَطَشَ العَطَشَ أدرِكني بِشَربَةٍ مِنَ الماءِ آنحضرت او را دلداری داد امر بصبر فرمود خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم گفت چون او در دهان گذارد چشمه آبی بود سیراب شدم بار دیگر تو با وجود چند روانه میدان شد و شروع بحرب

(کرد)

مجلس هفتم شهادت قاسم بن حسن

کرد وهمت بعلمدار لشکر کمر اثار گماشت و بسوی او حمله کرد فاحاطوا به البنل از چهار جانب
او را بتیرباران کردند و بروایتی یکی از ان ملاعینان مکور سنان بر بدن شریف ان امامزاده میزد
ومیگفت بکشید ابن خارجی بچه را حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بود ونظر میکردم
بسوی ان پسر که پیراهنی وازاری پوشیده بود ونعلینی در پا داشت که بند یکی از انها گسیخته
بود واز یاد نبرده که ان نعل پای چپش بود که بندش گسیخته بود عمر بن سعد ازدی گفت والله
لاشدن علیه بخدا قسم بر او حمله میکنم واو را میکشم من گفتم سبحان الله چه میخواهی از این
طفل بخدا قسم اگر شمشیر بمن حواله کند دست باو دراز نمیکنم این جماعتی که او را در میان
گرفته اند کافی نیست گفت بخدا قسم خواهم کرد پس اسب تاخت وحمله کرد بر او فما ولی حتی
ضرب رأسه بالسیف از او دست برنداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارک او زد که برو در افتاد
وبروایتی شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشتش زد که از سینه او بیرون امد قاسم بر زمین
افتاد وفریاد زد که یا عماه ادرکنی چون اواز ش بگوش سید الشهداء رسید مانند عقاب
پرواز کرد تا بر سر او رسید ومثل شیر خشمناک بر انقوم بی باک حمله کرد شمشیری حواله قاتل
او کرد ان ملعون دست خود را سپر کرد دستش از مرفق جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر
با عانتش حمله کردند که او را برباید جنگ در پیوست ومغلوب شد فاستقبلته بصدورها
وجرحته بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام اه اه اسبها مخالف پامال کردند وبدن
شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند قد اوطؤه الصافنات تصدیه المضمار لاصداف
والابراد اسبها قوی هیکل دشمنان او را پامال کردند وسینه او را محل امد شد اسبها
کردند محطوم جسم هشمت ضلاعه وکسر ظهره من خیول زیاد بدنش را درهم کوفتند
واستخوانهای پهلویش را خورد کردند وپشتش را درهم شکستند چون جنگ در او بحث
وغبار فرو نشست جناب سید الشهداء بر سر ان قتیل امد دید با عضوی پاره پاره خود شده
بر زمین افتاده وپا بر زمین میساید چون او را دید فرمود بعز والله علی عمک ان
تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک بخدا قسم دشوار
است بر عم تو که تو او را بخوانی واو ترا اجابت نکند یا اجابت کند ترا اعانت نکند یا اعانت
کند ودفع اشرار از تو ننماید بعدا لقوم قتلوک دور باد از رحمت خدا قومی که ترا کشتند
پس او را برداشت گویا می بینم که پاهای او را بر زمین میکشید وسینه اش را بسینه چسبانید

(بود)

رسانیدن انجناب خود را بر سر نعش قاسم وجنگ کردن با انقوم

مجلس هشتم شهادت اولاد امیر المؤمنین

بود دل گفتم چه میکند پس او را اورد تا در میان کشتگان گذاشت وبروایتی دیگر او را
آورد در خیمه وبجنبه گذاشت هنوز او رمقی بود چشم گشود عم بزرگوارش او را در بغل گرفته
میگریست میفرمود ای فرزند خدا لعنت کند کشنده ترا دشوار است بر عم تو که بخوانی
او را در حالیکه کشته شده باشی ای فرزند قتلوک الکفار کانهم ما عرفوک ولا عرفوا من
جدک وابوک ترا کشتند کفار گویا ترا وجد وپدرت را نشناختند تا نا اهل بیت کرام بر
لطمه برصورت زدند وجامه شکیبائی را دریدند وناله واویلا وواثبورا بلند کردند حضرت
فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت
من که بعد از این روز مذلت وخواری نخواهید دید انا لله وانا الیه راجعون

مجلس هشتم در بیان کیفیت شهادت اولاد امیر المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه العطوف الرحیم ورسوله الجواد الکریم
محمد صاحب السیف والقضیب وعلی اله القراعیم واولاده الهداة فی العلاجیم خصوصا علی
شبله الکریم ونجله الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء التمیم الذی بکی علیه الکلیم وذنف
فی حزنه الخلیل فقال انی سقیم وکان امره اعجب من اصحاب الکهف والرقیم المقطع عن
الصدیق والحمیم المأسور بایدی کل مذنب جریم وکل فاجر صدیم المقتول بالسهم والسنان
والحجارة والعصا والقضیب والممنوع من المیاه الطراحیم المطروح علی الارض کالطحیم
المرضوض عظامه من نعال اخفاف القراشیم المهشم ضلاعه من حوافر الخیول الاداهیم
ضایم المطروح علی وجهه کالمضطرب السلیم لا بل کالمدنف السقیم ینقلب یمینا وشمالا
ولا یستطیع جوابا ولا سؤالا الا الذی نهبوا ماله وایتموا اطفاله واسروا عیاله وداسوا
بهم براسه فی البلاد بین العباد فیا لله من رزء عظیم وفادح تمیم لم نسمع مثله فی الاوان
ولعنة الله علی العصابة الملعونة الامرة والبایعة والتابعة علی هذا الامر الجسیم
وبعد فقد قال الله فی کتابه المبین وخطابه المستبین ان عدة الشهور عند الله اثنی
عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم
فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله
مع المتقین مقصود از این خطاب مستطاب ظاهرا بیان عدد شهور وبیان محرم بودن بعضی از انها

(وحکم)

مجلس ششم

و حکم ماههای حرامست که میفرماید شماره ماههای دوازده است در کتاب خدا و بحکم او از ابتدای
خلق آسمان و زمین چنین بوده و از آنها چهار ماه ماههای حرامند و اینطریقه ایست مستقر
و قائم و در این ماهها بر خود ستم مکنید بترک حرمت این ماهها و استحقاق عقاب و مشرکین
را بکشید همچنانکه ایشان با شما مقاتله میکنند و بدانید که خدا با متقیانست پس چهار ماه
از این دوازده ماه صاحب احترامند و بجهة احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در آن
بنص قرآن و این از احکام معروفه است که در این ماهها ظلم و قتالی نیست بدانکه در صدر
اسلام چون خلق در کفر و ضلالت بودند و بمجرد دعوت از طریقه قدیمه دست برنمی
داشتند لهذا جناب پیغمبر صلعم با ایشان جهاد میکردند و شمشیر بروی ایشان میکشیدند
تا باسلام داخل شوند و حکمت در این بسیار است اگرچه در بعضی مخفی باشد و جهاد چنانکه فقهاء
رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو قسمست واجب و در آن سالی یکمرتبه است بعد از تحقق
شرایط و زیاده بر یکدفعه مستحب میباشد و این بایستی در چهار ماه حرام نباشد بلکه
این ماهها ماه عبادت و حج و عمره بوده مسلمین بایستی باین مشغول شوند لکن اگر کفار بر سر
مسلمین میآمدند در هر ماهی که بود خدا اذن داده بود در قتال با ایشان و دفاع ایشان
از خود و ماههای حرام ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است و حرمت این ماهها تا بحدی است در زمان
و این را تنافی نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت آن و عدم حرمت قتال در آن زیرا که
نظیر آن در شرع بسیار است می بینی که زیارت حسین علیه السلام بمراتب از حج و عمره افضل است
بلکه هر قدمی را بثواب حج و عمره ایست و مع ذلک او را واجب نفرموده و بقعه کربلا بنص
کثیره از اخبار افضل از مکه است و طواف آنرا واجب نفرموده و احکام حرم مکه را در حرم آن
جاری نفرموده پس این ماهها محترم میباشند در میان مسلمین بلکه در نزد کفار نیز محترمند
و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این ماهها را احترام مینمودند و ظلم و قتال در آن و امیداشتند
چنانچه در جنگ بدر ماه مشتبه شد و در روزی که جنگ واقع شد کفار آنرا از ماه حرام میدانستند
و بجهة این نامه به پیغمبر صلعم نوشتند که تو حرمت ماه حرام را نداشتی و در آن قتال کردی و انحضرت
را در این عمل تعییر و سرزنش میکردند و از امام رضا علیه السلام روایت شده است که محرم ماهی است که
اهل جاهلیت در آن ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهة حرمت این ماه و این امت هم
حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لهذا قتلوا فی هذا الشهر ذریته و سبوا

نسائه و انتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابدا بتحقیق که کشتند این امت میشوم در
این ماه ذریه پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و اموال محترم ایشانرا خدا
ایشانرا نیامرزد ابدا انکه آنچه مذکور شد ظاهر آیه شریفه است لکن از آنجا که قرآن را بطون
و آن در نزد پیغمبر صلعم و اوصیاء آن میباشد شهور در این آیه شریفه در اخبار بائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم
تفسیر کرده اند و این معنی مناسب سوق آیه است میفرماید عده شهور دوازده است در کتاب الله که
ظاهر لوح محفوظ باشد و بحکم او روز خلق آسمانها بوده و دوازده بودن شهور از شرعیه این امر
نمیشود و بر فرض ثبوت این تاکید را محتاج نبود و همچنین حرام بودن شهور از بعد دادن قیم
شمردن را یاد میدهد که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگرچه آنهم مراد است و باینمعنی
امام محمد باقر علیه السلام در کتاب و بل ابه شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده و در اخبار کثیره وارد شده است
که ما ائمه شهوریم و از ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود معاشر المسلمین
اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من الفزع الاکبر بدانید که خدا را
دریست که هر کس داخل آن باب شود از آتش جهنم و فزع اکبر در امانست ابو سعید خدری
برخواست عرض کرد کدامست آن باب یا رسول الله نشان بده بما فرمود آن علی بن ابیطالب
سید الوصیین امیر المؤمنین است پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی
التی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب ای گروه مردم هر که بخواهد چنگ
بزند بعروة الوثقی الهی هرگز گسسته نشود پس چنگ بزند بولایت علی علیه السلام که ولایت او ولایت
منست و طاعت او طاعت منست ای گروه مردم هر که بخواهد بشناسد حجة خدا را بعد از من
پس بشناسد علی علیه السلام را آنگاه جابر برخواست و عرض کرد ما عدة الائمة چه عدد میباشند
ائمه بعد از تو حضرت فرمود سئلتنی یرحمک الله عن الاسلام باجمعه خدا رحمت کند ترا
که سؤال کردی از تمام اسلام عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق
السموات و الارض شماره ایشان شماره ماههاست که آن دوازده است در کتاب الله و شماره
ایشان شماره چشمهائیست که برای موسی شکافته شد در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فانفجرت
منه اثنتی عشرة عینا و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است و بعثنا منهم اثنی عشر
نقیبا ائمه علیهم السلام نیز دوازده نقیبند اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان
قائم علیه السلام است و شیخ صدوق بسند خود روایت کرده از ابن عباس که پیغمبر خدا فرمود

قسم بخداوندی که مرا برسالت بسوی خلق فرستاده و مرا برگزیده از همه خلق که وصی من افضل اوصیاست و حجت خدا و خلیفه او است بر خلق و از اولاد او هستند امامان هدایت کنندگان بعد از من بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم یسقی خلقه الغیث و بهم یخرج النبات یعنی بسبب ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطه ایشان نگاه میدارد آسمان را که نیفتد بر زمین و بسبب ایشان کوهها را حفظ مینماید و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از زمین میروید و ایشانند اولیاء الله و خلفائه من بعدی تم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا شماره ایشان بشماره ماههاست و عدد ایشان بعدد نقبای موسی است پس آنحضرت این آیه را خواند که والسماء ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس آیا خدا قسم خورده بآسمان ذات البروج و از این آسمان و بروج را میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج ائمه بعد از من میباشند که اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی است مؤلف گوید که در تعبیر ائمه به بروج شاید اینست که زمانی که مصالح معاش خلق و جمیع عالم منوط بآن و مربوط بآن میباشد بلکه باعتدال بعد از مشرق عالم منعقد میشود عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشد و ماه و سالی که عبارت است از سیر قمر و شمس باشد هر یک را دوازده برج است که در این طرف مدت طی مینمایند و سالی که مشتمل بر جمیع فصول و جمیع حکمتهای خلقت که منتهی میشود در نظام عالم دایر در دوازده ماه است همچنین ائمه دین و خلفای سید المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشان است و ایشانند اصل اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند پس مقصود از بیان شماره شهور که اجزاء سال است با وضوح این بیان عدد شهور و عالم ایمان و تنبیه بر نقص عالم ایمان بلکه انعدام آن بانعدام ولایت این اثنی عشر یا بعض آن میباشد و بر همین معنی یاد میدهد عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشند چنانچه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنی عشر و همچنین شهادت برسالت و در این سر بسیت غریب و رمزیست عجیب که بر ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علماء ذکر کرده اند که در عالم میباشد که نظام و فساد بآن میباشد و باستناد آن طی بحر و بر میشود و بواسطه وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد و دوازده میباشد از هوا چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسان و اطباء ذکر کرده اند که قوام

بدن بعروقست و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بآن میباشد دوازده عرقست که از هر یک هزار عرق منشعب میگردد و همچنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز بدوازده امامست که از هر یک صد هزار باب رحمت بر شخص مفتوح میگردد و چنانچه بدیده بصیرت تامل و بدل صافی تدبر کند ابواب معارف از هر جهة گشوده گردد افلا یتدبرون فی خلق السموات والارض علما نسب نوشته اند که دوحه مجد اصل شرافت و سیادت و بزرگی حضرت کائنات است و جد اعلای پیغمبر است و از او متفرع نمیشود شرف و بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگی است که باو ختم میشود همه کمالات و او است منبع فضائل و منبع همه محامد و محاسن پس هر خطی که از این مرکز جدا میشود علوا و هبوطا باید مساوی باشد و خطی که صعود مینماید دوازده ساق میباشد و این ساق محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر پس خط هبوط نیز چنین باید باز ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجاد ند و بوجود ایشان فلک میگردد واشرقت الارض بنور ربها فرمود رب الارض الامام الذی نور الله فی عباده و بلاده بدانکه خدا در میان این ماهها چهار ماه را محرم گردانید و سفارش بحرمت آن فرمود و حرمت از آن دین قیم نامید و انچهار ثلثة منها سرد و واحد فرد یکی از آنها تنها است و سه با هم است که علی است که در این القعده است و در دحو الارض است و حسن و حسین و آنکه فرد است قائم آل محمد است فلا تظلموا فیهن انفسکم بر خود ظلم مکنید در این شهور بغیر بمعصیت الهی خدا با نور مطلع که حرمت ماههای حرام ظاهر را آنکه نداشتند حرمت ماههای حرام واقعی را نگه نداشتند کسی که حرمت او لازم داشت و از آن دین قیم خواند و او را محرم و محترم گردانید در ماهی که از آن محرم و محترم کرد ظلم کردند خونش را ریختند و سرش را از بدن جدا کردند و عیالش را اسیر کردند و ما از شرایع آن کردند کاری کردند که کافر نکرده علی کردند که یهود و نصاری بر ایشان طعنه زدند و ظلمی کردند که هیچ ظالمی نکرده غمی بر دلهای مسلمانان گذاشتند که هرگز فراموش نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد و هرگز ملتئم نشود و اهل اسلام را رسوای هر امت کردند زیرا که مثل این عمل از هیچ امتی صادر نشد چنانچه در حدیث است که هیچ امتی نبود که با وجود اقرار بپیغمبر خود با فرزند او و ذریه او چنین کنند و در حدیث است که امتی نبود مگر آنکه عرض شد بحضرت آدم ع در عالم ذر بعد از آنکه عرض شد بر او این امت نظر کرد بسوی ایشان دید

مجلس ششم در شهادت اولاد امیر المؤمنین علیه السلام

اختلاف ایشان و نفاق ایشان و حرص و شدت طلب ایشان دنیا را آدم عرض کرد پروردگارا این امت کیستند و چه رسید و حال آنکه افضل امتها میباشند ندا رسید که ای آدم ایشان مختلف شدند پس نفاق در ایشان بهم رسید و سیظهرون الفساد فی الارض کفساد قابیل حین قتل اخاه هابیل فانهم یقتلون فرخ حبیبی محمد المصطفی و زود باشد که فساد عظیمی در زمین ظاهر کنند مثل قابیل که برادرش هابیل را کشت و میکشند فرزند حبیب مرا و برگزیده مرا پس بحضرت آدم نمودند واقعه کربلا را و مظلومیت سید الشهداء و ظلم و جفای آن گروه بیحیا را و محل کشته شدن و بر زمین انداختن آن مظلوم را پس آدم نظر کرد بسوی آن گروه شقاوت شکوه ایشان را دید با روی‌های سیاه عرض کرد خدایا انتقام بکش از این گروه بیحیا که فرزند نبی کریم ترا کشتند بلی امم سالفه بر پیغمبران خود و بر اسباط ایشان بسیار ظلم کردند اما کسانیکه انکار پیغمبری ایشان میکردند نه کسانیکه که امت ایشان بودند و مطیع ایشان بودند و نه اینگونه ظلم بلی شبیه قصه او بود قصه یحیی بن زکریا لهذا وارد شده است از حضرت باقر که آنحضرت در سفر عراق مکرر یاد میفرمود یحیی بن زکریا را و میفرمود از بی اعتباری دنیا بود که سر یحیی را بریدند بجهت زن زناکاری بهدیه بردند از بی اعتنائی دنیا است که سر مرا میبرند و از برای فرزند ستمگر زنا بسر هدیه میبرند ای قصه یحیی قلیل شباهتی باین قصه داشت و الا یحیی را اهل بیتش نکشتند عیالش را اسیر نکردند بدنش را بی غسل و برهنه نینداختند و اولاد و برادرانش و اهل بیت او را نکشتند بلی سر یحیی را که نزد آن پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی او گذاشتند بسخن در آمد و گفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن و از سر آن مظلوم مکرر شنیدند که سخن میگفت چنانچه نقل شده از جمعی که آن سر مقدس را در بازار کوفه بر سر نیزه کرده بودند سوره کهف را میخواند تا باین آیه رسید انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی زید بن ارقم گفت روزی شنیدم که غوغای عظیم بلند شد سر از غرفه بیرون کردم دیدم سرها بر نیزه‌ها کرده اند سر نورانی را در میان آن سرها دیدم بنحویکه چون نزدیک غرفه رسید از ضیا و روشنی آن حجره من روشن شد چون نیک نظر کردم دیدم آن سر مقدس سید الشهداء بود چون نزدیک غرفه من رسید دیدم لبهای مبارکش میجنبد گوش دادم دیدم سوره کهف تلاوت میکند باین آیه رسید که ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا از هیبت آن حال موها بر بدنم راست شد گفتم امرک اعجب و الله یا ابن رسول الله بخدا قسم که امر تو عجیب‌تر است

و قصه تو عجیب‌تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم اعلی سنان یرفع راسه بین الملا یا لیت فاطم حاضرة آیا بر نیزه میزنند سرش را بعد از آنکه همیشه بر سر سینه فاطمه بود کاش مادرش فاطمه بود و سرش از پرورش را بر سر نیزه میدید ذبح الحسین فای عیش یصطفی او ای نفس بعده مباشرة حسین را ذبح کردند کدام زندگانی است که بعد از کشتن تلخ نگردد و یا کدام دلی است که بعد از او به بشارت شاد گردد او یرتضی غیر البکاء عقیبه او یشتهی طیب البقاء و مفاخره کیست که بعد از او راضی شود بترک گریه و زاری و گوارا باشد او را زندگانی مات العزیز و من یرجی للهدی و المرتجی للنائبات الصائرة و الخیل اجروها علیه فرضت منه بواطنه و رضت ظاهره عزیز کرده عالمیان و رهنمای ایشان و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش راندند تا احشا او را پاره پاره کردند و استخوانها او را نرم کردند لهفی لزینب و الیتامی حولها تبکی علیهم و هی لها ناشرة تدعو بفاطمة البتول بصوتها یا امنا یا لیت عینک ناظرة آه و اندوه و حسرت بر زینب خاتون در حالیکه طفلهای یتیم دور او را گرفته بودند و او حیران و سرگردان بر ایشان میگریست و بمادر خود خطاب میکرد که کاش بودی و میدیدی لتری حسینا نور عینیک مالقی من بعد فقدک من عصاة غادرة کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین را که بعد از تو از عصاة امت چه کشید ذبحوه ذبح الشاة ظلما ظامیا نبذوا علیه الصافنات الغابرة او را مثل گوسفند سر بریدند و بر زمین انداختند بادها بر او میوزد سلبوا ثیابک جهرة یا امنا فوجوهها بین الاعادی سافرة ای مادر دختران ترا اسیر کردند و ایشان را در میان اجانب و دشمنان بی ساتر گذاشتند فبنات هند فی القصور لعزة محجبة تحت الخدود الناعمة و بنوک اسری فی القفار اذلة من غیر ستر ما علیها ساترة آه دختران هند در قصرها خود با عزت نشسته اند و پرده‌ها انداخته در پس پرده‌ها ماکنند و اولاد و دختران تو در صحرا و بیابانها با ذلت و خواری اسیرند و دستگیر میباشند و ایشان را بی چادر و معجر گذاشتند و یزید بر تخت الخلافة جالس و حسین فی حر الشموس الساعرة آه ثم آه یزید بر تخت پادشاهی نشسته و حسین را بر زمین انداخته اند در حرارت آفتاب فسبحان الله عجب بلیه بود این بلیه و عجب مصیبتی بود این مصیبت عجب داغی بر دل شیعیان گذاشتند و عجب غمی بر اهل زمین و آسمان اندوختند عجب رخنه در اسلام پدید آوردند و عجب غوغائی در عالم انداختند و عجب اضطرابی در جن و انس و ابن قولویه روایت کرده است از صفوان جمال که گفت با جناب صادق در راه مدینه بودیم و با مکه

مجلس هشتم

شهادت اولاد

میرفتم گفتم یا ابن رسول الله سبب چیست که ترا محزون واندوهگین و دل شکسته می بینم
فرمود لو تسمع ما اسمع اشغلک عن مسئلتی اگر می شنیدی آنچه را که من میشنوم هر اینه ترا حالتی
عارض میشد که نمیتوانستی سوال کنی از من گفتم چه میشنوی گفت میشنوم ابتهال و تضرع ملئکه
را بسوی خدا در نفرین کردن و لعنت کردن بر قاتلان امیر المؤمنین ع و قاتلان حسین ع و میشنوم
نوحه جنیان و گریه ملائکه که بر دور قبر او حاضرند و میشنوم جزع و فزع ایشان را فمن یتهنا
مع هذا بطعام او شراب او نوم پس با استماع این اصوات و مشاهده این احوال چگونه گوارا
باشد خوردن و آشامیدن یا خواب کردن و از حارث بن اعور روایت شده که حضرت امیر المؤمنین
فرمودند بابی انت و امی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی بالوحش مادة اعناقها الی قبره
یرثونه لیلا حتی الصباح پدر و مادرم فدای حسین ع باد آن حسینی که او را در پشت کوفه شهید
میکنند گویا او را می بینم که وحشیان صحرا گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده اند و بر او مرثیه
میکنند از شب تا صبح فاذا کان کذلک فایاکم و الجفا پس اگر چنین باشد بپرهیزید شما از
جفا کردن با او فسبحان الله عجب فسادی در اسلام حادث کردند و عجب فتنه بود که در عالم واقع
شد عجب امر عظیمی را مرتکب شدند و عجب بعمل شنیعی از ایشان صادر شد با مرحله بلندی که دارند
و دست بعصیان عظیمی زدند و عجب ننگی در اسلام پدید آوردند که اهل اسلام را بدنام کردند
امة من الامم سیرة الطعن یهود و نصاری انداختند بر حب قوم حافرا زعما انه لم یرکوب بعض الانبیاء
الذی مضی و یقتل قوم ابن بنت نبیهم تامل بانصاف تری منتهی الشقا که گروهی سم ستور را تعظیم
و تکریم میکنند و الاغ را با قوت ورزند و زینت میدهند بگمان اینکه این سم الاغ پیغمبر ایشانست
و گروه دیگر فرزند پیغمبر خود را ببدترین احوال شهید میکنند پس تامل کن و انصاف بده تا
کمال شقاوت این اشقیا را بیابی این سهل است که بجهت این عصیانها یعنی این آدم را رسوا کردند و بنی آدم را
در نزد همه مخلوقات بی قدر و ضایع کردند این بود مرا ملائکه مقربین در وقتیکه جناب اقدس
باری عز شانه با ایشان فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة در زمین میخواهم خلیفه قرار دهم و
میخواهم خلقت نمایم انسان را تا شکر کنند مرا و بندگی نمایند مرا ایشان گفتند اتجعل فیها من
یفسد فیها و یسفک الدماء آیا قرار میدهی در آن کسانی را که فساد کنند در آن و خون ریزی
کنند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک ما تسبیح و تقدیس میکنیم قال انی اعلم ما لا تعلمون گفت
میدانم آنچه را که شما نمیدانید سبحان الله عجب کاری بود که خالق بجز امور اعتراض ملائکه بود

امیر المؤمنین علیه السلام

قال ابو مخنف

بلی ریختن این خون امری بود که چرخ حیران از آن میگردد و لهذا فرمود انی اعلم ما لا تعلمون
حکمت خلقت ایشان امور پنهانی است که شما نمیدانید آری این مفسده مفسده بود که عالم باید
زیر و زبر گردد و این معصیت معصیتی بود که سزاوار بود بجهت آن آسمان و زمین سرنگون گردد
اما شاید حکمتش این بود که از نسل طیب حجتهای الهی بهم رسد که افاضل ملائکه را راه در مجلس
قرب ایشان نباشد و دست بدامن جلال ایشان نرسد و بواسطه ایشان کروره خلق مستحق
رحمت الهی شوند یا آنکه سنت بر بنی آدم گذاشته شد از قولویه از حسین بن علی صاعد بریری که قیم قبر مقدس
رضا بود نقل میکند که او از پدرش روایت کرده که گفت داخل شدم بحضرت رضا ع فرمود چه میگویند
مردم گفتم فدای تو شوم آمده ایم از شما سوال کنیم فرمودی بیبنی این بوم را که جغد گویند او را
در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانه ها جا میگرفت و هر گاه مردم طعام میخوردند میپرید
و نزد ایشان می آمد با او طعام و آب میدادند و با مردم انس داشت چون جدم حسین را کشتند
از خانه و آبادی کناره کرد و در خرابها و صحراها جا گرفت و گفت بئس الامة انتم قتلتم ابن
نبیکم و لا آمنکم علی نفسی بد امتی میباشید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید من دیگر
ایمن نیستم از شما و از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند آیا کسی از شما جغد را در
روز دیده گفتند آن در روز ظاهر نمیشود مگر در شبها ظاهر میشود فرمودند در معموره ساکن
میشد چون حسین ع را کشتند بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز و قرار نگیرد مگر در
خرابها پس در روز همیشه روزه و محزونست تا شب و چون شب داخل شود بر حسین ناله میکند
تا صبح فوا عجباه من داهیة احرق بها فؤاد کل مبرق و احرق بها اکباد کل مذرق
وا حسرتا علی مصیبة بکت علیها الطیور فی الاوکار و الوحوش فی القفار و الحیتان
فی لجج البحار چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید محمد مهدی طباطبائی الله اکبر ما ذا
الحادث الجلل فقد تزلزل سهل الارض و الجبل الله اکبر این چه واقعه است که در عالم
حادث شد که زمین را تزلزل و اضطراب در کوه و بیابان انداخته ما هذه الزفرات الصاعدات
التی کانها شعل ترمی بها شعل آیا این ناله هائی است که شعله وار این همه شرربار چیست که
از هر طرف برخاسته ما للعیون عیون الدمع جاریة منها تخد خدودا حین تنهمل بازچه روی
داده که از چشمهای عالمیان چشمهای اشک جاریست بنحوی که رودها را خراشیده و مجروح نمود
ما ذا النواح الذی عط القلوب و ما هذا الضجیج و ذی الضوضاء و الزجل این نوحه

مجلس ششم در شهادت اولاد

ونالہ چیست کہ دلہارا شکافتہ واین نالہ و فریاد و فغان چیست کہ در اطراف عالم برسدہ
آیا این اضطراب چیست کہ در عالم واقع شدہ کَاَنَّ نُفِخَ صُورُ الْحَشْرِ قَدْ فُجَاتْ فَالنَّاسُ سُكْرىٰ
وَلَا سُكْرٌ وَلَا ثَمِلٌ گویا صور ماتم دمیدند و بساط غم عالم شادی را بر چیدند یا قیامت برخاستہ
و محشر بر پا شدہ کہ مردم در حیرت وفد هوش میباشند قد هَلَّ عَاشُورٌ لَوْ غُمَّ الْهِلَالُ بِهِ كَاَنَّمَا هُوَ
مِنْ شُؤْمِهِ زُحَلٌ این ماہ ماتم نو شدہ و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز این ماہ مشوم نو نمی شد کہ
گویا از شومیہ آن زحل کہ نحس اکبر است طالع شد شَهْرٌ دَهِيْ ثَقَلَيْهَا مِنْهُ دَاهِيَةٌ ثِقْلُ النَّبِيِّ حَسِيْدٌ
فِيْهِ وَالثِّقْلُ ماهی کہ جن و انس را ببلیہ عظیم مبتلا و مصیبتی ذکر داہیہ نو با وها پیغمبر و
سرها خیابان ورا از جا کند و گلها بوستان رسالت را بداس جفا از زمین قطع نمود قَامَتْ
قِيَامَةُ اَهْلِ الْبَيْتِ وَانْكَسَرَتْ سُفُنُ النَّجَاةِ وَفِيْهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ قیامت اهل بیت پیغمبر بر پا شد
کشتیهای نجات امت کہ مملو بود از علم و عمل درهم شکست وَارْتَجَّتِ الْاَرْضُ وَالسَّبْعُ الشِّدَادُ وَقَدْ
اَصَابَ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ الْعُلٰى الْوَجَلُ وَاهْتَزَّ مِنْ دَهْشَتِهِ عَرْشُ الْجَلِيْلِ فَلَوْ لَا اللّٰهُ مَا سَكَنَ اَهْوَىٰ
بِهِ الْمَيَلُ آسمانها و زمینها بلرزہ در آمدند و اهل آسمانها از خوف نزول عذاب بد هشت افتادہ
سرگردان گردیدند حتی اینکہ لرزہ در عرش عظیم افتادہ و اگر بدقدرت الهی از آنکہ عبد اشت سر
نگون میگردید جَلَّ اِلٰهٌ فَلَيْسَ الْحُزْنُ بِالِغِهٖ لٰكِنَّ قَلْبًا هَوَاهُ حُزْنُهُ جَلَلُ اگرچہ جلال ذات
الجلال اجل از آنست کہ گرد ملال بر دامن جلال نشیند و ذات اقدس از آن منزہ تر است کہ
حوادث سرینہ ملال بر او طاری گردد لکن دلهای مومنان و قلوب عارفان کہ بمقتضای حدیث
قدسی نشان لَا يَسَعُنِيْ اَرْضِيْ وَلَا سَمَائِيْ وَلٰكِنْ يَسَعُنِيْ قَلْبُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ جای او است حزن عظیم
واندوہ جسیم است قَضَى الْمُصَابُ بِاَنْ تَقْضِيْ النُّفُوْسُ لَهٗ لٰكِنْ قَضَى اللّٰهُ اَنْ لَا تَسْبِقَ الْاَجَلُ
اگرچہ این مصیبتی است کہ دلها را میشکافد و جانها را میرباید لکن حکم خدا بعد هلاک نفوس
قبل از اجل جانها را بقید بدن مقید داردای واللہ از این مصیبت بایستی روحها از بدن
جدا شود و جگرها شکافتہ و دلها گداختہ شود سزاوار بود کہ عالم از هم بپاشد و زمین سرنگون
گردد و تو تعجب میکنی کہ چرا از آسمان خون نبارید و من تعجب دارم کہ چرا آتش نبارید عالم را
سنگباران ننمود تو تعجب میکنی کہ چگونہ شمس و قمر منخسف و منکسف شدند و غبرآوان
من در تعجبم کہ چرا آفتاب و ماہ بعد از کشتن حسین نور دادند تو تعجب داری کہ وحش و طیر
چرا گریستند و من در تعجبم کہ چرا بعد از او آب شد انہر خوردند تو تعجب داری کہ مردم چرا بعد از آنہمہ

امیر المؤمنین علیہ السلام

بساط عزا بشر را بر پا میکنند و بر او میگریند و من در تعجبم کہ مردم چرا بعد از حسین شادی
میکنند و خضاب مینمایند و مجالس عیش بر پا میکنند آری تو رتبہ او را نشناختہ و مرتبہ او را
نفهمیدہ بلکہ کسی او را نشناختہ مگر کسانیکہ در مرتبہ او بودند الا کہ راحدا نستکہ امام کہ مظہر
صفات الهیست بشناسد و در حدیث است کہ حسین روزی داخل شد بر جد بزرگوار خود در زمان
آنحضرت نزد ابی بن کعب حضرت با و فرمودند مرحبا بِكَ يَا زَيْنَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ خوش آمدی
ای زینت آسمانها و زمینها ابی بن کعب گفت آیا بغیر از تو کسی زینت آسمانها و زمینها میباشد
حضرت فرمود ای ابی بن کعب وَالَّذِيْ بَعَثَنِيْ بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمٰوَاتِ اَعْظَمُ مِمَّا
هُوَ فِي الْاَرْضِ بخدائی کہ مرا بحق برسالت فرستادہ کہ حسین در آسمانها عظیم تر است از آنچہ
در زمین است و در جانب است عرش الهی اسم او نوشتہ کہ اِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدىٰ وَ
سَفِيْنَةُ النَّجَاةِ حسین چراغ راہ هدایت و کشتی نجات امت است پس آنحضرت دست او را گرفتند
و فرمودند اَيُّهَا النَّاسُ این است حسین بن علی بشناسید او را بر شما مشتبہ نگردد و او را تفضیل دهید
همچنانکہ خدا تفضیل دادہ بخدا قسم کہ جد او افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جد و
در بهشت و پدر و مادر و جدہ و برادرش در بهشتند و دوستان ایشان و دوستان دوستان او در
بهشتند انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید الشهدا فوت شد نزد آنحضرت بجہت نماز او حاضر
شد بعد از نماز دیدم ابو هریرہ را کہ هر جا کہ آنحضرت پا میگذاشت و خاک آن موضع را بر میداشت
و بر روی خود میمالید حضرت با و فرمودند کہ چرا چنین میکنی ای ابو هریرہ او عرض کرد دعنی یابن
رَسُوْلِ اللّٰهِ مرا بازگذار بحال خود فَوَاللّٰهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِثْلَ مَا اَعْلَمُ مِنْ فَضَائِلِكَ
لَحَمَلُوْكَ عَلٰى اَحْدَاقِهِمْ فَضْلًا عَنْ اَعْنَاقِهِمْ بخدا قسم کہ اگر مردم بدانند فضایل تو را مثل
آنچہ من میدانم هر آینہ تو را بر دیدہ ها بنشانند چہ جای دوشهای خود یابن رسول اللہ ببین چگونہ
خود شنیدم از جد بزرگوارت مکرر کہ بر منبر خود میفرمودند اِنَّ هٰذَا وَلَدِيَ الْحُسَيْنَ سَيِّدُ
شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاَنْتَ سَيَمُوْتُ مِنْ بَعْدِيْ عَطْشَانًا مَظْلُوْمًا این فرزند حسین سید جوانان اهل
بهشت است و زود باشد کہ او را ذبح کنند با لب تشنہ در حالتیکہ مظلوم بود باشد ای بنکو
حرمت او را داشتند و بنکو بچشمها خود جا دادند او را کاش بعد از آنکہ بچشم جا دادند و بردند شاید
برهنہ بر زمینش نیاندا ختند و کاش حال کہ بر دوشش سوار نکردند سرش را بر نیزہ نمیکردند
و شمشیر بر دوشش نمیزدند کاش کہ حرمتش نمیداشتند حرمش را اسیر نمیکردند کاش کہ حال کہ

مجلس هشتم شهادت اولاد

ازاهانتش برداشتند دستش را قطع نمیکردند کاش بعد از انکه پا از بارش کشیدند پا در
میدان محاربه اش نمیگذاشتند کاش بعد از انکه محبتش را از سینه بیرون کردند عداوتش را
در دل نمیگرفتند اگر عداوتش را در دل ورزیدند کاش دلش را خون نمیکردند کاش سینه اش را
خورد نمیکردند یا انکه بعد از انکه کشتند بدنش را از زمین برمیداشتند بلی اگر کشتند چرا
خاکش نکردند کفن بجسم صدچاکش نکردند ترحم بر یتیمانش یا چه بودی که بر نیزه سرش نکردند
بارے اگر همه را کردند کاش در مصیبتش شادی نمیکردند و روز ماتم را عید نمیگرفتند و بلاد
ائین نمی بستند شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود ال بنی امیه لعنهم الله
وکسانی که اعانت کردند ایشان را بر کشتن حسین ع از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود
حسین ع وکسانی که بجا نماندند و رفته اند سالم مراجعت نمایند و خلافت در ال ابی سفیان قرار گیرد
انروز را عید کنند و روزه گیرند و در انروز داخل شوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و
صاحب مناقب روایت میکند از حضرت باقر ع که فرمود جدّدت اربعة مساجد بالکوفة فرحاً لقتل
الحسین چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهت شکر انکه حسین را کشتند یکی مسجد اشعث و یکی مسجد
جریر و یکی مسجد سماک و یکی مسجد شبث ربعی لعنهم الله فوا عجباه من مصیبة ما اعظمها و
بلیّة ما افجعها مصیبة لم تسمعها اذن الانام و لم ترها عین فی المنام و رزیّة لم یشاهد
مثلها فی صفحات اللیالی و الایام فوا حسرتاه علی قتیل العبراة و اسیر الکربات و الشهید
المطروح فی الفلوات فوا محنتاه علی الاجساد العاریات و الاعضاء المقطعات و الهفاه
علی النسوة المأسورات و الذراری الموتورات فوا اسفاه علی الایدی المغلولات و الاعناق
المکبلات فهل تبکون لغوائل الحسین و لا تبکون لقتل الامام الشهید الغریب هل تتمتعون
ببارد الماء و حسینکم قتیل الظماء هل تستلذون بلذیذ الطعام و الادام و امامکم و
اصحابه الکرام غذاء ابکیا اللئام و سقاه جرع کؤوس الحمام و هل تستریحون علی الفراش
و الوساد و مولیکم و مولی الانام مطروح بلا وطاء و لا مهاد و علی الدنیا بعده العفا
خدا رحمت کند سید شهدا را چه خوش گفته کیف السلو و نار القلب تلتهب و العین
حلق فذا هاد معها سرب چگونه ارام گیرد و حال انکه اتش دل شعله ور گردید و خاشاک
در چشم ریخته شده که بی اختیار اب از ان جاری میباشد الفتی المصاب علی الاسلام کلکله
و کل منتسب للدین مکتئب حاصل مصیبت سید اسلام انداخته و اهل اسلام را فرو گرفته

امیر المؤمنین

که هر کس که نسبتی باسلام و دین دارد و بوئی از اسلام از او میاید در حزن و اندوه میباشد
لا صبر فی فادح عمّت رزیّته حتی اعتری الصبر منه الحزن و الوصب صبر را ارام نمیتوان کرد در مصیبتی
که بلیه ان چنان عموم و شدت کرد که صبر ازان باعث اندوه ذاتم و مرضها در وی بیرون میباشد لا تنقد
العین حق الفقد من صبب و ان جرت حین یجری دمعها الصلب هرگز نمیتوان چشم وفا نماید بانچه
لازمه اشک دیدن است در این مصیبت اگر چه نهرها اشک از او برزود یستحقر الدمع فیمن قد بکته
ارجائها الجون و الخضراء و الشهب حقیر و کم است اشک چشم در مصیبت کسی که در اطراف اسمان و زمین
و کوهها بحزن بر او گریستند قل البکاء علی رزء بقل له شق الجیوب و غط القلب کالعطب
گریه کردن کافی نیست در مصیبتی که دریدن جامه بلکه شکافتن دل بلکه هلاک نمودن خود را در ان
قلیل است کیف العزاء و جثمان الحسین علی الرمضاء عار جریح بالثری ترب چگونه ارام میگیرند
شیعیان و حال انکه بدن مطهر حسین ع برهنه و عریان و پاره پاره کردند و بروی خاک و ریگهای گرم
انداختند و الراس فی راس میال یطاف به و یقرع السن منه شامت طرب سر منورش را بر نیزه
بلند زدند و در اطراف بلاد گردانیدند و چوب بر دندانهای او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زدند با
شماتت و خوشحالی و اهل بیت رسول الله فی نصب اسری النواصب قد اسرهم النصب اه زنان و
دختران رسول الله در تعب و هلاکت اسیر گروه نواصب میباشند و از صبح تا شب ایشان را امیر برند
و الناس لا جازع فیهم و لا وجع و لا حزین و لا مسترجع کتب ایشان همه بدتر که با این حالات نه
کسی بر ایشان جزع و فزع میکند و نه کسی دلش بدرد میاید و نه کسی محزون و دلگیر میباشد و نه کسی
میگوید انا لله و انا الیه راجعون فلیت عین رسول الله ناظرة ماذا جری بعده من معشر نکثوا
کاش پیغمبر خدا بود و میدید که بعد از او امت با عترتش چه کردند کم بعده من خطوب بعده
خطب لو کان شاهدها لم ینکر الخطب اری اگر پیغمبر خدا بود کسی را جرئت نبود که با اهلبیت او
بدیده خیانت نظر کند و اگر علی مرتضی بود کسی را جرئت نبود و حدا این نبود که بفرزند
مظلومش جفا نماید چه بسیار اعانت میکرد پیغمبر خدا نور دیده خود را همیشه او را بر دوش
و دامن و سینه خود می پرورانید و همیشه او را می بوسید و می بوسید اگر جائی میرفت و
دیر بر میگشت مضطرب می شد شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده از لیث بن سلیم
که گفت حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه ع و حسنین ع امدند نزد پیغمبر ص و هر یک می گفتند
انا احب الی رسول الله پیغمبر مرا دوست ترمیدارد پس حضرت پیغمبر ایشان را بدوش خود

مجلس ششم شهادت

نشاید و فرمود انتم منی و انا منکم و از زید بن علی بن الحسین روایت شده که از پدران خود از
حضرت امیر روایت کرده اند که مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله ای الخلق احب الیک در میان
خلق کرا دوست تر میداری و من در کنار پیغمبر بودم فرمود هذا و ابناه و امهما این مرد را
و دو فرزندانش را و مادر ایشان را ایشان از منند و من از ایشانم و ایشان با من در بهشت
همچنین اند و انگشتان را با هم ضم کرد و در حدیث دیگر هست که روزی آنحضرت بر در خانه فاطمه
گذشت صدای گریه حسین را شنید فرمود یا فاطمه سکینه ای فاطمه او را ساکت کن مگر نمیدانی که
گریه او مرا آزار میدهد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش پاک کرد و او را نوازش کرد آیا
کجا بودی یا رسول الله تا گریه ها و نالهای غریبانه او را ببینی آیا کجا بودی تا خون از صورت مبارکش
پاک کنی یا کجا بودی تا خاک از بدنش دور کنی و نان بر و دو تو را از زمین بردارد صاحب کشف الغمه
علی بن عیسی نقل میکند از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا تشریف آوردند نزد من و هوا
گرم بود چون داخل حجره شد حصیری از جنه او فرش کردم و متکائی بجهه او گذاردم چون آنحضرت
در اینجا قرار یافت حسین داخل شد و رفت نزد جد بزرگوار خود و آنحضرت به پشت خوابیده
بود آنحضرت با او فرمود هنا یا حسین اینجا الحسین پس حسین بر سینه او بالا رفت و بر سینه
آنحضرت نشست پس آنحضرت با او ملاعبه میکرد و او بر شکم مبارک آنحضرت حرکت میکرد و بازی میکرد
ام سلمه میگوید نظر کردم از شکاف در او را دیدم بر سینه رسول الله بازی میکرد گفتم لا حول
و لا قوة الا بالله یوم صدر المصطفی و یوم وجر الثری ان هذا العجب این امرأت عجیبی که میکرد
جایگاهش سینه محمد مصطفی است و یکروز بر روی ریگهای کره زمین تفسیده پس ساعتی رفتم از
انجا چون برگشتم بسوی در حجره دیدم که جناب پیغمبر رویش درهم میباشد و آثار غم و اندوه بر او
ظاهر و چشم را برهم گذاشته گفتم البته آن طفل بر بدن شریف آنحضرت بول کرده داخل شدم بر آنحضرت
دیدم چیزی در دست داشت و نظر در آن میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا
رسول الله چرا محزون و گریانی فرمود جبرئیل در این ساعت نازل شد و گفت ان ولدی هذا
سیقتل بیدرستی که این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم چگونه و کجا او را میکشند فرمود
بعد از پدر و مادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت اگر خواهی تربت او را بتو بنمایم
پس دیدم که آنحضرت از نظرم غایب شد چون آمد دیدم قبضه خاک بر دستش بود گفت
این تربت را داشته بگیر و آنرا در شیشه ضبط کن هر گاه ببینی آنرا که بخون تازه مبدل شد

اولاد امیر المؤمنین

بدانکه فرزندم حسین را در آن ساعت کشته اند ام سلمه میگوید آنرا گرفتم و در شیشه
ضبط کردم و آنرا در گوشه حجره او بجهت پیغمبر خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد
چون حسین از مدینه بسوی عراق روانه شد آمد که او را وداع کنم آنحضرت فرمود
ای ام سلمه آن شیشه را مراقب باش و از نظر مده میگوید من او را جستجو میکردم و در روزی
دو دفعه و سه دفعه مشاهده میکردم چون روز دهم محرم در آمد و نزدیک زوال امر اخوان
گرفت قلیلی چشم بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلود و ژولیده و پژمرده و بر سر
و رویش غبار نشسته بود گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه واقع شده
که تو را غبار آلود و ژولیده می بینم آیا این خاک چیست که بر سر و روی شریفت می بینم حضرت
فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین و اصحاب او را در کربلا کشتند من در آنجا مشغول بکندن
قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام سلمه میگوید از خواب بیدار شدم
ترسان و هراسان برخواستم و رفتم بسوی آن شیشه ناگاه دیدم که آن شیشه پر از خون بود و آن
تربت بخون مبدل گردیده من دانستم که حسین کشته شده زیرا که صادق و حی دروغ نمیگفت و از
پیغمبر دروغ نشنیده بود پس فریاد برآورد و میگفت واابناه و واقرة عیناه و واحسیناه
و اضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله مردم بدور او جمع شدند که چه خبر شده که نوحه میکنی او
را با ایشان نگفت و ناله و امیداه و وامظلوماه از خلق بلند شد و آن روز را تاریخ گذاشتند
چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدرجه شهادت رسیده بود و چون وقت سحر شد
اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند جنیه را شنیدند
که این شعر را میخواند الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تقودهم
المنایا الی متجبر فی الملک وعد آه چشم کوشش کن برای اشک ریختن و گریستن بر قومی که مرگ ایشان را
کشید بسوی متکبر در ملک پس اگر تو گریه نکنی بر این مظلومان کی برایشان خواهد گریست جنیه دیگر
در جواب این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش و جده
خیر الجدود پیغمبر خدا جبین آن شهید را مسح میکرد و میبوسید و باین جهت جبینش میدرخشید
و نورانی بود پدر و مادر او از بلند مرتبه ها قریشند و جد او بهترین جدها است زحفوا
علیه بالقنا شر البریة و الوفود قتلوه ظلما ویلهم سکنوا بنار الخلود بدترین خلق
دور او را گرفتند با نیزه ها و شمشیرها و آخر او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای برایشان

مجلس ششم شهادت

چون اهل مدینه اینرا شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد وا حسیناه برکشیدند و رفتند
بر سر قبر مبارک پیغمبر جد او آنحضرت را تعزیه میگفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول
بودند ام سلمه میگوید چون شب شد از اندوه و غم بخواب نرفتم در فکر و حیرت بودم
ناگاه شنیدم یکی این شعر را میخواند اِنَّ الرِّماحَ الوارداتِ صُدورُها دونَ الحُسین
تُقاتِلُ التنزیلا فکأنّما بکَ یابنَ بنتِ محمّدٍ قتلوا جهاراً عامدینَ رسولا بدرستیکه
نیزهائی که میشد ایشان رو بسوی حسین ع میامد و بر بدن نازنینش میزدند و مقاتله با تنزیل
و قرآن میکردند ای فرزند دختر پیغمبر گویا بجهت کشتن تو جد تو پیغمبر را کشتند فسبحان الله
ای ظلم جری علی ارباب المنبر والمحراب و امناء الکتیبة والکتاب فلعمری نوح علیهم لسان
الصلوات فی بعدهم اذکار الخلوات ویبکیهم الصلوة والصیام والسنن والاحکام
وکانی انجم سخوهم واراهم اذهم موتورون من بین الوری یستنصرون فلا ینصرون و
یستغیثون فلا یغاثون ویناودن فلا یجابون فکم من نداء واجداه وا ابتاه و وا اخاه
قد علی فی ارض کربلا وکم من شموس منکسفة وبدور منخسفة ونجوم منکدرة ووجوه
منعفرة قد حشرت فی تلک الفلاة بها اقامت لقیهم الکبری فقل للعلی بعده لا حجبت
نز بعده تبتغی المؤئلا علا و بزرگی را بگو که بعد از حسین ع باقی نبود مأیوس باش آیا بعد از او کی را
خواهی یافت که مرجع تو بوده باشد وقل للمحامد والمکرمات خذا للبکاء وله فاعولا
محامد و اوصاف و مکارم اخلاق بگو که شروع بگریه و ناله کنند که بنوع محامد او را کشتند و مجموع
فضایل و کمالات را شهید کردند وقل للصلوة وبیل الصلات تعطلتما بعد لو تغفلا نماز و
زکوة و بر و صدقات را بگو که بعد از حسین معطل و ضایع شد امر شما وقل للفضائل نوحی اسی
وسحی له دمعک المسبلا فضایل و علوم را بگو که گریه و نوحه کنید و اشک بریزید فهذا عماد
الوری فی الثری صریعاً علی الترب ما غسلا اینک پشت و پناه خلق است که او را برروی خاک
انداخته اند بی غسل و کفن وعیبة علم بحر الصعید وکنز هدی فی الثری جدلا تکفنه الریح
من مورها وتلحفه بردة المسدلا این صندوق علوم الهی است که او را بر روی زمین گرم انداخته اند
و این هادی امت است که او را کشته اند و برهنه و عریان بر خاک انداخته اند و بادها بر او میگذرد
و از گرد و غبار دامان بدنش را می پوشانند و از لباس غبار و خاک او را کفن میکنند آه و بحط
کل دخر العثان عزاء الردی مدبرا معقلا آه آه اینست صندوق علوم الهی که اسبها

اولاد امیر المؤمنین ع

مخالف بر او میتازند و بدن مقدسش در هم خورد میشاید الا یا غیاث الوری والملا اذا عضل
الخطب او اشکلا لقد عث فی الک الملحدون وما انت حرمته حللا ای فریادرس عالمیان
در دو رماندگیها یا رسول الله ملحدان امت تو اهل بیت تو را بدندان عداوت و حقد پاره پاره
کردند و اینرا تو حرام کرده بودی حلال کردند ولو کنت شاهد یوم الطفوف لشاهدت امراً
مهولا وشاهدت سبطک فوق الرغام علی رغم انف التقی والعلا اگر در روز شهادت فرزندت
در کربلا بودی هر اینه امر هولناکی میدیدی و میدیدی که فرزند تو را بر زمین انداخته اند آه تعل
القوادم من جسمه وتوردة سمره منهلا شمشیرهای دشمنان از خون شریفش سیراب و پیکانهای
تیرهای مخالفان از هر جانب بسوی بدن او وارد میشوند وقد رفعوا راسه فی القنا یضاهی علی
سمکها الاعزلا ورضوا اجنا جسمه وبلهم بجرد الخیول وقبا الکلا سر منور او را بر نیزه ها بلند
کردند و سینه مطهر او را خورد کردند اما او المشاعر لو انسناه لمادت بهم غضبا کربلا بمشاعر قسم
میخورم که اگر بسوی نور دیده در تیر او هر اینه زمین بلرزه میامد همه را هلاک میکرد بدانکه
بعد از آنکه اکثر اقارب و خویشان سید الشهداء بدرجه رفیعه شهادت فائز شدند و اولاد
امام حسن ع کشته شدند نوبت قتال بر برادران آنحضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنابر اشهر
روایات چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان ام البنین
دختر حزام بن خالد بود و ابوبکر بن علی که مادرش ام لیلی بود و عمر بن علی که مادرش در کتب مقتل مذکور
نیست و عباس از برادران بزرگتر بود و صاحب میراث از او بود و بعد از همه کشته شد از حضرت
صادق ع روایت شده که ام البنین مادر اینها را کشته بعد از شنیدن وقعه کربلا همیشه میرفت
در بقیع و ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان خود که دلها را میسوزانید و خاطرها را اندوهگین
مینمود مردم بدور او جمع میشدند و میگریستند حتی مروان حکم نیز میامد و از گریه و ندبه او
میگریست و عباس از همه برادران بزرگتر و شجاعتر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در
امالی و خصال روایت کرده از ابوحمزه ثمالی که روزی عبد الله پسر عباس نزد سید الساجدین ع
امد چون آنحضرت نظر شریفش بر او افتاد دیدهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود
روزی بر پیغمبر خدا شدیدتر نبود از روز احد که در آن روز کشته شد حمزة بن عبد المطلب شیر خدا
و شیر رسول خدا و بعد از آن روز روزی شدیدتر نبود از روز شهادت جعفر بن
ابی طالب پس فرمود ولا یوم کیوم الحسین روزی مثل روز شهادت پدرم حسین ع

بود که سی هزار نفر بود او را گرفته بودند و گمان میکردند که از این امت اند و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد ایشان میاورد و ایشان پند نمیگرفتند حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا تا آخر الامر او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رحم الله العباس خدا رحمت کند عمم عباس را که جان فشانی کرد و کوشش کرد در یاری برادر و جان خود را در راه برادر خود فدا کرد تا اینکه دستهای شریفش را از بدنش بریدند و خدا بعوض آن دو بال باو عطا کرد که با آن بالها با ملائکه پرواز مینماید همچنانچه بجعفر بن ابی طالب داد و ان للعباس منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة بدرستیکه عباس را منزلة و درجه ایست که در قیامت جمیع شهدا غبطه او را میبرند و آرزوی منزلت او میکنند و بالجمله جلالتا و زیاده از اینکه در حیز تحریر و تقریر بدر آید و عظمتا و اظهر از آنست که محتاج به بیان باشد نقلست که در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوش شما را پر کرده حتی خود در حین مجاورت در کربلا در سال ... در ماه رجب ۱۲۳۶ از هجرت مشاهده کردم که انگشت از یکی خادمین را قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبید بود و عالمی مشاهد کردند و شخص مصری برابر دیدند با آن سزاوار است که بر مظلومی او بگریند و بگریستن بر او امید قضا حوائج خود را از خدا و ندجبار بنمایند که آنحضرت باب الحوائج دوستان میباشد و چگونه نمیشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند و تیر از دست عمار پست تر نیست که حضرت امیر المؤمنین فرمودند از اسلام بی بهره باد کسی که در مصیبت عمار محزون نشود چنانچه حدیث هست که عمار یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب در آمد حضرت امیر در میان کشتگان می گشت تا اینکه نعش عمار رسید آنحضرت بر بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و فرمود الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل خلیل اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل ای مرگ که قصد علی داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و درد او را بر احبا ندا و که هر چه من دوست داشتم همه را تو فنا کردی سخت بینا می یابم تو را بدوستان خود گویا تو راه نمائی میباشد که دوستان مرا بسوی ایشان میبرد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون پس فرمود هر که از فوت عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که از بنیک و بدی پرسید غره من پس اگر کسی در مصیبت تو دیده او عباس محزون نگردد حال آن چه خواهد بود بالجمله چون نوبت برادران آنحضرت

رسید ایشان برخواسته عازم جان باختن شدند اول ابوبکر بن علی اسمش عبد الله بود و با این کنیه نام یافته بود و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی تمیم بخدمت برادر در آمده آنحضرت را وداع کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل افدیه بنفسی من اخ مبجل پدرم علی کرار است از دودمان هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلتست و اینک برادرم حسین فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم رو سیاه و خود را بهر طرف میزد تا اینکه آخر الامر بتیغ زحر بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی برخواسته از جهة خون برادر از جا حرکت کرد و آن جوانی بود دلاور و شجاعی بود نام او و روایتش چنانچه از زیارت ناحیه مقدسه مستفاد میشود مجملا آمد بخدمت برادر که ای برادر بگذار بروم و طلب خون برادرم را بکنم بعد از اذن بمیدان آمد و می گفت اضربکم ولا اری فیکم زحر ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زحر یا زحر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر امروز شمشیر خود را بر فرق شما میزنم و نمی بینم در میان شما مردی که مقابل من بایستد و مرا باز دارد آن شقی بدبخت کافر شده به پیغمبر که برادرم را کشت ای زحر ای زحر پیش بیا ببین چگونه بسزا جا خواهی گرفت پس حمله کرد بر قاتل برادر خود و او را بجهنم رسانید پس رو بسوی آن قوم بیحیا شد و شمشیر کشید و در میان ایشان افتاد مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد و ضربتهای عظیم میزد و میگفت خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه ولا یفر ولیس فیها کالجبان المنجحر آخر الامر دوران شجاع نامدار را گرفتند و او را شهید کردند پس عثمان بن امیر المؤمنین که با عباس از یک مادر بودند برخاسته خدمت امیر او را عثمان نام نهاده بود که همنام عثمان بن مظعون از اکابر زهاد و صحابه پیغمبر بوده باشد و با آنحضرت بسیار مانوس بود و در آن وقت بیست و یکسال از عمرش گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب خواست بعد از آن رو بسوی میدان شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید اصبحی تیری بر جانب آن گذاشت بسوی شاهزاده عالیمقدار انداخت قضا از تیر بر جبین مبارک او آمد از اسب بگردید چون بر زمین افتاد سر از بدن شریفش جدا کرد پس جعفر بن علی که نوزده سال از عمرش گذشته بود از برادر اذن شهادت برخواسته بخدمت برادر بزرگوارش آمد زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب خواسته بعد

مجلس بیست و هشتم

شهادت عبدالله بن علی

رخصت و انه میدان شد و رجزی چند خواند خولی بن یزید ملعون تیری باو زد آن تیر
بر شقیقه یا بر چشم او آمد از اسب در افتاد پس برادر او عبدالله بن علی ع بمیدان رفت و بروایت
ابو الفرج بیست و پنجسال از عمرش گذشته بود و اولادی نداشت حضرت عباس ع باو گفت
تقدم بین یدی حتی اراک و احتسبک پیش بیا و پا در میدان نه تا مرگ ترا ببینم و مردانگی
ترا مشاهده کنم زیرا که ترا فرزندی نیست و دل بستگی بدنیا نداری پس بگفته برادر قدم در میدان
گذاشت و داد مردانگی را داد آخر الامر هانی بن ثبیت حضرمی براو حمله کرد و ضربتی بر آن شاهزاده
بزرگوار زد روح مقدسش با شاخسار جنان قرار گرفت و برادر دیگر برادر خود جعفر را نیز
حضرت عباس ع تحریص کرده بمیدان کین رفت تا کشته شد بعد از آنکه برادران همه کشته شدند
و همسفران همگی بار بستند حضرت عباس ع را اندوه بسیار روی داد و هم و غم از حد در
گذشت از یکطرف مظلومی برادر بزرگوار و بیکسی آن والا تبار را مشاهده نمود افواج
هموم و غموم روی بدل او آورد صبر و آرام را از او ربود و از یکطرف ناله خواهران و
تشنگی کودکان را ملاحظه نمود آلام بی یاوری ایشان دلش را بدرد آورده در آنوقت مصمم
رفتن بمیدان شد و آنحضرت از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار بود و کان رجلا وسیما
جمیلا یرکب الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الارض مردی بود خوش سیما و نیک روی و بلند
قامت بحیثیتی که بر اسبهای چاق بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و او را ماه بنی
هاشم میگفتند و علم آنحضرت در آنروز بدست آنجناب بود چون تنهائی برادر بزرگوار
را دید آمد نزد برادر عرض کرد یا اخی هل من رخصة برادر رخصتم میدهی بروم و در
راه تو جانم را فدا کنم در بعضی از کتب مقتل مذکور است که آنحضرت از شنیدن این سخن بگریه
در آمد گریه شدیدی کرد فرمود ای برادر تو صاحب علم منی و علامت لشکر منی چون تو رفتی
نشان لشکر بر طرف میگردد عباس عرض کرد قد ضاق صدری و سئمت من الحیوة و ارید ان
اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین ای برادر دلم از ظلم و جفای مخالفان تنگ شده و از
زندگانی خود سیر شده ام میخواهم طلب خون برادران خود را از این ظالمان کرده
باشم حضرت فرمود اگر مهیای حرب شده پس قلیلی آب از جهة این اطفال طلب نما
جناب عباس ع رو بمیدان نهاد چون میان میدان رسید فریاد زد که یا عمر بن سعد
اینک حسین ع پسر دختر پیغمبر خدا است میگوید که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا

ذکر شهادت عباس بن علی

اولاد امیر المؤمنین

کشتید و مرا تنها گذاشتید و عیال و اولادم از شدت تشنگی سوخته اند آخر یکشربت
آبی بایشان بدهید که نزدیک بهلاکت رسیده اند و با وجود اینها میگوید دعونی اخرج
الی طرف الروم او الهند و اخلی لکم الحجاز و العراق مرا بگذارید بسوی هند و روم
بروم و حجاز و عراق را بجهة شما میگذارم چون عباس ع این کلام را از جانب برادر خود بآن
لئیمان فرمود جوابی نشنید بعضی ساکت بودند و بعضی از گفتگوی عباس بگریه در آمدند شمر
ملعون و شبث بن ربعی از لشکر بیرون آمدند گفتند ای پسر ابو تراب اگر تمام عالم آب بگردد
و بدست ما باشد بشما قطره از آن نخواهیم داد مگر در بیعت یزید داخل شوید حضرت عباس ع
نزد برادر برگشت و بی رحمی این قوم بی حیا را بعرض رسانید آنجناب سر را بزیر انداخت
و گریست گریه شدیدی در اینحالت بگوش عباس ع رسید که اطفال از سوز تشنگی صدا را بناله
العطش العطش بلند کرده بودند از شنیدن ناله دلخراش آن نوزبانان و خروش آن بیکسان بیتاب
شد چشم بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده باشم شربت آبی باین کسان
تشنه لبان برسانم پس مشگی برداشت روانه میدان شد و ملخص آنچه شیخ مفید و سید بن طاوس
و ابن نما ذکر کرده اند اینست که بعد از آنکه شدت تشنگی برادر بزرگوار و زنان عصمت را
مشاهده نمود روانه شد بجانب فرات جماعتی که بر سر آب موکل بودند مانع شدند از رفتن بسوی آب
ملعونی از قبیله بنی دارم در میان آنجماعت بود گفت حولوا بینه و بین ماء الفرات حایل شوید
و نگذارید که بر سر آب رود چون جناب سید الشهداء این بی حیا را از آن ملعون دید باو نفرین
کرد و گفت اللهم اظمئه خداوندا آتش را بر این ملعون مسلط گردان آن ملعون در غضب شد
تیری بجانب قبله عالم انداخت تیر آمد بر حنک آن امام مظلوم نشست آنجناب آن تیر را
کشید خون از آن جاری شد دست خود را گرفت دستش پر از خون شد انداخت و گفت
اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بابن بنت نبیک خدایا بتو شکایت میکنم آنچه را که بفرزند
دختر پیغمبر تو میکنند و بالجمله آن گروه بی حیا راه بر آنحضرت قطع کردند آن شجاع همام بر آن
گروه لئام حمله کرد و میگفت لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی
تشویش از مرگ ندارم هر گاه مرگ و آثار آن ظاهر شود و رو بمن گذارم تا خود را در میان
شمشیرها برهنه اندازم و پوشیده شوم از شمشیرها مرا باکی نیست جانم فدای حسین که

مجلس بیست و ششم در شهادت عباس

نفس محمد مصطفی است مراعباس سقا میگویند که باکی از شر دشمن ندارم در روز جنگ پیش
آن هر بیشهٔ شجاعت خود را بر آن قوم بی حمیت زد و کثیری از ایشان را بر زمین انداخت و اپتا
را متفرق کرد و آن گروه انبوه را درهم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید و وارد شد و مشک را
آب کرد و کفی از آب برداشت که بیاشامد و آتش تشنگی را فرو نشاند و را یاد آمد از تشنگی
برادرش حسین ع آب را ریخت و گفت وَاللهِ مَا اَذُوقُ وَسَیِّدِیَ الْحُسَیْنُ عَطْشَانًا بَعِیْدًا
قسم که آب نخواهم چشید و حال آنکه امام حسین تشنه باشد یا نفس هُونِی فَالْحُسَیْنُ مُعَطَّشٌ
وَبَنُوْهُ وَالْحَرَمُ الْمُطَهَّرُ اَجْمَعُ ای نفس هذا را باش و تعجیل مکن در خوردن آب که برادرت تشنه
است و زنان و اطفال او همه تشنه میباشند وَاللهِ مَا اَشْرِبُ مِنَ الْمَاءِ قَطْرَةً وَاَخِیْ حُسَیْنٌ
فِی الْعِرَاقِ مُضَیَّعٌ بخدا قسم که قطره از آب نخواهم چشید و حال آنکه برادرم حسین ع در کربلا
عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بدوش راست انداخت و بر اسب سوار شد از شریعه
بیرون آمد روانه بسوی خیمها گردید که ناگاه آن گروه نواصب دور آن بزرگوار را گرفتند فا
بِالنِّبَالِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتّٰی صَارَ دِرْعُهُ كَالْقُنْفُذِ مِنْ كَثْرَةِ السِّهَامِ از هر جانب او را تیرباران
کردند و آنقدر تیر بر آن بزرگوار زدند که از کثرت تیر که بر زره آنحضرت نشسته بود مانند
خار پشت گردیده بود و او با آن حال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثنا
زید بن ورقاء در پشت نخلی از کمین در آمد و بعضی ابرش بن سنان را نیز گفته اند و حکیم بن
طفیل او را اعانت کرد ناگاه آن ملعون ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدنش
جدا شد تیغ را بدست چپ گرفت و میگفت وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُمْ یَمِیْنِی اِنِّی اُحَامِی اَبَدًا عَنْ دِیْنِی
وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقِ الْیَقِیْنِ نَجْلِ النَّبِیِّ الطَّاهِرِ الْاَمِیْنِ اگر چه دست راستم را بریدید اما بخدا
قسم که دست بر نمیدارم و حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که فرزند پیغمبر ع طاهر امین
میباشد با دست چپ آنقدر جهاد کرد که خسته شد و ضعف او را گرفت ناگاه حکیم بن طفیل
در پشت نخله نیز کمین کرده بود و بروایتی عبدالله بن یزید ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد
و دست چپ را نیز از بدن انداخت پس گفت یَا نَفْسُ لَا تَخْشَیْ مِنَ الْكُفَّارِ وَاَبْشِرِیْ بِرَحْمَةِ
الْجَبَّارِ مَعَ النَّبِیِّ السَّیِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوْا بِبَغْیِهِمْ یَسَارِیْ فَاَصْلِهِمْ یَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ ای
نفس از این جماعت کفار مترس بشارت باد ترا که نزدیک شده است که برحمت خدا و بجوار
و خدمت نبی مختار فایض گردی دست چپ را نیز بریدند از ظلم ایشان را بحرارت آتش بریان کن

شهادت اولاد امیر المؤمنین

مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان گرفت و حمله میکرد که بلکه خود را بخیمها برساند
و از دستها یش خون میریخت و ضعف بر او استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری زد که بمشک
آمد و آبها یش ریخت ملعونی دیگر عمودی از آهن بر سر مبارکش زد که سر او بدو شکافته شد
و بروایتی از ملعونی تیری بر سینهٔ مبارکش آمد که از اسب گردید و بر زمین افتاد فَهَوٰی لَهُ
الْمَجْدُ الْاَثِیْلُ وَتَزَعْزَعَتْ سَبْعُ الشِّدَادِ وَجَلَّ مِنْهُ الْمَصْرَعُ فَبَكٰی لِمَصْرَعِهِ الشَّجَاعَةُ بِالدِّمَاءِ
وَمِنَ السَّمَاءِ بَكَتْ عُيُوْنٌ تَدْمَعُ بافتادن آن صاحب مجد و بزرگی خانهٔ مجد و بزرگی منهدم و از
مجد و عزت بر زمین افتاد و آسمان متزلزل شد و بجهت کشته شدن آن شجاع غضنفر شجاعت
و جوانمردی بخون گریست بلکه دیدهٔ آسمان در این بلیه گریان گردید آه آه چون بر زمین افتاد
ندا کرد که یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْكَ مِنِّی السَّلَامُ و بروایتی فریاد زد که یَا اَخَاهُ اَدْرِكْ اَخَاكَ
چون آواز آن کشته بخون آغشته بگوش سید الشهدا ع رسید اسب را بمیدان تاخت آن
گروه بی حیا را از سر آن کشته دور کرد چون بر نعش برادر رسید آن بزرگوار دید که دستهای بریده
و بدن پر از خون و سر شکافته در میان خاک و خون افتاده بی اختیار شروع بگریه کرد و گفت
اَلْاٰنَ انْكَسَرَ ظَهْرِیْ وَقَلَّتْ حِیْلَتِیْ حال که برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد
كَسَرُوْا بِقَتْلِكَ ظَهْرَ سِبْطِ مُحَمَّدٍ وَبِكَسْرِهِ اِنْكَسَرَتْ قُوَی الْاِسْلَامِ یَا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بکشتن تو
شکستند پشت فرزند پیغمبر ترا و بشکستن پشت او شکستند پشت اسلام را اَقْطَعُوْا بِقَطْعِ یَدَیْكَ
اَیْدِی السِّبْطِ وَانْقَطَعَتْ اَیْدِی النَّبِیِّ النَّاحِی ببریدن دستهای تو دست برادر تو را بریدند و ببریدن دستهای
او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند شیخ فخر الدین میگوید که چون برادر خود را با آن حالت دید فریاد
وا اخاه و وا عباساه و امهجه قلباه بلند کرد و میفرمود دشوار است بر من فراق تو ای برادر دل و دل را
بر پشت اسب گذارد و بخیمه او آورد و او را در خیمه گذاشت آنقدر گریست که از بسیاری گریه غش کرده و مدهوش
گردید ولکن از کلام دیگران و دون نعش مطهر او را بدر خیمه مستفاد میشود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

مجلس بیست و هفتم در بیان کیفیت شهادت نور باصرهٔ حیدر و پیغمبر علی اکبر

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیْمِ الْخَبِیْرِ اَلَّذِیْ لَیْسَ لَهُ شَرِیْكٌ وَلَا وَزِیْرٌ
وَلَا كُفُوٌ وَلَا نَظِیْرٌ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَی الْبَشِیْرِ النَّذِیْرِ السِّرَاجِ الْمُنِیْرِ مُحَمَّدٍ الْمَنْعُوْتِ فِی
جَمِیْعِ الصُّحُفِ وَالطَّوَامِیْرِ وَعَلٰی خُلَفَائِهٖ وَاَوْصِیَائِهِ الْمَصَابِیْحِ فِی الدَّیَاجِیْرِ وَاَهْلِ التَّوْحِیْدِ
وَالتَّمْجِیْدِ فِیْ جَمِیْعِ الْاَزْمِنَةِ وَالدُّهُوْرِ خُصُوْصًا عَلٰی شِبْلِهِ الْمَظْلُوْمِ بِلَا اَحَامٍ وَلَا نَصِیْرٍ وَ

مجلس نهم در شهادت

بحالة الشهيد الوحيد الاسير بايدي الكلاب و الخنازير مفزع كل مضطر خفير وملجا كل ملهوف
كسير مقطوع الاعضاء من السيف و السنان و الرماح مرضوض الاضلاع من الاحجار
و الزنابير مسبي العيال منهوب الاموال مقتول الاعوان من الصغير و الكبير مقطوع
الكلام من التعبير و التغير ضعيف الكلام و الصرير ذي الشيب الخضيب و الجسد السليب و الرأس
العفير و الظهر الكسير و النحر النحير و القلب الحسير و الجسد المطروح كالوغير و
الجسم الذابل من الهجير المكفن بالعثير المغسل بما جرى من السيف الاثير من ويل العقبان
و النسور و العصافير الذين يتموا اطفاله و نهبوا عياله فحملوهم على الاكتاف الى الفسيق
الحجير و الكفور الشرير فيا عجبا بنات بني سفيان في الحصون و المقاصير و بنات رسول الله
اسارى حيارى بين ارباب الفجور و المناكير و اهل القيناة و المزامير فهذا ما نظر اليه العقل
كل خاسئا و هو حسير فلعنة الله على من اجرى على هذا الامر العظيم الخطير و بعد قال الله
تعالى و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين
الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئك هم المفلحون اما بعد بدانكه پروردگار عالم عالم بجميع امور ميباشد و حقيقت
و واقع هر چيز در نزد او هويدا است ظاهر و باطن هر چيز در نزد او ظاهر علمش باشيا قبل از
خلقت و بعد از خلقت مساويست پس در تميز مطيع و عاصی محتاج بامتحان نيست و تكاليف او بندگان
خود را بجهة امتحان نميباشد لكن از انجا كه عادت الله قرار گرفته كه تمام حجة بر خلق شده باشد تا
احدی را بر او حجة نباشد بندگان خود را مثل كسی كه خواهد كسی را امتحان كند و سعادت و شقاوت
او معلوم كند بتكاليف چند مكلف و ببلا و محنت چند مبتلا شان ميگرداند تا مطيع از عاصی
ممتاز و شاكر و صابر از غير ايشان جدا شود و اما تكاليفش پس حق اينستكه نيست مگر بجهة مصالح نفس
الامريه و حكمتهای واقعيه كه انها باعث اين احكام مختلفه ميباشد كه حسن افعال موجب امر
بان و قبحش موجب نهي ميباشد بحيثيتی كه اگر ان مامور به بحقيقت و نورانيت او امر عاقل كه
منفهم چنانچه در واقع است ميدانست باز انجا اورد و اگر قبح ان معصيت را در واقع بر
ميخورد ميدانست لزوم ترك انرا باز نظر بانكه دنيا را خدا محل قرار و ارام و دار راحت و نعمت قرار
نداده بلكه او را دشمن داشته و از روزی كه او را خلق فرموده بسوی او نظر نكرده و بمنزله بال پشه انرا
در نزد او اعتباری و مقداری نميباشد لهذا نميخواهد كه دوستان او را ميل بان باشد و اين دار را

علی اکبر

راحت ايشان نباشد چه خود ميفرمايد كه حلاوة الدنيا مرارة الاخرة و مرارة الدنيا حلاوة الاخرة
شيريني دنيا تلخي اخرتست و تلخي دنيا شيريني اخرتست نظر بانكه بعد از بسط خوان نعمت كم نفسی است
كه خود را از الوان اطعمه ملتذه باز دارد لهذا گاهی بنده خود را بفقر و پريشانی مبتلا و گاهی بمرض
و ناتوانی و بلا و گاهی بظلم و اذيت مبتلايش ميدارد و اينها نيست مگر انچه ميخواهد از راحت
بنده خود پس مثل اين مثل طبيب مهربانست كه امر بمريض ميكند بفصد و شرب دوای ناگوار و پرهيز
از اطعمه لذيذه و بعد از انكه ملاحظه ثمرات ان از صحت و عافيت و حيات و بقاء و التذاذ بجميع
لذائذ در ازمنه متداوله مينمايد ميداند كه طبيب او چه حقی است عظيم اگر چه كوچك طبعان بی خرد
او امر او را ناخوش دارند بلكه شايد او را دشمن دارند و در حديث است كه پيغمبر خدا فرمودند ان
الله يتعاهد وليه بالبلاء كما يتعاهد المريض اهله بالدواء خداوند عالم جستجو مينمايد و در
مقام اصلاح بر ميايد نسبت بولی خود ببلاء دنيا چنانچه جستجوی حال و اصلاح احوال مينمايد
اهل مريض بمريض خود بدوا دادن ان الله ليحمي عبده الدنيا كما يحمي المريض من الطعام بدرستيكه
خدا پرهيز ميدهد بنده خود را از دنيا هم چنانچه مريض پرهيز ميكند از طعام غير مناسب و از حضرت
صادق ع روايت شده كه فرمودند خدا تعاهد و سرپرستی ميكند مؤمن را ببلاء دنيا نميگذرد براو
شبی مگر انكه سرپرستی ميكند انرا بمرضی در بدن او يا بمصيبتی ديگر از مصائب دنيا و بعد از انكه خردمند
عاقل اين را دانست بايد در مقام صبر و شكيبائی بوده باشد تا در بشارت و بشر الصابرين
داخل باشد بدانكه مصائب دنيا را اقسامی چند هست بحسب اشخاصی كه هدف ان ميباشند
چنانچه از بعض روايات وارد شده البلاء للظالم ادب و للمؤمن امتحان و للانبياء درجة و
للاولياء كرامة بلاء دنيا بجهة عاصی ظالم تاديبست تا تنبيه شود و توبه و انابه نمايد و از برای
مؤمن امتحانست تا صابر از غير صابر و شاكر از غير شاكر ممتاز و عاصی از مطيع معلوم شود
و از برای انبيا درجه ايست كه هر چند بلا و محنتش بيشتر درجه اش در مقام وسيع تر ميباشد و از
برای اولياء تحفه و كرامه است پس از اينجا معلوم ميشود كه در اين بلاها و مصائب چه قدر حكمت
ميباشد زيرا كه اقل مراتب ان اينست كه تاديبی بوده باشد و از سوء افعالش و كفاره باشد
قبائح اعمالش يا سببی باشد استحقاق نعم باقيه و جنة دائمه و كل نعيم دون الجنة صغير و كل بلاء
دون النار يسير هر نعمتی را كه با بهشت ميسنجی كوچك و حقير ميباشد و هر بلائی در پيش اتش
غضب الهی سهل و اسان ميباشد خدا را لحدا و لی با دوستانش نيست كه ايشانرا هميشه در

مجلس نهم در شهادت حضرت

بلای گوناگون مبتلا بدارد بلکه ایشان را نزدیک میخواهد بجود نماید و شایسته لطف خود
گرداند و حضرت صادق فرمودند در بهشت درجه هست که باو نمیرسد کسی مگر بجهة بلائیکه
بر بدن او برسد این بلاها عطایا و مواهب سنیه است که باید بر آن صبر کرد بلکه شکر نماید
زیرا که اگر بجهة پاک کردن از خباثت معصیت باشد که بجهة آن اعظم از آن را از تو برکنار
داشته و اگر بجهة استحقاق اجر باشد آنچه بتو میدهد اعظم از آنست که مرادت این بلاها
را مانع گذارد او میخواهد ترا با خود آشنا نماید و ترا از او گریزانی خدا را از دلهای شکسته
و بدنهای خاضع و خسته خوش میاید اذا احب الله عبدا جعل فی قلبه نائحة من الحزن اگر خدا
بنده را دوست میدارد همیشه دل او محزون میدارد خدا دیده گریان و سینه نالان را دوست
دارد انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم بارها این مطلب واضح است و واضح است
که بلائی که باولیاء و مقربان میرسد نیست مگر بجهة رفع مقامات ایشان چنانچه در حدیث سابق
گذشت پس بمقامات عالیه نمیرسند مقربان مگر بصبر آنچه بایشان وارد آید چه اجر صابرین
از حیطه حصر بیرون و از حد تقریر افزون اکثر مقامات عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر و
تضرع بر آن گردانیده میفرماید وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار حتی اینکه در اخبار وارد شده است که صبر نصف ایمانست اینکه میفرماید وجعلنا منهم
ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ایشان را پیشوایان خلق گردانیدم که مردم را راه نمائی کنند
بسوی امر ما چون صبر کردند در راه ما آن تعبها و زحمتها کشیدند سالها سال بر بلاهای امت
تحمل کردند سنگباران کردند غرور دیگر ایشان را مسکنند و بر آتشان انداختند بارها
ایشان را اشکافتند و سر ایشان را بریدند و بر بدن ایشان انداختند و بسیج تیر باریشان کردند و سالها
گشته صبر کردند و لکن کسی صبرش مثل خاتم انبیا نبود و لهذا درجاتش از همه رفیعتر بود چنانچه
از حضرت صادق ع روایت شده که چون حضرت رسول ص بمعراج رفتند ندا رسید یا محمد ان الله
مختبرک بثلث لینظر کیف صبرک خدا ترا امتحان مینماید بسه چیز تا ببیند که صبر تو در چه
مرتبه است گفت خداوندا تسلیم میکنم امر ترا و مرا قوه بر صبر نیست مگر بلطف و توفیق تو
اول چیز ندا رسید که اول آنست که باید فقرا و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی
و خود بگرسنگی صبر کنی گفت خدایا راضی شدم و تسلیم کردم امر ترا و از تست توفیق
و صبر اما دوم تکذیب قوم تو را تکذیب میکنند و در خوف و ترس شدید خواهی بود باید

علی اکبر

جان خود را در راه من بذل کنی و با اهل شرک بجان و مال خود جنگ کنی و بر اذیتهائی که
از ایشان و منافقین امت بتو میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم و راضی شدم و
توفیق صبر از تو میباشد اما سیم چیزیستکه با اهل بیت تو میرسد اما برادر تو را امت تو ظلما
باو میکنند و او را ناسزا میگویند و او را بمشقت میاندازند و توبیخ و سرزنش مینمایند و از حق خود
محروم مینمایند و بر او ظلم مینمایند و آخر اینها همه او را میکشند گفت خداوندا تسلیم کردم و از تو
میطلبم توفیق و صبر و اما ابنتک فتظلم و تحرم و یؤخذ حقها دختر تو را ظلم بر او میکنند و او را
محروم میکنند حتی که تو بجهة او قرار داده میگیرند و تضرب وهی حامل و یدخل علی حریمها و منزلها
بغیر اذن او بی اذن او داخل خانه و منزل حریم او خواهند شد در حالتی که حمل داشته باشد و ضرب
بر او خواهند زد و از آن ضربت فرزندش سقط خواهد شد و او را خوار و ذلیل خواهند کرد و آخر
آن ضربت از دنیا خواهد رفت حضرت فرمود تسلیم کردم حکم ترا و از تو می طلبم توفیق بر صبر پس ندا
رسید که دختر ترا از برادرت دو پسر خواهد بود یقتل احدهما غدرا ویسلب ویطعن یکی از دو
فرزندان ترا از روی غدر میکشند و او را برهنه میکنند و خنجر بر او میزنند امت تو حضرت فرمودند
انا لله و انا الیه راجعون تسلیم کردم امر ترا پس ندا رسید که اما فرزند دیگر او را امت تو می طلبند
بسوی جهاد ثم یقتلونه صبرا و یقتلون ولده و من معه من اهل بیته ثم یسلبون حرمه پس او را
میکشند و اولاد او را هم میکشند و هر که از اهل بیت او میباشد و با او میباشد میکشند پس حرم
او را برهنه میکنند استغاثه بمن میجوید و لکن مقدر شده است که او و اهل بیت او کشته شوند
و شهادتش حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل آسمانها و زمینها بر او خواهند گریست از
روی جزع ملائکه بر او میگریند حدیث طولانی است همین قدر اکتفا شد عزیز من امتحانات
پیغمبر همه عظیم بود لکن هیچ یک مثل امتحانات آخر نبود زیرا که هرگز ندیدیم در کتابی
که آنحضرت بجهة گرسنگی و فقر و فاقه بلکه بجهة تکذیب قوم و جفای ایشان بگرید لکن هر
وقت یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را بی اختیار اشکش از دیده سرازیر میشد و هر وقت یاد میفرمود
که فرزندش را تیر بر سینه اش میزنند و بر زمین میاندازند بی اختیار سیلاب تلهف و تاسف
از رخسار مبارکش جاری هر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر نیزه میکنند و از برای
معاویه و یزید میبرند مضطرب گردید تا سیف بر و دوش مبارکش ابن قولویه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون سید الشهدا در کودکی نزد حضرت رسول ص

مجلس نهم در شهادت

میامد بحضرت امیر میفرمود یا علی اورا از برای من نگهدار پس اورا میگرفت و زیر گلوی ورا میبوسید و میگریست روزی آنحضرت عرضکرد که پدر جان اگر بر میگریی فرمودند کیف لا ابکی و اُقبل موضع سیوف الاعداء ای نور دیده چگونه گریه نکنم و حال آنکه میبوسم محل شمشیر دشمنانرا عرضکرد وانا اُقتل مگر من کشته میشوم فرمود بلی والله تُقتل ویُقتل ابوک واخوک بخدا قسم تو کشته میشوی و پدرت کشته میشود و برادرت هم کشته میشود گفت یا ابتاه قبرهامان دور یا از یکدیگر دور خواهد بود فرمود دور از هم بود عرضکرد پس کی ما را زیارت خواهد کرد فرمود زیارت میکنند ترا و پدر و برادر ترا مگر صدیقان از امت من ای تصور کشته شدن او برای آنحضرت گران بود آیا اگر میبود و فرزندش را در میان خاک و خون آغشته میدید چه بر او روی میداد چه نیکو میگوید سید رضی لو رسول الله یحیی بعده هذا الیوم علیه للعزاء اگر پیغمبر خدا زنده بود بخدا قسم که آن روز را روز عزای خود قرار میداد و بجهت فرزندش تعزیه میگرفت یا رسول الله لو عاینتهم وهم ما بین قتلی وسبایا کاش بودی یا رسول الله و میدیدی ایشانرا بعضی کشته و بخون آغشته کرده اند و بعضی را با سیری گرفتار کرده اند من رمیض یمنع الظل ومن عاطش یسقی انابیب الرماح یا رسول الله بعضی از اهل بیت بزرگوار بیابان افتاده است بدون سایه و بعضی از ایشان بالب تشنه و گلوی خشکیده اند که از بندهای نیزه ها شربت ناگوار مرگ نوشیده اند لیس هذا لرسول الله یا امة الطغیان والبغی جزاء ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله بود که با عترت طاهره او این گونه ظلم و جفا نمایید غارس لم یأل فی الغرس لهم فاذاقوا اهله مُرّ الجنا پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشانیدن اشجار برکت ثمار از برای این امت تیره روزگار و ایشان در مقام تلافی چیدند میوه های دل اورا و شکوفه بوستان اورا از شدت تشنگی پژمرده گردانیدند و ثمره درخت رسالت را بشمشیرهای بران قطع کردند و از سرکشی بادهای حوادث ظلم و ستم خراب کردند جزروا جزر الاضاحی نسله ثم ساقوا اهله سوق الاماء کشتند نسل اورا مانند کشتن شترهای قربانی و اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند زنان ایشانرا مانند بندگان و کنیزان معجلات لا یوارین ضحی سنن الاوجه او بیض الطلا زنان او را با تعجیل و شتاب میگردانیدند در اطراف و رحالتی که ایشانرا ساتری نبود که رو و کتفها مقدسه و گردنهای خود را بپوشانند هاتفات برسول الله فی بهر السعی وعثرات الخطا ایشانرا از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول خدا را و از یکطرف میدویدند و با بزمین میزدند و بسر در میامدند

(افتادند)

من کلام سید رضی رحمه الله

علی اکبر

افتادند و بر میخواستند یا قتیلا قوض الدهر به عمد الدین واعلام الهدی ای شهیدی که بکشتن او ستونهای دین در هم شکست و رایات هدایت سرنگون گردانید قتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکساء کشتند او را و میشناختند که از آل عبا میباشد وصریعا عالج الموت بلا شد لحیین ولا مد ردی غسلوه بدم الطعن وما کفنوه غیر بوغاء الثری ای شهید بزمین افتاده که در وقت مردنش زنخ او را نبستند و ساتری برو رویش نکشیدند کسی او را غسل نداد مگر آنکه بخاک و غبار صحرا او را کفن نمودند حملوا راسا یصلون علی جده الاکرم طوعا وابا سر او را بر نیزه کردند که مردم صلوات بر جد و پدر او میفرستند کیف لم یستعجل الله لهم بانقلاب الارض او رجم السماء اگرچه مقربان درگاه خدا بر مصائب دنیا صبر کردند و در راه محبت دوست متحمل مشاق عظیم شدند لکن اگر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء در مقام صبر از همه بالاتر و صبرش از همه بیشتر بود زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و بحد صبر و رضا او را چیز صادر نشد این است که سید الساجدین میفرماید در خطبه که خواند در وقتیکه داخل کوفه منکر دند ایشانرا انا ابن من قتل صبرا وکفی بذلک فخرا یعنی منم فرزند کسی که او را شهید کردند و کشته شد از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافی است بلکه با این همه بلا و مصیبتی که باو روی آورد که عشری از آن بدیگران برسد با آنها راضی بلکه شاکر بود و او را تشویشی نبود و خوفی و دهشتی نبود او را چنانچه از محمد بن علی الجواد روایت شده که آنحضرت از پدران خود روایت کرده که علی بن الحسین فرمود که چون کار بر پدرم تنگ شد و امر شد بدان کسانی که با او بودند نظر باو کردند حال او را غیر از حال خود یافتند زیرا که ایشان هرچند کار سخت تر میشد رنگهای ایشان متغیر میشد و لرزه بر اعضای ایشان می افتاد و دلهای ایشان در خوف می افتاد و حسین علیه السلام و بعضی از خواص آنحضرت رنگهای ایشان می شگفت و جوارح و اعضای ایشان ساکن میشد و دلهای ایشان مطمئن و ساکن میشد بعضی از ایشان ببعضی میگفتند انظروا لا یبالی بالموت نمی بینید او را که باکی از مرگ ندارد آنحضرت با ایشان گفت صبرا بنی الکرام صبر کنید ای اولاد بزرگواران نیست مرگ مگر بمنزله پلی که شما را از شدتها دنیا بسوی جنان واسع و نعیم دایم میرساند کدام یک از شما ناخوش دارد که از زندان بسوی قصر جنان رو بدو مرگ از برای دشمنان شما چنین است که ایشانرا از قصر بسوی

(زندان)

مجلس شهادت

بسوی زندان میبرد و پدرم خبر داد مرا از رسول خدا که دنیا زندان مؤمنانست و بهشت کافر
پس همراهی خبر ایشانست که اینجا عنه ایشان بسوی جهنم و اینجا عنه را بسوی بهشت میبرانند و من دروغ
نگفته ام و نسبت داده نشده ام بدروغ و این مرتبه مرتبه بلندیست که احدی دم باین مرتبه نرده
مگر پدر بزرگوارش در وقتی که پیغمبر خدا اسرار وفات نزدیک رسید و سرش در دامن امیرالمؤمنین ع
بود پس آنحضرت بگریه درآمد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی آنحضرت عرضکرد ای سید
من وعده شهادت بمن داده بودی میخواستم در برابر رویت کشته شوم می بینم که وفات تو نزدیک
رسید فرمود ابشر فانها من وراتک بشارت باد تورا که از عقب است پس چگونه خواهد بود
صبر تو عرضکرد یا رسول الله این موضع موضع شکر است زیرا که صبر بر امر مکروه است و شکر
نمیباشد مگر بر امر محبوب بلی در هنگام کشته شدن برادران و برادرزادگان و فرزندان و
ملاحظه غریبی کودکان و زنان و شنیدن ناله العطش العطش کودکان آنحضرت گریه میکردند
ولکن گریه ایشان نه از جهة عدم صبر و رضا بر قضای الهی بود زیرا که گریه بر مصیبت را اگر دلیل
بر عدم رضا دانی پس بایست گفت که پیغمبر خدا و علی مرتضی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در
این مصیبت بسیار گریستند و همچنین پیغمبران سلف نیز گریستند بر مصائب خود و در هنگام
مصیبت میگریستند چنانچه حکایت گریستن یعقوب و یوسف معروفست و گریه آدم و
داود مشهور و نوحه نوح مشهور و گریه فاطمه در مصیبت پدر بزرگوارش مشهور است و
اگر خواهی سبب گریه آنحضرت را بدانی بدانکه اولا چنانچه مکرر شنیده گریه بر مصائب اهل
بیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و حزن بر مصیبت ایشان از عبادتست و این عبادت
همچنانکه از تو مطلوبست از ایشان نیز مطلوبست چه مصیبتی بدتر از کشتن جوانان اهل بیت
و تشنگی کودکان ایشانست و غریبی و بی کسی زنان ایشانست و ثانیا آنکه می بینید که شریعت
که در نصب اعلام آن سالهای سال پیغمبر خدا کوشش کرد و خون دل خورد و علی مرتضی شمشیر
زد و خود را در مهالک انداخت تا آنرا برپا کردند و بنای آنرا محکم کردند می بینید که بجهه کشتن
او مندرس و منطمس میگردد و بنای آن منهدم میشود و آثار هدایت برطرف میگردد و درهای
علم و معرفت سرنگون میگردد و بازار کفر و نفاق رواج می یابد پس بی اختیار غصه میخورد و
اشک از دیده میریزد و اگر بجهت گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفتند پس انبیا نیز بیرون
میرفتند و خداوند جلیل مکرر در کلام خود ایشانرا صابر یاد فرموده حتی آنکه بر پیغمبر

علی اکبر

خود میفرماید واصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل از اینها گذشته تشنگی نیست که ایشان
بشر بودند و اندوه در نزد محنت و مصیبت و مسرت در نزد نعمت از لوازم بشریت است
همچنانکه گرسنگی و تشنگی از لوازم انسانست همچنانکه در وقت گرسنگی گرسنه میشود و بی
اختیار میشود همچنین در وقوع مکاره بی اختیار محزون میشود بلی اگر العیاذ بالله
اظهار امر مکروهی نماید یا شکایت نماید از خالق و بخواهد از مرتبه صبر و رضا بیرون رفت
و حضرت یوسف را در زندان بردند آنقدر گریست که اهل زندان بتنگ آمدند و
یعقوب بجهة گم شدن یوسف آنقدر گریست که دیده اش کور شد پس سید الشهداء که
یکجانب تماشای کشتگان و از یکجانب غریبی زنان و از یکطرف تشنگی کودکان را میدید
چگونه میشود که از دیده اشک نریزد بلکه نسوختن دل بر ایشان علامت قساوت قلب
و بی رحمی است و این از صفات قبیحه است و از اخلاق رذیله است بخدا قسم صبر کرد صبری
که کسی مثل او صبر نکرد با اینهمه بلاها بجز انا لله و انا الیه راجعون چیزی از او کسی
نشنید بغیر از صبرا علی قضائک کلامی از او نقل نشده در مقابل سی هزار کس ایستادگی
کرد در مقابل کوههای آهن ایستاد و مثل بارش تیر بر او بارید و فرار نکرد و زیاده از
بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه رو بسوی او می آوردند و پشت بایشان نکرد و در امر دین
خود سخنی که میگفت سست نشد و با آنها التماس نکرد و کوچکی ننمود و در زیارت حضرت
الامر است که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات ملائکه آسمانها از صبر تو
تعجب کردند و چگونه تعجب نکنند با اینکه با همه بلاها ملائکه از جهة یاریش آمدند ایشان
را اذن نداد جماعت جنیان در وقت غریبی و درماندگی او آمدند و برا و سلام کردند
و گفتند ما از برکت پدرت مسلمان شده ایم اذن بده تا با دشمنانت جهاد کنیم فرمود شما
ایشانرا می بینید و ایشان شما را نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در می آییم اگر کشته
شویم در راه تو شهید باشیم فرمود دلم از دنیا سیر شده مشتاق لقای پروردگار شده ام و
میدانم که امروز باید شهید شوم و بروایتی گروهی از جن طیاره میگفتند مشهور است حضر
و مطلوب او را دیدند آمدند که ما یاوران توایم اگر اذن دهی اندک زمانی ایشانرا تلف
کنیم حضرت فرمود من مخالفت جد خود نمیکنم و من جدم را در خواب دیدم که مرا بر سینه خود
چسبانید و پیشانی مرا بوسید و فرمود یا حسین ان الله قد شاء ان یراک مقتولا ملطخا

مجلس نهم

شهادت

بدمائك مخضباً شيبك بدمائك من بوحا من قفالك يا حسين نقد بر الهی شد اسنکه تو کشته
شوی و در خون خود بغلطی و ریشت بخونت خضاب شود و بابدن نازنیت دو منا سر شوید و بر شتران بر
سوار شوند و انا والله صابر حتی یحکم الله بامره وهو خیر الحاکمین بخدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم
میان من و این گروه ای والله صبر کردند تا اینکه همه اهل بیتش را کشتند و زیاد از سیصد زخم بر بدنش زدند اخر
الامر بالب خشکیده و جگر تفتیده سر شریف او از پشت گردن جدا کردند ایا جریحا به صار التراب شفاء من دا
یلد جروحا امکنت فیکا ای مجروحی که از شرافت خدا زمین را شفا دردها و مرهم زخمها گردانید ایا طبیب
و دوائی بجهة دردهای تو داد یا امر جهت زخمهای تو لقد موک سهاما حد منصلها یوم الشقاوة
ثلث کف امیکا تیرها بر بدن شریف زدند که همه پیکان ان بر بدن شریف می نشست خدا قطع کند
دستی را که ان تیرها را بسوی تو انداخت ایا طعین العوالی لیتها کسرت لا بارک الله فیها کیف بردیکا ای
کشته بطعن نیزها کاش شکسته شده بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب و اهن خلق نشده بود که با ان نیزها زخم
وبرهیکل نازنینت بزنند دبل المواضی ودبل الحاملین لها عجبت منها ظباها کیف تدمیکا وای بر ان تیغها
بر بدن نازکت فرود امد و وای بر کسانیکه شمشیرها بر بدن تو زدند تا حمل کردند بسوی ایشان تعجب میکنم که چگونه
تیزی ان بر بدنت رسید یا روح احمد یا ریحانه مهجته لهفی علیک سموم الریح بذ ریکا ای ریحانه قلب احمد مختار
و روح روان حیدر کرار تاسف و اندوه بر بدن شریفت که بر زمین افتاد و بادهای سموم بر ان بدن می وزید
بعد الحسین ایا ماء الفرات فلا تجری سواقیک لا راقت مساقیکا ای اب فرات بعد از شهادت حسین با
تشنه خشک شوی و سواقی و انهار تو جاری نشود و کسانیکه تو را میاشامند بر تشنگی او تاسف نخورند ابدا
گوارا مبادا یهیج الشجو فی قلب الحزین اذا ذکرت بنت علی اذ ناذبکا تطوف حولک فی ارض الطفوف
وقد تجمعت حولها الایتام تبکیکا هیجان میاورد اندوه مرا هرگاه یاد میکنم دختر امیر
المؤمنین که بدور بدن شریف میگردید و یتیمان تو دور او اگر بود و بر تو
گریستند و او تو را میخواند و تارة عطش الاطفال یحرقها ودمعها کالدیروبها او برویکا
گاهی تشنگی ان کودکان دل ان مادر یتیمان را می سوزانید و بان جهة اشک از دیده
میریخت که با ان اشک چشم خود نزدیک بود که تو را و خود را سیراب نماید و تارة تیسحب
الذیل العفیف الی نحو الخیام اذا صاحت ذرار یکا و گاهی دامن کشان بجانب
خیمه ها روان میشد هرگاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان را میشنید و تارة
تندب الاخوان اذ صرعوا واسوتک بالروح اذ غربت مواسوکا و گاهی بر برادران

علی اکبر

کشته خود عباس و جعفر و دیگران ندبه میکرد که در یاری تو جان دادند و در خاک و خون
افتادند و تارة تدفع الشمر اللعین عن الجسم الشریف بالراحات تحمیکا تصیح یا شمر
حاذران تولیه فانی لطریق النحر اهدیکا گاهی شمر ملعون را از تو دور میکرد و میگفت ای
شمر مباد او را از او کنی یا شمر الابتر راس السبط ان له عند الاله لشانا اخش باریکا ای شمر از
خدا بترس و او را از بر اما بگذار که او را در نزد خدا مرتبه بلندیست ان شئت تفدیه بالارواح
دونکها او شئت ملا فانا الیوم نعطیکا ای شمر اگر جان میخواهی ما را بعوض او بکش و اگر مال
میخواهی انچه داریم بتو وا میگذاریم و تو را غنی میکنیم ما راع نعل الجنا بعداد مشفقة ما
راع علج الضبابی لو یراعیکا ان ولد الزنا رحم بر ان مظلوم نکرد ای حسین علیه السلام
صبر کرده در تحمل مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اش را بلند کرد
که بوصف راست نیاید زیارتش را افضل اعمال گردانید و گریه بر او را اشرف طاعات و مجلسش را
در دل مسلم و کافر انداخت و ملائکه را گریه کنندگان و ماتم دار او گردانید و جنیان را نوحه گر
او گردانید و ملکوت سموات را مجلس ماتم او گردانید بلکه تمام عالم را عزاخانه اش قرار داد و
ذرات عالم را از سنگ و چوب کوه و بر و بحر و انچه در انها هست گریه کنندگانش گردانید و منصب
شفاعت را باو داد که گروه گروه عاصیان را از نیران عذاب به بهشت جنان رسانید و او را
مغفرت و رحمت قرار داد که هر روز گروه بیشمار از برکت گریه و نوحه یا زیارت قبر او یا اعانت
زوار و شیعیان او امرزیده شوند و از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق ع
باو فرمودند ای مسمع تو از اهل عراقی ایا بزیارت قبر حسین ع میروی گفتم نه من مردی از مشاهیر
بصره میباشم و نزد ما کسانی هستند که تابع خلیفه جورند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان
و غیر ایشان میترسم احوال ما را بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن رسد حضرت فرمود اما
تذکر ما صنع به ایا یاد میکنی انچه را که با انحضرت کردند گفتم بلی یاد میکنم فرمود ایا جزع میکنی
در وقت یاد کردن انحضرت گفتم بلی بخدا قسم یاد میکنم و جزع میکنم و میگریم براو تا انکه
اهل بیتم اثر مصیبت بر من مشاهده میکنند و خود را از طعام باز میدارم تا اثر مصیبت
بر رویم ظاهر میشود حضرت فرمود رحم الله دمعتک یا مسمع خدا رحمت کند اب دیده
تو را ای مسمع بدانکه تو از انشخاصی میباشی که از اهل مصیبت و فزع بر ما میباشند
و از کسانی میباشی که شاد میشوند در شادی ما و اندوهناک میشوند در اندوه ما و خائفند بجهت

مجلس نهم در شهادت

خوف ما را هستند در وقت بمی‌ما بدانکه زود باشد که بر نبی پدران ما را حاضر شوند
در بالین تو و وصیت کنند بملک موت در باب قبض روح تو و بشارتها بتو دهند که دیده
تو روشن شود پس ملک الموت بسبب سفارش اجداد مهربان تر خواهد بود بر تو از مادر
مهربان بفرزندش پس آنحضرت بگریه درآمد و من نیز گریستم پس حمد الهی کرد و فرمود ای مسمع
انّ الارض و السماء لتبکیا منذ قتل امیر المؤمنین رحمة لنا ای مسمع زمین و آسمان از
روزی که امیر المؤمنین را کشته اند از برای ترحم بر ما گریه میکنند زیاده از آنکه گفتم و ما رقئت
دموع الملائکة منذ قتلنا هنوز خشک نشده است دیده ملائکه در مصیبت ایشان و در
حدیث دیگر منقول است که چون در صحرای کربلا سید الشهداء را در میان گرفتند پنجاه
هزار ملک برای او گذشتند و چون مأمور نبودند او را وا گذاشتند و بسوی آسمان رفتند پس
بسوی ایشان وحی شد که مررتم بابن حبیبی و هو یقتل فلم تنصروه شما بفرزند حبیب من
گذشتید و او کشته میشد او را یاری نکردید باید بروید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر
قبر مطهرش ژولیده مو باشند و گرد آلوده تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون
حسین کشته شد برای او گریستند همه چیز حتی بلاد و بقعه‌های زمین برای او گریستند پس موکل
شد بر او چهار هزار ملک که ژولیده مو و غبار آلوده میگریند برای او تا روز قیامت اری
گریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن آسمان نیز امر عجیبی نیست زیرا که
مصیبت عظیمی بود مصیبت او بیش از آنکه این مصیبت واقع شود ملائکه بر او گریستند
بلکه آسمانها پیش از شهادت او گریستند چنانچه در دعائی که در روز سیم شعبان
که روز ولادت با سعادت آن سرکرده اهل ولا و بلا و شهید رنج و عنا وارد شده
در کتب ادعیه و اعمال مذکور است اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود
بشهادته قبل استهلاله و ولادته بکته السماء و من فیها و الارض و من علیها و لمّا
یطأ لابتیها یعنی سؤال میکنم خدایا از تو بحق آن کسی که در این روز متولد شده و وعده شهید
شدن او را داده اند پیش از آنکه بدنیا بیاید گریستند برای او آسمانها و هر که در آنها بود و
هر که در زمینها بود و هنوز پا در سنگستان مدینه نگذاشته بود پس عجب مصیبتی بود این مصیبت
که پیش از وقوعش عالم را کباب کرد و چشم آسمان و زمین را پر آب نمود پس آیا برادرش
... گذشت و بر پدرش علی مرتضی چه روی داد که هر وقت او را میدیدند و شهید

علی اکبر

شد او را بنظر میاورند بکسی او بیادشان می‌آمد ابن قولویه روایت میکند از ابی عبد
الله جدلی که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین و حسین در کنار او نشسته بود پس حضرت
امیر المؤمنین دست بر شانه او زد و گفت ان هذا یقتل و لا ینصره احد این فرزند کشته میشود
و کسی او را یاری نمیکند گفتم یا امیر المؤمنین این بد زمانی خواهد بود فرمود این واقع خواهد شد و لکن
صبر خواهد کرد چون ایشان معصوم بودند و هنوز هم امر واقع نشده بود بر غریب نیست لکن ببینم ام
سید الساجدین که پدر را برهنه و بی سر بزمین افتاده دید چگونه صبر کرد و چگونه تاب آورد
غریبی او را دیدند ناله مظلومیش را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند و دیدند که او را یاری نکردند
و از این غریبتر صبر کردن خواهران و دختران و زنان او بود که با وجود مقتضی مصیبتها هذا
را کردند چه دیدند چون این وقایع را دیدند لبهای خشکیده او را دیدند ...
بخون غلطیدنش را دیدند و سر بریده اش را نظر کردند طفق لزینب تأتی نحوهما فذابرت
من خدها و خبائها و غدت تنادی و هی حسری تاکل و الحزن مشتمل علی اعضائها ای
حسرت و تأسف بر زینب خاتون در حالتی که از خیمه بیرون آمده بود و یتیمان و طفلان
دور او را گرفته بودند و با حسرت و اندوه و حزن بآن قوم ندا میکرد یا قوم ما ذنب
الصغار لتسلبوا بهم الصغار و تعلنوا باذانها ای قوم آیا این کودکان چه گناه کرده
اند که ایشان را خوار کرده اید و ایشان را علانیه آزار میکنید یا ویلکم ام بقیت
غلّ صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا سینه‌های شما خالی
نشد از کینه و کافی نشد شما را از کشتن مردان و بزرگان ما و تبع طورا بالوصی
و تارة ... بما جری تشکو الی زهرائها گاهی شکایت دل را
بپدر بزرگوار میکرد و گاهی بمادرش فاطمه زهرا و با دل پر درد و با چشم پر حسرت میگفت یا ام قومی
من ثرائک و شاهدی اسرائک فی اسرائک ذل عدائها ای مادر برخیز و از قبر بیرون آی و اسیران
را ببین که در دست ما مکر دشمنان و بندهای ذلت مخالفان میباشند قد قیدوها بالحبال
کانها شر العبید ابق من امرائها ای مادر ایشان را در قید و زنجیر کرده اند مانند بندگان
ذلیل که از آقا خود گریخته باشد یا ضیعة الدنیا و ضیعة اهلها بعد الحسین و ما لقی بفنائها
دنیا و اهل دنیا را هلاک کردند بعد از کشتن حسین و بعد از آنکه باو رسید از ظلم ما که در این
زمین محنت خیز باو کردند اضحی یزید ذو الخنا و ابن الزنا فی دولة بالعز من امرائها و ابن الرسول

مجلس نهم … شهادت

عَلَى الرَّمُولِ لِمَ تَملأ بِدِماثِہ مُلقی عَلی بُوغانِها یزید پسر زنا در دولت و عزت و پادشاهی میباشد
و فرزند پیغمبر را بر روی ریگهای بیابان در میان خاک و خون انداخته اند وَنِساءُ آلِ اُمیّة فی صُون
وحصونها مسرورة بغنائها وبنات احمد فی السّبا بهما الوری قد ابرزت من خدرها وخبائها
اه زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و کنیزان مغنیه بجهة ایشان تغنی میکنند
و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکنند و اسیر کرده در میان مردم میگردانند و یزید
یشرب فی القصور زلالها والسبط یسقی من نجیع دمائها اه اه یزید بن معویه در قصرها آب زلال
ابها خوشگوار میاشامد و فرزند پیغمبر بعوض آب بخون بدنش او را سیراب کنند بدانکه
آنچه از اخبار مستفاد میشود از اینکه بلاها و محن انبیا و اولیاء زیاد درجه و کرامتی میباشد چنانچه
سابقا گذشت هر کسی که محنت و مصیبت او زیادتر باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد و همچنین
نظر باینکه دنیا را در نزد خداوند جلیل قابلیتی و اعتباری نیست و او را محل راحت دوستان
خود قرار نداده بلکه از برای ایشان محنت سرا است که مشوب بدلتی نباشد و راحتی از برای ایشان
اختیار کرده که مشوب به تعبی نباشد و این معنی از واضحات می باشد پس از اینجا است که هر کسی در
نزد او مقرب تر میباشد دنیا بر او تنگ تر باشد و الام و مصایبش بیشتر و اخبار در این معنی
بسیار است همچنانچه از حضرت باقر ع روایت شده که فرمودند اِنَّما المُؤمِنُ بِمَنزِلَةِ کِفَّةِ
المیزانِ کُلَّما زِیدَ فی ایمانِهِ زِیدَ فی بَلائِهِ مومن بمنزله کفه میزانست که هرچند ایمانش قوی تر و زیادتر
میشود بلاء و محنتش زیادتر میشود و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده که فرمودند اِنَّما یُبتَلَی المَرءُ عَلی قَدرِ حُبِّهِ لِلّهِ ابتلاء مرد بقدر محبت او میباشد بخدا
که هرچند محبتش بخدا بیشتر میشود بلاء و محنتش زیادتر میشود و موافق اینست روایتی که
وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر ص که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمودند
اِستَعِدَّ لِلبَلاءِ مستعد بلاء و محنت باش عرض کرد من تو را دوست میدارم فرمود اِستَعِدَّ لِلفَقرِ
مستعد فقر و درویشی باش عرض کرد که علی را دوست میدارم فرمودند اِستَعِدَّ لِکَثرَةِ الاَعداءِ
مستعد بسیاری دشمن باش و از این اخبار معلوم میشود جلالت و مرتبه سید الشهداء ع
در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق اخبار و آرای علماء از اخبار معلوم است که مصیبت
و بیشتر و عظیمتر و بلاء و محنتش از همه کس بیشتر بود و بمقتضای این اخبار اگرچه باید افضل
باشد از همه کس لکن جد و پدر او را مرتبه دیگر است بلکه مصیبات و مصیبة ایشان نیز میباشد

پس بلاهای ایشان نیز عظیم میباشد انبیاء و اولیاء و مقربان بارگاه اله اگرچه جامهای آلام
بلا باشد نوشیدند و لباس بلا و محنت پوشیدند و بچندها از درد و عنا مبتلا گردیدند و
در راه محبت او صبر کردند و تن در دادند هر کس بقدر محبتش بلائی باو میرسید و از درد
نخروشیدند زیرا که او را دوستان بسیار است که از شراب محبت او مست و در زیر احمال
و اثقال محبت او پست میباشند مصداق انا خاصة للمحبین را بگوش هوش رسانیده در فکر
این معنی دست از جان و مال و عیال شسته جان را در راهش فدا کردند شربت بکاء بر الحب فی الهد
شربته حلاوتها حتی القیتها فی الحلق بعد ایشان لذت محبت او را برده اند محبتش تن و فرزند
در نظر ایشان عظمی ندارد و حلاوت محبت او را چشیده اند حلاوت دنیا را بنظر نمیاورند مژده
یُحِبُّهُم وَیُحِبّونَه را بگوش هوش شنیده اند و از شان و شوکت را از نظر انداخته اند مژده انا
عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلوبُهُم وَالمُندَرِسَةِ قُبورُهُم را شنیده لباس افلاس و گلیم تسلیم را پوشیده فل
در رداء الفقر فخری گذاشته اند و بشارت مَن قَتَلتُه فَاَنا دِیَتُه را گوش کرده جان نموده سر را
در میدان جان بازی فدا کرده اند و تیر و نیزه بلا را بر جان خود خریده اند هر کو شد او را صد هزار
طریح و جریح و قتیل و شهید است بیت من که باشم کز غم لاف هوادار تو حیف بود چه تو
معشوقی و عاشق چه منی آقا عزیز من کسی مثل سید الشهداء در میدان بلا پای داری نکرده و احدی
مانند او جان را فدا نکرده و کسی مثل او در بوته بلا نیفتاده پیغمبران و اوصیاء پیغمبران اگرچه
مبتلا بر بلاها بسیار شدند مثل زدن و کشتن و خوار کردن و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن
و بیماری کشیدن و امثال آن لکن مثل این بزرگوار کسی نبود که از ابتدای عمر تا منتهای عمر در بلا بود
زیرا که در ابتدای عمر هر وقت که نزد جد بزرگوارش میرفت خبر کشتن او را باو میگفتند و دل او
بدرد میامد و در هفت سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش مظلوم شدند پدرش
را بمسجد کشیدند و مادرش را پهلو شکستند و برادرش را شهید کردند حق ایشان را غصب
کردند و بعد از چندی از رفتن جد پدر زدنی مادر گرفتار شدند و در زمان پدر اندوه و مظلومی
پیدا داشت تا آنکه پدر را فرق بخون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را دید و همیشه بظلم
ملعون مبتلا بودند تا برادر را زهر خورده دید اما چون نوبت بخودش رسید زبان
از گفتن آنچه باو رسید لال است بجائی کار را بر او تنگ گرفتند که از وطن خود فرار کرد و بنا
بحرم خدا برد باز ناخوشم او را فراری دادند تا در عراق دورش را گرفتند و اخر الامر

مثل گوسفند سرش را بریدند و بدنش را برهنه و عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و در میان کوچه و بازار گردانیدند و گاهی بر درخت میاویختند و گاهی بر در خانه نصب میکردند و گاهی در تنور خاکستر میگذاشتند و گاهی در مجلس شطرنج و قمار میاوردند و گاهی بقیه دُرد شراب در کاسه سر میریختند و گاهی چوب بر لب و دندان او میزدند و گاهی چوب بر سوراخ دماغ او میکردند محتشم فرماید

گوتاه کن سخن که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون ز آب شد
خاموش محتشم که ز سوز سخن تو تا چرخ شعله بود خطا چنین نکرد
با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

اگر خواهی زیادتی مصیبت آنحضرت را بر مصیبت دیگران بدانی گوش بده بدانکه مظلومترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل او و کیفیت آن این بود که یحیی در بعلبک بود بعد از زکریا مبعوث برسالت شد پیغمبری مردم را بحق پرستی میخواند پادشاه کافر ظالمی در آن شهر بود و اهل آن به بت پرستی مشغول بودند مگر یک مرد و یک زن که مسلمان بودند و ایمان خود را پنهان میکردند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه خود بیرون میرفت آن زن بجای او بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و جمع کثیری از پیغمبران را کشته بود و در بعضی از روایات هست که سیصد پیغمبر را شهید کرده بود نیز و سالها در برابر و هفتاد پسر آورده بود و در حباله هشتاد پادشاه رفته و همه را بحیله کشته بود روزی جناب یحیی بر او میگذشت نزدیک خانه آن زانیه عبورش افتاد آن ملعونه یحیی را دید محبتی از او در دلش افتاد فریفته جمالش شد و آتش شوقش زیاد شد تا آنکه روزی او را طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود و اظهار محبت و اشتیاق باو کرد و گفت مرا حاجتی بتو هست که آنرا کسی بر نمیاورد مگر تو پس اظهار مطلب آنحضرت کرد و وعده چند باو کرد یحیی چون اینرا شنید بدنش بلرزه در آمد و گفت ای زن من از این عمل دورم و از اهل این اعمال نیستم دور شو از من ای بحیا باری اصرار زیاد کرد سودی نبخشید و یحیی از نزد آن ملعونه بیرون آمد و رفت آن ملعونه چون مایوس شد جامه را چاک زد و مو را پریشان کرده و برسر زنان نزد شوهر ملعونش رفت و گفت امر عظیمی مرا روی داده اگر حق مرا میگیری که هیچ والا کسی را میگیرم که حق مرا بگیرد گفت چه روی داده گفت یحیی میخواست با من خیانت کند و مرا برنا اندازد آن ملعون در غضب شد و گفت یحیی را بیاورید ملازمان او را جستند و

ریسمان بگردنش انداخته او را کشان کشان آوردند پس امر کرد که او را گردن بزنند و اعضایش را پاره پاره کنند و استخوانهایش را نرم کنند حضرت فرمود گناهی نکرده ام بچه جرم و چه گناهی از اینجه کرده بالا نرواست حضرت انکار کرد و گفت بخدا این عمل از من نبسته و من از این بری میباشم و مرا شهود است بر این گفت بیاورید یحیی دید معینی و ناصری نیست ملتجی بجناب رب العزه شد گفت خدایا میدانی که من بری هستم و مظلومم مرا یاری کن جبرئیل و میکائیل را امر شد که مرا دریابید و از دست این ظالم خلاص کنید ناگاه ایشان حاضر شده برایشان شهادت دادند و او را خلاص کردند حضرت یحیی بیرون آمد چون یافت که دشمنان او بر عمد آن زندگی بخیت و در کوهی در غاری پنهان شد چون آن ملعونه دست برنداشت و شوهر ملعونش را باز مشغول کرد از هر طرف بعقب او فرستادند تا او را جستند و کتفهای او را بستند و او را بر زمین میکشیدند تا نزد آن ملعونه آوردند پس امر کرد تا او را کشتند و طشتی طلبیدند سر او را در مجلس خود در طشت گذاردند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده پادشاهی بود که با وجودی که زنان بسیار داشت با آنها اکتفا نمیکرد و زنا میکرد و زنی بود زانیه در بنی اسرائیل با او زنا میکرد چون آن زن پیر شد دختر خود را برای آن پادشاه زینت کرد و با او گفت چون پادشاه با تو نزدیکی کند و از تو بپرسد که حاجت داری بگو حاجت من آنستکه یحیی را بکشی چون چنین کرد و از پادشاه خواهش اینمعنی کرد او را اجابت نکرد بار دیگر گفت چه حاجت داری همان را اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی را طلبید و سر او را در میان طشت برید خونش را بر زمین ریختند بجوش آمد و بر او هر یکقطره از آن خون بر زمین ریخت بجوش آمد هر چند خاک بر روی آن ریختند باز جوش میزد و ظاهر شد تا اینکه تل عظیمی شد تا آنکه بخت النصر آمد و کشت هفتاد هزار از بنی اسرائیل را تا خون از جوش افتاد بروایت دیگر آن پادشاه زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل و هرگاه بحضرت یحیی میگذشت آنحضرت با او میگفت از خدا بترس ای پادشاه که بر تو حلال نیست این کار که میکنی پس یکی از آن زنان که با او زنا میکرد در وقتی که آن ملعون مست بود باو گفت که ای پادشاه یحیی را بکش آن ملعون گفت بروند و سر یحیی را بیاورند چون آنحضرت را شهید کردند و سر مبارکش را در طشتی گذاشتند و نزد آن ملعون آوردند آن سر مطهر با آن ملعون سخن میگفت و گفت از خدا بترس که بر تو حلال نیست آنچه تو میکنی این بود سر یحیی مظلومترین انبیاء بود که بجهت او آسمان و زمین

(گریستند)

مجلس نهم شهادت

گریستند و ملائکه گریستند و لکن ظلمی که بر سید الشهداء ع رسیده شد بدتر از ظلم یحیی بود
بلکه بسی در زمان این دو ظلم بود یحیی را بغیر از خودش دیگر کسی را نکشتند و عیالش را اسیر
نکردند و سرش را بر نیزه نکردند و سید الشهداء را کشتند و بدنش را برهنه کردند و سرش را
بر نیزه کردند و عیالش را اسیر کردند و چوب بر لب و دندانش زدند ای عزیز من ابراهیم را در
آتش انداختند سنا ز جان خود بر داشت و لکن فرزندانش را نکشتند و عیالش را
اسیر نکردند ایوب پیغمبر در میان پیغمبران بلیه اش عظیم بود و محنتش شدید بود و در
مدت هفت سال یا سیزده سال یا هیجده سال در بلا بود و اموال و اولاد او بر طرف شد و
صبر کرد و لکن از بلای سید الشهداء بیش نبود که در مدت پنجاه سال از زمان وفات
فخر کائنات تا زمان شهادتش بود همیشه در ایذاء و اذیت دشمنان بود بدن ایوب مجروح
گردید و بر بستر ناتوانی افتاد لکن مانند جراحات بدن سید الشهداء ع نبود که از تیر و
نیزه و شمشیر یکی بر بالای دیگری بود و زخمهای ایوب مرهم پذیر بود اما زخمهای امام
از مرهم کار گذشته بود اگر چه ایوب بدنش مجروح بود اما در گوشه افتاده بود لا اقل کسی
با او کاری نداشت نه مثل آن حضرت که با آن زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعدا و یکجا سوختگی
جگر و یکجا خیرگی اعدا آه آه بعوض مرهم زخمهایش از هر طرف چوب و سنگ و نیزه و تیر و
شمشیر و خنجر بر بدنش میزدند ایوب آخر الامر بمرهم لطف الهی زخمهایش چاق شد و نعمتش باز
برگردید و سید الشهداء ع آخر الامر سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خواهران
او را دستگیر کردند حضرت یونس ع را خدا مبتلا کرد و امتحان او را بانداختن در شکم ماهی
قرار داد و در مدت سه روز یا هفت روز تا چهل روز در شکم ماهی محبوس بود آخر الامر او را
در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم ماهی نازک شده بود و پوست آن رفته بود و تاب آفتاب
نداشت درخت کدوئی از برایش رویانید که برگهای او سایه انداز و چشمه آبی بجهة او ظاهر
تا زخمهای بدنش بهتر شد و حسین مظلوم ع را در زمین کربلا انداختند بعوض چشمه آب از چشمهای خون
از زخمهایش مانند فواره از بدنش میجوشید و بعوض سایه برگ درخت سایه شمشیرهای مخالفان و نیزهای
دشمنانش بود که حواله بدنش میشد و از بسیاری نیزه و شمشیرها بر سرش سایه افکنده بودند
و در حدیث هست که سید الشهداء ع فرمودند که حکم پیغمبر من و برادرم فرمود انما مثلکم
مثل یونس اذا اخرجه الله من بطن الحوت مثل شما مثل یونس است که خدا او را از شکم ماهی

علی اکبر

بیرون آورد و بر روی زمین و درخت کدوئی برای او رویانید و چشمه برای او در زیر آن درخت
پیدا شد و از آن کدو و آفتاب محفوظ تا قوت گرفت و آب پیدا شدن و کدو روئیدن از برای
ایشان امری بود که آب ظاهر شود و درخت بروید برای ایشان لیکن حسین ع در حالت درماندگی
و مجروح بودن بدنش آبی نبود مگر خون و یقطینی نبود مگر شمشیرهای مخالفان اسقی لغار
مثل یونس بالعراء یقطینه فیه جناح الانسر ای تاسف و اندوه بر آن مظلومی که بدنش را برهنه
کرده بودند و او در بیابان انداخته بودند همچنانچه یونس برهنه و عاری بود و درخت کدو
او بالهای مرغانی بود که بر زیارت یک پاره پاره اش میامدند و بر سرش سایه میافکندند فابکوا
قتیلا مثل یحیی ماله احد سمی فی قدیم الاعصر گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی او را مظلوم
کشتند و کسی بنام او مسمی نشده بود پیش از آن ابکوا الحسین الطهر من قد شمه فی نحره ما النبی شمم
العنبر بر بزرگ خود را در مصیبت مظلومیکه پیغمبر خدا گلویش را می بوسید چنانکه عنبر را
بوئید ابکوا شهیدا بالدماء مرملا ودما بکته اعین المدثر گریه کنید بر شهیدی که بخون خود غلطید
و همه بدنش رنگین شده مانند کسی که لباس خون بخود پیچیده باشد و بجهة او از چشم آیات قرآن
اشک خونین در مصیبت او جاری شد ابکوا جدیلا حوله الایتام من متسل فی عفره و معفر
گریه کنید بر آن مظلومی که او را بر زمین انداخته بودند و طفلهای یتیمش دور بدن او را گرفته
بودند و بر زمین میافتادند ابکی لجثمان الحسین کمصحف فیه جروح السیف مثل الاسطر
آه آه گریه کنید بر آن بدن شریف که بر زمین افتاده بود مثل قرآنی که بر زمین انداخته باشند
و مهجور نموده باشند و جراحتهای شمشیر که بر بدنش بود بمنزله سطرهای این قرآن بود
که پی در پی واقع شده بود لو ینطق القرآن ساعة ذبحه لنعاه خیرا بصوت جهوری
بخدا که اگر قرآن سخن میگفت و تکلم میکرد هر آینه در حالیکه او را می کشتند با آواز بلند خبر
مرگ او را میداد و بر او منکر بیست ابکوا الحسین و بناته کبنات نعش لذن فیه من بنات الاوبر
دو نظر با و را غنائند اکه دختران یتیم او بدور بدن نازنین او جمع شده بودند و مانند بنات
النعش بدور آن قطب فلک امامت می گشتند و اندوه و بلاها پناه بآن پناه درماندگان
میبردند ابکوا انحر اصحبه بعد التناحر وجدلوا فابکوا اضحایا المنحر بر بزرگ باشکهای خود را
در ماتم شهیدیکه اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کردند و در قربانگاه میکائیل برزمین
افتاده بودند ابکوا الظام مذ حلم یحص لو کانت له خبرا مساء الابحر گریه کنید بر آن تشنه

مجلس نهم

شهادت

علی مقامیکه اگر دریاها مداد شود و مدح او خواهی بنویسی نتوان نوشت بدانکه ابرهیم مامور شد بذبح فرزندش اسمعیل و این امتحانی بود عظیم زیرا که رفتن فرزند مصیبت سخت و کشته شدن او سخت تر و کشتن او را بدست خود از آن جمله است که کسی را تاب و تحمل آن نیست مگر مثل ابرهیم خصوصا اگر مانند اسمعیل خوش رو و خوشبو و خوش خو باشد بدانکه مجمل آن حکایت اینست بعد از اینکه ابرهیم مامور شد بذبح فرزندش در موسم حج بود شب در مشعر الحرام این خواب را دید و مادر او نیز همراه بود چون بمنی رسیدند روز عید رمی جمره کردند زن را گفت برو بکعبه و پسر را نگاه دار و او را برد تا پیش جمره وسطی و در آنجا بفرزند خود گفت که من از جانب خدا چنین مامورم آن فرزند سعادتمند گفت بکن آنچه را مأموری چون هر دو امر خدا را تسلیم شدند و خواستند که مشغول گردند در این اثناء شیطان بصورت پیرمردی آمد گفت ای ابرهیم چه میخواهی کرده با این پسر گفت میخواهم او را بکشم گفت سبحان الله غلامی که لم یعص الله طرفة عین تذبحه آیا پسری را که یک چشم بر هم زدن معصیت خدا را نکرده او را میکشی گفت بلی خدا امر کرده گفت بلکه خدا ترا نهی کرده است شیطان در خواب بتو گفته است گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا باین امر کرد گفت ای ابرهیم تو پیشوای خلقی و مردم بتو اقتدا میکنند چون تو فرزندترا بکشی مردم بتو اقتدا کنند و همه فرزندان خود را بکشند بازی آخر الامر حضرت ابرهیم ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد آن ملعون نزد اسمعیل رفت و خواست او را فریب دهد او نیز آن ملعون را جواب داد و او را راند چون آن خبیث از ایشان مأیوس شد بسوی مادر طفل روانه گردید و خود را در دوای انداخت در حالیکه نظرش بکعبه افتاده بود خود را باو رسانید و گفت کیست این مرد پیری که دیدم با این صفت و نعت بود گفت آن شوهر منست گفت آن طفل که با او بود باین صفت گفت پسر منست گفت دیدم او را که پسرش را خوابانیده بود و کاردی در دست داشت و میخواست آن طفل را ذبح نماید گفت حاشا ابرهیم رحیم ترین خلق است چگونه میشود که فرزندش را بکشد گفت بخدا وند آسمان و زمین و بخدای این خانه که او را دیدم خوابانیده بود آن طفل را و کاردی گرفته بود و میخواست او را ذبح نماید گفت آخر بچه جهت گفت بگمانش اینکه خدا او را امر کرده مادرش گفت اگر چنین است سزاوار است اطاعت پروردگارش را بازی ابرهیم بعد از قبول قربانیش گوسفندی بعوض فرزندش آوردند و آنرا ذبح کرد لکن مادر اسمعیل بعد از فراق از طواف بجهت آن سخنی که شنیده بود از بس در او تأثیر کرد بناخوش شد و با همین روانه منی شد که بر بیند آیا بلیه بفرزند

حکایت ذبح حضرت ابرهیم اسمعیل

دائم عظیم جلیل قال فسمعت ام لقمن صراخ زینب و ام کلثوم و عاتکة و صفیة و رقیة و سکینة فخرجت حاسرة الرأس و معها اخواتها و ام هانی و رملة و اسماء بنات علی بن ابی طالب فجعلن یبکین و بکی بنی المدینة یوم الجمعة و لم خاطب یخطب الناس فذکر الحسین صلوات الله علیه و ما جری علیه فتجددت الاحزان و اشتملت علیهم المصائب و صاروا ما بین باک و نادب و اقبلت اهل المدینة باسرها و کان اشد الایام عموما من یوم ماتت فیه النبی صلی الله علیه و آله و فی ذلک قال عقبة العروة السهمی یرثی الحسین و هو یقول مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من دموعی غزیرها فما زلت ابکیه و ارثی لشجوه و یسعد عینی دمعها و زفیرها فیا عین ابکی للحسین و عصبة

علی اکبر

رخ داده باشد جناب باقر میفرمایند فکانی انظر الیها مسرعة فی الوادی واضعة یدها علی رأسها یعنی گویا بنظر می بینم مادر اسمعیل را که در وادی بسرعت میرود و دست را بر سر گذاشته میگوید رب لا تؤاخذنی بما عملت یعنی خدایا مرا مؤاخذه مفرما بانچه کرده ام چون بمنی رسید فرزند خود را صحیح و سالم دید خبر را پرسید اسمعیل سرگذشت را از برای مادر خود نقل کرد مادرش چون این سخنان شنید برخواست و بر گلوی فرزندش نظر کرد خراش کارد را دید که بر گلویش نمایانست پس بلرزه در آمد و بر خود لرزید و ترسید بجهت آن امر تب کرد و بیمار شد و از دنیا رفت عزیز من از انصاف بعید که هر گاه اسمعیل بجهة بحز و خراش گلویش مادرش بر خود میلرزد و بیمار میشود و از دنیا میرود ایا سید الشهدا را چه حالت بود در حالیکه فرزند عزیز خود را که شبیه پیغمبر بود بدست خود او را کفن پوش کرد و بمیدان فرستاد آیا مادر و خواهران او را چه حالت بود که چنین جوانی بقربانگاه میفرستادند ابرهیم خلیل الرحمن بعد از پیغمبر آخر الزمان افضل پیغمبران بود و بجهة اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبه اعلای مقربان نزد او یافت ایعزیز من تأمل کن که آیا صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهدا که فرزند خود را پاره پاره در خون غلطیده دید و برادران خود را دست بریده در خون کشیده دید و برادرزادگان خود را کشته و اقوام خود را همچون اغشته دید و اصحاب خود را بر زمین افتاده مشاهده نمود انا لله و انا الیه راجعون بدانکه بعد از شهادت عباس دیگر کسی نبود که قدم در میدان وفاداری گذارد مگر فرزندان پیشوای علمای اینان و انحصر دارند بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین است بیمار و علیل بود و تاب رفتن بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مصمم رفتن میدان شد و علما را خلافی است که آیا علی مقتول بزرگتر است یا سید الساجدین و ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بوده و اصراری در آن دارد و بر بسیاری از کلام اهل تاریخ و غیر آنان استشهاد مینماید لکن مشهور علما بر آن میباشند که سید الساجدین بزرگتر بوده و آنکه کشته شده کوچکتر بود و بالجمله علی اکبر جوانی بود که در حسن صورت و صباحت منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق بود به پیغمبر خدا و هر گاه مردم مشتاق لقای پیغمبر میشدند برو نظر میکردند و بروایت محمد بن ابیطالب الموسوی که مشهور شده هیجده سال از عمرش رفته و ابن شهر اشوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و بنا بر این روایت لازم دارد که

مجلس شهادت

شهادت علی اکبر

بزرگتر باشد و آن بزرگوار در شجاعت مشهور بود و مکنی بابو الحسن بود و مادرش لیلی بود دختر
ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی و اولادی نداشت و بنا بر بعضی از روایات اول کشته کان بنی هاشم
بود و این روایت مؤید است بانچه در زیارت آن حضرت میباشد که اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ
مِن نَسلِ خَیرِ سَلیلٍ و بنا بر انچه ابو الفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول کسی که در واقعه
کربلا کشته شد آن بزرگوار بود ولکن مشهور آنست که آخر شهدا بود مگر سید الشهداء و علی اصغر
و در جلالت و بزرگی و خلق و خلق و شجاعت بی نظیر بود روزی معویه پرسید از کسانیکه در مجلسش
بودند که کیست اولی بامامت گفتند تو اولائی گفت نه اَولَی النّاسِ بِهذَا الاَمرِ عَلیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلیٍّ
جَدُّهُ رَسُولُ اللهِ وَفیهِ شَجاعَةُ بَنی هاشِمٍ وَسَخاءُ بَنی اُمَیَّةَ وَزَهوُ ثَقیفٍ یعنی اولی بامامت علی بن الحسین
است که جد او رسول خدا میباشد و در او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی
و خوشروئی بنی ثقیف و ابو الفرج اصفهانی میگوید که مراد معاویه از علی بن الحسین همین علی مقتول
است و حضرت امیر المؤمنین ع بتیا او زا دو سه هفته شب حتی انکه او را مدح فرموده و اشعار در مدح
او فرموده از انجمله ابن ادریس در سرائر ذکر کرده که حضرت امیر در شان او فرموده لَم تَرَ عَینٌ نَظَرَت مِثلَهُ
مِن مُحتَفٍ یَمشی وَلا ناعِلٍ و چون جلالت و بزرگواری آن شاهزاده عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت
شهادت آن بزرگوار بنحویکه از مجموع روایات مستفاد میشود آنستکه چون آن شاهزاده غریب بیکس
پدر بزرگوارش را شاهد نمود مصمم رفتن میدان گردید و بجهة اجازه حرب نزد پدر آمد عرض کرد ای
پدر مرا رخص کن تا جان خود را در رکاب تو در بازم و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که چون
اهل حرم یافتند که آن حضرت وارد میشود و اجازه حرب میخواهد مادر و خواهران و عمها بدور او حلقه
ماتم زدند و میگفتند بر ما غریبان ترحم کن و در رفتن شتاب مکن که ما را تاب مفارقت تو نمی باشد
چون آن مظلوم مبالغه بسیار کرد او را اذن دادند آن بزرگوار بدید و اهل حرم را وداع کرده
روانه میدان گردید سید بن طاوس میفرماید که آن حضرت روی نا امید بفرزند خود کرد و
چشمهای شریفش را بزیر انداخت و دیدهایش پر از اشک شد و گریست و فرمود اَللّٰهُمَّ اشهَد
عَلی هٰؤُلاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ اِلَیهِم غُلامٌ اَشبَهُ النّاسِ خَلقًا وَخُلقًا وَمَنطِقًا بِرَسُولِکَ
خداوندا گواه باش بر این قوم که بسوی ایشان میرود فرزندی که شبیه ترین خلق است
بر پیغمبر تو در صورت و سیرت کُنّا اِذَا اشتَقنا اِلی نَبِیِّکَ نَظَرنا اِلَیهِ هرگاه مشتاق
لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا بگیر برکتهای زمین را از ایشان

(منع کن)

علی اکبر

منع کن و ایشان را پراکنده گردان و والیان ایشان را از ایشان راضی مگردان که ایشان
ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر بروی ما کشیدند پس آن حضرت بانگ بر
عمر سعد زد که چه میخواهی از ما خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امری را بر تو مبارک نگرداند و مسلط کند
بر تو کسی که ترا در فراش ذبح نماید همچنانچه تو رحم ما را قطع کردی و قرابت ما را به پیغمبر مراعات نکردی
پس باواز بلند این آیه را خواند اِنَّ اللهَ اصطَفی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبراهیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمینَ
ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ پس آن شاهزاده والا مقام بمیان میدان آمد و دو
و دشمن را حیران جمال خود نمود چون بمیان میدان رسید شروع برجز خواندن کرد و بروایتی
اکبر بر ایشان حمله کرد و این رجز را میخواند اَنا عَلیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلیٍّ نَحنُ وَبَیتِ اللهِ اَولی بِالنَّبیِّ
منم علی بن الحسین فرزند زاده علی پسر ابو طالب قسم بخدا که ما اولی و انسبیم باشیم برسول خدا
از شما اَطعَنُکُم بِالرُّمحِ حَتّی یَنثَنی اَضرِبُکُم بِالسَّیفِ اَحمی عَن اَبی ضَربَ غُلامٍ هاشِمیٍّ عَلَوِیٍّ وَاللهِ
لا یَحکُمُ فینَا ابنُ الدَّعیِّ امروز حمایت میکنم پدرم را و نیزه بر شما میزنم تا نیزه ام بشکند و دوتا شود
و شمشیر خود را بر گردنهای شما خواهم زد تا بدانید ضرب جوان هاشمی نسب را بخدا قسم که
پسر زنا بد ولد الزنا حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل او نخواهیم کرد پس بر آن بی حیاها
حمله کرد و شورش در میمنه و میسره لشکر پسر سعد انداخت و در بعضی از روایات است کانَ
اَهلُ الکُوفَةِ یَتَّقُونَ قَتلَهُ اهل کوفه نمیخواستند او را شهید کنند و از کشتن او پرهیز
میکردند حمید بن مسلم میگوید ما رَاَینا اَشبَهَ مِنهُ بِرَسُولِ اللهِ کسی را از او شبیه تر برسول خدا
ندیده بودم و حمله میکرد بر آن قوم از چپ و راست پس چندین مرتبه بر آن قوم حمله کرد
و جماعتی بسیار از آن اشرار را بدار البوار فرستاد و حدای روایت میکند که با آن تشنگی
صد و بیست نفر را کشت آه چون جراحت بسیار بر بدن شریفش رسیده بود و در تشنگی بر او زور
آورده بود عنان مرکب را بجانب خیمه ها گردانید و گفت یا اَبَهِ العَطَشُ قَد قَتَلَنی وَثِقلُ الحَدیدِ
اَجهَدَنی فَهَل اِلی شَربَةٍ مِنَ الماءِ سَبیلٌ اَتَقَوّی بِها عَلَی الاَعداءِ ای پدر تشنگی مرا کشت
و سنگینی اسلحه حرب بدنم را بتعب انداخت آیا شربت آبی بهم میرسد تا دمار از اعدا برآورم
و قوت یابم بر جدال اعدا و بروایت حمید بن مسلم گفت یا اَبَتاهُ اَثقَلَنِی الحَدیدُ وَاَخفَقَنی
العَطَشُ اسلحه حرب بدنم را خسته کرد و تشنگی راه نفسم را بسته آیا شربت آبی دارید سید
الشهداء گریه کرد امده و فرمود واغوثاه یا بُنَیَّ اِصبِر قَلیلًا یَسقیکَ جَدُّکَ شَربَةً لا تَظمَاءُ

مجلس نهم در شهادت

وداع علی اکبر

بعدها ابدا ای فرزند قلیلی صبر کن که جدت شربت آبی بتو خواهد داد که بعد از آن هرگز تشنه نشوی
و بروایتی دیگر فرمود دشوار است بر جدت و پدرت و بر من که تو مرا بخوانی و ما ترا اجابت نکنیم و استغاثه
کنی و بفریاد تو نرسیم ای فرزند زبانت را بیرون بیاور پس حضرت زبانش را در دهان گذارد و مکید
و خاتم خود را باو داد و فرمود انرا در دهان گذار و بسوی جهاد برگرد و قدری دیگر جهاد کن که زود ان
شد که بخدمت جدت برسی امید است افطار بدست جدت کنی و ترا سیراب نماید بنحویکه بعد از ان
تشنه نشوی بعد بارک الله فیک برگردید که فرزند خدا مبارک کند بر تو جهاد را پس آن شیر بیشه شجاعت
وان هزبر معرکه فتوت با ان ضعف و نقاهت مرتبه دیگر عازم میدان شد و این دفعه آخر بود
که پدر بزرگوارش و خواهران و عمه هایش او را دیدند دیگر بخیمه نیامد مگر آنکه نعش پاره پاره او
را آوردند پس بانی الحال میدان رزم میگفت الحرب قد بانت لها الحقایق وظهرت من بعدها
مصادق والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس آنحضرت شروع
کرد بجنگ کردن فجعل یکر کرة بعد کرة حمله میکرد حمله بعد از حمله و قتالی کرد که کسی مثل
او قتال نکرده بود و هشتاد نفر دیگر را کشت که مجموع کشتگان او دویست نفر بودند و بروایت
صدوق چهل و چهار و بروایت ابن شهرآشوب هفتاد نفر بودند شیخ مفید و ابن نما نقل کرده اند
که منقذ بن مرة عبدی ملعون شقی چون دید که آنحضرت سرهای مخالفان را بر زمین میریزد
و چگونه صفهای مخالفان را درهم می شکافد گفت علی آثام القوم ان مر بی و هو یفعل
بالناس ما یفعله لا اثکلنه اباه یعنی گناهان این قوم بر من باشد که اگر این نزدیک شود داغش
بر جگر پدرش میگذارم و او را عزادارش خواهم کرد تا این قدر خلق را تلف نکند حمید بن مسلم
میگوید که آن ملعون در کمین نشست و ناگاه ضربتی بر فرق مبارک او زد و بروایتی
تیری باو زد و دیگران نیز پی در پی شمشیرها بر بدن شریفش زدند بیتاب شد و از اسب گردید
دست زد در گردن اسب انداخت اسب او را برداشت میبرد که بمیان لشکر عدو افتاد
چون او را از کار افتاده دیدند دورش را گرفتند هر یک شمشیر را او میزدند فقطعوه بسیوفهم اربا
اربا او را بشمشیرهای خود پاره پاره کردند آخر الامر در گوشه بر زمین افتاد نزدیک شد که روحش
پرواز کند فریاد زد که یا ابتاه اینک جدم مرا سیراب نمود که دیگر تشنه نخواهم شد و میگوید العجل
العجل که از برای تو جامی دیگر نگاه داشته ام سید الشهداء چون صدای بیکسی و ناله فرزند
دلبند خود را شنید بسوی میدان تاخت تا خود را بر سر کشته فرزند رسانید حمید بن مسلم گوید

علی اکبر

همینکه بر زمین افتاد نشست و گفت یا ابتاه علیک منی السلام اینک جدم محمد مصطفی ص و جدم
علی مرتضی ع و جده ام فاطمه زهرا ع و عمم حسن مجتبی ع آمده اند و مشتاق لقای تو میباشند
این را گفت و صیحه زد که روح از بدنش بیرون رفت ابن طاوس میگوید که چون آنحضرت بر سر کشته
علی اکبر رسید بر زمین نشست و روی خود را بر روی مبارک او گذارد و فرمود قتل الله قوما قتلوک
ما اجرأهم علی الله وعلی انتهاک حرمة رسول الله خدا بکشد جماعتی را که ترا بی گناه کشتند
چه جری شده اند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا پس بی اختیار گریه بر او زور آورد و شد
و فرمود علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند اما تو پس خلاص شدی از دنیا
و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان شتافتی وقد بقی ابوک فما اسرع لحوقه بک پدرت ماند
تنها و بیکس در محنت و شدائد دنیا لکن زود بشما ملحق خواهم شد ناگاه زنان و دختران
و خواهران ان کشته مظلوم فریاد زنان و شیون کنان از خیمه ها بیرون ریختند بجانب میدان بسوی
نعش علی اکبر روان شدند و همگی ناله واعلیاه و واشهیداه و واقتیلاه برکشیدند حتی اینکه زینب
خاتون از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یابن اخاه و یا ثمرة فؤاداه
و یا نور عیناه ای حبیب دل افکار و ای فرزند برادر بزرگوار ای میوه دل عمه و ای نور دیده عمه
حمید بن مسلم گوید گویا نظر میکنم و می بینم زنی را که از خیمه بیرون آمده مانند آفتاب تابان
نور از او ساطع بود و فریاد واویلاه و واثبوراه میزد و ناله یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه
و یا نور عیناه می کشید پرسیدم این زن کیست گفتند زینب دختر علی ع است پس آمد تا خود
را بروی نعش مطهر انداخت عمارة بن وافد میگوید من نظر میکردم در آن حال زنی را
دیدم از خیمه حسین ع بیرون آمد کانها البدر الطالع و ندا میکرد که واولداه وا مهجة
قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثری می گفت
ای عزیزم ای کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و این حالت را نمیدیدم چون نزد
آن نعش رسید خود را بروی آن نعش انداخت سید الشهداء ع آمد و عبائی بر سرش انداخت و
دستش را گرفته بسوی خیمه برگردانید پس حضرت فرمود او را بردارید و نزد کشتگان خود ببرید
او را برداشتند تا بخیمه ها آوردند از شیخ مفید نقل شده که او از جابر بن عبد الله روایت کرده
که علی بن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهداء داخل خیمه شد گریان و نالان و از خود
مایوس شده بود سکینه چون پدر بزرگوار را گریان دید عرض کرد یا ابه مالی اراک تنعی

نفسك و نوید ظرفك ابن اخی علی ای پدر جان تو را چه رسید که نزدیک است روح شریف
پرواز و چشمهایت بهر طرف میگردد و برادرم علی کجا است حضرت فرمود ای سکینه برادر تو را
کشتند چون این را شنید فریاد یا اخاه و امهجة قلباه بر آورد و خواست که از خیمه بیرون آید
سید الشهداء ع بعقب او روانه شد و فرمود یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر سکینه از خدا بترس
و در مصیبا روزگار صبر نما سکینه گفت یا ابتاه کیف یصبر من قتل اخوها و شر ابوها آیا چگونه صبر کند
کسی که برادرش را کشتند و پدرش را تنها گذاشتند جمیعا و او را اکفو کردند حضرت انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هجدهم در بیان محاربه سید الشهداء ع بنفسه الشریفه میباشد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی المصائب الفادحة الحادثة و النوائب
الجارحة الطاحنة و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و اهل بیته الشموس الضاحیة و البدور
الضائیة سیما علی سبط المعصوم و شبله المظلوم ذی النفس المطمئنة المرضیة الراضیة صاحب المصیبة
الهائلة و البلیة الوائلة التی لم یسمع مثلها فی الامم الماضیة و القرون الخالیة صاحب الدماء
الجاریة و الاجساد العاریة و العیون الباکیة و الدموع السائلة و النحور الدامیة و القلوب الصادیة
و الجروح الصاهیة و البطون الطاویة و الافواه الیابسة الظامیة و الابدان المکدودة الضاحیة
و البیوت المهدومة الهاجمة الحیران فی الارض المارینة و الاسیر بایدی الفسقة الباغیة الذی
قد احاط علیه العاویة و الذئاب الضاریة بالسیوف القاطعة و السهام النافذة و الرماح
البائرة فجاد لهم بذی الفقار کانه علی الکرار بنیة صادقة و نفس صابرة و کبد صادیة
و دماء فی جوانبه جاریة و دموع علی عیاله ساکبة فتارة تشد علیه الفرقة الرامیة و اخری
الطاغیة و اخری الناربة و هو الشاد علیهم کاللیث المکفهر و احاطوا علیه من کل ناحیة
و اخذوه اخذة رابیة و حملوه حملة واحدة بجثة جاثیة و عین رانیة و نفس الی ربها
فارغة فوقعت الواقعة و قامت القیامة و نعی ناعیه فی کل ناحیة و انصدعت الجبال
الراسیة و اضطربت بها الارض الداحیة فوا اسفاه علی الدماء السائلة و الابدان العاریة
و الشفاه الذابلة و الرؤس السامیة العالیة و الثیاب الخاضبة و الدموع و البنات
الحاسرة و الشعور الناشرة و العیون الساهرة فیا لیتها کانت القاضیة و جائت
الطامة و قامت القیمة و بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه المبین و خطابه المستبین
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی

و ادخلی جنتی در کنز الفوائد از جناب صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بدرستیکه این سوره حسین بن
علی علیهما السلام است و رغبت داشته باشید بآن خدا رحمت کند شما را ابو اسامه در مجلس حاضر
بود عرض کرد چگونه این سوره سوره حسین ع شد حضرت فرمود آیا نمی شنوی که خدا
میفرماید در آن که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك که معنی آن اینستکه ای نفس که
باطمینان میباشی بسوی حق برگرد بسوی پروردگار که تو از خداوند خود راضی میباشی پس داخل
و ملحق شو بسوی بندگان من که جد و پدر و مادر و برادر هستند و داخل شو بدار کرامت من
پس حضرت فرمود که او است صاحب نفس مطمئنه راضیه و اصحاب او از آل محمد ع که راضیند از
خدا در روز قیامت و خدا راضی است از ایشان و این سوره در حق حسین بن علی ع و شیعیان او
و شیعیان آل محمد ع پس کسی که مداومت نماید بسوره فجر در بهشت در درجه حسین ع با حسین ع
خواهد بود بدرستیکه خدا غالب است بر هر چیز و حکیم است بدانکه رضا ثمره محبت است و محبت
ثمره معرفت است زیرا که بعد از آنکه کمالات و محاسن اوصاف کسی را که شخص منظور کرده و او را
صاحب اخلاق حمیده و اوصاف محموده یافت بی اختیار محبت او در کانون سینه او جا میگیرد و او را خلاق
حمیده و صفات پسندیده مثل علم و قوت و قدرت و کرم و جود و غیر ذلك ظاهر شد و محاسن او را
میابد و هر صاحب شعوری آثار ادراك مینماید و همچنین هر صاحب شعور و عقل که محاسن الطاف او را
مشاهده نمود و انعام کثیر او درباره او مشاهده نمود بی اختیار محبت او در دلش قرار میگیرد
و این امریست واضح و طباع بر این مجبول میباشند و بعد از آنکه محبت او در دلش ریشه کرد
و شخص رسوخ بهم رسانید در مقام محبت افعال و اعمال محبوب در نظرش محبوب میباشد و بعد از
استحکام معنی محبت بامرتبت بمقامی میرسد که هر چه محبوب از او محبوب داند و نیز محبوب داند
هر چه یاو کند از اخوش دانند بیت آنچه از دوست تو آید همه خوش بو گر همه دریا پر آتش بود
چون این را دانستی بدانکه کسی که نظر کرد بچشم بصیرت بجلال الهی کمال و جلال او که احاطه
بآن ممکن نیست محبت او در کانون سینه قرار گیرد و هر چند معرفتش زیادتر گردد محبتش
بیشتر شود و هر چند محبت زیاد شود شوق زیادتر گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز ذکری
بغیر از ذکر محبوب و فکری بجز فکر او نباشد و او را وارد شده است که یونس را نفلد گریست که کور شد
و بر یا ایشا بجهت عبادت نفلد گریست خمیده و نفلد نماز کرد که زمین گیر شد و میگفت

مجلس دهم

بعزتك وجلالك لو كان بيني وبينك بحر من نار لخضته اليك شوقا مني اليك بعزت وجلال
تو که اگر در میان من و تو دریائی باشد از آتش خود را در آن فرو میبرم بجهة شوق تو بلی اینمعنی است
که چون بندهٔ عارف باینمقام رسید دنیا و آخرت را بنظر نیاورد و بجز محبوب حقیقی مطلوبی
نمیداند و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش آید بجانش میخرد کار او آن بلائی که بکشود دل او و روی
او و درد دل او بروی او بکشاید بار روی شکفته استقبال آن بلا نماید از اینجاست که پیغمبر خدا
میفرماید الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على
اهل الله تركت للناس دنیاهم ودينهم شغلا بذكرك يا ديني ودنياي و چون قبلهٔ عارفان
جناب سید الشهداء در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبه اش از همه کس عظیم تر بود و کوی مسابقت
از همه انبیا و اولیا ربوده و طایر بلند پرواز معرفتش در فسحت کثیر الوسعهٔ علوم و معارف و حیث
از شاهباز انتظار جبروت زیاده بود غصنی بود از شجرهٔ لو کشف الغطاء و رکنی بود از کعبهٔ سلوني
عن طرق السماء بلکه بمقتضای مصداق لولانا ما عرف الله قطان خطایر قدسی نیز اگر شمع معرفتی روشن
نمودند از مصابیح انوار اجمال اسرار الهی روشن کردند بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان
محافل انس نیز اگر در بحر معرفت سنت بلائی زدند از تعلیم آن نهنگ بحار علوم و معارف بود پس
از اینجا معلوم میشود که در مقام محبت و اقع در چه مرتبه بود و در مرتبهٔ عشق الهی در چه منزلت
بود چنانچه وارد شده است که خودش میفرمود ای در این منزله بود ترکت الخلق طرا في هواكا و
ايتمت العيال لكي اراكا مجموع ما سوا را ترک کردم در محبت تو دل از غیر تو کندم در هوای
تو بلکه دست از خود بر داشتم و جان را نثار کردم و یتیم کردم اطفال را بجهة رسیدن بوصل
تو فلو قطعتني في الحب اربا لما حن الفؤاد الى سواكا اگر در راه محبت تو مرا صد هزار بلا
روی دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دل از دوستی تو فارغ نگردد
و بدیگری میل ننماید آن کسی که بیاد تو قدم زد کی یاد کند جفا نمانها اری
در این هوا بود که دست از جان و مال و فرزند و عیال بر داشته در راه دوست فدا کرد
او بود که میفرمود ما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب بيوسف چقدر مشتاقم بلذت شنگا
و وصل جانان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم الهی نبود با اینکه هیچکس پیش اجل
بیفتد از شوق محبت و شهود با یست روح از بدنش پرواز کرده باشد لولا احفظ
ارواح احبائي ما تمت في اجسادهم بار از اینجا که محبت مقتضی رضا و تسلیم است و هر چند

سید الشهداء

محبت نمایاد تر و رضا زیاد تر و تسلیم قوی تر میباشد و چون آن سر حلقهٔ عارفان محبتر بی پایان
بود این بود که رضا و صبر و تسلیمش از همه عظیمتر و مخصوص بخطاب راضية مرضية گردید
هر چند از چهار جانب تیر باران بلا نمودند او را و بدنش را بشمشیر جفا پاره پاره کردند بجز رضا
بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد و هر چند کار را بر او تنگ گرفتند و خدنگ ستم بر سینه اش
زدند بجز تسليما لامر الله چیزی از او سر نزد چون او را در راه وفا بی نظیر و در میدان صبر و رضا
دلیر دیدند و چنانچه مقصود داشتند او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس درها ملاطفت
بر رویش گشودند و بندای ارجعي الى ربك مخصوصش گردانیدند و به بشارت فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي او را نوازش کردند بلی شوری دیگر در سر داشت و شوقی دیگر در دل او بود و دو
را در سینه داشت دنیا و اهل دنیا را شناخته و معبود خود را شناخته و لذت بندگیش را چشیده
و حلاوت جان بازی را فهمیده دنیا در نظرش قدری نداشت و در بعضی از اخبار قدسیه وارد
شده است که فارفضوا یا اهل الارض ما انتم عليه من غرورها و هلموا الى كرامتي و مصاحبتي
و مجالستي و مؤانستي و سؤالي او وانسكم واسارع الى محبتكم بگذارید و ترک کنید ای اهل زمین
آنچه را بر سر دارید از غرور دنیا و بیائید بسوی کرامتها و مصاحبت و همنشینی من و انس من
سؤال من نمائید من نیز با شما انس گیرم و مسارعت کنم در محبت شما و همچنین میفرماید ما احب احد
اعلم بذلك من قلبه الا مثلته لنفسي واحببته حبا لا يتقدمه احد من خلقي کسی نیست که مرا
دوست دارد و بدانم حقیقت آن را از دلش مگر آنکه او را در پیش نظر رحمت خود ممثل گردانم و
دوست دارم او را چنان دوستی که احدی پیش از او نباشد بلی اگر چه او را دوست بسیار و عاشق
بیشمار است لکن کسی مثل او جانفشانی نکرده و احدی بمثابهٔ او در مقام محبت ثابت قدم نبود مصرع
دان عشق جمالش چنین هر مرغ نیست بدانکه یعقوب پیغمبر خدا بود دوازده پسر داشت یکی از آنها از
نظرش غایب شد و حال آنکه موتش معلوم نبود بلکه میدانست مرده چنانچه در حدیث است که روزی
از عزرائیل پرسید که آیا قبض روح یوسف من کرده یا نه گفت نه گفت بگو کجا است گفت مأذون
نیستم با وجود این حال آنقدر گریست که دیدهایش نابینا شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد
سید الشهداء فرزندش را در برابر رویش پاره پاره کردند و برادر عزیز او را دستهایش را قطع
کردند و بدن او را بجهت عزیز دیدش برادرش را بخون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب
کشته دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید و در یکجا جمع نمود اینها همه را سهل میدانست جان

مجلس دهم

عزیزش را که فدای جان و شود همه جانهای عالمیان دست برداشت و بدن خود را مقابل سه هزار
خنجر و نیزه و شمشیر انداخت من مات حبًا فلیمت هکذا بار الهی اینست که خداوند جلیل نیز او را
چنان دوست داشت که او را زینت عرش خود گردانید و زینت آسمانها و زمین گردانید و سید
اهل بهشت گردانید و از جمله اهل بهشتند پیغمبران و از این حیث افضلیتش از جمیع پیغمبران ظاهر
میشود الا کسی که بدلیل خارج شده از این عموم و او را مخدوم ملائکه و قرین گردانید و او را محبوب اهل آسمانها
و زمین گردانید دوش و سینه پیغمبر را بجا نشستن و سوار شدن او گردانید جبرئیل را گهواره جنبانش
گردانید حور را با بهشت را قابله او گردانید محبتش را بر خلق واجب گردانید دوستانش را دوستان و دوستان دوستانش
از اهل بهشت گردانید و در دنیا اطعمه و اشربه بهشت بجهت او فرستاد و خلعت بهشتی از برای او فرستاد
و بدین شرافت در لباس بهشت پوشانید بر پر جبرئیل پرورش داد چنانچه در حدیث است از ام سلمه که روز
عید فهم بخدمت پیغمبر خدا دیدم که جامه در بر حسین میکرد و تکمهای آن جامه را می انداخت و انجام
شبیه بجامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه ایست فرمود هذه هدیة اهداها
الی ربی للحسین و ان لحمتها من زغب جناح جبرئیل این هدیه ایست که خدا بجهة فرزندم حسین
فرستاده و بدرستیکه پود آن پرهای ریزه جبرئیلست عزیز من تامل کن که آیا روا است
بدنی که در پر جبرئیل پرورش یافته بود آنرا از ضرب شمشیر و تیر و نیزه پاره پاره کنند و او را برهنه
و عریان بر زمین اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بگذرد و گرد و خاک بر آن بفشانند
اجسم بکم شبیه الرسول و یعتدی بثدی البتول مرضض الوجنات محاسنه قد غیر الشمس حسنها
وابلت قواه الخیل بالوطئات آیا بدنی که در دوش و دامان پیغمبر خدا پرورش یافته و شیر از پستان
فاطمه زهرا خورده روا است که آنرا در هم کوفته و خورد نمایند و او را برهنه و عریان در میان صحرا
اندازند که از آفتاب متغیر گردد و او را پامال اسبان نمایند بلا کفن تسفی علیه بودها
وانصاره صرعی بارض فلات آیا روا است که او را بی کفن بر زمین اندازند و بادها بر آن وزد و
یاوران او را در دور او بر زمین اندازند و نسوة مکشوفة الرؤس فی الملا یشهرن فی البلدان
مشتهرات زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا کردند و در اطراف بلاد گردانیدند
افاطم قومی من ستورک فانظری حسینک مقتولا بارض فلات ای فاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا
و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند افاطم عودی من لحودک و اجعلی
لنا مالک فی ذلک السیاق و شتات ای فاطمه برخیز و از لحد بیرون بیا و یتیمان خود را که در اسیری

سید الشهداء

گرفتار شده اند و متفرق شده اند ایشانرا جمع او رکن افاطم هبی من دموعک تهمی عزایا
کاسرا الروم منکشفات ای فاطمه گریه کن بر یتیمانت که ایشانرا مانند اسیران روم و فرنگ اسیر
کردند در حالتی که برهنه و بی چادر بودند افاطم نوحی للغریب معفرا علی وجهه ملقی علی الوهدات
ای فاطمه برخیز و نوحه کن بر فرزند غریبت که روی نازنینش را بر خاک مالیدند و او را بروی زمین
انداختند عزیز علیک الحال یا بنت احمد و قتل حسین خیرة الخیرات دشوار و گرانست بر تو ای دختر
پیغمبر خدا کشتن فرزندت حسین که نیکتر از نیکان بود فکم لیلة اسهرت فیها و طال ما تجرعت فیها
غصة الوهدات چه بسیار از شبها که بیداری و بی خوابی کشیدی بجهة تربیت فرزندت و چه بسیار که
متحمل شدی غصه بسیار روزگار و ناملایمهای زمانرا تا آنکه او را پرورش دادی حال بر خیز او را کشته
و بخون آغشته ملاحظه نما اری آن بزرگوار نیکو سیر از دنیا بر عتبه خدمتگذاری پروردگار خود
گذارد و در میدان جان سپاری نیکو پای فشرد و در مرحله محبت درست پا داری کرد و در مقام
خدمت و بندگی حق خوب اجتهاد و کوشش نمود و باین جهة خداوند مهربان نیز مرتبه او را نیکو بالا برد
و جاه او را در نزد خود بسیار عظیم گردانید حتی اینکه خاک قبرش را شفای دردها گردانید و سر
قبرش را محل استجابت دعای مؤمنان قرار داد و سلسله علویه عالیه سادات عالم را از نسل
او قرار داد و خلفای خود را که لنگرهای آسمان و زمینند از اولاد او گردانید و قبر مطهر شرا
محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین گردانید و دلهارا بسوی او مایل گردانید که بجهة او از قتل
و غارت خوف نمیکنند و پروا ندارند و بزیارتش میروند مدفنش را معراج ملائکه مقربین
قرار داد که فوجی میآیند و فوجی میروند و محبتش را علامت ایمان قرار داد بلکه محبت او را بیشتر
از دیگران از امامان خود در دلها قرار داد چنانچه پیغمبر خدا فرمود ان للحسین محبة مکنونة
فی قلوب المؤمنین بدرستیکه حسین را محبت پنهانی در دل مؤمنین میباشد و الله اگر بجهة
محبت پنهانی نبود چگونه ممکن است که با وجود اینکه قصه پر غصه او را هزار بار شنیده باشند باز
همینکه بشنوند حسین را با لب تشنه و جگر خشکیده و شکم گرسنه سر بریدند بی اختیار اشک
از دیده میریزند و هر گاه تصور کنند که در میان میدان افتاده بود و بهر طرف نظر میکرد و
میفرمود اما من مجیر یجیرنا اما من راحم یرحمنا آیا فریاد رسی نیست که در این درماندگی
ما را پناه دهد آیا رحم کننده نیست که بر بیکسی من رحم کند بی اختیار آه از سینه بر میکشند
بخدا قسم چنان مرتبه اش را بلند کرده در نزد خود که عقول را یارای ادراک منزلتش نیست دست رس

ذکر محبت رسول خدا با آنحضرت

بیست و اوهام را بعد از تصور قصور خود رسید مجمل نعتش هو سنه صاحب مناقب روایت میکند که روزی جماعتی آمدند بنزد آنحضرت و عرضکردند یا بن رسول الله حدثنا بفضائلک ای پسر رسول خدا فضایل خود را بما بیان فرما حضرت فرمودند لا تطیقون شما تاب شنیدن فضایل ما را ندارید شما بگوشه بروید و دور شوید که اشاره کنم ببعضی از فضایل بیکی از شما اگر طاقت آورد بشما خواهم گفت پس ایشان دور شدند و یکی در نزد آنحضرت ماند و حضرت با او تکلم کردند و قلیلی از فضایل و اسرار خود را باو فرمودند تا آنکه وحشتناک و واله و حیران شد و رو براه گذاشت و کسی از اجوابت مثل مانند سرگشتگان بیرون رفت پس ایشان چون او را دیدند رفتند و اظهار مطلب خود نکردند صاحب مناقب نقل میکند این اشعار را از آن بزرگوار سبقت العالمین الی المعالی بحسن خلیقة وعلو همة از همه عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات عالیه و معالی امور بجهة محاسن اخلاق خود و محامد اوصاف و بلندی همت خود ولاح بحکمتی نور الهدی فی لیالی فی الضلالة لم مدلهمة بجهة حکمت من نورانی و لایح شد نور هدایت در شبستان ضلالت و ظلمات جهالت یرید الجاحدون لیطفؤه ویأبی الله الا ان یتمه میخواهند جاحدین نعمت عظمی و این نور را فرو نشانند و خدا از این ابا دارد و آنرا تمام خواهد فرمود ای والله خواستند فرو نشانند نور او را و سعیها کردند در آن الا آنکه بجهة اراده کامله الهی روز بروز زیادتر گردید خواستند اسمش را برطرف کنند مشهورتر شد خواستند ذریه اش را براندازند زیادتر از همه طوایف شدند خواستند او را بکشند تا نام و نشانش برطرف شود آسمان و زمین خون باریدند تا همه ذرات عالم حقیقت او را و بطلان دشمنانش را دانستند خواستند قبرش را خراب کنند و منهدم سازند روز بروز معمورتر گردید آری اینها از محبتی است که بخدا داشت و صبری که در راه خدا نمود باین جهة خدا و رسول خدا را با او محبت بود گوش کن از عایشه روایت شده است که روزی پیغمبر خدا گرسنه بود و گرسنگی بر او غالب شد بود و او را چیزی نبود که سد جوع خود بان نماید بمن فرمودند ای حمیرا برخیز و بیا و عرضکردم بکجا میخواهید تشریف ببرید فرمود میخواهم بنزد دخترم فاطمه روم فانظر الی الحسن والحسین لیذهب ما بی من الجوع میخواهم بروم و نظر کنم بر حسن و حسین و ایشانرا ببینم تا تسکین یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه شد و گفت پسرهایم کجایند عرض کرد که ایشان از خانه بیرون رفته اند و گریه میکردند از جوع

سید الشهداء

پس حضرت از عقب ایشان بیرون رفت تا اینکه با بو ذر دار رسیدند فرمودند یا عویمر آیا فرزندان مرا دیدی عرضکرد بلی یا رسول الله ایشانرا در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده دیدم آنحضرت رفت بنزد ایشان و آنها را در بغل گرفته ایشان میگریستند و آنحضرت اشک از چشمهای ایشان پاک میکرد ابو ذر در عرضکرد بگذار اشک از دیدهای ایشان پاک نمایم فرمود فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو قطر قطرة فی الارض لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة بخداوندی که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر قطره از اشک چشم ایشان بر زمین برسد تا قیامت گرسنگی در امت من باقی خواهد بود یکی از اصحاب پیغمبر میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا را که میمکید لعاب دهن حسین را همچنان که کسی شکر بمکد و میفرمود حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هرکه حسینم را دوست دارد و دشمن دارد هرکه حسینم را دشمن دارد در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهة کشتن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین را کشت و زود باشد که کشته شود فرزند دختر تو حسین و کشته شود بجهة او هفتاد هزار و قاتل حسین در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم بر او خواهد بود ابو هریره میگوید پیغمبر خدا بیرون آمد بسوی ما و با او بود حسنین یکی را بر دوش راست و دیگری بر دوش چپ نشانید و گاهی آنرا میبوسید و گاهی اینرا چون بنزد ما رسید یکی گفت یا ایشانرا دوست میداری فرمود بلی هر که ایشانرا دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید روزی حسنین داخل شدند بر پیغمبر خدا در نزد آنحضرت جبرئیل امین بصورت دحیه کلبی بود پس بنزد وی در آمدند و دست در جیب آستین او کرده میگشتند و از او طلب هدیه میکردند جبرئیل دست را بجانب آسمان بلند کرد و از بهشت سیب و بهی و اناری بجهة ایشان آورد و با ایشان داد ایشان خوشحال شده بنزد جد خود رفتند آنحضرت ایشانرا بوسید فرمود بروید بمنزل خود اول بنزد پدر خود بروید ایشان بفرموده جد خود عمل کردند چیزی از آن تناول نکردند تا جناب پیغمبر تشریف بردند تناول کردند انقوا که را و هر چند تناول میکردند بحال اول بر میگشت و در زمان پیغمبر بود و بعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود از جناب سید الشهداء روایت شده که چون مادرم فاطمه از دنیا رفت دیگران انار را ندیدیم لکن سیب و به بود تا آنکه پدرم امیر المؤمنین را شهید کردند آن به نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود تا وقتیکه آبرا از ما منع کردند

حدیث ام سلمه

مجلس نهم
محاربه

عزا نرا بو میکردم والتهاب تشنگی مرا کشت میشد فلما دنی الاجل رایتها قد تغیرت فایقنت
بالفناء چون اجلم نزدیک شد دیدم انرا که متغیر شد چون اینرا دیدم یقین کردم بکشته شدن
علی بن الحسین ع میفرماید که اینرا یکساعت پیش از انکه پدرم کشته شود از او شنیدم چون اورا شهید
کردند بوی سیب انرا تنگاه او شنیدم تجسس کردیم اثری از ان سیب ندیدیم و بوی ان بعد از شهادت
او باقی ماند و او زیارت کردم بوی سیب از قبرش شنیدم و شیعیان صالح ما که زیارت کنند قبر
مقدسش را با بلد وقت سحر دریابند که بوی سیب از قبر حسین ع خواهند شنید اگر
مخلص و صاف باشند چه نیکو میفرماید سید جلیل الشان سید مهدی یوم بنو المصطفی الهادی
ذبائحه والفاطمیات اسراء نوائحه آه از ان روزی که فرزندان پیغمبر را بشمشیرها بران
ذبح کردند و دختران فاطمه زهرا را باسیری گرفتند وسبط احمد عار بالعراء لقی مرمل
بالدماء جرحی جوارحه آه از ان روزی که سبط احمد مختار و نواده حیدر کرار برهنه و عریان
بر زمین انداختند و بدنش را بخون رنگین کردند و اعضای شریفش را پاره پاره کردند فوق
القنا راسه یهدی لکاشحه فنال اقصی منا منه کاشحه آه از روزی که سر منور نور دیده خیر
البشر را بر سر نیزه کردند از برای انکه عدو و دشمن او بهدیه سینه پنهان داشت بجهة او برند تا او مرام
خاطر خود را از انسر مطهر حاصل نماید و دل پر کینه خود را از او خالی نماید کم هام عن واید السماح
وکم اقدام سیوفها طاحت جوانحه آه چه بسیار از سرهای منور که در ان روز از بدن جدا شد
و چه بسیار از دستها که در ان روز از بدن جدا شد و چه بسیار از بدنها که در ان روز از دم
شمشیر پاره پاره گردید و بر زمین افتاد وکم حریم لاهل بیت محترم قد استحل وکم صاحت صوائحه
و چه بسیار از حرمها از اهل بیت رسالت که در ان روز ضایع کردند و چه بسیار از زنان مخدره
محترمه که او را اسیر کردند و چه نالهها از ان اسیران که در ان روز بلند شد و چه نوحهها که از ایشان در
ان روز برپا شد مصاب خامس اصحاب الکساء وهم اهل العزاء بهم خلت فوادحه این مصیبت خامس
آل عبا است که باعث تسلی عالمیان بودند و گویا بجهة رفتن او که آخر ایشان است همه ایشان از دنیا
رفته اند لم ینس قط ولا الذکری یجدده او ینسا لاسی للحشر فادحه هرگز فراموش نمیشود
این مصیبت هرگز کهنه نمیشود که بجهة یاد کردن تازه گردد و بلکه همیشه تازه است و اتش این همیشه
در کانون سینه افتاده کیف السکون عن المکروه منفردا من غیر نوبة خلو امطارحه چگونه
ارام گیرم و فراموش کنم آن مظلوم بیکس را در حالتی که تنها او را بر زمین انداخته بودند و غیر از

سید الشهداء

زنان بیکس و دختران نورس و طفلها و کودکان که بغیر بجهة او نماند بود یلقی الاعادی بقلب منه
منقسم بین الخیام واعداء تکافحه چون او را معینی نمانده بود که دفع دشمنان نماید خود مهرف
بجنگ دشمنان ولکن چون پرستاری از برای زنانش نبود که کسی که دفع دشمن از ایشان نماید نبود دلش
بدو قسمت بود نیمی در خیمهها در نزد خواهران و دختران و نیمی در میدان مشغول جنگ مخالفان بود
واللحظ کالقلب عین نحو نسوته ترنوا وعین لقوم لا تبارحه و چشمهای شریفش و لحظات او نیز
مثل دل مبارکش بدو قسمت بود یکچشم مشاهده زنان مینمود که مبادا کسی بحرم او اذیت کند و چشمی
بدشمنان بود که از اطراف دورش را گرفته بودند و از هر طرف تیر و نیزه بر بدن شریفش میزدند آه لهفی
علیه وقد مال الطغاة الی نحو الخیام وخاض النقع سابحه آه از ان حالتی که انجماعت بیحیا رو بان
حرم محترم او شدند و انجناب در میدان بر زمین افتاده بود و چشمش بجانب خیمهها بود که دیدند دشمنان
رو بخیمهها شدند انحضرت تاب نیاورد پدرم و مادرم بفدای ان مظلوم مبتلا شود قال اقصدونی بنفسی و
اترکوا حرمی قد حان حینی وقد لاحت لوائحه فریاد زد ای قوم ستمکار من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود
ای قوم مشغول بکشتن من شوید و دست از حرم من بردارید که حرم خود را در دست ناکس نمیتوانم
دید ای قوم رفتن من نزدیک شده و اثار مرگ من ظاهر گردیده بعد از کشتن من انچه خواهید بکنید
و مراد ازین که بعضی بیان اهل بیت من بعد از من بکنید که من تا زنده ام حرم و زنان خود را ذلیل
و دستگیر نمیتوانم دید بدانکه چون محمد و آل محمد واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت و رحمت
از جناب احدیت بخلق میباشند و این معنی خود ظاهر است زیرا که مقصود از آفرینش عالم ایجاد
ایشان بود و اول چیزیکه خلق شد نور محمد ص بود و جمیع عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شد
و رحمت نازل نمیشد مگر بر ایشان و از ایشان بخلق میرسید و اگر ایشان نبودند باران نازل نمیشد
و گیاه از زمین نمیروئید و آفتاب و ماه روشنی نمیدادند و آسمانها برپا نبودند بلکه ایشانند
مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است و از اینجا است که گفته اند بنی الوجود علی الاسم
الاعظم فاذا حرک حرک جمیع العالم چون اسم اعظم حرکت نماید جمیع عالم حرکت نماید و
حسین بن علی ع مظهر اسم او است اللهم انی اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات والارض
باسمک الذی یصلح به الاولون والاخرون بنور ایشان بود که آسمان و زمین از مکمن خفا
بعالم وجود ظهور آمد و از نور ایشان بود که عالم روشن شد و ایشانند صلاح اولین و آخرین و
باصلاح نامدار اولین و آخرین مگر با ایشان و ایشانند حمد و اسم الهی که هر چیز از او فرا گرفته اند و

مجلس ... محاربه

باشند کلمات تامه الهی انما آیة الله اکبر منهم فهم آیة من دونهم کل آیة وما نعمة الا وهم اولیاؤها فهم نعمة منها اتت کل نعمة لهم خلق الله العوالم کلها وحکمهم فیها بها من خلیفة سر سرهم فی الکائنات جمیعها فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة سر ایشان در جمیع کائنات جاریست ذره از عالم خالی نیست از سر ایشان و از اینجا معلوم میشود که تاثیر مصیبت سید الشهداء در سنگ و چوب و آسمان و زمین بعید نیست بلکه بقاء آسمان و زمین بعید است چون حکمت بالغه کامله الهیه تعلق نیافته بود بانهدام عالم و خلیفه و فرزندش نیز در عالم بود عالم منهدم نگردید لکن اگرچه منهدم نشد اما بجهة آن یک آشوبی در عالم برپا شد که نزدیک شد بالمره منعدم گردد کوهها از هم بپاشید و دریاها بجوش آمد آفتاب و ماه سیاه شد آسمان خون و خاکستر بارید و زمین خون از او جوشید از آن که مصیبتی نبود انبیا تاب شنیدن آن را نداشتند حضرت آدم گریه ابرا شنید مثل زن بچه مرده بر او گریست حضرت نوح گریه کرد مثل عزاداران گریست حضرت ابرهیم را نمودند باو ملکوت آسمانها چون نظر کرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس دید که احاطه بعرش الهی کرده پرسید که این انوار مقدسه از کیست گفتند انوار مقدسه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و او و دختر او گفت سبب چیست که هرگاه نظر بر ایشان میکنم خوشحال میشوم و چون بنور پنجمی نظر میکنم مهموم و مغموم میشوم گفتند ای ابرهیم عبدانی که جهة این نور مقدس چه ظلمها میکنند چون شمه از آن را شنید محزون و مغموم گردید و زندگی بر او تلخ شد عزیز من آنقدر کس نتواند شنیدنش یا رب ما قبل بیت چه آمد بدیدنش و از حضرت صادق پرسیدند تفسیر آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمودند معنی آن اینست که نظر کرد در ستارها پس گفت من مریضم پس فرمودند که نظر کرد در نجوم و حساب کرد فرای ما یحل بالحسین پس دانست که چه رو میدهد بر حسین چون این امر را دید گفت انی سقیم لما یحل بالحسین یعنی من بیمارم و مریض شده ام بجهة آنچه بر حسین میکنند بلی غم حسین دوستان خدا را بیمار کرده و انبیاء را مریض گردانید همه آنجا شیعیانش در این غم مریض و بیمار نمیشوند چرا خون عوض اشک از دیده نمیریزند حضرت زکریا را چون خبر دادند که کهیعص یعنی ذکر بلا هلاک میشود حسین و عترتش و بجهة بزید در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز صبر کاری نخواهند کرد چون زکریا این قصه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد و در زندبر و گریه و زاری بود و کسی را بنزد خود راه نمیداد پس گفت خدایا مرا فرزندی بده و او را قره العین من گردان و مرا فریفته محبت او گردان و او را از من بمنزله حسین

دیدن حضرت ابرهیم انوار خمسه را در عرش الهی

نقل زکریا و آرزوی یحیی کردن او

سید الشهداء

گریان نشد بچشم پدر لعل او در مصیبت او بدرد او دمید آنکه دل حبیب او در مصیبت فرزند بدرد میآید و حضرت اسمعیل صادق الوعد را سر و ریش را پوست کندند سطاطائیل ملک عذاب آمد گفت هر عذابی که خواهی بگو تا قومت را عذاب کنم گفت میخواهم در این بلیه اقتدا میکنم بحسین فرزند پیغمبر آخر الزمان او مظلوم شد منهم میخواهم مظلوم باشم موسی بن عمران در وقتیکه رفت بنزد حضرت خضر چون بنزد او رسید سلام کرد بعد از جواب گفت کیستی تو گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت بلی گفت برای چه آمدی گفت برای آنکه تعلیم کنی بمن بعضی از علوم را که بتو تعلیم کردند گفت انی وکلت بامر لا تطیقه امر چندی مرا موکل کرده اند بآن که تو تاب آن را نداری تحمل آن را آل محمد و عن بلائهم و عما یصیبهم حتی اشتد بکاؤهما پس بیان کرد خضر از برای موسی بلاها و مصیبتها یکه باهل بیت محمد میرسد تا شدید گریه ایشان و از برای موسی فضائل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و بلاهای ایشان را گفت و آنچه خدا بعوض بایشان میدهد بیان کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد گردان عیسی بن مریم را حضرت مریم بصباغی داد عیسی همه کرباسها را و کلافها را که هر یک برنگی باید رنگ شود همه را در خم ریخت و نیلی کرد همانا از تصور اندوه سید الشهداء بود و الا پیغمبر بود و در مهد بود که از پیغمبری اف بود و سفاهت نای جهال الحاوی از پیغمبران بی معنی است اسراری بیت یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید بارید همه عالم از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنم و حور العین و رضوان و مالک و ربع و طمطام و ثری و تحت الثری و طبیعت و نفس و ماده و آنچه دیده و شنیده شود و آنچه دیده و شنیده نشود همه از بهتر خوش آمدن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که عقل کل و کل عقل و قطب الاقطاب است از جهة بزرگی بلیه فرزندش گریستند بلکه بعضی از عارفان گفته اند که هر گریستن بحق بر آن بگریستن آنحضرت است و هر سنگی که از کوه میافتد از غم آنحضرت است و گریه طفلان در گهواره از غم آنحضرت است موج دریا از غم اوست غبار صحرا از اندوه او است زردی خزان درختان از غم آنحضرت است و شکست دیوار از غم آنحضرتست غرش رعد از حزن او است و بارش از ابر گریه بر او است و این معنی اگرچه بعید از ذهن است لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت چنین است زیرا که جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیدند و جملگی عکسی از شعاع ایشانند و نزول رحمت بواسطه ایشانست و اگر ایشان را بلیه روی دهد همه عالم را روی دهد و فرمودند نحن محال مشیة الله چون محل مشیت الهی متاثر گردد هر چیزی متاثر شود لکن منافقین

مجلس ... محاربة

از ایشان نیستند اگرچه وجود ایشان از وجود پیغمبر و آل اوست لکن از قبیل ظل است که ظل از
آفتاب نیست اگرچه با فنا بست بخلاف شیعیان که ایشانند مثل شعاع که از شمس است و بدیهی است
که تیرگی شمس تیرگی شعاع است و صفای ان بصفای شعاع و نظر باینکه حسین بن علی ع که مظهر خضوع
وخشوع است هر خضوعی وخشوعی که در عالم امکان میباشد بجهة خضوع اوست وبواسطه انست پس
منافاتی نیست میان حدوث این اثار قبل از حادثه ان بزرگوار اخبار نیز متفق است بر اینکه هر چیزی
براو گریست لکن گریه هر چیزی بحسب حال اوست بیت گر چشم روزگار براو فاش میگریست خون میگذشت
از سر ایوان کربلا چنانکه میگوید شیخ احمد احسائی كل انكسار وخضوع به وكل صوت فهو نوح الهواء
هر شکستی که بموجودات میرسد هر خضوعی که بجهة ممکنات عارض میگردد بجهة اوست وهر صدائی که
در هوا بهم میرسد ان نوحه هواست که برانحضرت نوحه میکنند ما في الوجود معجم لم يكن الا عرته
خيرة في ماسوى در عالم وجود چیز ناطق وصامتی نیست مگر او را در ماتم انحضرت حیرتی روی داده
فطوق الدنيا مصاب هوى لما سياتي ابدا او آتى پس بجهة مصیبت وعالم را مصیبتی گرفت و مصیبت
او عالم را از گذشته واینده مصیبت زده نموده وكل رطب تنبهي ذا بلا وذي قوام يعتريه النوى
هر چوب تری را که می بینی از غم حسین خشک میشود ولاغر و گداخته میشود وهر شاخ درختی که می بینی
از غم او بهم می پیچد اما ترى النخلة في قبره ذات انفطار وانشقاق فشے آیا نمی بینی درخت خرما را
که هوشیار پس از سایر درختان بیشتر است چگونه سعفهایش را که بمنزله موی سر اوست پریشان
کرده است ما سعفة فيها انتشت اخرت الا لها حزن اما نمى شوى شاخی از ان کامل نمیشود
که خبر داده شود بمصیبت فرزند بهترین موجودات امام ومقتدای من وهم مخلوقات مگر
انکه از غم او بریان گردد واز کار بیفتد اما ترى الاثل واهداب عند الرياح ذا حنين علا
آیا نمی بینی که چوب گز و مژهای چشم او را که رقت وزیدن بادها ناله او بلند میگردد
اما ترى الافاق مغبرة والشمس حمراء بكرة ومساء آیا نمی بینی افاق عالم را و کوه وصحرا را
که چگونه غبار اندوده ا... و گرفته ایا نمی بینی افتاب را که چگونه سر برهنه وسرخ است در صبح و شام
اما سمعت الرعد يكله والبرق والسحب بقطرها آیا ناله وگریه رعد را نمیشنوی وایا اتش
بجانی و اندوه برق را نمی بینی آیا گریه ابرها را نمی یابی که بقطرات بیاپی اشک میریزد اما ترى النحل
له رنة في طيرانه شديد البكاء آیا زنبور عسل را نمی بینی که در حال پریدنش ناله وگریه اش
بلند است فكل بقعة بها قبره وكربلا كل مكان ترى زمین همه جا گویا محل قبر اوست که از عرش

(میگوید)

سید الشهداء

میگرید وعالم از همه جا از غم واندوه کربلا شد وكل يوم يومهم دائما تغص شرب الماء على من
چنان مصیبتش بعالم تاثیر کرده که گویا هر روز عاشوراست وهر زمان مصیبت واست که آب
خوشگوار را بر همه تلخ نموده است السيف يفرى نحره باكيا والرمح ينعى قائما وانثنى خنجری که گلوی
میبرید براو گریه میکرد و نیزه که بر پهلوی مبارکش میخورد اول براو میگریست و خنجر مرگ او را امید ابدی
او را زخم میکردند و در پهلوی تا زینش میزدند تبکیه جرد جاريات على جثمانه وان تدق القرآن لها
می شو میکه بر بدن شریفش میتاختند براو میگریستند اگرچه اعضایش را درهم میکوفتند والله مارات
شيئا يبدى في الكون الا ابكاء تلا بخدا قسم که ندیدم در این عالم کون وفساد چیز را که وجودی بهم رساند
واز مکمن خفا بیرون اید مگر انکه با گریه بر انحضرت مقرون وتالی بود انکه هر چیز بر انحضرت گریستند
چنانچه صریح اخبار است ولازم ندارد که گریه ایشان را با این چشم بر بینی همچنانکه حق تعالی میفرماید
وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم چیزی نیست مگر انکه تسبیح میگوید خدا را
وتحمید میکند او را ولکن شما نمیشنوید تسبیح او را پس گریه همه چیز لازم نیست که باین دیده دیده شود با انکه
صریح اخبار است که در زمان شهادتش گریه همه چیز ظاهر شد بر انکه از اسمان خون بارید و زمین خون
گریست و از درختان خون جاری شد و درخت خونبار و در قریه قمر وبن مشهور است وثقات اخبار میدهند
که هر سال در روز عاشورا خون از او جاری میشود وحتی در صورت اشتباه ماه از خونباری ان درخت
تعیین روز عاشورا مینمایند وان چنار بسیار کهنه ایست که میگویند در زمان شهادة انحضرت
بوده و در ان روز مثل سایر درختان خون گریست ابن شهر اشوب روایت میکند از سفیان
ابن عیینه که گفت جده ام خبر داد مرا از یکی از ان اشخاص که در کربلا حاضر بود که زعفرانی
از ایشان بگیر ما امد وان را بر داشتم پس ان زعفران مبدل بخون شد و گیاه زمین را میدید
که گویا اتش بودند وبعضی از مشایخ عامه در شرح وجیز ذکر کرده اند که انسرخی که بر اسمان میباشد
در حین طلوع وغروب افتاب ابتدا ظهوران در وقتی بود که حسین را شهید کردند وسابق
بر ان کسی انرا ندیده بود وان روز سنگی بر نمیداشتند مگر انکه از زیرش خون تازه میجوشید واز
اسمان قطرات خون میبارید وهر جامه که از ان خون براو می نشست هر چند میشستند رنگش بر طرف
نمیشد وابن شهر اشوب نقل میکند از نظر ازدیه که چون حسین ع را کشتند خون از اسمان بارید تا
انکه چوبها وخمها وظرفها بزرگ ما پر از خون شد ملائکه مقربین در تضرع واستغاثه میباشند
حضرت صادق ع فرمود که فاطمه ع گاهی نعره میزند ومیخروشد که از خروش او جهنم بخروش میاید اگر

مجلس دهم در مجاوبه

ملائکه ضبط میکردند آنرا و هرانچه اهل زمین را می سوزانید و ما آنحضرت در کربلا است آن را
محافظت میکنند و در کربلا آنرا پی میبندند و در پا های زمین کشت که بجوش آید و از یکدیگر بریزد و هر قطره
از آنرا ملکی بر آن موکلست که همینکه آواز فاطمه را میشنوند آنرا حفظ میکنند جوش آنرا فرو می نشانند
مبادا اهل زمین را غرق نماید ملائکه پیوسته ترسانند و بر آن گریه او گریان اند و تضرع و استغاثه میکنند
بدرگاه الهی فاوازرا سقد پس بلند کنند از ترس عذاب اهل زمین ولو ان صوتا من اصواتهم یصل الی الارض
لصعق اهل الارض وتقلقلت الجبال وزلزلت الارض باهلها اگر یک آواز از آوازهای ایشان
باهل زمین برسد هر آینه اهل زمین همه مدهوش شوند و کوه های کنده شود و زمین بلرزد ابو بصیر
میگوید عرض کردم جعلت فداک ان هذا الامر عظیم این امر امر عظیمی است فرمود غیره اعظم ما لم تسمعه
آنچه نگفتم عظیم تر از آنست که گفتم پس فرمود ای ابو بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة
آیا تو نمیخواهی تو از یاری کنندگان فاطمه باشی در گریه کردن بر فرزندش همینکه این را فرمود گریه
بر من روی آورد شد که نتوانستم جوابش را بگویم پس حضرت برخواست و رفت در مصلای خود
و من بیرون آمدم آری شیعیان اینها همه سهل است اهل بهشت با آنکه بهشت دار السرور خلق
فرموده و غم و اندوه در آن هیچ جا نیست و حزن و اندوه از برای اهل بهشت نمیباشد در این مصیبت
گریستند چنانچه در زیارتیکه از ناحیه مقدسه بیرون آمده از جناب صاحب فرماید و اقیمت لک
الماتم فی اعلا علیین ولطمت علیک الحور العین ماتم ترا در اعلا علیین بر پا کردند و حوریان
در مصیبت تو طپانچه بر روی زدند و از زیارت مخصوصه آنحضرت که در اول رجب و نصف شعبان
وارد شده که باید خواند هست اشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق
وسکان الجنان والبر والبحر گواهی میدهم بتحقیق که بلرزه در آمد بجهة خون شما عرش الهی و جمیع
خلایق و همه ساکنین و همه بهشتها و همه ساکنین صحرا و دریا و ذکر اظله عرش و اظله خلایق تنبیه
بر آنست که تاثیر این مصیبت در مجردات نیز بوده زیرا که متعارفست در اخبار که عالم مجردات را
باظله تعبیر میکنند و گویا از جهة اینستکه اینها شبحی میباشند لکن لا کالاشیاء و در حدیث استکه
راوی سوال کرد که ما الظلال ظلال چیست فرمود آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب شیئی و لیس
بشیئی باری اهل بهشت عزایش را بر پا کردند اگرچه بهشت جای اندوه نیست لکن چون در
حدیث استکه بهشت و حور العین از نور مقدس حسین خلق شده اند پس حسن و بها و نور و ضیاء
و سرور و راحت ایشان از حسین است پس هرگاه حسین محزون شود ایشان نیز محزون میشوند

سید الشهداء

واگر حسین پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده میگردند پس چگونه میشود که حسین از سوز تشنگی
ناله و العطش از سینه اش برآید و ایشان خوشحال باشند و حسین را برهنه بر زمین اندازند و ایشان
بر سریر شادی متمکن باشند نه والله بلکه عزایش را بر پا میکنند دار السرور را دار الحزن میدانند
و طپانچه بر رو میزنند از پیغمبر خدا روایت شده که فرمودند در شب معراج مرا داخل بهشت کردند
میگشتم و تماشای قصور جنان میکردم جبرئیل از درختی سیبی چید بمن داد من آنرا بدو حصه کردم
حوری در میان آن بود بیرون آمد که مژه های چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود من از او پرسیدم که
انت خدا ترا از برای کی خلق فرموده دیدم آن حور نیز بگریه در آمد و گریست و گفت لابنک المظلوم الحسین
خدا مرا بجهة فرزند مظلوم تو حسین خلق فرموده محتشم در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای
قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف و لاد آدم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است آری کم بلیه نیست و کم مصیبت
نمیباشد هذا مصاب الذی جبرئیل خادمه ناغاه فی المهد اذ ینطق تمامه این مصیبت کسی استکه
جبرئیل خدمتکاریش میکرد و بخادمی او فخر مینمود این مصیبت کسی استکه جبرئیل گهواره اش را
می جنبانید و میخواند از برایش که خواب برود و بجهة او بمهد و دعا چشم زخم میاورد سبط النبی
ابوالاطهار والده الکرار مولا اقام الدین صارمه صنو الزکی جنا قلب البتول له اتقوی
لیس فیها من یقاسمه این مصیبت سبط احمد مختار و نور دیده حیدر کرار و برادر حسن مجتبی
و میوه دل خیر النساء است کسی او را نصیبی است از حسب و نسب و نجابت که احدی از اهل عالم
را نمیباشد مطهر لیس یغشی الریب ساحته وکیف یغشی من الرحمن صارمه معصوم و مطهر
کرد دامن عصمتش پاکست از هر نقص و عیبی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدا او را پاک
گردانید لله طهر قول الله عصمته اراده رجس عظیمات جرائمه چه قدر عظیم است که کبیرا
که خدا او را از رجس پاک گردانید باشد هلاک بکند و بکشد او را ناپاکترین خلق لله مجد
سما الافلاک رفعته مادا العلی عندما مادت دمائمه چه عظیم است شان پیغمبر و بزرگی که رفعتش
از افلاک گذشته و از آنجهة استکه بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و میل بجز و انهدام
نمود چون ستون و عماد آن متزلزل و منهدم شد ضیف الکرب بارض وردها شرع فنفبها و هو
ظامی القلب قائمه مهمان نو رسیده که نازل شد و فرود آمد در زمین کربلا بجهة کثرت آب در آن
زمین کسی مانع نمیشد کسی را از وارد شدن بر آب و همه کس در آب مساوی بودند و با وجود این با ب

تشنه از دنیا رفت و شربتی از آب باو ندادند و هر چند ناله واعطشاه شنیدند و پای بر هم کرد
خود را بر سر شریعه رسانید او را تشنه برگردانیدند لهفی علی ماجد ارتث انامله علی السحاب عند
سقیاه خاتمه آخرت و اندوه بران بزرگواری که جود و بخشش دستش زیاده از ابر بهار بود بلکه
هر سر انگشتی از او کانی بود از سخا و بحری بود از عطا و آخر از سوز تشنگی و عطش و بی آبی انگشتر خود را
میمکید لهفی علی الال صرعی فی الطفوف و ما غیر العلیل بذاک الیوم سالمة ای ذادا ز روز
همه اهلبیت پیغمبر و یاوران ایشان بر زمین انداختند و بغیر از فرزند علیل آنحضرت کسی سالم نبود
اقسم بیوم برحمت ملاحمهم ثم انجلی و برقلی غمائمه غبار الود شد همه عالم و کوه و صحرا در آن روز
که بپا شد مصائب اهل بیت و بعد از برطرف شدن غبار معلوم شد چگونه اشخاص بر زمین افتاده
بودند حزن طویل ابی ان ینجلی ابدا حتی یقوم بامر الله قائمه غبار این مصیبت از خاطر شیعیان
هرگز منجلی نخواهد شد تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را عزیز من بدانکه روز
مصیبت حسین ع بدترین روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای آن روزی از آن روز شدیدتر و صعب‌تر
نبود و زمانی از آن روز بر خاصان خدا تلخ‌تر نبود حضرت امام رضا ع میفرماید ان یوم قتل الحسین
اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزیزنا بارض کربلا روز شهادت حسین ع پلکهای دیدهای
ما را مجروح گردانید و اشکهای ما را جاری ساخته عزیز کرده ما را در زمین کربلا ذلیل گردانید
و کربلا کرب اندوه و بلا گذاشت تا قیامت برطرف نمیشود پس باید گریه کنند گریه کنندگان
زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمود پدرم هرگاه ماه محرم داخل میشد کسی او را شاد
و خندان نمیدید و حزن و اندوه او زیاد میشد تا روز دهم آن ماه چون روز دهم میشد آن روز روز
مصیبت و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست که جدم حسین علیه السلام را شهید کردند و
کلینی بسند خود روایت میکند از ابان بن عبد الملک که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از روزه روز
تاسوعا و عاشورای محرم الحرام فرمود تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین ع و اصحابه بکربلا و اجتمع
علیه خیل اهل الشام و اناخوا علیه روز تاسوعا روزیست که در آن روز حسین ع و اصحاب او را
در کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر دور او لشکرهای اهل شام و بدور او نشستند روزیست که
در آن روز پسر مرجانه و پسر سعد شادی میکردند که وافر شد لشکرهای ایشان و بسیار شد عسکر
ایشان و ضعیف کرده بودند در آن روز حضرت حسین ع و اصحاب او را و یقین کردند که دیگر
یاوری از برای حسین ع نخواهد بود و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد پس حضرت فرمود

سید الشهداء ع

بابی المستضعف الغریب پدرم فدای حسین ع ضعیف غریب شود پس فرمود و اما یوم عاشورا
فیوم اصیب فیه الحسین صریعا بین اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة اما عاشورا روزیست که
در آن روز حسین ع را کشتند و بدنش را در میان اصحابش بر زمین انداخته بودند و اصحاب او را
در دور بدن شریفش با بدنهای برهنه بر روی زمین انداخته بودند آیا چنین روز روزه است کلا ورب
قسم اینرو روز روزه نیست بلکه روز حزن و اندوه و مصیبتی است که داخل شد بر اهل آسمانها
و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان و
ذریات ایشان باد و این روز روزیست که گریست در آن روز جمیع بقعهای زمین غیر از بقعه شام
پس کسی که روزه گیرد این روز را یا تبرک جوید بآن خدا او را با آل زیاد محشور گرداند در حالتی که
دل او را مسخ نموده باشد و بر او غضب نموده باشد و کسی که ذخیره نماید چیزی را در منزل خود در این
روز بالنفاق بمیرد و بر او کثرت آزار و اهل بیتنا و اولاد او قطع نماید و با و شرکت نماید شیطان
در جمیع آنچه مذکور شد و از عبدالله سنان روایتست که گفت داخل شدم بر سید و مولایم
حضرت صادق ع در روز عاشورا پس او را دیدم که رنگ مبارکش از رو رفته بود و حزن و اندوه
بر او ظاهر بود و اشک از دیدهاش مثل مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود عرض کردم
چه چیز گریه میکنی یابن رسول الله خدا دیدهایت را نگریاند فرمود آیا در غفلتی آیا نمیدانی که
الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم آیا غافلی تو آیا نمیدانی که مثل اینچنین روزی حسین بن علی
را کشتند اند گفتم چه میفرمائی در روزه آن فرمود روزه بگیر بی آنکه نیت کنی و روزه آن روز را کامل مگردان
و باید افطار تو یکساعت بعد از نماز عصر باشد بشربتی از آب فانه فی مثل ذلک الوقت من
ذلک الیوم تجلت الهیجاء عن آل رسول الله و انکشفت الملحمة عنهم و فی الارض منهم ثلثون
صریعا فی موالیهم یعز علی رسول الله مصرعهم بدرستیکه بعد از عصر بود جنگ از آل پیغمبر
و از نجف و معرکه عظمی فرو نشست در حالتی که سی نفر از اهل بیت پیغمبر ص و موالیان ایشان
بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر ص دشوار بود کشته شدن ایشان و اگر جناب پیغمبر ص در دنیا
بود هر آینه تعزیت ایشان را میگرفت و مردم او را تعزیت میگفتند پس حضرت صادق ع آنقدر گریست
که ریش مبارکش از آب دیدهاش تر شد و والله اگر پیغمبر ص در دنیا بود هر آینه تعزیت فرزند او را
برپا مینمود بلکه بجهت فرزند عزیزش جامه بر روی تن لباس ماتم میپوشید و ناله و احسیناه از
دل برمیکشید فوا عجباه من مصیبة ما اعظمها و بلیة ما امرها و اوجعها و افدحها

مجلس دهم

مثلاً ابو عبد الله وعترته وسبى نسائه وصبيته وداروا برأسه في البلدان من فوق عامل السنان فياليت لرسول الله عيناً تنظر الى بناتها وبنيها وهم ما بين مقتول بحيى عليه الصعيد واسير مكبل بالحديد وبين من تخمش وجهها بيدها ومن ينزع قرطها من اذنها وبين من يستجير فلا يجار ويستغيث فلا يستغاث فيغاث من يستنصر فلا ينصر ويستعين فلا يعان فكم من نداء واجداه وواعلياه وواحسيناه قد علا في ارض كربلاء وكم من استغاثة وامغيثاه وواحجراه وواهاشمياه قد رفعت في ارض نينوا فوا اسفاه اين حسين واين ابناء الحسين واين اخوان الحسين عزيز على يا ابا عبد الله ان تكون عطشاناً فلا تروى ونظرتك بالحسرة على بناتك العطشى وسكب دمعتك على ذراريك القتلى في مقتلك بعينك الى ذراريك بلا حمى الم يكن لصوتك راحماً ولنصرتك سامعاً افلم يبق حبيباً ولا عدوك مجيباً فيا مؤمناً في زعمه متشيعاً ولا مؤمن الا الذي قد تشيعا الفرح في يوم به ذبح العدى امامك فاعفر عفر خدتك لا كعاً اى مؤمنى كه گمان ميكنى كه از شيعيان و دوستان هستى آيا در روزيكه دشمنان امام ترا ذبح كردند شاد ميباشى اى بى عقل احمق ذليل شوى ابن خبال وبالفي عاشور جنبك مضجعاً وترب القلا اضحى لمولاك مضجعا آيا در روز عاشورا بر فراش تكيه ميكنى و بر فرشهاى نيكو مى نشينى و حال آنكه مولاى تو خوابگاهش خاك بيابان بود ابتحك منك الثغر من بعد ان غدى به ثغر مولاك الحسين مقرعا آيا لب و دندان گشوده ميشود بعد از آنكه چوب لب و دندان مولاى تو حسين را زده اند انهب فيه رحل آل محمد وبيتك فيه لا يزال موسعا آيا در روزيكه منازل آل پيغمبر را غارت كردند و خيمهاى ايشانرا تاراج نمودند تو خانه خود را وسعت ميدهى و خود و عيال خود را در رفاهيت ميدارى فيا سمع صم عن ذكر قتله ويا ليت لم يخلو لى الله مسمعا كاش كر شده بودم بلكه كاش خدا گوش بمن نداده بود كه بشنوم كه مولاى مرا شهيد كردند سأبكى دماً بعد الدموع لفقده وان لم يكن يبرك في الحزن مدفعاً اگر حزن و اندوه تو اثر نكند مرا خستك نمايد هرآينه بجون اندوه مصيبت تو خواهم گريست بدانكه در اين روز عجب مصيبتى بر اهل اسلام واقع شد و عجب بليه بر مسلمين روى داد و عجب بليه بر عالم رخ داد و عجب فسادى در بنى آدم پديد شد بخدا قسم داغى بر دل اهل ايمان گذاشتند كه هرگز برطرف نميشود و جراحتى بر سينه شيعيان وارد نمودند كه هيچ مرهمى آنرا ملتيم نميگرداند بهتر از اعمال در اين روز بلكه در ساير ايام گريستن بر آنحضرت و زيارت آنحضرت است و از

قال ابو مخنف

سید الشهداء

حضرت امام رضا روايت شده است كه فرمود كسيكه ترك كند سعى در حوايج خود را در روز عاشورا و روز عاشورا روز مصيبت و گريه و حزن او باشد خدا روز قيامت را روز فرح و شادى او گرداند و كسيكه روز عاشورا را روز بركت نامد در نزد خود ذخيره نمايد چيزيرا خداوند آنرا براو مبارك نگرداند و در قيامت او را با يزيد و با عبيد الله بن زياد و عمر بن سعد محشور گرداند پس تعجب ميكنم از آن دلى كه براى حزن نگردد و از چشمى كه بر آن نگريد حسين بن خارجه روايت كرده است كه ما در نزد حضرت صادق بوديم پس ياد كرديم حسين را حضرت صادق گريست و ما هم گريستيم آنحضرت سر بر داشت و فرمود كه حسين بن على فرموده است انا قتيل العبرة لا يذكرني مؤمن الا بكى منم كشته گريه و زارى مرا ياد نميكند مؤمنى مگر آنكه ميگريد پس شنيدن مصايب او و ساكت بودن و اشك از ديده نريختن با ايمان جمع نميشود نه اينست اين گريه را شما كرده باشيد پس هميشه مقربان درگاه خدا گريسته و هميشه در اينعالم عزا برپا بوده چنانچه ابن قولويه روايت ميكند از حضرت صادق كه روزى حضرت امير فرمود بحسين يا ابا عبد الله اسوة انت قدماً تو از قديم باعث اندوه بوده و مدتها است كه مردم بر تو اندوه هنا كنند آنحضرت عرض كرد جعلت فداك فما حالي حال من چگونه خواهد بود كه باعث اندوه خلق بوده ام فرمودى مبدانم آنچه را مردم نميدانند اى فرزند بشنو و بينا باش از آنكه مصيبت بر تو نيست قسم والذي نفسي بيده ليسفكن بنو امية دمك ثم لا يردونك عن دينك بخدا و نيكه جانم بقبضه قدرت او است كه بنى اميه خون ترا خواهند ريخت و ليكن ترا از دين حق نميتوانند برگردانند و خدا را انبياء تو نميتوانند برد حسين فرمود قسم بخدا كه همين مرا بس است و اقرار ميكنم بانچه خدا فرستاده و تصديق ميكنم رسول او را و تكذيب نميكنم پدر خود را پس عزيز من اين ماتم نيست عظمى و گمان مكن كه اين تعزيه را همين تو داشته هميشه اين مجلس ماتم چيده بوده و هميشه در اين مصيبت دوستان خدا گريسته براى شدت عزادارى در ايام عاشورا از خصايص اين امت است چنانچه در حديث است كه حضرت موسى عرض كرد خدايا بچه جهت امت محمد را بر ساير امتها تفضيل داده ندا رسيد بجهت ده خصلت گفت چيست آن خصال تا بنى اسرائيل را نيز بگويم بجا آورند ندا رسيد كه آن عبادتست از صلوة و زكوة و صوم و حج و جهاد و جمعه و جماعه و قرآن و علم و عاشورا گفت خدايا عاشورا چيست ندا رسيد كه آن گريستن و تباكى است بر سبط پيغمبر آخر الزمان و مرثيه كردن و عزا داشتن بجهت مصيبت او اى موسى بنده از بندگانم نيست در آن زمان كه بگريد يا بگرياند و تعزيه فرزند مصطفى را برپا كند مگر آنكه بهشت از براى او ثابت و كسى نيست كه صرف

حديث

موسى بن عمران و وحى

کند مال خود را در محبت فرزند دختر پیغمبرش بطعام دادن یا عیزان بقدر درهم باشد یا بقدر
دنیا مگر آنکه مبارک گردانم از برای او در دار دنیا و برکت دهم هر درهم بهفتاد برابر و گناهانش آمرزیده
شود و داخل بهشت گردد وعزّتی وجلالی ما من امرأة او رجل سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء وغیره
قطرة واحدة الا وکتبت له اجر مأة شهید بعزّت وجلالم سوگند که نیست بنده یا مردی که قطرهٔ اشک
از چشم او بریزد در روز عاشورا یا غیران مگر آنکه اجر صد شهید از برای او بنویسم فنعوذ بالله من قلب
لا یخشع وعین لا تدمع لیت العیون الباخلات بدمعها یوماً علیک لها العمی موجود چشمی که مضایقه
میکند در گریستن بر تو کور باد عیدانم در چه زمان اشک خواهی ریخت و در کدام بلیه خواهی گریست
ببین که بلیه او چگونه بیتیمان را بر خاک مذلت مالیدند و سرها را بنیزه انداختند بخدا قسم شیعیانش ذلیل شدند
مگر بمیدانی که مولا ذلت عبدانست و عزت مولا عزت عبدانست بشر همدانی میگوید پرسیدم از ابو
اسحق موسی بن جعفر که مردم چه وقت ذلیل شدند فرمود حین قتل حسین بن علی وادعی زیاد وقتل حجر بن
عدی مردم در وقتی ذلیل شدند که حسین بن علی کشته شد و در وقتیکه زیاد بن ابیه را الی عراق شد
و حجر بن عدی را کشت در حدیث است که حضرت صادق فرمودند که چون حسین کشته شد اهل مدینه
شنیدند ندائی که منادی میگفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلا بر این امت نازل شد
پس هرگز شادی نخواهند یافت تا قائم شما قیام نماید و سینه‌های شما را شفا دهد و دشمن شما را هلاک
کند و طلب این خون نماید عبد الله بن عبد اللطیف تفلیسی از حضرت صادق روایت کرده که چون شمشیر
بر بدن حسین زدند و بدن او را از شمشیر مجروح کردند و خواستند سر مقدسش را از بدن مطهرش
جدا کنند منادی از جانب رب العزة از بطنان عرش ندا کرد الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد نبیها
لا وفقکم الله لاضحی ولا فطر ای امت حیران ظالم که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما را
توفیق ندهد از برای فطر و نه بجهة اضحی یا اهل عاشورا یا اهل علی الدین خذوا حذرکم یا اهل بیت
اهل عاشورا وای مصیبت دکان فرزند شافع یوم نشور زینتهای خود را بجهة تاسف بر دین خود بکنید
ولباس مصیبت بپوشید و جامهٔ اندوه در بر کنید الیوم شق جیب الدین وانتهبت بنات احمد نهب
الروم والصین امروز گریبان دین پیغمبر دریده شد امروز پردهٔ حرمت دین پیغمبر که اهل آسمان
و زمین حرمتش را میداشتند دریده شد و دختران او را مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند
الیوم سعوا علی الزهراء کلها وساقوها بتکبیب نحر بن امروز تاج و کله فاطمه را در ربودند
و او را خوار و ذلیل کردند و او را در وادی ندوه انداختند الیوم زعزع قدس من جوانبه

وطاح بالجبل ساداتها لمیادین امروز ارکان قدس متزعزع گردید امروز نامداران شجاعان
معرکه بلا و کربلا را اسبها انداختند الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقول من للیتیم ومن للمسکین
امروز روز نیست که نوحه کنند اسیران کربلا و مرثیه خوان ایشان زینب خاتون بر بلندی زمین کربلا
ایستاده بود و ندا میکرد که کیست بفریاد یتیمان بی کس برسد که این زنان مسکین و دختران نورس را
پرستاری نماید الیوم خضب حبیب المصطفی بدمه امسی عبیر نحور الحور والعین امروز روز نیست که
پیغمبر خدا با ملأ اعلا بر سر نعش بی سر حسینش آمد و جامه را بخون فرزندش رنگین کرد و خونی که از خوشبوی
عبیر حور العین میباشد الیوم خرت نجوم الفخر من مضر علی مناخر تذلیل وتوهین امروز روز نیست که
ستاره‌های درخشان فلک عزت و جلال و فخر و کمال بر روی زمین افتادند و ایشان را بعد از آن فخر
و عزت خوار و ذلیل کردند الیوم هتکنا اسباب الهدی مزقا وبرقعت عزة الاسلام بالهون امروز روز نیست
که آثار هدایت بطرف گردید و آثار هدایت ضایع شد امروز روز نیست که برقع و پردهٔ خواری و ذلت
بر روی اسلام افتاد اطفال فاطمة الزهراء قد فطموا من الثدی بانیاب النعابین طفلهای فاطمه را
از شیر گرفتند و به نیشهای زهرآلود تیر و نیزه آب خوردند سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر
گذاشتند و عجب جراحتی بر سینهٔ فاطمه زدند ای بگمانت بنکم بلیه رو داد و اندک مصیبتی است
عروة بن زبیر روایت کند که در وقتی که ابوذر را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث مردم
بجهة لذا رباو میگفتند ای ابوذر دل خوش باش که این محنت منیکنند چون در راه خدا است سهل
ابوذر گفت چقدر سهل و آسانست این محنت ولکن کیف انتم اذا قتل الحسین بن علی
قتلا چگونه خواهید بود شما در حالتی که حسین بن علی را شهید کنند بخدا قسم که در اسلام قتلی
عظیمتر از قتل او نخواهد بود و بعد از قتل خلیفه خود خدا شمشیر انتقام خود را برای انتقام خود
کشید که هرگز او را غلاف نخواهد کرد و از ذریهٔ او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون را بر
و اگر میدانستید شما که داخل میشود در مصیبت او اهل دریاها و ساکنین کوهها و صحراها
و اهل آسمانها لبکیتم والله حتی تزهق انفسکم هر آینه ابقدر گریه میکردید که روحهای شما
از بدن بیرون میرفت اللیلة الحشر لا بل یوم عاشوراء انفخة الصور لا بل نفث محدث را یا قیامت
برپا شد و روز حشر در رسیده است که عالم متزلزل شد و آسمان و زمین مضطرب گردیده نه
قیامت برپا نشد بلکه روز عاشورا است که لشکر زمین و آسمان را بر زمین انداختند و عالم را
متزلزل کرده اند یا نفخ صور دمیده که عالم پر از آشوب شده یا آه حسرت اسیران کربلا است

مجلس

کہ عالم را سیاہ کردہ و دنیا را در انقلاب انداختہ یوم بہ اهتزّ عرش الله من حزن علی
دم لرسول الله مهدورٍ روزیست کہ عرش اعظم از اندوہ متزلزل گردیدہ بجهۃ خونی کہ از پیغمبر
خدا هدر رفت یوم بہ کسفت شمس الهدیٰ اسفًا واصبح الدین فیہ کاسفًا لنوره امروز
روزیست کہ آفتاب هدایت منکسف گردید بجهۃ تاسف بر مظلومی شمس فلک امامت و دین پیغمبر
ظلمانی گردید یوم بہ ذبحت ابناء فاطمۃ البتول ما بین مقتولٍ و ما سورٍ امروز روزیست کہ
اولاد فاطمہ را بعضی ها را بشمشیر ابدار پارہ پارہ کردند و بعضی را اسیر و شتر سوار و در بدر
گردانیدند یا وقعۃ الطف خلدت القلوب اسیً کانما کل یومٍ یوم عاشورا ای واقعہ کربلا
چنان اندوہ دائمی در دلها گذاشتی کہ گویا هر روزہ روز عاشورا و همہ ایام ماتم است
یا وقعۃ الطف هل تذکرین ای فتیً او قعتہ رهن تعفیرٍ و تعفیرٍ ای واقعہ کربلا آیا میدانی کہ
چگونہ بزرگواری را در بلا انداختی کہ او را پارہ پارہ کردند و رویش را بر خاک مالیدند مغسّل
بدموعٍ من اجفنہ و دمٍ نحرٍ بسیف الکفر منحورٍ شهیدی غسلی کہ غسل او از آب دیدہ دوستانش
بود و خون سینہ مجروحش بود کہ بشمشیر کفر او را نحر کردہ بودند ما غمضت عینہ ایدی احبّتہ
ولا جنازتہ شیلت بتوقیرٍ بی پرستاری کہ کسی نبود کہ چشمهای او را بر هم گذارد در وقت مردن
و دوستی نبود کہ جنازہ او را از زمین بردارد فیا سماء جری هذا الامور علی مثل الحسین فخرّی
بعدہ مورًا آیا این ظلمها بر مثل حسین میکنند و این ستمها بر جگر گوشہ پیغمبر میشود پس ای
آسمان متحرک و متزلزل و خراب شو وانت یا ارض صیری بعدہ قطعًا و یا جبال علی وجہ
الثری سیری ای زمین بعد از کشتہ شدن حسین سرنگون و پارہ پارہ شو ای کوهها
بر جای خود قرار مگیرید کہ لنگر آسمان و زمین را کشتند و بدنش را بر زمین انداختند
و عالم را پر آشوب کردند بدانکہ حکایت مبارزت آنحضرت و جدال و شهادت آن
حضرت را اگرچہ عنوان آنرا در حیز تحریر و تقریر بردارا و درد جگرها را کباب میکند و غم
انجہ از برای گویندہ و شنوندہ میباشد انیست کہ بگرید و بر سر و سینہ زنند و اینها لایق
این مصیبت نیست لکن ذکر محاربہ انشجاع مظفر و وارث حیدر صفدر و کیفیت از قتال
ابطال و شیر معرکہ جدال بنحوی کہ از اخبار معتبرہ و اقوال معتمدہ رسیدہ چون مشتمل بر
فوائد عظیمہ است زیرا کہ مشتملست بر معجزات کثیرہ کہ موجب یادتی بصیرت دوستانش
میباشد و علاوہ باعث حزن و اندوہ قلوب شیعیان میباشد لهذا مجملی از کیفیت قتال

امام حسین

کیفیت قتال و محاربہ سید الشهدا

از قطب فلک کمال در مقام محاربہ با ورد چنانکہ علماء اعلام ذکر کردہ اند کہ بعد از انکہ اصحاب
و اقوام و برادران و فرزندان عزیزش بدرجہ شهادت رسیدند آنحضرت بسیار تنها و بیمن نظر کرد
یاوری ندید گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا می بینی کہ بفرزند پیغمبر تو
چہ میکنند پس از جهۃ اتمام حجت صدای مبارک را باستغاثہ بلند کرد کہ هل من راحمٍ یرحم آل
الرسول المختار هل من ناصرٍ ینصر الذریۃ الاطهار آیا رحم کنندہ هست کہ رحم کند آل احمد
مختار را آیا یاری کنندہ هست کہ یاری نماید جگر گوشگان رسول ابرار را هل من مجیرٍ لابناء
البتول هل من ذابٍ یذب عن حرم الرسول آیا کسی بهم میرسد کہ فرزندان فاطمہ را فریادرسی
نماید آیا کسی هست کہ دفع شر از حرم پیغمبر نماید هل من موحدٍ یخاف الله فینا هل من مغیثٍ
یرجو الله فی اغاثتنا آیا خدا پرستی هست کہ در حق ما از خدا بترسد آیا فریادرسی هست
کہ عزالان حینا امامت را فریادرسی نماید چون ندای بی یاوری و فریاد بی مددکاری آن منادی شیا
اندوہ بگوش اهل حرم رسید صدا بگریہ بلند کردند و خروش برآوردند سید الساجدین
چون نالہ پدر بزرگوار را شنید از خیمہ بیرون آمد حال آنکہ علیل و رنجور و مریض بود و طاقت
برداشتن سلاح حرب و شمشیر برداشتن نداشت ام کلثوم در عقبش ندا میکرد کہ ای نور دیدہ بکجا
میروی برگرد حضرت فرمود یا عمتا ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمہ مگذار کہ
جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهداء بخواهر خود فرمود بگیر او را و مگذار بمیدان رود
کہ دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس روایت کردہ کہ پس از آمدن بدر خیمہ بخواهر
خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعہ ای خواهر طفل صغیر مرا بیاور
تا او را عشق نمایم پس آنطفل را آورد بخدمت آنحضرت و بروایتی دیگر زینب خاتون آمد در نزد
برادر و آنطفل را آورد و عرض کرد کہ ای برادر این طفل تشنہ کہ سہ روز است آب نخوردہ شیر
ایں از این گروہ برای او طلب نما پس آنطفل را گرفتہ بمیدان آمد تا نزدیک پسر سعد لعین و فرمود
یا قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهل بیت مرا و عهد بیعت مرا شکستید دست از من بدارید تا بحرم
جد خود برگردم یا شربت آبی بمن دهید کسی با من نماندہ مگر زنان و اطفالی کہ نیزہ و شمشیر بکار
نمیبرند ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترون کیف یتلظی عطشًا من غیر ذنبٍ اتاہ الیکم وای بر
شما اقلا این طفل شیر خوار را شربت آب بدهید می بینید چگونہ از تشنگی بخود می پیچد اخراورا
گناهی نمیباشد و آنحضرت با ایشان در گفتگو بود کہ ناگاہ حرملہ بن کاهل ملعون تیری بر کمان

در شهادت حضرت علی اصغر علیہ السلام

مجلس هفتم
محاربهٔ

گذاشت بجانب امام عالمیان انداخت آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارک او را درید و بروایت شیخ مفید در وقتیکه او را بنزد آنحضرت آورده بودند و او را گرفته می بوسید در کنار خود گرفته که آن ملعون تیری را انداخت بر حلقوم مطهر شاه مذکور گلویش را در هم شکافت آنحضرت خون آن را مشاهده فرموده بی اختیار اشک انداخت حتی ریشش جاری گردید بعد او را بوسید داد و چشمش باسمان کرد و گفت اللّهمّ انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الناس بنبیک محمّد خداوندا گواه باش بر اینقوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس دو دست را زیر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش پر از خون میشد آنرا بسوی آسمان میریخت و میفرمود سهل است آنچه بمن میکند چون در نظر نظر خدا است و بهره او پوشیده نیست پس باز دست مبارک زیر آن خون نگرفت تا دستهایش پر از خون شد و بخود خطاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاهائیکه بتو میرسد پس رو بدرگاه خداوندی نیاز کرده عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند بما و چه بلاها می کشیم در دنیا از دختر آخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی گفت خداوندا اگر فرزند من کمتر از ناقه صالح باشد نخواهد بود اگر مقدر شده است که ما بر ایشان نصرت نیابیم اینها را از برای آخرت ما قرار ده از حمید بن مسلم نقل شده که من با عسکر پسر زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهداء شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نور رویش نور آفتاب را فروغ می نشاند یا بر دامن زنان گاهی میافتاد و گاهی بر میخواست و میگفت وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه تا آمد نزد آن طفل و خود را بر روی آن انداخت و دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بروی نعش آن طفل شهید انداختند سید الشهداء با قوم در گفتگو بود چون این را دید بهمان حال بسوی آنزن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و بمدارا و ملاطفت او را بخیمه بر گردانید از کسانیکه در دور او بودند پرسید این زن کیست گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند و بروایت صاحب احتجاج آنحضرت از اسب خود فرود آمد و بغلاف شمشیر زمین را گود کرد و آن طفل را بخون بدنش رنگین کرده و او را در آنجا دفن نمود پس خود مصمم رفتن بمیدان و مقاتله لشکر حزب شیطان گردید و بنا بروایت صاحب منتخب و غیره برد رسول خدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و اسب آنحضرت را سوار شد آمد بر در خیمه و ندا کرد یا سکینه یا فاطمه یا ام کلثوم یا زینب علیکنّ منّی السلام ای دختران نور دیده بخواهران و ای کمر وای یتیمان بی پرستار و ای محنت

(کشان)

سید الشهداء

کشان بی غمخوار ای عیال بی مونس و ای غریبان دیار بلا و ای اسیران رنج و عنا نوبت بی پرستاری شما رسید و اینک زمان محنت شما در آمد اینک وقت رفتن میدان من رسید و شهادت من در آمد زنان و دختران که این ندا را از آن سید مظلومان شنیدند از خیمها بیرون ریختند و بدور شمع قدش پروانه وار میگردیدند سکینه دختر آنحضرت که مادرش رباب دختر امرء القیس بود و آنحضرت باو تعلق بسیار داشت حتی آنکه در باره آنها فرموده لعمرک انّنی لاحبّ دارا تکون بها سکینة والرباب یعنی بجان تو که من دوست میدارم خانه که در آن سکینه و رباب میباشند احبّهما وابذل جلّ مالی ولیس لعاتب عندی عتاب ایشان را دوست میدارم که سهل است که عمده مال خود را صرف ایشان میکنم و کسی را نمیرسد که مرا عتاب نماید در این خصوص باری سکینه گریه کنان بخدمت آنحضرت آمد چون او را بسیار دوست میداشت او را بر سینه چسبانید و اشک از دیدهایش پاک میکرد و میفرمود سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی زود باشد که زمان گریه تو برسد و بطول انجامد گریه تو بعد از آنکه من از پیش تو بروم لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منّی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن منست فاذا قتلت فانت اولی بالذی تأتینه یا خیرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند نازپرورده منی اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ داده و راضی بمرگ شده فرمود ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری و معینی ندارد عرض کرد ای پدر ما را بحرم جد خود برگردان آنحضرت فرمود هیهات اگر مرا میگذاردند بخود من خود را بمهلکه نمیانداختم زنان چون این را شنیدند صدا بگریه و خروش و ناله برآوردند آنحضرت ایشانرا دلداری داد و ساکت فرمود ابن طاوس فرموده است که شمر بن ذی الجوشن لعنه الله حمله کرد بر خیمه سید الشهداء و نیزه خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر کس که در اوست بسوزانم آنحضرت فرمود ای پسر ذی الجوشن آیا تو میخواهی که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش از این اراده نمود و آن ملعون از آن اراده درگذشت چون آنحضرت بیحیائی آن قوم را مشاهده نمود و دانست که بجز کشته شدن چیزی نیست فرمود ائتونی بثوب عتیق لا یرغب فیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرّد بعد قتلی یعنی جامه کهنه که کسی را رغبت در آن نباشد بجهت من بیاورید تا زیر لباس خود بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن بدنم را برهنه نکنند آن جامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان و بی ساتر نماند فانّی مقتول

مسلوب من میدانم که کشته میشوم و بدن مرا برهنه میکنند پس وفا در شیعیا بفدای مظلوم
باد یا ابا عبدالله همینکه زنان دلسوخته اینرا شنیدند صداها بگریه بلند کردند و فریاد و
فغان بر آوردند حضرت فرمودند مهلاً فان البکاء امامکن مدارا کنید تعجیل در گریه ننمائید
که گریه بسیار در پیش دارید پس تبان صغری یعنی زیر جامه کوچکی از برای او آوردند فرمود
لا ذاک لباس من ضربت علیه بالذلة این لباس کسی است که ذلت افتاده باشد و بروایت
ابن شهر آشوب فرمود این را نمیخواهم زیرا که این لباس اهل ذمه میباشد پس جامه از آن وسیع تر
آوردند آنرا پوشید و بروایت ابن طاوس جامه از برای او آوردند آنرا پاره پاره کرد و بزیر
لباس خود پوشید فلما قتل جردوه منه آه آه چون او را کشتند آنجامه پاره پاره را نیز از
بدن شریفش بیرون کردند پس زیر جامه حریر طلبیدند و آنرا نیز پاره پاره کرد و پوشید تا برهنه
نشود چون او را شهید کردند ابجر بن کعب آنرا از بدن نازپرورد امام پیغمبر کند و بدن کریم
پیغمبر و آغوش فاطمه پرورش یافته بود عریان و برهنه در میان خاک و خون انداخت من
مخبر الزهراء ان حسینها بین الوری عار علی تلعاتها کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش
را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند و رؤس ابناها علی سمر القنا و بناتها تهدی
الی شاماتها سرهای اولادش را بر نیزها زده اند و دختر انش را هدیه بشام میبرند یا فاطم
الزهراء توبی و اندبی اسراک فی اسراک ذل عداتها آه فاطمه بر خیز و ندبه کن و نوحه نما بر فرزندان
اسیر غریب که همه را بر دامهای دشمنان افتاده اند و از ملعون شقی جمیع اسیعل دستهای او در ریسمان
خشک میشد و در تابستان خون و چرک از آن میآمد تا بجهنم واصل گردید ای شیعیان چون آن
امام عالمیان و سرکرده مظلومان آنجامه پاره پاره را پوشید اهل بیت خود را وداع کرد وداع
بازپسین چون اهل خیام و زنان آنحالت را دیدند ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق را
بلند شد و شور شین زنان بیکسان افتاد که گمراه ایشان بود آنجناب ایشان را تسلی داد و
روانه میدان شد و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت عمامه رسول خدا بر سر بست و زره
آنحضرت را پوشید و برد پیغمبر را در بر کرد شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر اسب آنحضرت که آنرا
فرس میمون میگفتند سوار شد و با این هیئت بنزد آن گروه بیحیا در میان میدان آمد و
گفت یا اهل الکوفه انشدکم بالله هل تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا می شناسید
گفتند بلی تو حسین بن علی میباشی و جد تو پیغمبر خدا است گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید

که این شمشیر پیغمبر خدا است که من آنرا حمایل کرده ام گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم که آیا میدانید
این عمامه رسول خدا است بر سر دارم گفتند بلی گفت شما را قسم میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا
بمن و برادرم فرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را قسم بخدا که آیا میدانید از
مشرق تا مغرب عالم در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من باشد گفتند خدا میداند که
بغیر از تو فرزند پیغمبری نیست فرمود فبم تستحلون دمی پس چرا خون مرا حلال میدانید گفتند
اینها که گفتی همه را میدانیم و لیکن دست از تو بر نمیداریم تا ترا تشنه بکشیم از سید الساجدین ع
روایت شده است که گفت چون پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب آن قوم شقاوت مآب را شنید
آمد بسوی خیمه و اشک از دیده اش میریخت چون بدر خیمه رسید خواهرش زینب خاتون از
خیمه بیرون آمد مضطرب و حسرتناک دامن بر زمین کشان و شنیده بود جواب قوم را که با آنحضرت
گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ای برادر این گفتگو گفتگوی کسی است که
یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی ای خواهر کیف لا یوقن بالقتل من لا معین له و لا مجیر
خواهر چگونه یقین بکشته شدن نداشته باشد و دل برکند هر کسیکه یاری و دادرسی ندارد پس گریه
در گلوی پدرم گرفت و بگریه در آمد چون زینب خاتون گریه برادر مظلوم را دید گفت
وا ثکلاه ینعی الحسین نفسه برادرم خبر مرگ خود را میدهد وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه
وا حسناه وا حسیناه شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که چون آنحضرت بمیدان آمد حمله
کرد بر آنقوم و این رجز خواند کفر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین ابقوم
کافر شدند و از دین برگشتند و از قدیم اعراض کرده بودند از ثوابهای خوب قتل القوم
علیا و ابنه حسن الخیر کریم الابوین حنقا منهم و قالوا اجمعوا و احشروا الناس الی حرب
الحسین همین قوم پدرم علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را شهید نمودند و کینها یکه
در دل داشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند مرا تنها دیدند گفتند جمعیت کنید و مردم را
جمع کنید از برای حرب حسین و کشتن او یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین
ثم صاروا و تواصوا کلهم باجتیاحی لرضاء الملحدین وای بر این اراذل که لشکر جمع میکنند
از برای صاحبان حرم خدا و وای بر این گروه ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و یکدیگر را
سفارش میکنند باستیصال من بخواطر جوئی دو ملحد لم یخافوا الله من سفک دمی
لعبید الله نسل الکافرین و ابن سعد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین از خدا نترسیدند

مجلس محاربه

دزدوریچنین خون من بجنه عبید الله که نسل کافر مرتد است و پسر سعد نیز جنگ امده است و بالشکر
ابنوه بیشمار لا للذنب کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی
القرشی الوالدین گناهی نکرده ام که پیش از این مستوجب این عقوبت باشم و تقصیری ندا شتم
بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکسی که نور او روشنی میدهد شمس و قمر را که فخر میکنم بپدرم علی کرار
و بجدم احمد مختار خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبین ذهب فی ذهب فی ذهب ولجین فی لجین فی لجین پدر و مادرم بهترین
خلق خدا میباشند پس فرزند دو برگزیده از خلق خدا میباشم که نقره خالصی هستم که از طلای
صاف کرده بیرون امده ام پس فرزند دو طلای خالص میباشم والدی شمس وامی قمر فانا الکوکب
وابن القمرین جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر وابن الدرتین من له جد کجدی فی الوری
او کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی وابی قاصم الکفر ببدر وحنین در هر روز کارزار
جنگ مثل جد منست و کدام پدر مثل پدر من و مادرم فاطمه زهراء است و پدرم علی مرتضی که بشمشیر
ابدارش قامت کفر شکسته گردید و علم کفر سرنگون شد عبد الله غلاما یافعا وقریش یعبدون
الوثنین یعبدون اللات والعزی معا وعلی کان صلی القبلتین مع رسول الله سبعا
کاملا ما علی الارض مصلی غیره ذی یتی پدرم کرا یمان ترا زهر کس بیشتر بود ایمان بخدا اورد
و بندگی خدا میکرد در حالی که طفل بود و ببلوغ نرسیده بود و قریش همه بت پرست بودند
ایشان لات و عزی میپرستیدند و پدرم بدو قبله نماز کرد و هفت سال با پیغمبر نماز کرد که
نماز گذاری در روی زمین بغیر از این دو بزرگوار بهم نمیرسید هجر الاصنام لم یعبدهم مع
قریش لا ولا طرفة عین من له عم کعمی جعفر خلق الله له اجنحتین پدرم کسی بود که طرفة العین
عبادت معبود بغیر حق نکرد و کیست که عمش مثل عم من باشد که خدا دو بال با و داد که در
بهشت پرواز نماید نحن اصحاب العبا خمسنا قد ملکنا شرقها والمغربین نحن جبرئیل
لنا سادسنا ولنا الکعبة ثم الحرمین ما پنجتن از ال عبا مالک میباشیم مشرق و مغرب
عالم را و شمار تن و عبید ما میباشد که شمشیر برروی ما میکشید ما پنج نفر هستیم که در همه
عالم کسی نبود که سادس ما گردد تا انکه جبرئیل ششم ما گردید جدی المرسل مصباح الدجی
وابی الموفی له بالبیعتین والدی خاتمه جاد به حین وافی راسه للرکعتین قتل الابطال
لما برزوا یوم احد وببدر وحنین اظهر الاسلام رغما للعدی بحسام صارم ذی شفرتین

قال ابو مخنف

امام حسین

بدانکه این رجز از اشعار مشهوره انحضرتست در اکثر کتب مقتل مذکور است تا زیاد
و کم اگرچه پیش از این بعضی از کتب مقتل نقل شده لکن بجهة اختصار اکتفا بهمین شد پس
انحضرت روحی له الفدا در برابر ان قوم ایستاد و شمشیر را برهنه کرده و بر دست داشت
ایسا من الحیوة عازما علی الموت در حالتی که از زندگی خود مایوس بود و عازم مرگ شد
بود و این اشعار را میخواند انا ابن علی الطهر من ال هاشم کفانی بهذا مفخرا حین
افخر منم فرزند علی مرتضی که بهترین همه عالمست از ال بنی هاشم همین فخر مرا بس است اگر
خواهم فخر کنم وجدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الارض نزهر و
فاطم امی من سلالة احمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقا
وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر ونحن امان الله للناس کلهم نسر بهذا فی الانام
ونجهر ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر وشیعتنا فی الناس
اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن
صفوها لا یکدر محمد بن ابی طالب میگوید پس انحضرت طلب مبارز کرد و هر کس از مبارزین
نامدار که بکارزار امد از دست شاهنشاه روزگار طعمه شمشیر ابدار گردید و بدرک
اسفل واصل گردید تا انکه گروه بسیار طعمه جهنم روانه ساخت پس در میمنه لشکر پسر سعد
حمله کرد و میگفت الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار کشته شدن
بهتر از گذاشتن عار است بر خود و قرار دادن عار اولی از داخل شدن بر اتش جهنم است
پس بر میسره لشکر حمله کرد و میگفت انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی منم حسین بن علی ع قسم خورده ام که رو برنگردانم از شما و حمایت
کنم عیال پدر خود را و بروم بر دین و ایین خاتم النبیین ص مرحوم و در بعضی از کتب معتبره مذکور
است که حمله کرد بر قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل پدرش حیدر کرار فاقلب میمنتهم علی
المیسرة ومیسرتهم علی المیمنة لشکر را برهم زد بنحوی که میمنه ایشان قلب بمیسره و میسره
قلب بمیمنه گردید و هر کس نیزه او میشد از نامداران او را بر زمین هلاک مینمود پس بر قلب
سپاه زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین میریخت تا چهار صد سواره و
پیاده را روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت بخدا قسم ندیدم که هر گز کسی
که اینهمه کثرت و جمعیت در دور او گرفته باشد و حال انکه اولاد و اهل بیت و اصحاب او را هم

کشته باشند دلش محکم و قوی تر باشد از او بدبینکه انگروه بی حد برا و حمله میکردند پس
او با شمشیر بر ایشان حمله مینمود فتنکشف عنه انکشاف المعزی اذا شدّ علیها الذئب
پس از او میگریختند و راه میدادند مثل گریختن گوسفندان که گرگ بر انها بیفتد و حمله میکرد
و حال انکه سی هزار نفر سلاح پوش در برابرش ایستاده بودند فینهزمون بین یدیه کانهم
الجراد المنتشر پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشان را متفرق نماید پس بر میگشت
بجای خود و میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چه نیکو میگوید در این مقام
فشدّ علیهم فهو مجل الاشد بالها شدة خاف بکل منافق یعنی حمله بر ان اشقیا میکرد و او
فرزند حمله کننده ترین تمام خلق است و چکیده شجاعت و قلب دایره فنون و مکرمات است
فبعض محبیه یشبّه حاله بوصفه و عند الوصف غیر مطابق بعضی از دوستانش تشبیه میکنند
حال او را و شجاعت او را بوصفی مثل انکه یکی تشبیه کند او را بشیر خشمناک و یکی تشبیه
کند بنهنگی که در دریا خوب غوطه ور باشد امثال این تشبیهات و تشبیه نمودن درست نیست
بجهة انکه نهنگ و شیر و غیر اینها از فاضل بطش و صولت و خلق شده اند و شیران عالم و نهنگان
بنی ادم در قوة شجاعت خود از زیادی سطوات او استمداد میجویند اذا شاء یفنی کان عزرائیل خادما
له صادرا من امره بالمخانق من چنین میگویم که هر گاه میخواست فانی نماید ملک الموت ادنی خادمی بود
از برای او که هر امر که میکرد اطاعت مینمود و ان ادعی الارواح لبّت مطیعة و تحریکهم عنه بحکم الوباء
اگر ارواح ان کافران را میطلبید همه بدنها را انداخته لبیک گویان در خدمتش حاضر بودند جز
کردن ان ارواح با مر او امر بیت که در روز اول چنین قرار شد باری بعد از اینهمه چنانچه در بعضی
از کتب مقتل مذکور است بخیمه برگشت و نزد عیال و اطفال خود امد شنید صدای گریه دختر را
باو خطاب کرد ای سکینه گریه مکن که من تاب گریه تو را ندارم بعد از این بسیار خواهی گریست بار
دیگر زنان و دختران و خواهران دورش را گرفتند و هر طرف بر غریبی و بیکسی او میگریستند
ایشان را دلداری داده روانه میدان گردید باز بر ایشان حمله کرد فاقلب اولهم علی اخرهم فانکشفوا
من بین یدیه و بعضهم بعضا ان لشگر را بهم زد و از پیش ان اسد الله میگریختند بنحوی که
بر روی هم میریختند و بهم میخوردند تا انکه ایشان را از شریعه دور کرده و اسب خود را در میان
اب راند و کادت ان تقلع روحه من شدة العطش از حرب چنان تشنگی بر او غالب شده بود که
نزدیک بود روح مبارکش از بدنش پرواز کند و همچنین اسب او چنان تشنه بود که نزدیک بود هلاک

حضرت امام حسین

گردد اسب از شدت عطش میخواست که اب بیاشامد حضرت خطاب فرمود تو تشنه و من هم
تشنه بخدا قسم که نمی چشم اب را تا تو اب بخوری چون اسب این سخن را شنید سر بالا کرد اب نخورد
حضرت خطاب باو کرد که اشرب و انا اشرب تو بخور منهم میخورم پس کفی از اب برداشته بحلق
تشنه خود برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت بر دهان مبارکش خورد تیر را کشید
خون از زخم میجوشید بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و گفت یا رب الیک اشکو من قوم
اراقوا دمی و منعونی شرب الماء خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و
نگذاردند مرا که شربتی از اب بحلق تشنه ام برسانم باز خواست اب بیاشامد پسر سعد گفت وای
بر شما اگر اب بیاشامد همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد که ادرک خیمة النساء
فقد هتکت ای حسین خیمه زنان را تاراج کردند پس اب را ریخت و بر ایشان حمله کرد و خود را
بخیمه رساند خیمه را سالم دید دانست که این از مکر و غدر انگروه غدار بود خواست بار دیگر
مراجعت نماید سید الساجدین فریاد زد یا ابه توقف حتی اودعک ای پدر بایست دیدار
بازپسین تو را ببینیم و گلی از جمال با کمالت بچینیم و زنان و دختران همه از خیمه بیرون ریختند
و مانند پروانه بدور ان شمع بزم هدایت جمع شدند و گویا میگفتند بجانب پدر تعجیل و شتاب مکن
بسوی قتلگه خویش اضطراب مکن نظری بجانب واماندگان خود انداز غنیمت است هجران دلکباب مکن
و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که این دفعه اخر انحضرت بود که بسوی خیمها امد پس پردگیان
سرادق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بنوعی تسلی
داد و ناله الوداع الوداع و فریاد الفراق الفراق در میان انبیکسان بلند گردید پس گریه
کنان رفت بر سر بالین فرزندش زین العابدین و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد و او را
نوازش نمود و اسرار امامت را باو سپرد و سفارش زنان را باو کرد و سفارش او را بزنان و فرمود
ای زنان اماده مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی بر ندارید و کلام ناخوش بر
زبان میارید که باعث نقص ثواب شما خواهد شد چون من کشته شوم مو پریشان مکنید و
طپانچه بر چهره مزنید و روی و سینه مخراشید و جامه چاک منمائید و واویلا و واثبورا مگوئید اما
شما را از گریه منع نمیکنم که شما غریبان و مصیبت زدگان میباشید لا تلطمی یا ابنة الزهراء خدا
من قتلی و قد غمرنا عضائل الاشجان و لا تشقی علی الجیب صارخة فالشق کشف و نشر الشعر
خذلان ای خواهر ای دختر فاطمه بجهة کشتن من طپانچه بر رو مزن اگر چه اندوه تو بسیار باشد

مجلس محاربه

ابو مخنف قال

وجامه پاره مکن وگیسو را پریشان مکن لکن اذا انضعت فی الرمضاء مجدلا وانحط من شامخ
المعروف بنیانه حتی حنین حمام الایک نادبه واستمطری الدمع حیث السحب اعیان لکن ای
خواهر هرگاه بروزمین بیفتم ومرا شهید کنند وبدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از ابر
دیده جاری کن وناله دلسوز از پرده جگر بکش وان تفرقنا الایتام فاندبی لجمعها فالجزاء فی
البعث غفران چون طفلهای یتیم از ترس وجور ظالمان در بیابان متفرق شوند تو مادری کن و
ایشان را جمع آوری نما که خداوند ترا جزای خیر دهاد وبیامرزد وان یشق علیها سیر خائفها
فاستر ففیه وان عاز تلک احسان ای خواهر اگر در وقتی سیر ایشان را بتندی وناهمواری برانند
پس موکلان ایشان را التماس کن که مدارا روند اگرچه میدانم که رحمی در دلشان نیست واحسانی
از ایشان سر نمیزند واستسقی من خصمک الماء ان شکت عطشا فربما رق ان الشط ملآن اگر
تشنه شوند آبی جهت ایشان طلب کن شاید برایشان رحم کنند وشربت آبی بایشان بدهند
بدرستیکه ابرادر این صحرا قریب نیست نهری که این شط عظیم مملو است هذا علی ابوها ان
دعتا اب والمؤمنون لها فی الله اخوان اینک فرزندم علی بجای پدر ایشانست اگر بهانه پدر
گیرند مؤمنان بمنزله برادر ایشانند اگر برادر جویند آه پس آن شجاع مظفر بار دیگر بمیدان آمد
ومانند شیر خشمناک خود را بر آن قوم بی باک زد بشدت عطشی که داشت ونظر بعادت جاریه
وطبیعت بشریه اراده فرات کرد او را مانع شدند تنگ شد که تاب برسد وبنا بروایتی
خود را بفرات رسانید ودکوه را که ظرفی کوچک بجهة آب خوردن پر از آب کرد وخواست تناول
کند مردی از قبیله بنی دارم که او را ذرعة بن شریک گفتند تیری بر حنک شریفش زد که دکوه از دستش
افتاد تیر را کشید خون از ریش آنحضرت جاری شد آنرا میگرفت ومیفرمود هذا الی الله وباسمان
میریخت وارد شده آنکه آن ملعون را حرارتی در باطن وپشت وشکم پیدا شد که او را باد میزدند ویخ
بر شکمش میمالیدند وکافور بر پشتش میمالیدند میگفت عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ از آب سویق
وآب که برای پنجنفر کفایت میکرد میخورد ومیگفت اهلکنی العطش دلو بزرگ پر از آب میآوردند هم
از آن میخورد وساکن نمیشد چنین بود تا شکمش پاره پاره شد وبهلاو ملحق شد اما آنحضرت زخم
خود را با کهنه بست ودیگر بمیدان آمد بروایتی بعد از آن مأیوس از آب شدند دانست که
آب باو نمیرسد مگر بهشت جدش وپدرش شراب طهور بنوشد فرمود شیعتی مهما شربتم
ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی شیعیان من در حالتی که آب

حضرت امام حسین

خوشگوار بنوشید یاد از لب تشنه من کنید که مرا با لب تشنه کشتند اگر کسی در غریبی بشنوید
فتاده یا بجرم کشته شده بر غریبی وشهادت من ندبه ونوحه کنید بالجمله آنشجاع مظفر بار
دیگر بر آن قوم بدگهر حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نیاید ودر بعضی از روایات وارد شده
که شمر ولد الزنا چون حملات وشجاعت آنحضرت را غیر قرار را مشاهده کرد بعمر سعد گفت ای امیر
مبارزت نمودن این مرد را هلاک مینماید بخدا اگر همه روی زمین با او مبارزت نمایند همه را هلاک
خواهد کرد ما رأیت رجلا یقتل بنوه واخوته واصحابه اربط جاشا من الحسین هرگز ندیدم
کسی که اولاد وبرادران ویاران او همه کشته شوند که قوی تر باشد ودلش محکم از حسین با اینکه
می بیند ایشانرا که در پیش روی او افتاده اند ولاشک انه ضلع من اضلاع النبوة ابن سعد مردود
امر کرد لشکر را دو فرقه شوید فرقة بالسیوف والرماح وفرقة بالنبل والاحجار یکفرقه با شمشیر
ونیزه وفرقه دیگر با تیر وسنگ پس تیرزنان وسنگ اندازان بیکطرف ونیزه داران وشمشیر زنان
بیکجانب آه بر آن مظلوم خسته حمله کردند واز هر جانب تیر ونیزه وشمشیر وسنگ بر بدن خسته او
زدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد با اینکه سی هزار نفر از چهار جانب بر او حمله کردند فاذا اقحم
علیهم فروا عنه فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان ایشان میتاخت مثل ملخی که در میان ایشان زا
روی از چپ وراست میگریختند پس میآمد در مقام خود میایستاد ومیگفت لاحول ولاقوة الا بالله
العلی العظیم حمید بن مسلم گوید والله لقد رأیته مخضوبة بالدم ودرعه بان علیه بنیانا
ولیس یری للناظرین وهو اذا شد علیهم انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیه
الذئب بخدا قسم دیدم او را که از بس خون از زخمها بیش آمد بود ریش مبارکش رنگین شده
بود وزره او را خون فرو گرفته بود که زره اش پیدا نبود بنیانی دیگر وزره از خون بر روی زره ا
ظاهر شده بود ومادرم فدای آن مظلوم مثبت شود با اینحال هرگاه بر ایشان حمله میکرد مانند
گوسفندان که گرگ بر او حمله کند میگریختند صاحب بحار از ابن شهر آشوب ومحمد بن ابیطالب روایت
کرده که چنین کرد آنقدر که هزار ونهصد وپنجاه نفر بدار البوار فرستاد صاحب منتخب میگوید
که چندین هزار نفر را کشت ونقل از بعض مشایخ شده که ده هزار نفر را کشت واین اگرچه مستبعد
مینماید لکن از آنشجاع مظفر که بشجاعت وجرئت از جبرئیل امین میراث داشت پیغمبر حرب وجود را از
صفاخود با دعا کرده بعید نیست بار دیگر ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا
ابن انزع البطین هذا ابن قتال العرب وای بر شما میدانید که با کی مقاتله میکنید این فرزند انزع

مجلس نهم محاربهٔ ...

البطین است این فرزند کشندهٔ عرب است از هر جانب وی را او را بگیرید چهار هزار تیر انداز او را
تیرباران کردند و حایل شدند میان لشکر میان او و حرم او و صاحب مناقب و سید بن طاوس میفرمایند
که آنحضرت صیحه زد بر ایشان و فریاد زد و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد
نمیترسید پس در دنیا خود صاحب غیرت باشید و حمیت عربی از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای
پسر فاطمه فرمود من با شما جنگ میکنم و شما با من جنگ میکنید زنان را تقصیری نیست منع کنید عتاة
و ظالمان خود را از حرم من و تا من در حیاتم کسی متعرض حرم من نشود شمر گفت اینمطلب تو روا است
پس فریاد زد که کسی متعرض حرم حسین نشود و خودش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و
لعمری انه لکفو کریم ای قوم جفاکار در آن برگزیده کردگار کردند و هو فی ذلک یطلب شربة
من الماء آن مظلوم تشنه با این حال طلب شربتی آبی میفرمود هر چند میخواست روانه فرات شود
و است اب جانب شریعهٔ فرات میراند حملوا علیه باجمعهم حتی احلوه عنه همه لشکر بر آنحضرت
حمله میکردند تا اینکه او را حایل میشدند از آب و آخر الامر نگذاشتند که قطرهٔ از آب به لب
تشنه اش برسد یا ابا عبد الله ما خلت فلک بحر امات من ظما ولا اسدا تردیه اجمال
اغال پیش از تو هرگز خیالم نمیرسید که دریائی از بی آبی و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیبردم
که شیری را روباه صفتان او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب آب نمود شمر
ملعون گفت و الله لا تردّه او ترد النار بخدا آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت ای حسین
آیا نمی بینی که آب فرات چگونه ملو و موج میزند مثل شکم ماهی بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری
آنحضرت فرمود اللهم امته عطشا خدایا او را از تشنگی بکش راوی گوید بخدا قسم آن ملعون از تشنگی
داد میزد و آب طلب میکرد و میدادند و میخوردند که حلقش بیرون میآمد باز فریاد میزد که آب
دهید که تشنگی مرا کشت پس چنین بود تا بجهنم واصل شد لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده اند
پس آنحضرت ایستاد و فرمود خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی فانا ابن الخیرتین والدی شمس
و امی قمر و انا الفضة و ابن الذهبین تا آخر ابیات سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند
ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت و آن تیر آمد بر پیشانی نورانی آن امام
مبین تشنه چون تیر را کشید خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارکش و محاسن شریفش
بخون رنگین گردید پس رو بدرگاه بی نیاز کرد و گفت اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک
هؤلاء العصاة خدایا میبینی که چه میرسد از این بندگان عاصیت اللهم احصهم عددا

... حضرت امام حسین

واقتلهم بددا ولا تذر علی وجه الارض منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا پس بار دیگر بر ایشان
حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم بود فجعل لا یلحق احدا الا بعجه بسیفه فیقتله
و السهام تاخذه من کل ناحیة و هو یتقیها بنحره و صدره بکسی نمیرسید مگر آنکه او را بدو حصه
میکرد از شمشیر و لکن تیر از هر جانب بآن بزرگوار میآمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت
میفرمود ای بد ترین امتها بد عملی کردید بعد از پیغمبر و بد مراعات کردید بعترت پیغمبر را و دیگر بعد از
کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید بلکه بعد از آنکه مرا باین طریق کشتید دیگر
هر قتلی نزد شما آسان خواهد بود بخدا قسم که امیدوارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن
بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از شما بکشد حصین بن نمیر ملعون گفت ای پسر فاطمه
چه انتقام میکشد از ما بجهت تو فرمود بدی اعمال شما را میان شما میاندازد و خونهای شما را
میریزد پس بد ترین عذابها شما را میرساند و آنحضرت جنگ کرد تا آنکه جراحتهای عظیم بر
بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بر
بدن شریفش آمد بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر روایت کرده که آنچه جراحت یافتند
بر بدن آنحضرت از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و تیر و نیزه بر بدنش جراحت زده بودند
و بروایت ابن شهر آشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار و نهصد جراحت
ذکر کرده اند و روایت شده است که جمیع آن جراحتها از پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر
بر زره آنحضرت نشسته بود که مانند خار پشت شده بود شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که
آنحضرت در گوشهٔ ایستاد که ساعتی استراحت کند و مجال یابد ناگاه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت
آمد جامه اش را گرفت که خون از روی مبارکش پاک نماید فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب
فوقع فی صدره ناگاه تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت آمد بر سینهٔ شریفش خورد و بنا بر بعضی از روایات
بر قلبش خورد که از پشتش سر بیرون کرد گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس سر بآسمان
برداشت و گفت خدایا تو میدانی که ایشان می کشند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست
پس آن تیر را از پشت خود بیرون کشید فیا لیت ذلک النحر کان بنحری و یا لیت هذا السهم کان
بمهجتی ای کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند و ای کاش آن تیری که بر سینهٔ تو زدند بر جگر من آمده
بود آه آه چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست ابرو
زخم میگذاشت چون پر از خون میشد بآسمان میریخت قطرهٔ از آن خون بر نمیگشت و گریه آسمان

مجلس ... مجابهه

وانو دیده شد پس مشتی از آن خون گرفت بر سر و ریش خود مالید و گفت همچنین ملاقات خواهم
جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود رنگین باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس
ضعف برو مستولی گردید و دیگر تاب جدال و قوه قتال نداشت در جای خود ایستاد هر کس از آن قوم
بجانب او می آمد و بر میگشت که مبادا خون او بگردن او باشد و بنا بر بعضی از روایات مردی از
قبیله کنده که او را مالک بن نسیر میگفتند پیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر شریفش زد که
برنس بر سر داشت مملو از خون شد حضرت فرمود با آن دست نخوری و بیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور
نماید پس حضرت آن برنس را انداخت آن ملعون چون دید که آنحضرت آن برنس را بر زمین انداخت
او را برداشت و در تفسیر برنس کلاهی هست یا جبه یا لباسی بود که بجهت حفظ باران و آفتاب
و نحو آن بر سر میکشیدند یا کلاهی مخصوص بود باری آن برنس از خز بود آن ملعون او را برداشت
و بعد از واقعه کربلا بخانه برد او را میشست و خون از آن میگرفت زنش گفت آیا لباس کرامت
فرزند پیغمبر که در خانه من آوردی بیرون رو خدا قبر ترا پر از آتش گرداند و بروایتی او را
برزن داد که خون او را بشوی آن زن بگریه در آمد گفت وای بر تو حسین را کشتی و او را برهنه
کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو نخواهم ماند برجست که او را طپانچه زند دستش بمیخ در خورد
و دستش زخم شد و کارگر شد تا آنکه دستش از بدنش بیفتاد و بروایتی دستهایش خشک شد
و در تابستان چوب خشک و خون میامد و در زمستان مانند چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا
تا بجهنم واصل شد لا رحمه الله و اما آنحضرت چون آن برنس را از سر انداخت امد بسوی خیمه خرقه طلب
نمود چون آورده اند او را بر زخم بسته بر بالای آن کلاه گذاشته و بر بالای آن عمامه بسته بروایتی
در آنحال ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب پیش آمد
گفت یا اخی ایقنت بالقتل آیا در دل بکشته شدن داری و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود
و کیف لا ایقن و لیس لی معین و لا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم گفت ای برادر
ما را بحرم جد خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من بر میداشتند خود را در این مهلکه نمی
انداختم وکانی بکم عن بعید کالعبید تسوقکم امام الرکاب یسومونکم سوء العذاب بخواهم
گویا می بینم که در این نزدیکی که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب
میدوانند و عذاب کنند زینب خاتون چون این را شنید اشک از دیده اش جاری شد با دل
سوزان و جگر بریان شروع بشیون و فغان کرد و میگفت واوحدتاه و اقلة ناصراه واسو

(منقلباه)

حضرت امام حسین

منقلباه واشوم صباحاه پس دست برد و جامه را چاک کرد و مو را پریشان کرد و طپانچه بر رو زد
حضرت باو فرمود مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل ای خواهر بدار باش ای دختر مرتضی علی باز آرام
باش گریه طولانی بعد از این خواهی کرد پس برخواست که بیرون رود زینب خاتون باو چسبید
و او را گرفت و میگفت مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظره فهذا وداع لا تلاق بعده ای برادر
مدارا باش و تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن روی تو توشه برگیرم و از گلستان جمالت گلی
بچینم که این وداع آخر است دیگر بعد ملاقات میسر نیست فمهلا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة و غلیل
ایجان برادر اندک زمانی صبر کن پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم و تا سوز دلم بجهت نظاره
تو اندکی تسکین دهم فجعلت تقبل یدیه و رجلیه پس پاها و دستها او را بوسید و سایر زنان
نیز دور آن خسته ناتوان را گرفته بودند و دستهای او را میبوسیدند و ناله دل سوز از سینه می
کشیدند پس جامه طلبید که بزیر جامه اش بپوشد الی آخر حدیث پس از بیرون رفتند و بمیدان
روانه شد و خسته و مانده شده و از کار وا مانده بود صاحب بحار میگوید فوقفوا ساعة ثم عادوا
و احاطوا علیه ساعتی توقف کردند پس دور او را گرفتند ناگاه خولی اصبحی تیری زد بر حلق نحر
امد و بروایتی صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهی گاه حضرت زد که از اسب در غلطید و از طرف راست بر
زمین محنت خیز کربلا افتاد نظم ملبد مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
اهوی فکبرت الصفوف بزعمه و بزعم کل مکبر و مهلل او بر زمین افتاد و بجهة افتادن او الله اکبر
میگفتند و حال آنکه بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از یاد را مد تکبیر و تهلیل بر زمین افتاد
عجبا من السبع الطرائق کیف لم تنشق و الارضین لم تتزلزل اسفا علیه و للکواکب کیف
لم تنقض و الافلاک لم تتعطل تعجب میکنم که چرا آسمانها هم نشکافت و چرا زمین متزلزل
نگردید و سرنگون نشد چرا ستارها بر زمین نیفتادند و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتادند
عبدالله بن حسن طفلی بود که هنوز مراهق نشده و از عمر شریفش یازده سال گذشته بود
چون عم بزرگوار خود را با آنحال دید روانه میدان شد و بروایتی دیگر در وقتیکه آنحضرت
وداع کرد و روانه میدان گردید گریه کنان بعقب عم خود روانه میدان گردید زینب خاتون
بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب امام ندا کردند بخواهر خود که احبسیه یا
اختاه ای خواهر بگیر او را و مگذار که بمیدان بیاید پس آن طفل ابا و امتناع شدیدی
کرد و گفت لا والله لا افارق عمی بخدا قسم از عم جدا نمیشوم باری آمد تا بخدمت عمش

شهادت عبدالله بن الحسن

رسید چون نزد آنحضرت آمد ابحر بن کعب بروایتی حرمله بن کاهل شمشیری حواله آن امام
مظلوم کرد آن طفل گفت ویلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمی وای بر تو ولد الزنا آیا میخواهی
عم مرا بکشی آن ملعون در غضب شد شمشیر را حواله آن طفل کرد آن طفل دست را پیش آورد شمشیر بر
دستش فرود آمد دستش را برید تا طرفی بپوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد یا عماه دریاب
گفتا یا اماه مادرش با سر و پای برهنه بیرون دوید فریاد زد وا ولداه و یا نور عیناه پس جناب
سید الشهداء آن طفل را در بر کشید فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک ای نور دیده برادر
کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد با صالحین خود ملحق گردی آنحضرت او را در دامان نهاد
که ناگاه حرمله بن کاهل تیری بر گلوی نازنینش زد که در کنار عم بزرگوارش شهید شد و بنا بر
شهدا ملحق گردید زینب خاتون که این را دید شروع بشیون کرد و گفت وا ابن اخاه لیت الموت
اعدمنی الحیوة کاش مرده بودم و این روز را نمیدیدم و کاش آسمان بر زمین افتاد کاش کوهها
پاره پاره میشد و وارد شده است که چون آن مظلوم از همه طرف یاوری ندید گوشه چشم را باسمان کرد
میگفت صبراً علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین پس استغاثه میکرد که یاری
خواهش میگفت و ندا در رسید طلب مکن که بدادش نمیرسید ملائکه آسمانها بگریه در آمدند
و گفتند خداوندا آیا اینهمه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو می بینی و توئی که انتقام تو شدید
میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بدست راست عرش چون نظر کردند دیدند شخصی را که ایستاده
مشغول نماز است ندا رسید که بهمین قائم انتقام خواهم کشید از این جماعت بجهة او بدرستیکه
بجهة خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و زود باشد که بجهة خون حسین پسر فاطمه
هفتاد هزار از بنی امیه بدست مهدی قائم بکشم و بروایت سید بن طاوس چون او را بر زمین انداختند
زینب خاتون از خیمه بیرون دوید و فریاد میکرد وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت
السماء انطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل کاش آسمان بر زمین
افتاد و کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطاب به پسر سعد کرد فرمود و حال
آنکه نزد آن ملعون بود فرمود ویحک یا عمر ایقتل الحسین و انت تنظر وای بر تو ای عمر آیا
حسین را میکشند و تو ایستاده و می بینی پس آن ملعون اشک از روی نحسش جاری شد و روی
خود را بر گردانید پس آن مظلوم دل سوخته رو را بسوی آن اشقیای بی دین کرد فریاد زد ویلکم
اما فیکم مسلم و اکثر شما آیا یک مسلمان میان شما هم نمیرسد هیچکس او را جواب نداد و بروایت

سید الشهداء

ابن طاوس شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب هجوم آورده حمله کردند
پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف مبارک چپ آنحضرت زد و بروایتی کتف چپ او را از بدن جدا کرد پس
ضربتی دیگر بر عاتق مقدسش یعنی میان دوش و گردنش زد چون این ضربت بر آن وجود بزرگوار
رو در افتاد و آنجناب از روی ضعف گاهی می افتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ملعون نیزه
بر سینه آنحضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگر بر سینه شریفش زد پس همان ولد الزنا تیری بر سینه
زد و یکی بگردنش زد که آنجناب بر زمین افتاد پس برخاست و تیر را بقوه کشید و دستهای خود را
نزدیک زخمش گذاشت و خون آنرا میگرفت و بر سر و ریش خود میمالید و میگفت هکذا القی الله مخضباً
بدمی مغصوباً علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود آلوده و با حق مغصوب مرگی در کار
عمر سعد ایستاده آنحضرت را باو گفت وای بر تو او را خلاص کن و کار او را بساز که خولی ملعون
بجهة این امر عظیم اقدام کرده لرزه بر اندام او افتاد برگشت آن شهر آشوب میگوید از هر جانب با
حمله در شدند ابو الحتوف جعفی تیری بر جبین مبارکش زد و حصین بن نمیر تیری بر دهن آنحضرت زد
ابو ایوب غنوی تیری زهر آلود بر حلقش زد حضرت فرمود بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله
و هذا قتیل فی رضاء الله خون را گرفت چند مرتبه بر سر خود مالید سنان بن انس ملعون رفت بجهة
کشتن او چون خواست شمشیر بر او زند آن امام عالی مقام چشم باز کرد آن بیحیا ترسید برگشت
شبث بن ربعی پیش رفت گوشه چشم باز کرد شمشیر از دستش افتاد گفت معاذ الله یا حسین ان
القی الله بدمک عمر بن حجاج از اسب فرود آمد با جرئت در رسید بینی که گذاشت همینکه نظرش
بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و سوار اسب شد شمر ولد الزنا گفت چرا برگشتی گفت چشمهای او مانند
چشمهای جدش بنظرم آمد نخواستم خونش گردن گیرم همینکه مسلم گوید در این اثنا زینب خاتون از
خیمه بیرون آمد و گوشوارها گوشش میلرزید میگفت لیت السماء انطبقت علی الارض ولیت الجبال
تدکدکت علی السهل ای عمر سعد یا ابا عبدالله را میکشند و تو ایستاده می بینی آن ملعون اشک
از روی نحسش جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن نافع روایت کرده اند که گفت من با اصحاب عمر سعد
ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین ای
امیر بشارت باد ترا که حسین کشته شد میگوید من بیرون رفتم از صف تا نزدیکی آن مظلوم دیدم
در میان خاک و خون افتاده نزدیک است که روح مقدسش از بدن مطهرش پرواز کند بخدا
قسم که هرگز کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی تر از او ندیده بودم و نور روی جمال و هیئت او

مجلس دهم وقایع

قال ابو مخنف

مرا حیران کرده و مرا از فکر کشتن او برده بود ناگاه شنیدم او را که میگفت ما تسقونی قبل طلوع روحی شربة من الماء ابا بنی از آنکه روح از بدنم جدا شود یک شربه آبی بمن بدهید ناگاه یکی در جوابش گفت بخدا قسم که قطره از آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آنحضرت تبسم کرد و فرمود آیا من وارد جهنم میشوم و از حمیم جهنم می نوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا وارد میشوم و در منزل او ساکن میشوم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و از شراب طهور بهشت می آشامم و شکایت میکنم بسوی آنجناب از ظلم و ستمی که بمن کردید و ظلمی که با اهل بیت من و یاوران من کردید گوید همه ایشان در غضب شدند گویا بالمره رحم در دلهای سنگ ایشان نبود و او با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر روایت شده که فرمود لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة و بالخشب و بالعصا او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و لقد اوطؤه الخیل بعد ذلک و بعد از اینها همه بدنش را پامال سم اسبان کردند محتشم کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی وین خیمه بلند ستون بی ستون شدی کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار گرد زمین بی سکون شدی کاش آنزمان برآمدی از کوه تا بکوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی آه آه چون او را شهید کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمانها برپا شد عالم ظلمانی گردید باد سیاه عظیم وزید آسمان خون بارید و از زمین خون جوشید و در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلا ندا کرد که قتل الامام بن الامام قتل والله الحسین فناد مناد عنده للنعی فی السماء الا انفصمت من دین احمد العری الا قتلوا الاسلام و الدین النقی الا قتلوا سبط النبی الغضنفر آه آه احتز منه الشمر راسا طالما اضحی له حجر النبوة مرقدا فبکته املاک السموات العلی و الدهر بات علیه مشقوق الردا وارتد کف الجود مکفوفا و طرف العلم مطروحا علیه الارمدا و الوحش صاح لمن عراه من الاسی و الطیر ناح علی عزاه و عددا فلابکین علیک یابن محمد حتی اوسد فی التراب ملحدا فانا لله و انا الیه راجعون

مجلس یازدهم وقایع بعد از شهادت سید الشهدا و تاراج خیمه‌ها

قال ابو مخنف

مجلس یازدهم وقایع بعد از شهادت مظلوم کربلا و تاراج خیام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الذی لا یشبهه شیء من الاکوان و لا مثل له فی الاعیان و الصلوة و السلام علی امیر نوع الانسان المنفرد من ابناء جنسه فی المکانة و الشان محمد سید الانس و الجان اشرف من حواه الزمان و المکان و علی اوصیائه اخیار الدهر و نوامیس الزمان و ادلة التوحید و ارکان الاسلام و الایمان خصوصا علی سبط الشهید العطشان و الوحید اللهفان و الاسیر الحرمان و الغریب الولهان قلیل الانصار و الاعوان کثیر الاحزان و الاشجان السلیب العریان الذبیح الظمآن مقطوع الاعضاء و البنان مسلوب العمامة و الجنان البعید عن الاوطان المقتول بظهر الکوفان الذی غسله الدموع الهتان و نعشه العیدان و کافوره التربان و قبره قلوب اهل الایمان الذی اجتمع علیه حزب الشیطان و جنود الکفر و الطغیان فمنعوا عنه الماء الهجان و سارعوا الیه بالسیف و السنان فسقوه الحتوف سقیا بالنبال و طعنا بالرماح و ضربا بالسیوف کانی المح نحوه و اراه مطروحا علی الرمول بین الخیول یستغیث فلا یغاث و یستجیر فلا یجار و یستسقی فلا یسقی فوا اسفاه علی الشیوخ و الشبان و واحسرتاه علی تلک الاجسام و الابدان نجوم طال ما اتعبوها فی عبادة الرحمن و تلاوة القرآن تسفوا علیها الصبا و الدبور و تزورها العقبان و النسور و احزناه علی تلک البنات و النسوان و الاطفال و الصبیان مسلوبة الثیاب فی الاسیان نزوع القراط من الاذان مستورة الاباء و الاخوان المحمولة علی الهجان المشهورة فی البلدان تلقیهم فی منازلهم الرکبان و الحسان الی اللعین الفتان فلعنة الله علیه لعنة توصله الی اسفل درک النیران و بعد فقد قال الله سبحانه و تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور بدانکه حق پیغمبر خدا بر خلق خصوصا امت و بعد از حقوق الهی عظیمتر از حق هر ذیحقی میباشد زیرا که علاوه بر اینکه واسطه وجود هر موجودی و سبب نزول برکات و رحمت از خالق ارضین و سموات میباشد و واسطه حصول معرفت الهی و معرفت طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد چنانچه سابقا اشاره باینمعنی شد و باخبار و روایات واضح گردید با وجود اینها همه معلوم است که چه زحمتها کشید و حمل چگونه مشاق عظیمه نمود تا اینکه طریقه خدا پرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت و

گمراهی بنجات داده بصراط مستقیم حق شناسی و حق پرستی رسانید مبعوث شده در زمانیکه خلق بجز عبادت اصنام و انداد چیزی عبدا نسنده بغیر از کفر و بت پرستی عالم را سیاه کرده بود و بغیر از شرک طریقی را نمی پیمودند و ما نیکه آتش کفر و جهالت عالم را فرو گرفته بود و دود کفر و بت پرستی عالم را تاریک کرده بود میرا زه علوم حکم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم معارف حق شناسی منطمس گردیده مردم را : نه بطریق عدل و داد راهی : و نه بسوی حقیقت و معرفت دلیلی جمعی به بت پرستی مشغول و گروهی بخونریزی و ظلم منهمک و بسباعیت منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طایفه منغمر در رذایل شیطانیه و حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد و علم رسالت برافراشت و رایت هدایت برپا نمود و خلق را براه حق دعوت نمود در حالی که بی زور و لشکر و بی یار و معین بود از هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با و کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و شمشیر بر رویش کشیدند و سنگ بر دوی او زدند و دندانش را شکستند و از هر جانب بر قتلش را بستند و او بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نه پیمود و بغیر از شکر الهی چیزی اظهار ننمود و بر قوم خود نفرین نکرد و بجز اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم با و بر ایشان نفرین کرد و قوم خود را یا بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر از مبتلا و هلاک شدند و این بزرگوار با اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود نفرین نفرمود و تمام فرمود ما ایشان را طریق حق پرستی رسانید و راه بندگی و حق شناسی را بخلق تعلیم فرمود و علوم و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود و بمواعظ شافیه و حکمتهای عملیه وافیه خلق را از فکر دنیا و از خودنمائی ساخت از شهوات حیوانیه منصرف گردانید و با خلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه وا داشت طریق معاش و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران بنعیم جنان رسانید و از غضب رحمان نجات داده بدار السرور ملک جاودان کشانید بنیای خلق را معمور و از ذلت بعزت العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطه او امتش افضل از سایر امم گردیدند و در میان تمام امتها امت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا میکردند که خدایا ما را از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان گردان حتی اینکه در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی از خدا مسئلت مینمود که او را از امت پیغمبر آخر الزمان گرداند بازی حقوق آنحضرت بر امت بسیار و بیشمار بود با اینهمه از آنحضرت متوقع مینمودند از شفاعت کبری در قیامت هذا

بعد از شهادت امام

خواهش کردند که خدمتی بجهت آنحضرت کرده باشند و کاری کرده باشند که قدری خجالت ایشان کم باشد خداوند جلیل این آیه را فرستاد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الخ بگو ای محمد بامت خود که من مزدی بجهت رسالت خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما توقع ندارم و خدمتی از شما طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم و اقربایم اینست مزد رسالت من و اجر نبوت من و از تفضلات کامله الهی و کرامت حضرت رسالتپناهی این مودت که اجر او بود آنرا بهر حسنه قرار داد و ثوابی از برای آن مهیا نمود و فرمود و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و کسی که حسنه بولای اهل بیت کسب نماید در دنیا میکنیم از برای او در آن عمل احسان و نیکی را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داد از آنجا ینکه برخی از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود ان فوق کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت افضل العبادة بالاتر از هر عبادتی عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتی است و از فضیل روایت شده است که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر که چیست افضل آن اموری که بندگان تقرب میجویند بسوی خدا از فرایض فرمود که افضل قربات طاعت خدا و رسول و حب رسول و حب اولو الامر است شیخ طوسی از ابو عبد الله جدلی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین فرمودند یا تو را خبر دهم بحسنه که کسی که با شد با آن حسنه ایمن باشد از فزع قیامت و از آن سیئه که کسی که آن سیئه را داشته باشد خدا او را برو در جهنم اندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنة حبنا و السیئة بغضنا الحسنه ولایت و دوستی ما است و آن سیئه بغض و دشمنی ما است دیلمی در اعلام الدین از حضرت صادق روایت کرده است که گروهی وارد شدند بر حسین بن علی و عرض کردند یا بن رسول الله اصحاب ما و رفقای ما رفتند نزد معاویه و ما نزد تو آمده ایم حضرت فرمود پس ما جایزه میدهیم شما را بیش از آنچه معاویه بایشان میدهد عرض کردند فدایت شویم ما بجهت دین خود آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت بزمانی طویل سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا کرد فرمود قصیرة من طویلة کوتاه سخن کسی است که دوست دارد ما را نه بجهت قرابتی که با ما دارد و نه بجهت چیزیکه از ما باو رسیده باشد بلکه دو ست دارد بجهت خدا و رسول جاء معنا یوم القیمة کهاتین بیاید در قیامت با ما مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را با هم ضم کردند باری ولایت اهل بیت و ذوی القربی را واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داده و آنرا اجر رسالت و مزد نبوت قرار داده بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده و طاعات خالی از ولایت ایشان و بال و مورث نکال میباشد و در جناب پیغمبر

مجلس ثانی دهم در وقایع بعد از شهادت وتاراج خیام

نشستنه وگروهی از اصحاب در پیش بودند مردی عرض کرد انا نحب الله ورسوله ما خدا ورسول او را دوست میداریم واهل بیت را ذکر نکرد انحضرت در غضب شد و فرمود خدا وند را دوست دارید بجهة انچه عطا میفرماید بشما از نعمتهای خود ومرا دوست دارید بدوستی خدا واهل بیت مرا دوست دارید بجهة دوستی من قسم بخدا وندیکه جان من در قبضه قدرت او است که اگر مردی بسر برد عمر خود را مابین رکن ومقام در صیام ورکوع وسجود پس خدا را ملاقات نماید بدون ولایت اهلبیت من این عبادت او را نفع نبخشد عرض کردند کیانند اهل بیت تو فرمود از خویشان من کسی که دعوت مرا قبول کند ویقبله من رو نماید وکسی که خدا او را از من وخون وگوشت من خلقت کرده عرض کردند اصحاب که ما خدا ورسول واهل بیت او را دوست میداریم فرمود بخ بخ اذا منهم ومعهم یعنی پس شما از ایشان میباشید وبا ایشان میباشید ومحشور میشود با انکه او را دوست میدارد واز برای او است انچه را کسب کرده از میسر روایت شده است که گفت با حضرت باقر بودیم در خیمه قریب بنجاه نفر وکسی از جلالت ومهابت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود که چرا سخن نمیگوئید شاید شما گمان میکنید که من پیغمبرم والله چنین نیست ولکن مرا قرابتی است با پیغمبر واز اولاد اویم ایا میدانید کدام بقعه افضلست در نزد خدا هیچکس جواب نداد فرمود ان مسجد الحرام است پس فرمود ایا کدام بقعه از مسجد الحرام حرمتش در نزد خدا بیشتر است و افضل است کسی جواب نگفت باز فرمود بین الرکن والمقام وباب الکعبه میان رکن ومقام ودر کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد بخدا قسم که اگر مردی بایستد در ان مکان شب وروز وروزها روزه بدارد تا شب ولم یعرف حقنا وحرمتنا لم یقبل الله منه شیئا با این عمل حق ما را وحرمت ما را نشناسد خدا چیزی از عمل او قبول نخواهد کرد بای پیغمبر خدا راضی شد بعوض زحمتهائیکه کشید وتعبهائیکه متحمل گردید در راه دین خدا وبعوض حقهائیکه بامت دارد همین که دوست دارند اهل بیتش را ودوست داشتن امر صعبی نیست وخرجی نداشت پس چقدر بیدین است کسیکه این امر اسهل را در مقابل این حقوق قبول ننماید واز ان عجیب تر که بعوض دوستی دشمنی نماید ودر حدیث است که چون این ایه شریفه نازل شد حضرت در میان اصحاب ندا فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب گردانیده ایا انرا بجا میاورید تا بگویم بشما احدی او را جواب نگفت تا انکه روز دیگر شد باز برخواست و فرمود ایقوم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده ایا قبول میکنید تا بگویم احدی جواب انجناب را نداد تا روز سیم نیز چنین کرد کسی جواب نداد انحضرت فرمود ایها الناس انه لیس من ذهب ولا فضة

ولا مطعم ولا مشرب یعنی اگر چه این تکلیف تعلق بطلا ونقره ندارد وطعامی وشرابی از شما ها نمیخواهم گفتند اگر چنین است بیان فرما حضرت ایه را خواندند وفرمود اینست که دوستی اهل بیتم را از شما میخواهم گفتند اگر اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق فرمود فوالله ما وفی به الا سبعة نفر بخدا قسم که وفا نکردند باین مگر هفت نفر همینکه پیغمبر از دنیا رفت همه از اهلبیتش رو گردانیدند واهل بیتش را مظلوم وبیکس وبی یار گذاشتند وحق ایشانرا غصب کردند واتش بر در خانه ایشان زدند وبی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند وپهلوی دخترش را شکستند و پسر عمش را از خانه بیرون کشیدند واو را خانه نشین کردند وفرزندانش را مظلوم کردند ایشانرا مخذول گذاشتند وزهر الود در کام یکی ریختند وشمشیر جفا بر روی دیگری کشیدند واو را با لب تشنه سر بریدند وعیالاتش را اسیر کردند وسر مقدسش را در اطراف بلاد گردانیدند بنکو سفارش خدا وپیغمبر را بجا اوردند وعجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش هر چند میفرمود اخر عاذر پیغمبر شما ایم میگفتند ترا میشناسیم ومی کشیم هر چند ناله واجداه وواابا القاسماه وواعلیاه کرد کسی بر او رحم نکرد وهر چند میفرمود اقتل عطشانا وجدی محمد المصطفی اقتل عطشانا وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء ایا بالب تشنه میکشید مرا وحال انکه جد من محمد مصطفی است ایا با لب تشنه می کشید مرا وحال انکه پدرم علی مرتضی است ومادرم فاطمه زهرا است کسی بدادش نرسید کاش حال که مراعات پیغمبر نکردند واو را یکی از مسلمین حساب میکردند کاش حال که محبت نمیکردند عداوت نمیورزیدند وعیالاتش را مانند کفار اسیر نمیکردند وبدنش را پامال نمیکردند کاش اگر مسلم حساب نمیکردند واو را یکی از طایفه عرب میپنداشتند وحمیت عرب را دست نمیدادند همچنانچه میفرمود اگر شما را دین نمیباشد واز قیامت پروا ندارید فکونوا احرارا فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا قواعد عصبیت عرب را از دست مدهید متعرض زنان ودختران وحرم من نشوید صبرا رسول الله فی ما نالته من امته لفوذ امرائه ضیع یا رسول الله صبر کن وشکیبائی کن در انچه بتو رسید از امتت میشود که امر تو را ضایع کردند ووصیت ترا مراعات ننمودند یالیت یومک لم یکن او اتیه ما حال دونک حایل او مضجع لتری الحسین وما لقی من شدة یوم الطفوف فذاک خطب فظیع کاش در دنیا نبودی یا حایلی نبود تو ناامیدیک که حسین ترا چگونه شد ایکه بر او وارد شد در زمین کربلا بلیه عظیم واز حد تجاوز کرده بود فعلیک بعظم لو تراه وولده حجبوا عن الماء المباح وامنعوا بشاربه

عظیم فرو شوار میاید که ببینی اورا و اولاد اورا که از آب منع کردند ایشانرا و با لبهای تشنه ناله
و اعطشاه برآورده اند افدی الشفاه الذابلات عن الظماء افدی الجسوم الناعمات تقطع روح
و جانم فدای آن لبهای خشکیده باد که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح و جانم بفدای
آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرهای کوفیان پاره پاره میشد و علیک یعز لو تراه مجدلا تحت
السنابک بالعراء موزع گران و دشوار بود بر تو که ببینی نازپرورد ترا در زیر دست و پای اسبان مجاف
افتاده و بدنش را پایمال مینمودند عجبا للاطباق السماء وارضها من بعده حیث تحط و ترفع عجب
که بعد از کشتن حسین آسمان بر پا ایستاده و حرکت میکند و زمین بجای خود ساکن میباشد و علیک
یعز لو رأیت الرمح فی عالی السنان سنان جهرا یرفع دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی
سنان نیزه ابن انس را که سر فرزند مظلوم و مطهر و علا نیزه برنیزه کرده یا قاصد ارض الطفوف فقل لها
هلا علمت بمن بارضک صرعوا هذا الحسین و معشر من آله ما کان ذنبهم و ما ذا ابدع بگو بزمین
کربلا که آیا میدانی که کدام اشخاص بزمین تو افتاده اند این حسین و گروهی از نیکان اهل بیت او
میباشند چه گناه کرده بودند که با ایشان اینگونه ظلم و ستم کنند ایشانرا عزیز بزرگ چون دانستی که محبت
ایشان واجب است بلکه او وجب واجبات و افضل طاعات است پس ترا امر باطاعت کن و این واجب را از دست
که اگر در آن مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی زیرا که این بسته من عند الله ما یکرهان شده
میباشد چنانچه در حدیث است که حضرت پیغمبر فرمود و هل الدین الا الحب یا دین میباشد بغیر از محبت
و ولایت ما اهل بیت هر کس محبتش کاملتر و زیاده تر میباشد دینش قوی تر میباشد و مراتب
محبت مختلفه است زیرا که یکی بمرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز دوستر بلکه از جان و مال
و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی بجز زبان چیزی نیست همینکه پای امتحان میاید معلوم میشود
که جز ادعا چیزی نبوده و در این میان مراتب مختلفه میباشد و چون محبت امر پنهانی باطنی بر همه کس
معلوم نیست صدق و کذب مدعی آن الا آنکه او را آثار و علاماتیست و عمده آثار آنست که در
شادی دوستان شاد و در اندوه او اندوهناک باشد و از اینجا است که حضرت صادق ع میفرماید ان
اکمل المؤمنین احسنهم خلقا و اکثرهم رقة علینا اهل البیت اشدهم حبا لنا و اکثرهم حزنا
علینا کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رقتش بر ما بیشتر و دوستی او از برای
ما شدیدتر باشد و حزن و غم او بر ما زیادتر باشد از دیگران و مودتش بما بیشتر باشد از غیر او و حق
چگونه میشود که بشنود یا ببیند شخص محبوب خود را در بلائی مبتلا میباشد زندگی بر او تلخ نگردد

پس چگونه میشود که بشنود که محبوبترین عالمیان بی جرم و گناه با لب تشنه و جگر برشته بنیزه ها
زدند و تیر بدهنش و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بسرش زدند اشک از چشم نریزد
واه از نهاد برنکشد این دوستی است نه والله جا اینست که دوستانش خاکستر نشین شوند
و در همه عمر سیاه پوش باشند و در همه دهر اشکریز باشند چنانچه ملائکه تا قیامت بر او
گریند و در مصیبت او از گریه سست نمیشوند مرغان مصیبتش را فراموش نکرده اند
بر او هنوز میگریند و زمین هنوز از بلیه او در اضطراب است و دریاها در موج اند بیاد توهم
یاد کن او را واهی بکش همچنانچه پیغمبر خدا هر گاه یاد میکرد اشک از دیده میریخت واه از دل
میکشید ابن عباس میگوید که دو سال از عمر سید الشهداء گذشته بود که پیغمبر خدا از سفر
رو داد در اثناء راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیدهای مبارکش جاری شد
یکی پرسید یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود در این وقت جبرئیل بر من نازل شد که در کنار
شط فرات زمینی است که آنرا کربلا میگویند در آن زمین میکشند فرزندم حسین را و گویا میبینم
او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را و کانی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا وقد
اهدی رأس ولدی الحسین الی یزید گویا نظر میکنم و میبینم اسیران و زنان او را که بر پالان شتران
سوار کرده اند و گویا میبینم که سر فرزندم حسین را بجهت خبیث بن خبیث یزید بن معاویه هدیه
میبرند بخدا قسم که از روی شادی نظر بسر فرزندم نکند مگر آنکه مخالفت خدا در میان دل و
زبان او افتد یعنی او را بکفر و نفاق بمیراند و او را بعذاب الیم عذاب نماید پس حضرت پیغمبر
از سفر برگشت مغموم و مهموم و حزین و دلگیر بر منبر بالا رفت و با خود بود بر منبر دو فرزند
خود حسن و حسین ع را و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و بعد از خطبه دست راست بر سر
حسن ع و دست چپ بر سر حسین گذارد و گفت خدایا منم بنده تو و فرستاده تو و این دو فرزند
از پاکیزگان عترت منند و از نیکان ذریه منند و فاضل ترین نسل منند که ایشانرا بعد از
خود در میان امت خود میگذارم و قد اخبرنی جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم و الآخر شهید
مضرج بالدم خدایا امین تو بمن خبر داد که این فرزند مرا بزهر میکشند و آن دیگر را بشمشیر بلا
میکشند و بدنش را بخون رنگین مینمایند خدایا شهادت را بر فرزندم مبارک گردان و او را از سادات
شهدا گردان و برکت مده کشنده او را و کسی که او را یاری نکند و کشنده او را باسفل درک جحیم
برسان اهل مسجد چون این کلام را از خیر الانام استماع کردند صدا بگریه بلند کردند حضرت

مجلس یازدهم در وقایع بعد از شهادت

فرمود ایها الناس اتبکونه ولا تنصرونه امروز براو میگریند وفردا اورا وامیگذارند واورا یاری نمیکنید خدایا تو ولی وناصر او باش آخر قول او با سناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا از نزد ما رفت وزمان طویلی از ما غایب شد چون برگشت غبار آلود وژولیده مو وگرد آلود بود ودست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله تورا ژولیده وغبار آلود می بینم فرمود مرا بردند در این وقت بسوی موضعی از عراق که آنرا کربلا میگویند ونمودند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین ع را وجماعتی از اولاد من واهل بیت من پس برچیدم من از آن موضع تربتی را که بر آن خون ایشان میریزد وآن در دست منست پس دست را گشود وفرمود خذیه فاحفظیه بگیر این را وحفظ کن چون نگاه کردم مانند خاک سرخی بود آنرا در قاروره ضبط کردم وسرش را بستم ونگاهداشتم چون امام حسین ع از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز وهر شب آن شیشه را بیرون میاوردم ونظر میکردم وآنرا بو میکردم ومیگریستم در مصیبت او چون روز دهم محرم رسید همان محرمی که کشته شد در اول روز دیدم بحال خود بود ودر آخر روز رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آنرا که بخون تازه مبدل شده پس بگریه در آمدم وفریاد وفغان وشیون بر کشیدم وگریه بسیار کردم ولکن از ترس دشمنان اظهار نمیکردم که مبادا بشنوند وشماتت کنند تا آنکه خبر رسید که در همان روز اورا شهید کرده بودند فوا اسفاه من مصیبة ابکت عیون الرسول واحرقت کبد البتول واحرق قلباه علی الاجساد العاریات والاعضاء المقطعات والاجساد الناعمات المطروحات فی البراری والفلوات وواحزناه علی النسوة الماسورات والعلویات البارزات وواغماه علی الوجوه السافرات والخدود الملطمات والایدی المغلولات والاعناق المکبلات وکانی بهن مهتوکات الحجاب مرفوعات الجلباب منزوعات الثیاب محمولات علی الاقتاب مشدودات بالاطناب مستورات فی الاسراب ینادین بوا سوأتاه وواغربتاه وواجداه وا اباه واحسیناه الهفی علی ربات خدر ابرزت بعدا لتستر لکل عبد اکوع الحسرت واندوه بر آن زنان مخدره که از پرده بیرون کشیدند ایشانرا بجهة هر عبد بد خلقت معوجی اسفی علی فتیات احمد اصبحت یسرن بهن بکل قفر بلقع ای تاسف واندوه بر آن زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار بودند ودشمنان مقنعه وچادر از ایشان کشیدند لهفی علی تلک الحرائر والعدی قهرا یجاذبهن فضل البرقع ای حسرت واندوه بر آن زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار بودند ودشمنان مقنعه وچادر از سر

[illegible] غارت ... مختار [illegible]

ایشان میکشیدند لم انس لا والله زینب اذ مشت وهی الوقود الیه مشی المسرع تدعوه والاحزان ملأ فؤادها والدمع یسرع بالدموع الهمع بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیر المؤمنین ع را با آن وقار وسکینه که داشت از اضطراب دوید بسوی بدن شریف وعنصر لطیف برادر عزیزش با دل محزون ودیده گریان وجگر خونچکان بان سرور شهیدان خطاب کرد وگفت اخی اعظم ما الاقیه من البلوی فراقک یا ابن امی فاسمع ایجان برادر بدانکه عظیمتر از همه مصیبتها من فراق تو ومحرومی من از خدمت تو میباشد اخی ما لک عن بناتک معرض والکل منک بمنظر وبمسمع ای جان خواهر ترا چه روی داده که از طفلهای یتیمت رو گردانیده واعراض کرده از ایشان وحال آنکه همه در پیش تو حاضر میباشند که ایشانرا می بینی وکلام ایشانرا میشنوی اخی ما عودتنی منک الجفا فعلام تجفونی وتجفوهم معی ای برادر همیشه با من مهربان بودی مرا عادت نداده بجفا وبی التفاتی پس ترا چه روی داده که بی التفات شده بخواهر خود وبا دختر خود اخی یا شوق المحبوب علیک یرضینی ومونی فیک لیس بمقنع ای برادر مصیبت تو نه اینقدر عظیم است بر من که پاره کردن جامه در مصیبت تو مرا راضی گرداند ودلم ساکن گردد بلکه هلاک شدن من در این مصیبت کم است ومرا کفایت نمیکند اخی هل لک رجعة نحیی بها ارواحنا هیهات ما من مرجع ای جان برادر آیا میشود که یکبار دیگر برگردی تا جانهای ما نیز برگردد ویا دیگر ارواح ما زنده گردد هیهات هرگز نخواهد شد واین آرزو هرگز بر نخواهد آمد اخی لو قبل العدی منا الفدی لفدتک منا انفس لم تجزع ای برادر اگر دشمنان قبول میکردند که ما فدای تو شویم وبعوض تو ما را بکشند همه ما فدای تو میشدیم وبطوع ورغبت بجای تو کشته میشدیم اخی هذا نجلک السجاد قد اودی السقام بجسمه المتضعضع ای برادر این فرزند علیلت سجاد است که از مرض وناخوشی نزدیک هلاکت رسیده اخی تزود بالوداع سکینة یا خیر مفقود وخیر مودع ای برادر با دخترت سکینه تکلم کن وتوشه از التفات خود بسوی او از برای رفتنش با وعطا فرما که هنگام وداع اوست ای بهترین رفتگان ووداع کرده شدگان اخی قد صدعت قلب رقیة بجفاک والاعراض ای تصدع ای برادر باعراض وبی التفاتی دل دخترت رقیه را از غصه شکافتی شکافتنی عظیم اخی ابن ابی علی المرتضی لیری انکسارنا للعدی وتخضعی ای برادر پدرم علی مرتضی کجاست تا ببیند که دختر چگونه خضوع وفروتنی میکند نزد دشمنان اخی قلبی ما وفی بذمامه

مجلس ١١ در وقایع

اِن لم یذب من لوعتی و تفجعی آبرا دراگر دلم در مصیبت تو آب نگردد بعهد دوستی وفا نکرده‌ام
بدانکه تأثیر و تألم هر کس در این مصیبت بقدر محبت و منشأ محبت بقدر معرفت و معلوم است
که کشتن موجب غم و اندوه نمیشود بلکه بسا اشخاص که کشته میشوند کسی غمناک نمیشود بلکه بسا
هست که شاد میشوند بلکه باید شاد نشوند و این امریست واضح اگر کشتن از روی ظلم باشد صاحب
ایمان البته مهموم میشود بلکه هر عاقلی مهموم میشود چون قبح ظلم را هر عاقلی ادراک مینماید و چون
هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهداء را بیشتر بر خوری ظلم بر او عظیم‌تر می یابد هر چند مرتبه
او بلندتر یافت محبتش بیشتر در دل قرار میگیرد و هر چند محبت زیاد میشود زیادتر متألم
میگردد و کسی او را بحق معرفت نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین ع زیرا که امام را امام
می شناسد و دیگران چنانچه بایست قدرت ندارند که بشناسند بلی هر کس بیک نحوی تصور
کرده و بیک طوری شناخته یکی همینقدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگزاده
و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و همینقدر متألم میشود یکی زیاده از این میداند زیاده متألم
میشود و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در
فرمان او بودند و جمیع عالم عکسی از شعاع نورش بود و کان اذا شاء شاء الله و اذا کره کره الله
و اذا رضی رضی الله و اذا غضب غضب الله اگر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین با آسمان منقلب
میشد لکن اگر باین علم و قدرت با خلق سلوک مینمود امام حجت نمیشد و نیک و بد از هم ممتاز
نمیشد و اگر بقوۀ امامت شمشیر میزد بیک حمله بلکه بیک ضرب بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها
معدوم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا او را درجه دادند که انبیاء و مرسلین آرزوی درجه
او کنند و ارواح انبیاء و مرسلین بزیارت تربتش آیند و ملائکه مقربین بتربتش تبرک جویند
و قاتلش را بدرکی رسانیدند که کسانی که چهارصد سال دعوی خدائی کردند بآن عذاب
نرسیدند و اگر باین طریق با خلق سلوک میکردند عالم را معدوم مینمودند و از زیر تیغ بیرون
میکردند از کجا بهم میرسید این دوستان و شیعیان که بدور هم نشینند و شب و روز براو گریه
کنند تا مستحق رحمت خدا شوند باری همچنانکه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان
نیز از همه عالم اکمل بود چنانچه صبری کرد که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سی هزار
تیر و نیزه و شمشیر و خنجر باو زدند روی از آن برنگردانید و لکن از اینجا معلوم میشود که
بلیه اش چقدر عظیم بود که چنین شخصی را چنین ظلمی که بر احدی نکردند براو کنند و

تاراج خیام

اینجا ظاهر میشود که سید الساجدین ع چقدر این مصیبت بر آن بزرگوار گران بود و اهل بیت
رسالت چه قدر بر ایشان دشوار بود و زنان و دختران و خواهرانش چه اندازه سخت بود
تعجب است بعد از این مصیبت هلاک نشدند اگر شیر از پستان عصمت نخورده بودند
و نهال شجرۀ عصمت و طهارت نبودند هرگز تاب نمیاوردند یا میدانی چگونه بودند
بعد از حسین ع لبهایشان بخنده گشوده نشد انقدر گریه کردند که رطوبت و اشک از
دیدهٔ ایشان خشک شد و شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند نه در فکر غذا و نه
خواب بودند و نه آرام میگرفتند بلی سید الساجدین ع بجهت ایشان طعام مهیا میکرد و با ایشان
میخورانید در کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع روایت شده که زنی از زنهای آنحضرت که از قبیله
بنی کلب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه خود جمع کرد انقدر ندبه
و نوحه و گریه کرد تا آب دیده اش خشک شد و آب دیده انها تمام شد روزی دید در میان زنان
یکی از کنیزانش اشک از دیده اش جاریست او را طلبید گفت سبب چیست که تو در میان همه اشکت
تو جاری میباشد گفت من چون دیدم که اشک دیده ام خشک گردید سویقی ساختم و خوردم اشکم
جاری شد پس انزن صاحب عزا امر کرد که سویقی ساختند و خود خورد و بدیگران هم خورانید
و میگفت میخواهم قوه یابم بر گریستن بر حسین ع و از حضرت صادق ع روایتست که فرمود ما اکتحلت
هاشمیة و لا اختضبت و لا رای فی دار هاشمی دخان خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد
از قبیلهٔ بنی هاشم سورمه نکشیدند و خضاب نکردند و تا پنج سال دود از خانهٔ احدی از بنی هاشم
بلند نشد تا اینکه پسر زیاد کشته شد و ایضا از یحیی بن راشد روایت شده است که روایت کرده است
از فاطمه دختر امیر المؤمنین ع که فرمود ما تحنّات امرأة منا و لا اجالت فی عینها مرودا و لا امتشطت
حتی بعث المختار رأس عبید الله بن زیاد زنی از قبیلهٔ ما حنا بدست و پا نگذاشت و سرمه بچشم نه
کشید و شانه بر سر نزدند تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد بدانکه ذکر زنان در اخبار بجهة آنست
که زنان محل زینت میباشند و الا نه مرد و نه زن ایشان هیچکس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین
که چنانکه وارد شده است چهل سال بود آن بزرگوار گریست شب و روز روزها روزه بود چون
افطار میکرد افطارش را حاضر میکردند و نزدیک او میگذاشتند بر آن نظر میکرد و
میفرمود قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فرزند پیغمبر را با شکم
گرسنه کشتند و فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث دیگر وارد شده است که

مجلس

از روز یکه سر مقدس آن بزرگوار را در مجلس یزید پلید بردند دیگر گوشت سر گوسفند را نخورد و در
در وقت افطار که طعام بجهت او میآوردند میفرمودند واکرباه لکربلات یا اباه واسفاه
لِقَتلِكَ یا اَباه پس گریه بسیار میکرد و میگفت فرزند فاطمه را بالب تشنه کشتند و فرزند فاطمه
را باشکم گرسنه کشتند من آب و طعام بخورم گوارا مباد بر من آب و طعام دشوار است بر من آی
پدر کاش نمرده بودم مصرع تو را و محل افتادن تو را بر زمین پس انقدر گریه میکرد که روی
شریف و محاسن مبارکش تر میشد ای ابنا عزیز نیست زیرا که یکفرزند از یعقوب مفقود شد
و در دنیا بود انقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد اسم یوسف را
میبرد غش میکرد و فریاد وا اسفا علی یوسف میزد تا پیر شد و سید الساجدین ع پدر خود را که
یوسف یعقوب با و توسل میجستند و خدا را باو میخواندند دید که با شمشیر و نیزه پاره پاره اش
کردند و مثل گوسفند او را ذبح کردند پرورده دوش و دامان پیغمبر بود او را برهنه و عریان
بر روی خاک و خون انداختند و از حضرت صادق ع پرسیدند که بچه مرتبه بود حزن یعقوب بجهة
یوسف فرمود بقدر هفتاد زن بچه مرده اگر حزن یعقوب بقدر هفتاد زن داغ دیده بود
آیا حزن او چقدر بود یوسف را بزندان بردند انقدر گریست که اهل زندان بتنگ آمدند
و گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما یکی از شب و روز را آرام بگیریم و حال آنکه زندان یوسف
زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود زیرا که بجهة محبت و عشقش او را بسوی خود میخواندند
و او قبول نمیکرد بزندانش انداختند که قبول کند و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید
الساجدین ع را بزندان انداختند و غل جامعه بگردن و دستش بود و از یکطرف زنان بیکس
و خواهران و عمها و اطفالها را در زندان بردند و برهنگی میدید و اویلا در زندان که
ایشان را از سرما و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه روهای شریفشان از آفتاب پوست انداخت
روایت شده که چون یوسف را از چاه بیرون آوردند و بمصر بردند در بین راه عبورش
بقبر مادر افتاد یوسف چون نظرش بقبر مادر افتاد عرق از جبین مبارکش جاری شد
و خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صبا و تش بیاد آمد که در دامن
مادر بود و حال بر شتر سوار و او را شهر بشهر میبرند اشک از دیده اش جاری شد و فریاد زد
که یا اماه ارفعی راسك فانظری فی حال ابنك ای مادر سر از قبر بیرون آور و از لحد برخیز و فرزند
خود را ببین و در حال فرزندت نظر کن در راه خدا ببلاهای دنیا آیا در زمانیکه سید

وفات ... شهادت

الساجدین ع در اول امر یکبار قتلگاه رسید و پدر را بر زمین افتاده دید او را چه حال
عارض شد آیا در زمانیکه بپادشاه شد او را در بر میگرفت و میبوسید و حال با تن علیل اسیر و
ذلیل گردید چه بر او بگذشت نعوذ بالله از فکر خود در فتن بود بلکه یاد میکرد که آن بدنی که بر دوش
پیغمبر جای داشت بی غسل و کفن و برهنه و عریان بر زمین افتاده و کسی اعتنا نشد بزنان بنحو ما
در آنحال حالتی عارض شد او را که نزدیک بود که جان از بدن شریفش جدا گردد و مردان را
صبر دیگر است خصوصا معصوم را با خواهران و دختران و زنان را چه حال بود و چه بر جان
میرسید دختر ناز پرورش سکینه که همیشه پدر او را در بغل میگرفت و وقتی که گریه میکرد اشکش
از چشمش پاک میکرد و میگفت گریه مکن که گریه تو دل مرا میسوزاند یاد در زمانیکه
پدرش را کشتند و بخون اغشته دید چه بر جان او رسید آیا در وقتیکه خواهرش او را دید که
بر زمین افتاده تو خود با پدر یا پسر رود چه بر جانش رسید و ما انس اخت السبط زینب اذ هوت
لتقبیله اکرم بها من کریمة فراموش نمیکنم خواهر آنحضرت زینب خاتون را در آنحالتی که خود را
بر روی جسد نورانی برادر انداخت بوی کرد او را بوسید و شممت اکف السبط من بعد لثمه نقبل
منه وجبنه بعد وجنة پس آن بدن شریف را میبوسید و هر جای او را میبوسید و نادت باعلی صوتها
بعدما و همت علیه فقالت و الجیب دمتها اخی یا هلالا غاب بعد طلوعه من نقده اضحی نهاری کلیلة
دیوبتها با بلند ندا میکرد که آه از رفتگانم و آه از بازماندگانم و از شدت مصیبت و الم شده است
بو دریسلفت ای برادر ای ماهی که طالع شدی و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز مرا مانند
شب سیاه کردی اخی لخی ای المصائب اشتکی فراقك ام هتکی و ذلی و غربتی ای برادر کدام مصیبت را
بتو شکایت کنم آیا فراق و دوری ترا یا هتک حرمت یا ذلت و غریبی خود را ام الثوب مسلوبا ام
الجسم عاریا ام النحر منحورا ببیض صقیلة آیا شکایت کنم تن برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل خود را در
وحزن و الم خود را از گلوی بریده تو ام الظهر مرضوضا ام الشیب قانیا ام الراس مرفوعا گیسو
الدجیة آیا شکایت کنم از الم که عارض میشود مرا از استخوانهای شکسته تو یا محاسن بخون خضاب
تو یا سر بریده تو که آنرا بر نیزه بلند کرده اند ام الرحل منهوبا ام المهر ناعیا ام الوجه مکبوبا
بحر الظهیرة آیا درد دل خود را بیان کنم یا از خیمه تاراج شدن یا سب خون الودت یا روی
پر از خونت که آنرا در آفتاب انداخته اند ام الضایعات لفاقدات حواسر کمثل الاماء تشهر
فی کل بلدة آیا شکایت کنم از حال یتیمان بی پناه حسرت کشان در بدر که ایشان را

نوحه سرائی زینب خواتون بر سر نعش برادر

مجلس ۱۱ وقایع بعد

کیزنان در بلاد میگردانند اخی یا اخی قل للأنام قد فقدوا السلب حریمی و ارحموا حال غریبة ای
برادر آخر سفارش نما باین جماعت لئام که مدارا کنند باین کودکان و رحم کنند بر غربت من لیت
لیت النحر کان منحری ویا لیت هذا السهم کان بمهجتی ای برادر کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند
و بجای سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند و کاش تیری که ببدن تو زدند بر جگر من زده بودند
اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا و اطیب ایاما تقضت بطیبة ای برادر چگونه زندگی و عیش بود
زمانیکه در خدمت تو بودیم و چه نیکو اوقاتی بود که در مدینه گذشت اخی بلغ المختار طه سلاما
وقل ام کلثوم بکرب و محنة ای برادر سلام مارا باحمد مختار برسان و بگو دختر تو ام کلثوم بکرب
و محنت مبتلا گردید اخی بلغ الکرار عنی تحیة وقل زینب اضحت تساق بذلة ای برادر سلام مرا
بپدرم حیدر کرار برسان و بگو دختر تو زینب با ذلت بهر طرف میدوانند اما وقایع بعد از وقوع
عظیم شهادت آن شمس فلک امامت و هادی شبستان ضلالت چنانچه سید بن طاوس و شیخ مفید
و دیگران نقل کرده اند اینستکه چون آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید و نفس
مطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده الی الرفیع الاعلی گویان بعالم قدس ارتحال
نمود و داغ مصیبتش بر دل و جان کائنات گذارده شد باد سرخ عظیمی و غبار سیاه عظیمی برخاست
بنحویکه عالم سیاه و ظلمانی و تاریک گردید که دیده کس چیزی را نمیدید بحیثیتی که آنقوم گمان کردند
که عذاب بر ایشان نازل شده و در روایتی دیگر زمین متزلزل شد و مشرق و مغرب عالم را ظلمت گرفت
و آفتاب منکسف شد و آسمان خون بارید و منادی در افق اعلی ندا کرد که قتل الامام بن الامام
قتل والله الحسین و مردم همه در حیرت افتادند لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صدا باالله اکبر
بلند کردند چه نیکو میگوید یکی از شعرا ویکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا
تکبیر میگویند که ترا کشته اند ای ابی عبدالله و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و
توحید خدا پرستی را برطرف کردند صاحب مناقب ابن شهرآشوب و ابو مخنف و صاحب منتخب بالفاظ متقاربه
روایت کرده اند که چون آنحضرت را شهید کردند اسب آنحضرت چون صاحب خود را کشته دید
شیهه میکشید و فریاد میزد و حمله میکرد ابو مخنف میگوید میگفت الظلیمة الظلیمة من امة
قتلت ابن بنت نبیها یعنی داد داد از امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را و رو بمعرکه
و مقتل روانه شد در میان کشتگان میگشت پسر سعد گفت این حیوان را بگیرید
بدورش جمع شدند آن حیوان دست بر زمین میزد و لگد میزد و بدندان و لگد و دست

شهادت و آتش زدن خیام

و با چهل نفر را بجهنم فرستاد و سوار بسیاری از اسب بزمین انداخت آخر نتوانستند
او را دستگیر نمایند پسر سعد فریاد زد که وای بر شما از او دور شوید و او را واگذارید ببینیم
چه میکند از او دور شدند چون آن اسب دید که کسی بطلبش نیست آمد در میان کشتگان
میگردید تا به بدن انور زاده خیر البشر رسید پس آنرا بو میکرد و میبوسید و پیشانی بر او
میمالید و هو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلی و با وجود این نعره میزد و مثل زن بچه مرده
اشک از دیده میریخت بنحویکه هر کس حاضر بود تعجب کرد دید پس بجانب خیمها روانه شد چون بیبیان
از صدای او پی گردیدند بود زینب خاتون صدای اسب برادر شنید بسکینه گفت صدای اسب
برادرم میاید شاید پدرت آمد اخرجی لیه و استقبلی از برای استقبال پدر بیرون رو سکینه
از خیمه بیرون آمد خاکی بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب را دید و پدر را ندید نظر بر سر
و روی آن کرد یال و کاکل او را خون آلوده دید پس مقنعه از سر کشید و جامه را درید و فریاد زد که
قتل والله الحسین بخدا قسم که پدرم را کشتند و مرا یتیم کردند پس نالهٔ واقتیلاه واغربتاه وا بعد
سفراه واطول کربتاه و واضیعتاه برآورد و طپانچه بر رو میزد زینب خاتون صدای او را شنید
نعرهٔ واحسیناه از دل برکشید زنان از خیمها بیرون ریختند همگی جامها را چاک زدند و طپانچه
بر رو زدند و نالهٔ وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه برآوردند و فریاد
واآخاه واغربتاه واقلة ناصراه برکشیدند و میگفتند الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی
الیوم ماتت فاطمة الزهراء امروز جدم از دنیا رفت امروز علی مرتضی را شهید کردند امروز فاطمه
زهراء از دنیا رفت پس چنان شور و فغان از آن بیکسان بلند شد که ملائکه آسمانها بتضرع
در آوردند بعضی ندبه شان قد قطعت کبد احمد و کل بنادیه لفرط الامانی چنان ناله و ندبه از آنها
بلند شد که جگر پیغمبر پاره شد و هر یک از سوز دل آنحضرت را ندا میکردند که یا رسول الله شدة
حالنا و من اللئام العز الکرام بجا فنی یا رسول الله نظر کن و شدت حال ما غریبان بین و اولاد
عزیز خود را در تنگنای محنت ببین و هذه بناتک رب عجل مما اتانا و هذه بنات الغوث من عظم
ما لقی یکی میگفت خدایا اجل ما را نزدیک و ما را قبض روح کن یکی میگفت الغوث الغوث آخر یا
رسی بسنه که ما را فریادرسی کند عمر سعد گفت خیمها را آتش زنند یکی با و گفت [illegible]
بحسین کردی آیا میخواهی حرم پیغمبر خدا را بسوزانی مگر میخواهی زمین ما را فرو برد پس آن شقی
امر کرد بنهب خیمها و تاراج اسباب ایشان آنگروه بی شرم مانند سیل رو آن خیمها گردیدند

مجلس ۱۱ وقایع بعد از شهادت

حکایت خروج سفاح اول خلفای بنی عباس

وامصیبتاه آنچه بود از ایشان بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان بردند و خلخال از
پای اطفال و گوشواره از گوش زنان میربودند و بسا گوشها را بواسطه گوشواره کشیدند و
گوش آنها را پاره میکردند فکم خرموا من اذن حوراء تجتلی وکم لطموا من خد عنیاء عاتق
چه بسیاری از گوشهای آن زنان حوروش ضیا منظر را که پاره کردند بجهة گوشواره و چه بسیار
طپانچه بروی آن دختران زدند اذا مضها ضرب السیاط برأسها ولم یک واق تتقی بالمرافق
آه آن اسیران را تازیانه بر سر و پشت میزدند و هرگاه روهای خود را بی ساتر میدیدند بدست خود
روی خود را از نامحرمان میپوشانیدند ویحک علی الاقطاب والنوح زادها وضربا لعبد بالسوط
فوق العوائق ایشان را بر قطبهای شتران نشانیدند و توشه ایشان ندبه و نوحه و تازیانه دشمنان
بود که بر سر و پشتهای ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت کرده باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهدا
که آنجا که داخل خیمه شدند من کودک و صغیره بودم و در پایم خلخال بود از طلا ملعونی
پیش آمد و خلخالها را از پایم بیرون میکرد و گریه مینمود گفتم ما یبکیک یا عدو الله ای دشمن خدا
چرا میگریی گفت لا ابکی وانا اسلب بنت رسول الله چرا نگریم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه
میکنم گفتم برهنه مکن گفت میترسم غیر من کسی آنرا ببرد پس آنرا برد و جمیع آنچه در خیمههای ما
بود بردند حتی چادر از پشت ما میگرفتند صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب موسوی روایت کرده
اند که آنچه در خیمهها بود بردند تا اینکه گوشواره در گوش ام کلثوم خواهر امام حسین ع
گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگرفتند و
ایشان مضایقه در دادن میکردند آنها دست بر عمید اشند تا از ایشان بجبر میگرفتند
شیخ فخر الدین در مقتل خود میکند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین ع که گفت من
بر در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهایش ازرق بود داخل خیمه شد و آنچه در خیمه بود
گرفت و جمیع آنچه نزد من بود گرفت نظر کرد دید که زین العابدین بر روی پوستی خوابیده
آنرا از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت و آمد بسوی من مقنعه مرا گرفت و دو
گوشواره که در گوش داشتم گرفت ولکن گریه میکرد گفتم با و که خدا ترا لعنت کند
هتکتنا وانت مع ذلک تبکی پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی و با وجود
این گریه میکنی گفت گریه میکنم بجهة آنچه بر شما روی داده زینب میگوید بخشم آمدم و گفتم
خدا دستها و پاهای ترا قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند ترا قبل از آنکه با آتش آخرت

شهادت مختار و تاراج خیام

بسوزی از دعای مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را قطع کرد
و با آتش سوزاند لا رحمه الله حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که دیدم زنان و دختران او را
و عیال او را که جامههای ایشان را میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین ع رسیدند او را دیدند که
بر فراش خوابیده و مرض شدید داشت و با شمر علیه اللعنه بود جماعتی از پیادگان گفتند
آیا این را نمیکشی گفتم سبحان الله اتقتل الصبیان آیا کودکان را میکشند این کودک بیمار است
و بخود مشغول او را آزار مکنید ایستادگی کردم تا ایشان را از او دفع کردم عمر سعد آمد نزد
خیمهها زنان چنان بشیون و صیحه زدند و گریه سر کردند که آن سنگدل با ایشان رحم کرد و گفت کسی
داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد و زنان با و التماس کردند که امر کن از آنچه
ما از اینها برده اند رد کنند که خود را بپوشانیم آن ملعون گفت هر کسی چیزی از ایشان برده رد نماید و لکن
بخدا قسم که احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل آن زنان کرد با خیمهها که کسی فرار نکند
حمید میگوید دیدم زنی را از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در لشکر پسر سعد بود چون دید
آن قوم بیحیا دست بیحیائی بدختران خیر النساء زده ایشان را برهنه میکنند شمشیری برداشته
بجانب خیمهها روانه شده گفت ای آل بکر بن وائل اتسلب بنات رسول الله آیا دختران
پیغمبر را برهنه میکنند و شما ایستاده اید پس فریاد زد که یا لثارات رسول الله کجا اند
طلب کنندگان خون رسول خدا پس شوهر ملعونش آمد او را بسوی منزل خود برد چه نیکو
میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی یا لذل الاسلام یا غیرة الله وما الله بالقصاص عجول
داد از ذلت اسلام کجا است غیرت خداوند ای غیرت خداوند هستی ولکن تعجیل در
افعال کردگار ریش نیست زیرا که میداند که از قبضه قدرت بیرون نمیروند یا بنات البتول
ما الله عما ینل منکن بالطفوف غفول ای دختران فاطمه غافل نیست خدا از آنچه
بشما کرده اند این گروه از خدا بیخبر ایماط الحجاب منکن بین الناس والله شاهد و وکیل
آیا حجاب را از شما میگیرند و شما را بی حجاب میگذارند در میان خلایق و حال آنکه شما
برگزیده خدائید و خدا شاهد و وکیل شما میباشد لیت شعری این البتول الا این علی بل این
الرسول ابو کن بالعراء وعلیکن من الذل والهوان کجا است مادر شما فاطمه زهراء و پدر
شما علی مرتضی و جد بزرگوار شما که برهنه شده اید در میان دشمنان و ذلت و خواری شما را فرو
گرفته از فاطمه صغری روایت شده است که من در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بسوی بدن

مجلس ۱۱ در وقایع بعد از

واصحاب او کر ایشانرا کشته بودند مانند گوسفند قربانی و بروی خاک بیابان انداخته بودند
وابدانها مخالف جسد مطهر ایشان می تاختند و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم بر ما زنان
چه روی خواهد داد ایقتلوننا ام یاسروننا آیا ما را بقتل میرسانند یا ما را اسیر میکنند
ناگاه مرد ریش سرخ ازرق روی بزنان میآمد و زنان از او میگریختند آه آه ملعون از زنها
رامیدوانید و بکعب نیزه بر پشت زنان میزد و ایشانرا برهنه میکرد و ایشان بیکدیگر
پناه میبردند و ناله واجداه و وا ابتاه و واقلة ناصراه و واحسناه و واحسیناه بر کشیده بودند
میگفتند اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آیا فریاد رسی نیست که ما را از دست
این ظلم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را از ما دفع نماید فاطمه میگوید روحم بپرواز
آمد و لرزه بر اعضایم افتاد ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرد گفتم چاره نیست مگر گریختن
و بهر طرف نظر کردم که عمه ام کلثوم را ببینم و باو پناه بروم ندیدم بسوی صحرا گریختم دیدم آن
ملعون بعقب من میاید ترسیدم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم کعب نیزه را میان
کتف من زد من برو در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره از گوشم ربوده
خون از رویم جاری شد و مقنعه از سر برداشت بنحوی که بر سر هم تابید و بسوی خیمها برگشت
من غش کردم و بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم عمه ام بر بالینم نشسته و گریه میکند
و میگوید برخیز برویم ببینیم بر دختران و برادر بیمارت چه گذشته گفتم ای عمه آیا کهنه
داری که سر را از نامحرمان بپوشم عمه ام گفت منهم مثل تو بی ستر میباشم نظر کردم باو فراسها
واسها مکشوفة ومتنها قد اسود من الضرب دیدم که سر فرزند فاطمه را که برهنه بود
و پشتش از زدن تازیانه سیاه شده بود فهل مبلغ بنیا النبی منا نبأ عنا آیا کاسر الروم منکشفا
آیا کسی هست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران ترا برهنه کردند مانند اسیران روم و فرنگ
منکشفه و سر برهنه میباشند آفاطم قومی من سنونک و انظری بناتک فی ذل السبا و
شتات آفاطمه برخیز و از پرده بیرون بیا و یتیمانت که در ذلت و اسیری گرفتار و متفرق
شده اند جمع آوری نما فاطمه میگوید بخیمه برگشتم و آنچه در خیمه بود تاراج کرده بودند و برادر
مظلوم علی بن الحسین ع را دیدم در گوشه برو در افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی
و مرض طاقت نشستن نداشت بر حال او میگریستیم و او بر ما میگریست ابن طاوس روایت
کرده که اهل بیت را از خیمها بیرون کردند و آتش بر خیام زدند واویلاه فخرجن حواسر

شهادت و تاراج خیام

مسلبات حافیات باکیات آن زنان چون این بیشرمیرا از آن اشقیا دیدند از خیمها بیرون
ریختند با سر و پای برهنه گریه کنان محتشم: اندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف
خصم در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون
بی ستون شدی کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
ابن طاوس میگوید که عمر سعد ملعون ندا کرد که کیست برود و بدن مطهر سید الشهداء را اسب بتازد
پس ده نفر از لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در میدان جرأت نهاده و اسامی ایشانرا
ذکر کرده و از ابو عمر زاهد روایت کرده که در نسب ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند
و از فاطمه دختر سید الشهداء نقل شده که بعد از برهنگی و اسیری خود مبتلا بودیم که دیدیم منادی
ندا کرد بیائید و بدن حسین ع را پامال سم ستوران کنید کنده باد زبانی که بی لکنت این را گوید
چون این را شنیدم نتوانستم بنشینم و بر جای خود قرار بگیرم من و عمه ام برخاستیم و لکن هر چه خواستم
که از میدان دور شوم که نبینم این عمل را نشد بپدرم اما عمه ام سراسیمه روانه قتلگاه شد
بگمانش اینکه میتواند از او رفع نماید تا اینکه خود را بجسد مطهر آنحضرت رساند بدانکه از کلام
ابن طاوس و غیره بر میاید که آن جماعت بی دین این عمل شنیع را مرتکب شدند و از کثیرے از اخبار
و زیارات نیز مستفاد میشود و علما و شعرا نیز در مراثی و قصاید ذکر کرده اند اما احادیث از آن
جمله روایت بحار سابق که از حضرت باقر ع روایت کرده است در کیفیت شهادت آنحضرت که میفرماید اسب دوانیدند
بنحوی که دل سنگ را آب میکند و در آخر حدیث فرمودند و لقد اوطؤه الخیول بحوافرها وتعلو
الطغاة ببوائقها الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون ابن زیاد ذکر کرد فضه
بزینب خاتون عرض کرد ای سیده من یکی از آزاد شدهای پیغمبر در دریا کشتی او بشکست و بجزیره
شیری نزدیک او آمد او ترسید پس گفت یا ابا الحارث من آزاد کرده پیغمبرم همینکه نام مبارک
آنحضرت را شنید همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد ای
سیده من در این نزدیکی شیری میباشد اذن بده بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند بدن
فرزند پیغمبر را پامال سم اسبان نمایند زینب او را اذن داد فضه میگوید رفتم نزد آن شیر
و گفتم ای شیر آیا میدانی که فردا بنی امیه میخواهند با جسد حسین ع چه کنند اعلم انهم
یریدون یواطئون الخیول ظهره بدانکه میخواهند اسب بر بدن شریفش بتازند
میگوید بخدا قسم دیدم که آن شیر برخواست و روانشد و من در عقبش روانشدم تا آمد

مجلس ۱۱ در تاراج خیام

تا بنزدیک جسد اطهر آنحضرت چون آن جسد مطهر را شناخت روی بر آن مالید و صورت بر خاک مالید و بضجیع و زاری میکرد و از سر شب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد جماعتی دین بجهة این اراده روانه شدند چون بنزدیک قتلگاه رسیدند دیدند شیر را دیدند ترسیدند برگشتند ابن سعد گفت این را بهمان دارید وَلِلّٰهِ دَرُّ الشّاعِرِ اَصَدُّ حَوىٰ وَيَحْمِي الْآلَ وَعَلَيْهِ يُحَطِّمُهُ فِي عَدْوِهَا الضُّمَّرُ الْجُرْدُ آیا در آن سینه که مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود از اثر سم می شکستند بپای اسبها وَجِسْمٌ لَهُ الْأَفْلَاكُ وَالْأَرْضُ كُوِّنَتْ يَظَلُّ تَلَا لَأُمَّا بِهَا ضُمَّةُ لَحْدٍ آیا بدنی که بجهة او و بواسطهٔ او آسمانها و زمینها مخلوق کردند سزاوار بود که در زمین اندازند و او را دفن ننمایند و رَأْسٌ ثَرىٰ فِي حِجْرِ فَاطِمَ اَعْصُرٌ تَنُوءُ بِهِ فِي الْبِيدِ خَطِيَّةٌ بُلْدٌ آیا این سری که روزگارها در کنار حضرت فاطمه قرار داشت او را بر نیزه میزنند و در بلدها میگردانند بدانکه بعد از نهب و غارت رخوت خیمها و غیر آن دختران پیغمبر و بقیه زنان و کودکان که بودند ایشان را اسیر و دستگیر کردند بخدا قسم که این حکایت جگرها را کباب مینماید زیرا که اسیر کردن دختران پیغمبر را باین ذلت گفتنی و شنیدنی نمیباشد یا لَيْتَ صُمَّ صُمَاخِي قَبْلَ اَنْ قَرَعَتْ اُذُنِي بِسَبْيِ النِّسَاءِ الْهَاشِمِيَّاتِ کاش کر شده بودم و نمی شنیدم که زنان هاشمیه از اولاد رسول هاشمی را اسیر گردانند مُكَشَّفَاتٍ عَلَى الْاَقْتَابِ عَارِيَةً مَصْفُودَةً بِجُسُومٍ عُبْهَرِيَّاتِ اه کاش نمی شنیدم که ایشان را برهنه بر شتران برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشان را بقید و زنجیر مقید کردند بدانکه بعضی از حکایات مستفاد میشود که ایشان را در محامل و کجاوها نشانیدند چنانچه در حکایت مسلم جصاص خواهد آمد و لکن از روایات و زیارات و قصاید شعراء علماء بر می آید که ایشان را بر اقتاب یعنی بالا نهای عاری نشانیدند یعنی و ما دوم فدای مظلومی شما باد ای اهل بیت بلکه بر می آید از اخبار و غیره که ایشان را بقید و زنجیر در آوردند چنانچه در زیارت حضرت صاحب الامر که از ناحیه مقدسه بیرون آمده است که میفرماید وَسُبِيَ اَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَصُفِّدُوا بِالْحَدِيدِ فَوْقَ اَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ اهل و عیال تو را اسیر کردند مثل بندگان و ایشان را باهن و زنجیر مقید کردند و بر پشتهای شتران نشانیدند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ اَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ اِلَى الْاَعْنَاقِ يُطَافُ

خیام و اسیری عیال

بِهِمْ فِي الْاَسْوَاقِ بریان کردی سوزانید ایشان را حرارت آفتاب و ایشان را در بیابانها میدوانیدند با دستهای غل شده و گردنها در آزارها میگردانیدند محتشم جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل کشتند عماری و محمل شتر سوار عجبا مِنَ السَّبْعِ الطِّرَاقِ كَيْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْاَرَضِينَ لَمْ تَتَصَدَّعْ اَسَفًا عَلَيْهِ وَالْكَوَاكِبُ كَيْفَ لَمْ تَنْفَضَّ وَالْاَفْلَاكُ لَمْ تَتَعَطَّلْ تعجب دارم که چرا آسمانها هفتگانه منشق نگردید و زمینها چرا شکافته نشد و چرا ستارها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت نه ایستاد قُتِلَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَتِلْكَ حَرِيمُهُ بِيَدِ الْاَعَادِي لَا كَفِيلَ وَلَا وَلِيَّ حسین پسر فاطمه را کشتند و اینک زنان و حرمش بدست دشمنان گرفتارند نه ایشان را کفیلی و نه دوستی هَلْ تَقْبَلُونَ بِاَنْ حُرَمَ نِسَائِكُمْ فِي الْاَسْرِ يَسْتَعْطِفُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ ای شیعیان آیا می پسندید که بهترین زنان شما را بلکه بهترین زنان عالم را اسیر کنند و ایشان بالتماس مدارا گویند ما را رحم کنید و اذیت مکنید کسی از ایشان قبول نکند قُومُوا اِذَا لَمْ تُدْرِكُوهُ تَدَارَكُوا ثَارَاتِ الْعَقَائِلِ مِنْ اَكُفِّ الْجَحْفَلِ اگر سید و مولای خود را ادراک نکردید که جان را فدا کنید و او را از دست کفار خلاص کنید برخیزید و این زنان مخدره را از دست این لشکر کفر اثر خلاص نمائید باری ایشان را اسیر کردند و روانه کوفه کردند بروایتی از جهة عناد ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایتی از طاوس آن اسیران ایشان را قسم دادند بحق الله الْاِمَامَ رُدُّنَا اِلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ بخدا ما را بسوی محل کشته شدن حسین بگذرانید چون آن اسیران را بنزدیک قتلگاه گذرانیدند و آن شهیدان را برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره و دست و پا بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروشی بر آوردند که ساکنان ملأ اعلی را بتضرع و زاری در آوردند و چنان شورشی در میان آن اسیران دل سوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان وا حسینا گویان خود را از شترها بر زمین رسانیدند و در بعضی روایات که همگی بدور جسد سرور شهیدان جمع شدند چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود پیغمبر خدا بر سینه اش می نشانید برهنه و عریان و پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند و خون شریف را بر روی و موی خود میمالیدند و ناله وا حسیناه وا مظلوماه وا قتیلاه بر آورده بودند و آه از زینب خاتون همینکه نظرش بر بدن نازنین برادرش افتاد و بوسه گاه مصطفی را از خنجر

مجلس ۱۱ وقایع بعد از

بیداد پاره دید و بدن شریفش را برهنه و عریان یافت نعره زد که هذا حسین ابن حسین هنستا یحنان نعره زد که بعد از هزار سال هنوز صدا او بگوش عالمیان میرسد دشت عالم از ان میلرزد محتشم بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد راوی میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب خواهر امیر المؤمنین را که با واز حزین و دل غمین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضا اینک حسین تست که بدن نشرا بخون رنگین کرده اند و اعضا شریفش را پاره پاره کرده اند و ما دختران تو ایم که ما را باسیری گرفته اند ای جد بشکایت میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا اینک حسین تست که برهنه کرده اند و باد صبا بر او میوزد و غبار بر او می فشاند و کشته اولاد زنا گردید هذا حسین مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة و الرداء این حسین تست که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و رداش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفته کجا یند اصحاب محمد مصطفی اینها ذریه محمد میباشند که ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی کنت ثلثم نحره اسمی بحرا من حدود ضبابها ای جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلو شرا میبوسید اخر بوسه گاه ترا از دم شمشیر بریدند من بعد حجر لها یا رسول الله فدا لمن طرحها فی ثری و مضا ئبها یا رسول الله این بدنیکه در اغوشت پرورش دادی اخر او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداختند پس ام کلثوم بابدیده پرخون و دل بریان و سینه سوزان رو بانجانب سرور شهدا کرد و گفت فدا تو شوم ای مظلومیکه لشگر ترا در روز دوشنبه غارت کردند فدا تو شوم ای مظلومیکه ترا واژگون کردند بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم ای شهیدیکه ترا با غم و اندوه کشتند فدا تو گردم ای مظلومیکه ترا با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی فدای تو شوم ای انکه نه سفر رفته هستی امید بازگشت تو داشته باشم و نه مجروحی هستی که زخمهای ترا مرهم پذیر باشد بفدای تو شوم ای شهیدیکه از دشت قطرات خون جاری میباشد بفدای تو شوم ای سبط پیغمبر خدا بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهرا راوی گوید فوالله بکت کل صدیق و عدو بخدا قسم که دوست و دشمن را بگریه در اورد و در بعضی از روایات وارد شده است که حتی آنکه اب از چشمهای اسبان مخالف جاری شد بود و سمهای انها

شهادت و تاراج خیام

از آب دیده ایشان تر شده بود صاحب منتخب شیخ فخر الدین روایت کرده که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها بر ان جسم شریف و بدن لطیف می وزد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و امدان بدن مطهر را در اغوش گرفت و بگریه و نا میگفت یا رسول الله فرزندت را ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها بجامه غبار او را کفن پوشانیده و بدنشرا بخون گردنش غسل داده شده و اینان اهل بیت او هستند که ایشان را اسیر کرده اند و بدلت هر طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر شریف او است که با سرها اولادش بر نیزه ها زده اند چون ان جماعت بدین مطلع شدند او را بجبر از ان بدن شریف جدا کردند از طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بی سر در خاک و خون اغشته دید دوان دوان امد و خود را بر روی ان بدن شریف انداخت و انقدر گریست که غش کرد میگوید در عالم غش شنید که پدر بزرگوارم فرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هرگاه اب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید و هرگاه غریبی یا شهیدی را به بینید بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی اخر من فرزند پیغمبر شمایم که مرا بی جرم و گناه کشتند بعد از کشتن بدن مرا پایمال سم اسبان کردید لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه استغاثه میکنم و شربت ابی از برای طفلم می طلبم و ایشان ترحم نمیکنند مرا و بمن ندادند و سقوهم سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب هدا ارکان الحجون و در عوض اب تیر بر حلقوم طفل من زدند ای داد از مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای برایشان گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت کنید ایشانرا هر چه میتوانید در همه اوقات چون بهوش امد بر صورت و سر میزد و موی خود را می کند پس جماعتی از اعراب بدین ندا ان طفل جمع امدند و او را از ان بدن شریف کشیدند و در حدیث معتبر روایت شده است که سید الساجدین فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادران و سایر اهل بیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه روانه کردند پس نظرم بر ایشان افتاد دیدم ایشانرا که بر زمین افتاده و کسی ایشانرا دفن نکرده پس دنیا بر من گران امد و غم و غلق و اضطرابم شدید تنگ در من بهم رسید که

نزدیک بود روح از بدنم بیرون رود چون عمه ام زینب بنحالرا در من مشاهده نمود گفت مالی
اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی وابی واخوتی تورا چه میشود که می بینم نزدیکست روح از بدن
بیرون رود ای یادگار جد وپدر وبرادرانم من گفتم ای عمه چگونه جزع وفزع نکنم وحال آنکه می
بینم آقای خودرا وبرادران وعموها وعمزادگان واقوام را که بر زمین افتاده وبدنهای ایشان بخون
رنگین گردیده وبرهنه وعریان نموده اند ایشانرا نه کسی کفن میکند ایشانرا ونه کسی دفن مینماید
این کشتگانرا ونه کسی نزد ایشان تردد وآمد شد مینماید کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر گویا
ایشانرا مسلمان نمیدانند واز کفار میدانند پس عمه ام گفت ای نور دیده جزع مکن
بخدا قسم که از این واقعه خبر داده است جد وپدر وعم تو بتحقیق که خدا میثاق وعهد گرفته است
گروهی از این امت که فراعنه امت ایشانرا نمی شناسند ومعروف میباشند در آسمانها که
ایشان مجتمع نمایند این اعضا متفرق شده را ودفن نمایند این جسد بخون آلوده را ودر این
صحرا علامتی بر قبر مقدس پدرت سید الشهداء برپا نمایند که اثر آن بگذشتن ایام مندرس نگردد
وائمه کفر واشیاع وضلالت کوشش در محو وبرطرف شدن آن نخواهند کرد ولکن اثر آن هر روز
ظاهرتر خواهد شد وشأن آن برتر وبلندتر خواهد گشت وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس دوازدهم در بیان کیفیت ورود کاروان آل مرسلین بکوفه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید
المرسلین واشرف السفراء المقربین وافضل اهل السموات والارضین محمد واله الطیبین
وارومتهم الانجبین واهل بیته المظلومین خصوصا علی نجله وفرخه وسبطه الامین المکین
الممنوع من الماء المعین المذبوح الاهل والبنین الشهید الطعین والاسیر المهین صاحب الرداء
الدفین والجسد المرضوض من الهجین والشلو الرهین والرأس المشهر فی البلاد بین الفئة
الباغیة الظالمین والشیب المخضب من ظلم الفرقة الطاغیة الفاسقین محروق الخباء مسلوب
الرداء مهتوک الحماء مقتول الظماء مذبوح القفاء مقطع الاعضاء بسیف اشقی الاولین والآخرین
المذبوح بامر اللعین بن اللعین الامام المکین واللیث العرین الذی هو للخلق امان وللحق امین
سیدنا ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین وبعد فقد قال الله سبحانه کم ترکوا من جنات و
عیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین
فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین پروردگار جلیل در مذمت کفار وهلاک

بیت بکوفه

ایشان بجهة عبرت دیگران میفرماید چه بسیار گذاردند بعد از خود از باغستانها وچشمهها
وزراعتها وخانههای بزرگ ومنازل رفیع که در آنها خوش میگذرانیدند وبعد از هلاک ایشان
بدیگران میراث دادیم وبر هلاک ایشان آسمان وزمین گریه نکرد یعنی کسی دلش برایشان نسوخت
واعتنائی نکردیم بایشان ونبودند ایشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت وذلت ورفعت
وجاه ومکرمت وخست وبلندی وپستی همه از خداست کسی که خدا اورا ذلیل کرد عزیز نمیگردد وکسی که
خدا اورا عزیز کرد ذلیل نمیگردد وشخصی را که خدا اورا بلند کرد پستتر کسی نمیتواند کرد وکسی که خدا
اورا پست کرد بلند نمیشود وهر کسرا که خدا اورا دوست داشت هر چیز اورا دوست میدارد وهر کسرا که
خدا اورا دشمن داشت همه اورا دشمن میدارند واین مطلب بسیار واضح است وعقل ونقل برآن شاهد است
وبدانکه اگرچه خداوند جلیل هر کرا میخواهد بلند میکند وهر کرا خواهد پست مینماید تعز
من تشاء وتذل من تشاء لکن نه مجبرا بلکه نسبت عزت ورفعت را در بندگی خود قرار داده ورا بندگی
را بخلق فرموده وایشانرا قدرت واختیار عطا داده هر کس سر بعتبه بندگیش گذارد عزیز وبلند
کرده وهر کس کمر خدمتش بر میان جان بست اورا خلعت خلت ودوستی پوشیده هر کرا که گزید
ویاد میداد جان سپاری گذارد خداوند اورا برگزید وتاج کرامت بر سرش گذارد وهر کس
روا ازاو تافته ومقام مهانت وخذلانش واگذاشت وهر بخت برگشته که از درش گریخت
ابر ویش بریخت وهر شقی که عصیانش ورزید در خذلان خود کوشید ومراتب احسان واسائه
ومخالفت بقدر خدمت عزیز کند وبقدر عصیان پست میکند بقدر الکد تکتسب المعالی
پس واضح است که بجهة زیادتی شقاوت آسمان وزمین وملائکه شخص را لعنت میکنند ودشمن او میشوند
وپیداست که بجهة زیادتی طاعت وسعادت هر مخلوقی دوست او میشوند واین بجهة همانست که
ذکر یافت که همینکه خدا دوست شد همه ذرات عالم دوست او میشوند وبالعکس چنانچه از پیغمبر خدا
روایت شده که فرمودند هرگاه خدا بنده را دوست داشت امر میفرماید ملکی را که بگوید انی احب
فلانا فاحبوه فلانرا دوست میدارم شما هم دوست دارید پس همه اهل آسمان اورا دوست
دارند پس محبت اورا در اهل زمین اندازند فما شهیة برّ ولا فاجر الا احبه پس همه اشامد اورا ایشان
ونیکو مگر آنکه اورا دوست میدارد بلکه زمین وآسمان اورا دوست میدارند واگر از دنیا برود
مواضع عبادات او از زمین محزون میشوند چراکه دیگر بودن آن عبادت نمیکند وابواب آسمان
برا او محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمیرود بلکه آسمان وزمین برا او میگریند چنانکه

مجلس ۱۲

وارد شده است که جناب پیغمبر بحضرت امیر فرمود یا علی چون مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل صباح براو خواهند گریست و چون عالمی بمیرد چهل ماه براو میگریند پس فرمود یا علی چون تو شهید شوی آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهند گریست ای اینست عزت خدائی نه اینچه می بینی که در دنیا جو دو ارباب غنی و ثروت میباشد از اینکه چهار نفر با ترس یا بطمع بدور ایشان جمع شده باشند و دردل همه کس ایشانرا دشمن دارند و آسمان و زمین ایشانرا دشمن دارند و بعد از دو روز و زنجیر کرده بجهنم در افتند و خلق از رفتن ایشان خوشحال شوند و دلی هم بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان نگرید و از نظرها برود و بروند و اگر کسی ایشانرا یاد کند بلعن یاد کند مَنْ اَعَزَّ بِغَیْرِ اللّٰه فَهُوَ ذَلیلٌ فِی الدّارَیْنِ بنگر انبیا و اولیا را که چه عزت یافتند اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْرٰهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ عزت اینست که اگر از دنیا برود آسمان و زمین از غمش بگریند از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که روزی گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان خدا و رسول حضرت این آیه را خواند فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَالْاَرْضُ وَما کانُوا مُنْظَرینَ یعنی این از آنهائی است که بعد از مردنش آسمان و زمین براو نخواهند گریست پس گذشت براو حسین پس فرمود لکن هٰذا لَیَبْکِیَنَّ عَلَیْهِ السَّماءُ وَالْاَرْضُ لکن این از دنیا برود هر آینه البته آسمان و زمین براو خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی ای انبیا و اولیا را خدا برگزید و عزت داد آدم و صفوت داد و مسجود ملائکه اش گردانید و نوح را اجابت دعوت داد و سلیمان را مملکت داد و داود را حکمت داد و ابرهیم خلعت خلت پوشانید موسی را کلیم خود گردانید و عیسی را معجزه و حکمت داد اسمعیل ذبیح خود خواند یحیی را مظلوم نامید آسمان و زمین را ماتم خانه اش کردانید بهر درجات بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ بدانکه اگرچه آدم را صفی و ابو الاصفیا و ابن الاصفیا کردانید چون نور او و جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم بود با ینجهة ملائکه او را سجده کردند و اما نوح را اگرچه او را اولو العزم و مستجاب الدعوة گردانید شاکر و صابر بود لکن آخر دلتنگ شد از جفای خود و نفرین کرد بر ایشان و همه را هلاک کرد و سید الشهداء با اینکه جفائی که براو شد با حد نشد صبر کرد و قوم را نفرین هلاک نکرد بلکه دعوة خود را ذخیره کرد بجهة عصیان امت سلیمانرا اگرچه مملکت داد و پادشاهی و لکن حسین پادشاهی خواهد کرد که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره در جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق فرمود کانّی وَاللّٰهِ بِالْمَلائکةِ

قَدْ زاحَمُوا الْمُؤْمِنینَ عَلیٰ قَبْرِ الْحُسَیْنِ بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که ازدحام کرده اند بر قبر حسین بنحوی که مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان او شده اند گفتم آیا ملئکه دیده میشوند و بنظر در میایند فرمود هیهات هیهات ظاهر میشوند بخدا قسم بجهه مؤمنین حتی آنکه مؤمنین مسح مینمایند روها ایشانرا بدست خود و نازل میکند خدا بزوار حسین در صبح و شام طعام بهشت را و حاجتی نمیخواهند از حوائج دنیا و آخرت را بر سر قبر حسین مگر آنکه عطا مینماید خدا او را مفضل گفت و اللّٰهِ هٰذِهِ الْکَرامَةُ بخدا قسم اینست کرامت پس فرمود ای مفضل آیا زیادتر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود گویا می بینم سریری از نور گذاشته و بر او قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر وَ کَاَنّی بِالْحُسَیْنِ جالِساً عَلیٰ ذٰلِکَ السَّریرِ وَحَوْلَهُ تِسْعُونَ اَلْفَ قُبَّةٍ خَضْراءَ و گویا می بینم حسین را که بران کرسی کرامت نشسته و در دور او نود هزار قبه سبز زده و گویا می بینم مؤمنان که او را زیارت میکنند و براو سلام میکنند خداوند جلیل با یشان میفرماید که بسیار اذیت کشیدید و ذلیل شدید امروز روز ینست که حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را خواهید آنکه شما بدهم پس همه اکل و شرب ایشان از بهشت میباشد تمام شد حدیث ابرهیم را خلیل خود گردانید زیرا که محبتش بخدا بسیار بسیار بود و دست از مال و جان و فرزند برداشت بجهة محبتش و در حدیث است که او را گوسفندان بسیار و بیحد بود روزی در صحرا در نزد گوسفندان بود جبرئیل از گوشه بصدای خوش گفت سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائکَةِ وَالرُّوحِ ابرهیم گفت کی بود که نام حبیب مرا برد یکبار دیگر نام او را ببر ربع گوسفندان را بتو دهم باز همانرا گفت تا چهار مرتبه همه گوسفندان را داد پس خداوند او را خلیل خود خواند و او را در آتش انداختند و جزع نکرد و فرزندش را گفتند در راه ما فدا کن سر بریدن پیچید و الحق هر یک از اینمقامات مقامی است عظیم و لکن سید الشهداء عوض یک فرزند دو فرزند و شش برادر و ده نفر از اقوام و اقارب را فدا کرد که در عالم مثل ایشان بهم نمیرسید ابراهیم اراده ذبح فرزند کرد و فرزند ذبح نکرد سید الشهداء فرزندان را فدا کرد بنحوی که او را پاره پاره کردند و ابرهیم را در آتش انداختند و لکن آتش براو گلستان شد سید الشهداء را در دریای آتش تیر و سنان و نیزه انداخت ریحانش نیزه دشمنان و غنچه اش تیر مغیلان بود و سایه بانش شمشیر دشمنان و فرشش ریگ بیابان و نسیمش خاک و غبار و نعل اسبان موسی را کلیم خود خواند و با او مناجات کرد سید الشهداء را نیز باین شرف ممتاز گردانید چنانچه صاحب بحار الانوار و غیره ذکر کرده اند که آنحضرت با انس بن مالک براهی میرفتند رسیدند بقبر خدیجه پس آنحضرت

مجلس ۱۲

ایستاده و باشد فرمود برو از من دور شو انش میگوید من خود را از او پنهان کردم چون ایستاد او در نماز طول کشید شنیدم او را که میگفت یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبید الیک ملجاه ای پروردگار تو آقا و مولای منی رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه او میباشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه ای صاحب صفات عالیه بر تست اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طوبی لمن کان خائفا وجلا یشکو الی ذی الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال آن بنده که خائف و ترسان بود باشد از خداوند خود و شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود در درد دل خود مرضی و علتی نباشد او را زیاده تر از محبت و بمولای خود اذا اشتکی بثه وغصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال آن بنده که شکایت کند از غصه خدا او را جواب دهد و لبیک در جواب گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمت با خلوت نماید از روی تضرع خدا او را اکرام نماید و بسوی خود نزدیک گرداند او را پس بعد از آنکه این را گفت شنیدم که در جواب او ندا آمد لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد سمعناه لبیک آمد من تو در حفظ و کنف من میباشی و هر چه را گفتی شنیدم صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد علمناه آواز تو را ملائکه مشتاق اند و بس است ترا آواز تو دانستیم مطالب تو را دعاک عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه دعای تو محجوب نمیشود از من بلکه از همه حجابها میگذرد کافیست ترا ستر را برداشتیم بجهت تو لو هبت الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب ولا تخف اننی انا الله از خضوع و خشوع و ... ابتهال بنحوی بود که اگر باد بوزید بر زمین خواهد افتاد سؤال کن از من بی تشویش و خوف و هراس که منم خداوند با عزت تو عیسی را صاحب معجزه و آیات گردانید مرده را زنده میکرد پیس را شفا میداد کور را روشن میکرد و حسین از برکت هدایتش خلق عالم را از کفر و ضلالت که بدتر از موتست احیا کرد و فردای قیامت که منصب شفاعتش میدهند خلق عالم را از هلاکت سرمدی بحیات ابدی و بنعیم جاوید میرسانند و اما احیا موتی و شفاء مریض و غیر ذلک از معجزات آن صاحب کرامات سامیه بدیع نمیباشد و امثال این امور بسیار رخ بنمیت ایشان که اگر اشاره کنند افلاک منقلب میشود اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب و مغرب را مشرق کنند هر امری از ایشان معجزه بود بلکه خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند و در خالی از حالات آیات چند از ایشان صادر شد که عقول و اوهام

بیت پیغمبر

حیران بودند همین بزرگوار وقتی که بشکم مادر آمد تا در حالی که در زمین مدفون گردید انقدر از غرایب او ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند در شکم مادر همینکه ظاهر شد جناب فاطمه میفرمایند خیر و برکت در خانه ما بهم رسید چون چهار ماهه شد مونس بود مرا در وحشت تنهائی من هر روز خود را سبک تر میبافتم و نعمت و رحمت را بر خود فزونتر میدیدم چون پنجماهه شد از نور او در تاریکیها محتاج بشمع و چراغ نبودم و هرگاه در خلوت می نشستم از اندرون خود صدای تسبیح و تقدیس و تهلیل می شنیدم در وقتیکه او را شهید کرده بودند و سر مقدسش بر سر نیزه کرده بر بالای نیزه تلاوت قرآن مینمود و میگفت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از قبر شریفش انقدر معجزات ظاهر شد که همه کس را حیران کرده همین بس که خاکش شفای دردها و ضررها و بلاها و امان خوفها گردیده و محل استجابت دعا گردیده و بویش بهتر از بوی عنبر و عبیر جنان است قصدان نکرد مگر آنکه کمر او شکسته شد و مریضی نرفت با صدق دل مگر آنکه مرضش رفع شد مدیونی نرفت مگر آنکه دینش ادا شد و اگر معجزات مذکوره را در کتب خواهی پس منتمع باش علی بن ابراهیم بسند خود روایت میکند از حبابه والبیه که گفت من همیشه میرفتم بزیارت حسین و بجد من او میرسید تا آنکه پیسی در میان چشمها بهم رسید و باین سبب مدتی ترک زیارت آنحضرت کردم آنحضرت خبر از احوال من گرفته بود حکایت پیسی مرا از برایش نقل کرده بودند نشستم در جا نماز خود که دیدم آنحضرت با بعضی از اصحاب تشریف وردند فرمودند ای حبابه چرا دیر نزد ما نیامدی عرض کردم این مرض مرا مانع گردید و مقنعه را از رویش برداشتم آب دهن مبارک را بر آن انداخت و فرمود شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کرد ای حبابه نظر کن که آیا اثری می بینی چون نظر کردم بغیر از آن موضع را ندیدم ابن شهر آشوب نقل میکند که یکی از اصحاب آنحضرت تب کرد و برز شد یک آنحضرت بعیادت رفتند از در آنجا که داخل شدند تب آن شخص بر طرف گردید و گفت راضی شدیم با آنچه خدا بشما عطا کرده که تب از شما میگریزد حضرت فرمود والله ما خلق الله شیئا الا وامره بالطاعة لنا بخدا قسم که خدا چیزی را خلق نکرده است مگر آنکه امر بطاعت ما فرموده و در الطاعه ... قطب راوندی روایت میکند از یحیی بن ام طویل که در نزد امام حسین بودیم که جوانی گریه کنان از در داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مال بود و مرا گفت که بعد از مردنش کاری نکنم تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمودند برخیزید تا برویم نزد این ضعیفه برخاستیم و رفتیم تا بدر حجره که

و بعضی از معجزات سید الشهداء

مجلس … وقایع بعد از …

انضعیفه مرده بود حضرت در پشت در ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شدند ناگاه آن زن برخاست و نشست و میگفت اشهد ان لا اله الا الله پس با حضرت نظر کرد و گفت ادخل یا مولای و مرنی بامرک ای مولای من داخل شو و آنچه مرا امر میکنی امر کن آنحضرت داخل شد و بر پشتی نشست و فرمود وصیت کن خدا رحمت کند ترا پس آن زن مال خود را بیان کرد و بجا آن نشان داد و گفت ثلث آنرا از برای تو قرار دادم که هر که خواهی از دوستانت بده و دو ثلث دیگر را بده بر دیگر اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر او از مخالفین میدانی آنرا بهر خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمنین نمیباشد پس آنحضرت التماس کرد که برای نماز گذارد و او را دفن نماید پس ناگاه برگشت بحال اول و مرد همچنانکه اول بود با سمائهم احیی الرمیم ابن مریم و ابوه فیهم المکها غیر مرة و یا ثم موسی لتسع منهم صدق رها فلولا هم لم تأت عشر بآیة و هم جعلوا داود فیها خلیفة عن الله بل عنهم بحکم النیابة و حکمهم جار علی الرسل کلهم کان جمیع الرسل من بعض امة فمن آدم و الرسل بعد آدم عن السر فی ارسالهم للخلیفة و ما عنهم استغنی رسول بما اتی بل الرسل فیهم ایدت حین ادت و اما اسمعیل را ذبیح خواندند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و یحیی را مظلوم نامیدند و حال آنکه یحیی را بجز آنکه او را کشتند و سرش را در مجلس آن ظالم ستمکار حاضر کردند زیاده نبود و اسمعیل را بجز آنکه دست و پا بستند و کارد بر حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود که بدنش را هزار و نهصد و پنجاه زخم زدند و سرش را از پشت گردنش بریدند و مانند گوسفند او را ذبح کردند و سرش را بر نیزه زدند و بدنش را عریان کردند و عیالش را بر شتر نشانیدند و در بلاد گردانیدند و چوب بر لب و دندان او زدند و عیالش را در مجلس نامحرمان حاضر کردند و در حیاتش یک شربت آب باو ندادند و هر چند ناله و العطشا کرد بر او رحم نکردند بعد از وفاتش آب بر مزارش بستند که آثار قبرش را برطرف کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لا خیر فی الدنیا و لا فی اهلها بعد الحسین و یومه المستفضع خیری در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد از کشتن حسین و آنچه یاد کردند در آن روز فضیع ثم بی الی لبس السواد تأهبا لمحرم و هلاله المستتبع برخیز و جامه سیاه ببر کن و سیاه پوش شو و مهیای عزا و ماتم شو بجهت محرم که هلالش میشوم نو شده ما انا اول لابس لمصابه اثواب حزن صبغها لم یقلع فالبیت بیت الله قد لبس السواد توقفا لمصابه

((المتوقع))

شهادت سید الشهداء

المتوقع تو اول کسی که در این مصیبت سیاه پوش میشود نیستی پیش از تو خانه کعبه سیاه پوش گردید فبکی لا جزعا فاضحت زمزم تمیاهها من فیضها لنا المدمع از جزع بر مصیبت او که اشک از دیده ریخت و از اشک او بود که زمزم جاری گردید و اگر دیدید معرفت بر بنی ابار از اشک دیده کعبه می بینی که در مصیبت از قبله عارفان و منتهی المطلب عالمیان ریخته فو حقه لو ادرع دمه ززنه ان مرت رزء غیره فی مسمع بحق آن شهید که اگر غیر از مصیبت او گوشم و از مصیبت و مصیبت او هم وفادار نیستم و بعهد و دستیش وفا نکرده ام ایضنونه فضا العلاء و تضمه من بعده رحب الفضاء المهیع آیا نشنیده میکند بر حسین بیا با تو او و زاد زمان میگیرد و امیر و محبوس میکند و من درو سعت او آرام میباشم بابی و امی زینب ابن العبد تدعو النبی بحرقة و توجع بلی وفادارم بعد از خواهر مظلومش زینب خاتون که در میان دشمنان با سوزش دل جدا بجد خود را میخواند و میگفت یا جد قد غدرت بنی امیة عدرة بنیک بعد مثلها لم یسمع ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر و مکر باولاد تو کردند چنان غدری که مثل آن شنیده نشد یا جدا بک ابن اکلة الکبود بنا بذایع قبله لم تبدع و اجدوا لاتبار پسر هند جگر خواره ظلمی بما کرد که پیش از آن کسی مثل آن ظلم نکرده بود منعوه مهرا قد اعد لامه و صدوه من شربه لم یمنع ای جد بزرگوار آب فراتی را که خدا مهر مادرش قرار داده بود آنرا بر روی او بستند و دشمنان از آن منع نکردند لله کم هلکت و غلت منه اسیاف و غلة صدیه لم ینقع آه آه چه بسیار از شمشیرهای کوفیان که از خون او سیراب شدند و سوزش قلب او را بشربت آبی برطرف نکردند ما للقیامة لم تقم و لنارها لم تضطرم و لاخذهم لم تسرع چرا عالم خراب نشد و چرا قیامت قیام نکرد و چرا آتش غضب الهی شعله ور نگردید و انتقام نگرفت صبرا سلیلة احمد صبرا علی ما نابن من خطب فرزء مفضع ای دختر پیغمبر صبر کن بر این مصائب و بلیات که بر شما وارد گردید بلی بزرگوار صبر کرد بر مصائب روزگار و جان و مال خود را در راه خدا فدا کرد و خداوند جلیل نیز او را عزیز کرد و مرتبه اش را بلند گردانید چنانچه مدفن او را محل آمد شد ملائکه گردانید و بقعه او را بهترین بقاع گردانید و زیارت او را افضل طاعات و گریه بر مصیبت او را اشرف عبادات گردانید چنانچه در حدیث است که فرمودند موضع قبر حسین علیه السلام معراج ملائکه است که فوجی ملائکه بالا میروند و فوجی دیگر بزمین میایند و ارواح مقدسه انبیاء او را زیارت میکنند چنانچه وارد شده است از حسین بن ابی حمزه که گفت

((در الخس))

مجلس ۱۲ وقایع

در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم بجهت زیارت حسین ع چون بقاضریه رسیدم صبر کردم که مردم بخواب روند غسل کردم و رفتم بزیارت آنحضرت مشرف شوم آمدم تا بدر حایر ناگاه مرد خوش روئی دیدم خوشبو جامها سفید پوشیده از حایر مقدس بیرون آمد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار نهر فرات و خود را مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که زیارت کنم او را دیدم باز همان مرد بیرون آمد و گفت برگرد که نمی توانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب باز غسل کردم و رفتم که بزیارت مشرف شوم باز همان مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی زیارت کنی گفتم باعث چیست که نمیگذاری بزیارت فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بروم و من از کوفه آمده ام و این شب شب جمعه است و میترسم که صبح شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند و مرا بکشند گفت برگرد نمیشود حالا وقت زیارت تو نیست گفتم آخر چرا گفت موسی بن عمران از خداوند رخصت زیارت آنحضرت خواسته او را رخصت داده اند و با هفتاد هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده اند و تا صبح در اینجا میباشند چون صبح شود بیا زیارت کن برگشتم بکنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و آمدم کسی را ندیدم زیارت کردم و نماز صبح را کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده است که قبر الحسین ع عشرون ذراعا فی عشرین ذراع روضة من ریاض الجنة بیست ذراع در بیست ذراع از قبر حسین ع زمین اسنا از روضهای بهشت و در آن معراج ملائکه است نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر اینکه از خدا مسئلت مینمایند زیارت او را پس فوجی فرود میآیند و فوجی بالا میروند عزیز من تامل کن در این رتبه و مقام که مرتبه ایست که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش کرد گویا او را بهترین اعمال کرد تا اینکه بقدر بال مگس اثر از آمرزش معاصی گردانید عالم را عزا خانه اش و ملائکه و جنیان را عزادارش نمودند و دیگران روایت کرده اند که بعد از شهادت آنحضرت گچ پزان کوفه که بصحرا میرفتند از برای گچ آوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را می شنیدند که بر آنحضرت نوحه میکردند و میگفتند مسح النبی جبینه وله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود یعنی این کشته بجور اشقیا پیغمبر خدا جبین مبارک او را مسح مینمود بجهت این روی مبارکش نورانی بود و پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جدا و بهترین جدهاست شیخ مفید

بعد از شهادت

طوسی روایت کرده اند از محفوظ بن منذر که گفت شیخی از بنی تمیم که در ربذه ساکن بود گفت شنیدم پدرم میگفت در بین روز عاشورا در ربذه نشسته بودم و با من مردی بود از قبیله خود که ناگاه شنیدم یکی میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا یعنی بخدا قسم که نیامدم بسوی شما مگر آنکه حسین بن علی ع را دیدم که در کربلا در حالتی که او را کشته بودند و سینه اش را شکافته بودند و دو طرف رویش بخاک مالیده بودند وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا و در اطراف بدن او جوانان چند دیدم که خون از رگهای گردنهایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند که همه ظلمتها از نور ایشان برطرف میشد وقد حثثت قلوصی کی اصادفهم من قبل ان تلاقی الخرد الحورا فعاقنی قدر والله بالغه وکان امر قضاه الله مقدورا که بتعجیل راندم شتر خود را و تعجیل کردم بلکه دریابم ایشان را پیش از آنکه حوریان بهشت ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع شد مرا تقدیر الهی و این امر از امور محتومه بود که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده بود کان الحسین سراجا یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زورا حسین ع چراغی بود روشنی دهنده که عالم را بنور خود روشن نموده بود و خدا میداند که دروغ نیست آنچه را که میگویم صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاورا لرسول الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا رحمت خدا بر آن بدن شریف و جسم لطیف باد که قبر حسین ع اجزاء او در بر گرفته و آن در واقع در غرفهای عالیه بهشت مجاور پیغمبر خدا و وصی او و جعفر طیار میباشند اما چون این اشعار را شنیدم گفتم خدا ترا رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ قبیله از قبایل جنم که بحج رفته بودیم خواستیم حسین را یاری کنیم و جان خود را در راه او مواسات نمائیم چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردم که بخدمتش برسیم در وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و بدنش را بر زمین انداخته بودند ابن قولویه روایت کرده است از داود بن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جدّ من که چون حسین ع را شهید کردند جنیان بر او گریستند و از ابیات از ایشان شنیده شد یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة الذی ورد الفرات فما صدر یعنی ای چشم جود و بخشش کن باب چو گریه کن که خبر شهادت حسین ع محقق شد پس گریه کن بر فرزند فاطمه که بر سر آب فرات رفت و سیراب برنگشت الجن تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعسا لذلک من خبر جماعت جنیان میگویند از روی اندوه چه خبر رسید که حسین ع و اصحاب او را کشته اند قبح باد این خبر که بدخبری میباشد فلابکینک حرقة

عِندَ العِشاءِ وَبِالسَّحَرِ فَلَاَبكِيَنَّكَ ماجَرىٰ عِرقٌ وَماحَمَلَ الشَّجَرُ پس هراینه البته بر تو خواهم
گریست از روی سوزش قلب در هر شام وسحر ومستدام خواهد بود گریستن ما بر تو مادامی که
رگی جاری شود ومادامیکه درختی بار بردارد ونیز در کتب معتبره روایت شده است از حکیم بن
داود که او روایت کرده از ایوب بن سلیمان واو از علی بن حزور که گفت شنیدم از زنی که میگفت
مرثیه ای نوحه جنیان را شنیدم وابن اشعار را از ایشان که در وقت نوحه میگفتند یا عَینُ جودی
بِالدُّموعِ فَاِنَّما یَبکی الحَزینُ بِحُرقَةٍ و توجع ای چشم جود وبخشش کن با شکهای خود زیرا که شخص
محزون اشک میریزد از روی سوزش دل ودرد دل یا عَینُ اَلهاکِ الرُّقادُ بِطیبِهِ مِن ذِکرِ آلِ مُحَمَّدٍ
وَتَوَجُّعٍ ای چشم خواب از سر تو بربود وترا واداشت از خواب واستراحت یاد کردن ظلم آل محمد
ودرد وامدن دلم در مصیبت ایشان بانَت ثَلاثاً بِالصَّعیدِ جُسُومُهُم بَینَ الوُحُوشِ وَکُلُّهُم فی مَصرَعٍ
ای چشم ایشان سه روز بر زمین ماند در میان وحشیان وجانوران وکسی ایشان را در خاک
نسپرد وهمگی در محل کشته شدن خود افتاده بودند ووارد شده که شبی از شبها در بصره شنیدند
اهل بصره هاتفی را که این اشعار جگر سوز را میخواند که اِنَّ الرِّماحَ الوارِداتِ صُدُورُها نَحوَ
الحُسَینِ تُقاتِلُ التَّنزیلا بدرستیکه این نیزهائیکه وارد شدند بر سینه حسین با کتاب خدا
مقاتله میکنند وَیُهَلِّلُونَ بِاَن قُتِلتَ وَاِنَّما قَتَلُوا بِکَ التَّکبیرَ وَالتَّهلیلا تکبیر وتهلیل می
گویند باینکه تو کشته شده وحال آنکه بکشتن تو تکبیر وتهلیل را کشتند وحق پرستی وخدا
پرستی را بر طرف کردند فَکَاَنَّما قَتَلُوا اَباکَ مُحَمَّداً صَلَّی عَلَیهِ اللهُ اَو جِبریلا گویا بکشتن تو
جدت محمد را کشتند که صلوات بر او میفرستند خدا وجبرئیل وبالجمله نوحه جنیان وندبه
ایشان در این مصیبت غریب بیشتر از آن است که در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار بسیار
ومراثی بیشمار بلکه در هر عصری وهر زمانی اشعاری که از ایشان ضبط شده است بسیار است و
استیفای کل ممکن نیست در مختصرات اکتفا شد خانه در نزدیکی قبر شریف آنحضرت هست از سمت
باب الصدر مشهور است به بیت النوح وشهرت دارد که سر مقدس آنحضرت را که از بدن شریف جدا
کردند در آن مکان گذارده بودند وحجره وسرداب مخصوصی میباشد که آنچه مذکور میشود آن
موضع است که آن سر مطهر را در آنجا گذارده بودند شخص ثقه که خانه اش در همسایگی آنجا
است نقل میکرد که مکرر در آنخانه صدای ندبه ونوحه جنیان را میشنوند که بر آنحضرت میگریند
ونقل میکرد از زنی که ساکن در آنخانه بوده که گفت مکرر در شبها در آن سرداب صدای نوحه

محنت بکوفه

جنیان را میشنوم بلی اهل عالم هر کسی وهر چیزی در این مصیبت یکجهتی کردند ولی بنحوی
اظهار غم واندوه نمودند مگر ما با اینکه دعوی ما از همه بزرگتر میباشد از جمله اشعار جنیان
نقل شده که نِساءُ الجِنِّ یَبکینَ مِنَ الحُزنِ شَجِیّاتٍ وَیَندُبنَ حُسَیناً عَظُمَت تِلکَ الرَّزِیّاتِ
زنان جن از روی حزن واندوه میگریند بر حسین وندبه ونوحه میکنند بر او وچه بزرگ
میباشد این مصیبت که مصائب بسیار مشتمل است وَیَلبِسنَ ثِیابَ السُّودِ بَعدَ القَصَبِیّاتِ وَ
یَلطِمنَ وُجُوهاً کَالدَّنانیرِ النَّقِیّاتِ زنان جن در این مصیبت همه سیاه پوش گردیدند بعد از
آنکه لباسهای زیبا می پوشیدند وطپانچه بر روی زدند وروهای زیبای خود را بطپانچه قرمز
نمودند اما حکایت ورود اسیران محنت وبلا وقافله رنج وعنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه
چنانچه علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند اینست که بعد از آنکه دریمانه رسول خدا را
شهید کردند وجگر گوشگان پیغمبر را اسیر کردند خواستند که اسیران اهل بیت را روانه کوفه
نمایند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدس شهدا را از بدنهای مطهر جدا کنند وبا سر مطهر
سید الشهداء وا ویلا بر نیزها نصب کردند شورش در ملک وملکوت افتاد وذرات
کائنات در اضطراب وانقلاب افتاد بِنَفسی رُؤُسٌ سامِیاتٌ عَلَی القَنا کَمِثلِ بُدُورٍ وَافَقَتها
سُعُودُها مُخَضَّبَةٌ بِالدَّمِ مِنها جِباهُها فَیا طالَ لِلّٰهِ تَعالیٰ طالَ سُجُودُها روح وجان عالمیان
بفدای آن سرهای منور مطهر که بر نیزهای بلند زده بودند مانند ماه تابان پیشانی
های ایشان رنگین شده بود بخون آه از آن پیشانیهای بخون رنگین که همیشه بعبادت
ملک معبود در سجود بود چون نظر اهل بیت بر آن سرهای مطهره افتاد غریو از
ایشان بلند شد وشیونی برپا شد که قلم را قوه تحریر وزبان را طاقت تقریر نیست
آن اسیران را از هر طرف از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر
شتران کردند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب بزبان زینب خاتون در این
مقام یا حادِیَ الاَظعانِ رِفقاً بِالاُولیٰ کانُوا مِنَ العَلیاءِ بُدُوراً سَمائِها ای
ساربان آسایق اسیران که بعداوت وخشم با ایشان درشتی میکنی وشترها را امید
مدارا کن با این اسیران که هر یک بدر فلک نعت وجلال ومهر سپهر فضل وکمال میباشند
اَوَما عَلِمتَ بِمَن تَحُطُّ رِکابَها یا وَیلَنا یا اَولیٰ الوَریٰ بِشِفائِها فِی الرَّکبِ اَولادُ الرَّسُولِ وَ
فاطِمِ الزَّهراءِ البَتُولِ الطّاهِرَةِ بَناتُها آیا ظالم آیا نمیدانی که این اسیرانی که ایشان را

مجلس ۱۲

دفن سرهای شهدا

بعد بردن سرهای شهدا بقبایل

ببر بوشتران بی نشانی وشتر را بهنگ میدهانی که میباشند و از اولاد کی هستند
ایشان از اولاد رسول و نور دیدگان فاطمه بتول سیدهٔ نساء عالمیان میباشند
فیه لفواطم للخدود لواطم تکلی تنادی الغوث من ضرائها آخر در این قافله اند
دختران فاطمه اند که از مصیبت طپانچه بر روی میزنند و از بیکسی از دشمنان خود فریاد میجویند
فی الرکب زین العابدین ذو مقلة عبری تجری بما بها دیف علیل ذو علیل زادهٔ غل الیدین
کابنه لعنانها اظالم در این قافله زین العابدین دجور وبیمار است که تاب سواری ندارد که با
دل سوزان وچشم گریانش او را در غل وزنجیر کرده اند و توشه سفر او غل وزنجیر است که بر
دست وپایش گذارده اند محمد بن ابیطالب موسوی روایت کرده است که سرهای مقدسه سید
الشهدا واهلبیت واصحاب او هفتاد وهشت سر بود عمر بن سعد ملعون آن سرها را بر قبایل مختلفه
تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزهٔ خود را بگیرند از یزید پس کندیه سیزده
سر داشتند ورئیس ایشان قیس بن اشعث بود وقبیلهٔ هوازن دوازده سر داشتند بنابر روایت
ابن شهر آشوب بیست سر داشتند ورئیس آنها شمر ولد الزنا بود وقبیلهٔ بنی تمیم هفده سر وبر روایت
ابن شهر آشوب نوزده سر داشتند وبنی اسد شانزده سر بر روایت ابن شهر آشوب نه سر
وقبیلهٔ مذحج هفت سر وسایر لشکر سیزده سر وابن شهر آشوب بنابر عسکر را نیز
ذکر کرده ومذحج را ذکر نکرده ومیگوید جمیع حرم را اسیر کرده وبکوفه بردند مگر
شهربانو را که او خود را در فرات انداخت وخود را هلاک کرد لکن اظهر اینست که شهربانو
در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرد چنانچه در بعضی اخبار معتبره میباشد محمد بن ابی
طالب گوید که سر مقدس سید الشهداء را در روز عاشورا با خولی بن یزید وحمید بن مسلم
فرستاد وسرهای دیگر را بعد با شمر ولد الزنا فرستاد ودر بقیهٔ آن روز ودیگر تا ظهر
ماند کشتگان خود را جمع کرده وسر آنها را با بدان خبیثه وصل کرد وایشان را دفن کرد
وبدن مطهر حسین وسایر شهدا را برهنه وعریان وبی غسل وکفن بر زمین گذاشت
اما ایشان را خارجه میگفتند ومی گفتند نباید آنها را دفن کرد اما چون خبر بیزید پلید رسید
بسیار خوشحال شد وفرحناک وفتح نامه هر جا بنوشت صاحب مناقب ابن نما نقل کرده
که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد شد در قصر بیزید را بسته دید
رفت بسوی منزل خود واورا دو زن بود یکی حضرمیه ویکی اسدیه پس آن سر مقدس را در تنور

(پنهان)

بسوی کوفه

بردن خولی اصبحی ملعون سر مقدس مطهر حضرت سید الشهداء را بمنزل خود

پنهان کرد ورفت نزد زوجهٔ حضرمیه که اورا نوار میگفتند آن زن با وگفت چه خبر داری گفت
جئتک بالذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی آن زن گفت ویلک مردم
زر وطلا ونقره میاورند وتو رفتی سر فرزند پیغمبر را آورده بخدا قسم سر من با سر تو در بالش
جمع نخواهد شد هرگز پس برخاست واز خانه بیرون آمد پس آن زن اسدیه را خواست وبا او خوابید
آن زن حضرمیه میگوید نظر کردم بآن موضع که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن
ساطع بود بآسمان تتق میکشید مانند عمود ومرغان سفید چند دیدم که براطراف آن مکان
میرسند بنزد آن سر وبعضی از علماء ذکر کرده اند اگر چه در کتب معتبره مذکور نیست که
آن زن میگوید ناگاه دیدم پنج زن از آسمان بزیر آمد یکی از ایشان پیش آمد آن سر را
برداشت وبوسید وبرسینهٔ خود نهاد ومیگریست ومیگفت ای شهید مادر وای
غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند وآن سر مطهر
را گذاردند ورفتند آن زن برخاست آن سر مطهر را برداشت برسینه چسبانید وآنقدر
برسر وسینه خود زد که مدهوش گردید چون بهوش آمد رفت بر سر بالین شوهر
ملعونش وگفت ای حرامزاده بیحیا این سر کیست که بخانه آورده این سر فرزند پیغمبر است که
آن را در تنور گذاشته وخود با ستراحت خوابیده برخیز وببین که از زمین تا آسمان خروش
وفغانست وملائکه فوج فوج بزیارت آن سر مبارک فرود میایند خدا تو را وتابعان ترا لعنت
کند این را گفت واز خانه بیرون آمد واما ابن زیاد چون خبر آمدن لشکر واسیران وسرهای
شهدا را شنید امر کرد که هیچکس با سلاح بیرون نیاید وده هزار نفر را امر کرد که سر راهها
ومحلات را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهلبیت را ببینند شورش کنند وفتنه
برپا شود ابن طاوس ودیگران بالفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند که چون اسیران
محنت وبلا وقافلهٔ درد وغم بنزدیکی کوفه رسیدند بی شرمان کوفه بجهة نظاره جمع شدند چون
آن اسیران محنت زده را با آنحالت غریب دیدند گاه بگریه در آمدند وبا زنان حرم بود علی
الحسین بجهة مرض ضعیف وناتوان شده بود وبا ایشان بود زید وعمرو از اولاد امام حسن
وهمچنین حسن بن حسن المثنی با ایشان بود واو در روز عاشورا بجهة یاری عم بزرگوار
جنگ رفته ورخم نیزه وشمشیر بسیار بر بدنش زده بودند لکن چون کشته نشده بود او را
اسیر کردند چون اهل کوفه از سیمای آن اسیران آثار بزرگی وجلال مشاهده کردند

(منتجب)

مجلس ۱۲ در دفن اهل بیت

متعجب شد تد زنی از زنان کوفه که بر بام خانه‌اش بود پرسید که مِنْ اَیِّ الْاُسَارٰی اَنْتُنَّ
آیا شما اسیران کدام دیار و محنت زدگان کدام قبیله میباشید ایشان در جواب گفتند
نَحْنُ اُسَارٰی آلِ مُحَمَّدٍ وَبَنَاتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ما اسیران آل محمدیم ما دختران فاطمه زهرا ئیم
آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه و ازار چند بجهت آنان بسر آنها جمع کرد
بایشان داد که خود را بپوشانند ایشان آنها را گرفته خود را پوشانیدند اهل کوفه بجهت دیدن
آن اسیران همه بگریه در آمدند و برایشان نوحه میکردند و میگریستند شیخ مفید روایت
کرده است از حذلم بن شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در
وقت برگشتن علی بن الحسین با زنان و اهلبیت از کربلا و عساکر کفر ایشان را
فرو گرفته بودند و مردم بجهت نظارهٔ ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان
بر آن اسیران افتاد دیدند که ایشان بر جهاز های شتران سوار بودند زنان اهل کوفه
بگریه در آمدند و نوحه و ندبه سر کردند پس علی بن الحسین را دیدم که او را بعلل و زنجیر
در آورده بودند و فی عُنُقِهِ الْجَامِعَةُ وَيَدُهُ مَغْلُولَةٌ اِلٰى عُنُقِهِ زنجیر بر گردن شریفش کرده
بودند و دستهای مبارکش را بگردنش غل کرده بدنش ضعیف و مجروح بود چون زنان را
دید که برایشان میگویند فرمود این زنان بر ما گریه میکنند پس که ما را کشته و باین
روز مبتلا کرده میگوید دیدم زینب دختر امیر المؤمنین را که اشاره کرد بسوی مردم
که ساکت شوید از هیبت آن مظلومه نفسها در سینه‌ها فرو رفت و صداها ساکت شد
شروع کرد بخطبه خواندن هرگز زنی را فصیح‌تر از او ندیدم و کَانَتْ تَتَكَلَّمُ كَاَنَّهَا تَفْرُغُ
عَنْ لِسَانِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تکلم نمود بنحویکه گویا از زبان امیر المؤمنین تکلم میکند پس
گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى جَدِّيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَمَّا بَعْدُ ای اهل کوفه ای اهل مکر و غدر
و حیله آیا شما میگریید هنوز آب دیده ما از جور شما نایستاده مثل شما مثل آن زنی است که
رشتهٔ خود را محکم می‌تابید و باز میگشود شما بیان رشتهٔ خود را گسیختید بکفر خود برگشتید
نیست در میان شما مگر دعوی باطل و سخنهای باطل و تملق کنیزان و عیب‌جوئی دشمنان
نیستید شما مگر مانند گیاهی که در مزبله روئید یا نقره که در قبر اثر گرفته نزد توشهٔ از برای آخرت
خود فرستاده اید و خود را مخلد در جهنم گردانیده اید اَتَبْكُوْنَ وَتَنْتَحِبُوْنَ اِيْ وَاللّٰهِ فَابْكُوْا
كَثِيْرًا وَاضْحَكُوْا قَلِيْلًا آیا گریه و ناله میکنید بخدا قسم باید بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار

خطبهٔ زینب خاتون در بازار کوفه

خطبهٔ ام کلثوم بکوفه

ابد را بر خود گذاردید و این عار را هرگز از خود نمیتوانید شست وَاَنّٰى تَرْحَضُوْنَ قَتْلَ سَلِيْلِ
خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ آیا بچه نحو تلافی میتوانید کرد و از خود میتوانید دور کرد
لوث کشتن جگر گوشهٔ خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را و ملاذ برگزیدگان و پناه
درماندگان شما و روشن کنندهٔ حجت شما را و کسیکه سخن و آداب خود را از او فرا میگرفتید بدکاری
کردید دور باد رحمت خدا از شما و آه بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید کدام رسول اللہ فریتم
وَاَيَّ كَرِيْمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَاَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَاَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ آیا میدانید که چه جگر گوشه
پیغمبر را پاره پاره کردید و چه پرده‌گیان از مخدرات او را بی‌ستر کردید و چه خونها از فرزندان
برگزیدهٔ او ریختید و چه حرمتها از او ضایع کردید بامر قبیحی چند امر تکب شدید که زمین و آسمان
فرا گرفت آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید و آنچه در آخرت ظاهر گردد از آثار این اعمال
عظیم‌تر خواهد بود پس سبک شمارید از اینکه شما را مهلت داده است خدا زیرا که او تعجیل نمینماید
در عقاب عاصیان و نمیترسد از اینکه هنگام انتقام او بگذرد و پروردگار شما کمین گاه
ظالمانست و بروایت قطب راوندی پس آنجگر سوخته محنت زده این اشعار را خواند مَاذَا
تَقُوْلُوْنَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَاَنْتُمْ اٰخِرُ الْاُمَمِ بِاَهْلِ بَيْتِيْ وَاَوْلَادِيْ وَمُكْرَمِيْ مِنْهُمْ
اُسَارٰى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوْا بِدَمٍ آیا چه خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتی که سؤال
کند از شما که چه کردید شما که آخر امتها بودید با اهل بیت و اولاد برگزیدهٔ من بعضی
اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِيْ اِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ اَنْ تَخْلُفُوْنِيْ
بِسُوْءٍ فِيْ ذَوِيْ رَحِمِيْ این جزای من نبود که بعوض حقوق من با قربا و اولاد من این
نوع ظلم کنید اِنِّيْ لَاَخْشٰى عَلَيْكُمْ اَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِيْ اَوْدٰى عَلٰى اِرَمٍ میترسم
که بر شما نازل شود عذابیکه بر قوم عاد و ثمود نازل گردید پس روی خود را از ایشان گردانید
راوی گفت بخدا قسم که مردم را از گفتگوی جگر گوشهٔ فاطمه زهرا حیرتی روی داد که بر حال
خود میگریستند و دستها خود را بدندان میگزیدند مرد پیری را دیدم که بر پهلوی
من ایستاده بود چندان گریستن آغاز کرد که ریشش از آب دیده‌اش تر شد و میگفت بِاَبِيْ
اَنْتُمْ وَاُمِّيْ پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان
و زنان شما و اولاد شما بهترین زنان و اولادند و هرگز خوار نمیشوید شما و مغلوب نمیگردید پس در
شما را که زشما سلب نتوان کرد پس جناب سید الساجدین فرمود ای عمه بس است بحمد الله عاقله

(و کامل)

بیان از خطبهٔ فاطمهٔ صغری

وکامل و دانائی و از مصیبت جزع کردن سودی نبخشد چنانچه از موسی بن جعفر روایت شده فاطمهٔ صغری
دختر سید الشهداء خطبهٔ خواند که از کلمات شریفه‌اش و مضامین لطیفه‌اش معلوم میشود که از ینبوع
علم و معرفت بیرون آمده و از سرچشمهٔ فصاحت و بلاغت صادر شده و معلوم میشود که زنان و دختران و کودکان
ایشان غصون شجرهٔ امامت و هدایت بوده‌اند و فروع اصول عصمت و طهارت بوده‌اند زیرا که زنان پرده
نشین در ملاء عام با آن اندوه و حسرت که ایشان داشتند که هرگاه بدون منابر و مرتجلا خطبهٔ که بزرگان
علما بعد از تأمل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد و بعد از تدبر و تفکر معنی فقرات آن نتوانند درست فهمید
معلوم میشود که ایشان در چه مرتبه بوده‌اند ای دختران علی مرتضی و جگرگوشگان فاطمهٔ
زهرا و نوردیدگان خدا بودند بالرجال المخدرات محمد تسبی و نهتک ما لهن ود دونلی و تضرب بالسیاط
حرائر و نسب ابائهن جد ودکجا بند مردان بر دارند این مصیبت ناله کنند که پرده نشینان محمد
مصطفی را اسیر کردند و پردهٔ حرمت ایشان را دریدند و خوار و ذلیل کردند و تازیانه بر کتف ایشان زدند
و پدران ایشان را سب کردند تلک الطواهر کالبدور زواهر تحت الحجاب شعاعها موتود اصبحن من
بعد الحجاب سوافرا فی السفر یعلوا نورهن کخود دختران طاهره مانند ماهی بودند که در زیر ابر حجاب و طهارت
و عصمت مستور بودند آخر ایشان را بعد از حجاب پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند و در بلاد تشهرن
فی الامصار ما بین الوری و یسوقها رجس هناک لعنید ایشان را در میان خلق در بلاد کردانیدند و امر
و از آن خلق دیوار بر ایشان موکل کردند که ایشان را بهر طرف بکشند باری فاطمهٔ صغری خطبه خواند که در دو
را بزلزله در آورد و دل مرد و زن را بسوزانید تا آنکه بانک بی تابی بلند و گفتند ای دختر پاکیزه کان بس است که دلهای
ما را سوختی و سینه ما را بریان کردی و آتش در دلهای ما زدی و سید ابن طاوس روایت کرده است که ام کلثوم

ذکر بیان از خطبهٔ جناب ام کلثوم

دختر امیر المؤمنین خطبهٔ خواند در آنروز و از زیر پرده در حالیکه صدای خود را بگریه بلند کرده بود و گفت یا اهل
الکوفه سوئة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نسائه و نکبتموه
بد احوال شما قبیح باد رویهای شما ای اهل کوفه بچه سبب خواندید برادر مرا و یاری نکردید او را و کشتید
برادر مرا و غارت کردید اموال او را و زنان و پرده کیان او را اسیر کردید و او را بر تند راندا خنید بریده
باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت خدا وای بر شما آیا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم مرتکب شده
و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها ریختید و چه زنان مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران
معظمه را برهنه کردید و چگونه اموال را از ایشان غارت کردید قتلتم خیر رجالات بعد النبی کشتید بهترین
خلق را بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما برطرف شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایزند
و اولیای شیطان و لشکر او خایب و خاسر و زیانکارند بعد از آن اشعار محنت آثار را خواندند دلها
را کباب کرد قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد برادر بزرگوار مرا کشتید از روی ظلم و او صبر

خطبهٔ جناب امام زین العابدین در کوفه

کرد بر مظلومیت پس وای بر شما زود باشد که جزا داده شوید باتشی که حرارت آن بالتمامی اندازد
سفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القران ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا
یقینا مخلدد ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول خدا ریختن آنرا حرام کردند پس بشارت باد شما را باتش که
بتحقیق و یقین مخلد در جهنم خواهید بود و انی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد بدمع غزیر مستهل
مکفکف علی منی دائبا لیس یجمد بدرستیکه من تا زنده‌ام بر برادرم که بهترین خلق است بعد از پیغمبر گریه خواهم
گریست بگریستن شدید مثل بارش تند و اشک من همیشه جاری خواهد بود و هرگز دیده‌ام خشک
نخواهد شد از گفتگوی فرزند فاطمه مردم بجوش در آمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند و
زنان موها را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند و رویها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد واویلاه
واثبوراه و واحسرتاه بر کشیدند و مردها ریشها خود را کندند و صداها بگریه بر کشیدند شورشی در خلق
افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید الساجدین زین العابدین بقیة السلف و ملاذ الخلف ذروة
الحسب و النسب للزمان امام الخلق و خلیفة الحق علی بن الحسین با بدن رنجور نحیف ضعیف با دستها غل و
زنجیر در آورده شده با جگر سوزناک و دیده نمناک اشاره باین قوم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند
پس برخواست حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود ایها الناس من عرفنی
فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب ای گروه خلق هر که مرا شناسد شناخته
و هر کس نشناسد پس بداند منم علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر دخل
و لا تراث منم فرزند آنکه او را در کنار فرات سر بریدند بدون آنکه کار قبیحی کرده باشد که او را مکافات
دهند یا مال کسی خورده باشد که از او مطالبه نمایند انا ابن من انتهک حرمته و سلب نعمته و انتهب ماله
و سبی عیاله منم فرزند آنکه حرمت او را ضایع کردند و مال او را بغارت بردند و عیال او را اسیر کردند منم فرزند
آنکه او را در راه خدا شهید کردند و او صبر در زید و همین فخر مرا کافیست ایها الناس شما را قسم میدهم که آیا
میدانید که شما نوشتید مکاتیب به پدرم و با او عهد و میثاق بستید و خدعه کردید و او را یاری نکردید
و با او مقاتله کردید پس لعنت بر شما باد با آنچه از برای خود بآخرت فرستاده اید آیا بچه چشم نظر میکنید به
پیغمبر خدا در فردای قیامت در وقتیکه بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید پس شما
از امت من نیستید راوی میگوید از هر طرف صداهای مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک
شدید و خبر ندارید پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا محافظت کند در
حق خدا و رسول و اهلبیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تأسی بحضرت رسول لازم است پس همگی گفتند
یا ابن رسول الله ما همه سخن تو را میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت توئیم در جنگیم با هر کس که با تو در
جنگ است و صلحیم با هر که با تو در صلح است از یزید و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشویم

حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران مکاران دیگر ما گول شما را نمیخوریم آیا میخواهید که با من هم چنان کنید
که با پدرانم کردید بخدا قسم هنوز جراحت ما بر نخشکیده پدرم با اهل بیتش دیروز کشته شدند و هنوز فراموش نکرده‌ام
مصیبت رسول خدا را و مصیبت پدرم و برادرانم را و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی او هنوز در
گلوی منست و غصه آن در سینه مفترش است شما نه یار ما باشید و نه بر ما شعری چند خواند که دل عالمیان را کباب
کرد و از مسلم جصّاص روایت شده است که گفت پسر زیاد مرا طلبید و از برای مرمت دار الاماره خود در
کوفه در وقتی مشغول به بنائی بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد زیاد از اطراف و نواحی کوفه استماع کردم
بخادمی که با من بود رو کرده از او استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی بر یزید خروج کرده بود
لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند و او را کشته‌اند سر او را حال داخل شهر میکنند من گفتم آن خروج کننده که بود
گفت حسین بن علی بن ابیطالب ع من از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت پس سیلی بر روی
خود چنان زدم که نزدیک بود دیده‌هایم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت قصر
برآمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه و مردم را دیدم ایستاده منتظر اسیران و سرهای شهیدانند ناگاه قریب
بچهل کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بود زنان و اولاد فاطمه زهرا و دیدم که پیکان رسول مختار
وَاِذا بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلی بَعیرٍ بِغَیْرِ وِطاءٍ وَاَوْداجُهُ تَشْخَبُ دَماً ناگاه دیدم علی بن الحسین را که سوار بر شتر برهنه
بود و اعضای شریفش مجروح و خون از رگهای بدن نازنینش میریخت و باینحال اشعار از دل شریفش میریخت
و میفرمود یا اُمَّةَ السَّوْءِ لا سَقْیاً لِرَبْعِکُمْ یا اُمَّةً لَمْ تُراعِ جَدَّنا فینا ای بدترین امتها خدا خیر ندهد شما را و رحمت
نکند شما را اگر رعایت جد ما نکردید در باب ما لَوْ اَنَّنا وَرَسُولُ اللّٰهِ یَجْمَعُنا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ما کُنْتُمْ تَقُولُونا و در
روز قیامت که نزد پیغمبر جمع شویم آیا جواب پیغمبر خدا را چه خواهید گفت تُسَیِّرُونا عَلَی الْاَقْتابِ عارِیَةً
کَاَنَّنا لَمْ نُشَیِّدْ فیکُمْ دیناً ما را اسیر بر شتران برهنه میکنید و در شهرها میگردانید گویا هرگز بکار
دین شما نیامده‌ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوزان شعلها در دیوار بنزلزل در آورد پس بیشتر زنان
کوفه نان و جوز و خرما باطفال اهل بیت میدادند ام کلثوم صیحه برایشان زد که یا اَهْلَ الْکُوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ
عَلَیْنا حَرامٌ صدقه بر ما حرام است پس از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میریخت مردم چون
این حال منکر را در آن اسیران محنت و بلا مشاهده کردند زار زار میگریستند ام کلثوم چون اینحال را مشاهده
نمود سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما
بر ما گریه میکنند خدا حکم کننده میان ما و شما است در روز قیامت میگوید مسلم در حالیکه آن مظلومه
بزرگوار سخن میگفت که ناگاه شورشی و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر کردم دیدم رایات
کفر بلند کردیده و اعلام ضلال برپا شد هجده سر نورانی بر نیزه نصب کرده میآیند پیش از همه سرها
سر نورانی نازپرورد فاطمه حسین بود وَهُوَ کَاَنَّهُ قَمَرٌ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّٰهِ دیدم آن سر مانند ماه تابان

حکایت مسلم جصّاص و ورود اهل بیت بکوفه

میدرخشید و شبیه‌ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی و سمه از
خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود و باد بر آن محاسن شریف میخورد و بیمین و یسار حرکت میکرد ناگاه
زینب خونین دل نظرش بآن سر مطهر افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم خون از زیر مقنعه اش
جاری شد پس با آن سوز دلی که داشت اشاره بآن سر مطهر کرده میگفت یا هِلالاً لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالاً غالَهُ خَسْفُهُ
فَاَبْدا غُرُوباً یعنی ای ماه فلک خلافت که طالع شد و بعد بکمال رسید و عالم را بنور خود روشن نمود و از
گردش روزگار وجود آثار و غروب کرد و رخ از نظر عالمیان پوشید ما تَوَهَّمْتُ یا شَقیقَ فُؤادی کانَ هٰذا
مُقَدَّراً مَکْتُوباً ای پاره دل من هرگز خیال اینمعنی را نمیکردم و هرگز این توهم را نمیکردم که مقدر شده
است که ترا بکشند و سر تو را بر نیزه زنند و مرا بر شتر سوار نمایند یا اَخی فاطِمُ الصُّغْری کَلِّمْها فَقَدْ کادَ
قَلْبُها اَنْ یَذُوبا ای جان برادر با دختر ستمدیده‌ات فاطمه تکلمی بکن و سخنی بگو که نزدیک است دلش در
فراق تو آب شود یا اَخی قَلْبُکَ الشَّفیقُ عَلَیْنا ما لَهُ قَدْ قَسی وَصارَ صَلیباً ای برادر دل مهربان تو را چه شده است
که بر ما ترحم نمیکند و بر حال ما نمیسوزد یا اَخی لَوْ تَری عَلِیّاً لَدَی الْاَسْرِ مَعَ الْیُتْمِ لا یُطیقُ وُجُوباً
کاش میدیدی فرزند علیلت علی را که با اسیری و یتیمی مبتلا گردیده و از ضعف و بیطاقتی بر پای خود ثابت
نمیتواند شد کُلَّما اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ ناداکَ بِذُلٍّ وَفَیْضِ دَمْعٍ سَکُوباً هر زمانیکه او را اذیت میکنند ترا دادار
ناله میزنند با چشم گریان ترا میخواند یا اَخی ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْهُ وَسَکِّنْ فُؤادَهُ الْمَرْعُوبا ای برادر مهربان بزرگوار
ای نور چشم احمد مختار این نور دیده خود را در پیش خود بطلب و یکبار او را در بر گیر و دل او را بدست بیاور
ابن طاوس و شیخ فخر الدین روایت کرده‌اند که چون اسیران اهلبیت رسالت و پرده نشینان سرادق عصمت
و طهارت و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس و بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای حیدر
کرار با محور فلک دانش و مرهم ملک دین و بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت
زین العباد و سید السجاد و حجة العباد و شفیع المعاد علی بن الحسین ع با سرهای مقدس منوره مطهره شهیدان
کربلا و غریبان کوی وفا وارد کوفه گردیدند خبیث بن الخبیث و لعین ابن اللعین عبید اللّٰه بن زیاد در دار الکفر
خود نشسته مردم را اذن عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات در روز بعد از ورود
اهلبیت چنین کرد باری بعد از اجتماع خلق امر باحضار آن جگر گوشگان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر
بهترین خلق را در مجلس نحس خود حاضر کرد اهل بیت را مانند بندگان بمجلس عام در آوردند ای پیغمبر خدا
کجا بودی تا سر فرزند شیر دل تو پسر زیاد بر بیند و اهل بیتش را باینحال مشاهده نماید ای فاطمه زهرا کجا بودی که در
نزد او در مجلس پسر زیاد به بیند مَنْ مُخْبِرُ الزَّهْراءِ اَنَّ بَناتِها یُشْهَرْنَ بَیْنَ طُغاتِها وَبُغاتِها کو کسیکه خبر دار کند
فاطمه زهرا را که دختر انش را شهره طاغیان و ظالمان کردند و در سوای در میان خلق نمودند یا فاطِمَ الزَّهْراءَ
قُومی وَانْدُبی اَسْراکِ فی اَسْرِ الذُّلِّ عِداتِها ای فاطمه برخیز ندبه و نوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند و دام

ذلّت دشمنان افتادند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بران لعین سلام نکرده و بکسی التفات
ننمود زنان و دختران سیّد الشهداء در عقب او بودند زینب خاتون رفت و در گوشه نشست کنیزان دور
او را گرفتند وَهِيَ مُتَنَكِّرَةٌ وَعَلَيْهَا أَرْذَلُ ثِيَابِهَا یعنی پست‌ترین جامه‌ها پوشیده بود و شیخ طریحی میگوید که
هِيَ تَحُفُّ بَيْنَ النِّسَاءِ وَتَسْتُرُ وَجْهَهَا بِكُمِّهَا لِأَنَّ قِنَاعَهَا أُخِذَ مِنْهَا خود را در میان زنان پنهان میکرد
و روی شریف خود را باستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را ازو برده بودند آن ملعون پرسید که کیست
این زن گفتند زینب دختر امیر المؤمنین است و بروایت دیگر دو مرتبه پرسید جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان
گفت هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ پس رو باو کرد و گفت بحق جدت پیغمبر خدا که با من تکلم کن گفت چه میخواهی از
من و حال آنکه مرا رسوا کردی در میان خلق و هتک حرمت من کردی آن ملعون بعضی از کفریات و مزخرفات از
زبان لعینش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده او را جواب داد و فرمود زود باشد که خدا جمع
نماید میان تو و جماعتی را که بیگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فَاسْتَعِدَّ جَوَابًا وَأَنَّى لَكَ
به مستعد و آماده جواب باش و کجا خواهی داشت جواب این فعل ناصواب ابن زیاد از کلام دختر خیر
الانام در غضب شد و گویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت زنست و بر گفته
زنان مؤاخذه سزاوار نیست آن ولد الزنا گفت خدا ما را ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمرّدان اهل بیت
تو سینه ما را از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعِي وَاجْتَثَثْتَ أَصْلِي
فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاءَكَ فَقَدِ اشْتَفَيْتَ بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را برانداختی اگر شفای تو باین
حاصل شد پس بشفا یافتی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت اگر دیده تو روشن شد بکشتن حسین دیده
جدش بسیار روشن میشد بدیدن او و او را میبوسید و لبهای او را میمکید و او را بر دوش خود
سوار میکرد ابن طاوس میگوید پس متوجه سیّد الساجدین شد و گفت کیست این گفتند علی بن الحسین
است گفت آیا علی بن الحسین را خدا نکشت حضرت فرمود كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ
برادری داشتم که مسمّی بعلی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود
اَللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ابن زیاد گفت آیا ترا جرأت در جواب من میباشد پس امر بکشتن او
کرد و بروایت دیگر چون آن ولد الزنا مزخرفات بسیار بزینب خاتون گفت حضرت فرمود بان که تا یکی
پرده حرمت عمّه ام را میدری در میان کسانی که او را میشناسند و کسانی که او را نمیشناسند خدا دستها
و پاهایش را قطع کند آن ولد الزنا آتش غضب و مشتعل شد و امر بقتل امام کرد شیخ مفید و ابن نما روایت
کرده اند که چون آن محنت زدگان بیکس و اسیران بی مونس این سخن را شنیدند مضطرب شدند زینب خاتون
بر خواسته با آنحضرت چسبیده و گفت وَاللهِ لَا أُفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ ای پسر زیاد
بس است ترا آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا نمیشوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او

بکش آنحضرت فرمود ای عمّه ساکت باش تا جواب او بگویم پس فرمود ای پسر زیاد آیا مرا بقتل میترسانی
که کشته شدن از برای ما در راه خدا عادت ماست و شهادت از برای ما کرامتست آن ولد الزنا ساعتی برایشان
نظر کرده گفت عَجَبًا لِلرَّحِمِ بخدا قسم چنان میبینم که دوست میدارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر
کرد که دست ازو بردارند شیخ مفید روایت کرده است که چون سر مقدس سیّد الشهداء را بمجلس پسر زیاد
آوردند و در برابر او گذاردند فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ آن ولد الزنا نگاه کرد بان سر مقدّس او بیلاد
تبسّم مینمود و چوبی بر دست داشت و بر دندانهای شریف میزد و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آنجناب را از
روی هم بر میداشت و نظر بر دندانهای مبارک او میکرد و میگفت إِنَّ الْحُسَيْنَ حَسَنُ الْمَضْحَكِ جانهای عالمیان بفدای
لب و دندان تو باد ای ابیعبد الله او میگفت ای ابیعبد الله زود پیر شده و بروایت ابن نما ابن جوزی از انس بن مالک
روایت کرده اند که آن ملعون بر لب و دندان سرور شهیدان چوب میزد و میگفت إِنَّهُ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ حسین خوش
لب و دندان بوده پس گفتم بخدا قسم چه بسیار قبیح و بد عملی است که مرتکب شده لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ يُقَبِّلُ
مَوْضِعَ قَضِيبِكَ من خود دیدم که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت دیگر
زید بن ارقم در کنار آن ولد الزنا بود و آن مرد پیری بود از اصحاب رسالتمآب و چون این بی‌حیائیها از آن ولد
الزنا دید گفت اِرْفَعْ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ چوب از این لب و دندان مطهّر بردار قسم بخدا آنکه سوای
ندارد که آنقدر پیغمبر خدا این لبها را بوسیده که احصا نمیتوان کرد پس صدا بگریه و ناله بلند کرد ابن
زیاد گفت خدا ترا بگریاند آیا گریه میکنی که خدا بما فتح داده اگر پیر و خرف نبودی گردنت را میزدم و بروایت
دیگر زید گفت که حدیثی از برای تو بگویم از این سخت‌تر دیدم روزی رسول خدا را که حسن را بر زانوی
راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا
وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ خدایا من ایشان را با مانت بتو میسپارم و بشایستگان از مؤمنین ای پسر زیاد نیکو
محافظت نمودی امانت پیغمبر را پس زید از پیش آن ملعون برخواست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت عبدی
مالک آقا و سیّد شد ای معاشر عرب بعد از امروز شماها ذلیل شدید و مملوک گردیدید که پسر
شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر گردانید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان شما را
ببندگی بگیرد راضی شدید بذلّت دور باد از رحمت خدا کسی که باین راضی شد و باین حال از مجلس آن
لعین بیرون رفت و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتیکه سیّد الساجدین را نزد آن لعین آوردند و سر
مقدّس پدر را پهلو دار برابر آن لعین دید در آنوقت آن ملعون چاشت میخورد و بدعای آنحضرت در وقتیکه
سر آن لعین را بجهة آنحضرت آوردند نیز آنحضرت چاشت میخوردند بعد از انقضای آن مجلس آن لعین امر کرد
تا اهل بیت را بخانه در کنار مسجد اعظم بردند بنا بروایت ابی نعیم امر کرد تا سیّد الساجدین را بغل و زنجیر در
آوردند و با زنان بردند بحبس بادی میگوید که من با ایشان بود که بکوچه نگذشتم مگر آنکه او را مملو مانند از

زن و مرد که مشاهده حال آن اسیران و دیدن احوال بیکسان طپانچه بر رو میزدند تا اینکه رسانیدند بدر زندان تُحْبَسُونَ فِی سِجْنٍ وَضُیِّقَ عَلَیْهِمْ پس ایشانرا بزندانی محبوس کردند و بر ایشان تنگ گرفتند و بروایت سید ابن طاوس زینب خواتون گفت لَا یَدْخُلُ عَلَیْنَا عَرَبِیَّةٌ اِلَّا اُمُّ وَلَدٍ اَوْ مَمْلُوکَةٌ فَاِنَّهُنَّ سُبِینَ کَمَا سُبِینَا یعنی از قبیله عرب نزد ما نیامد و کسی نزد ما آمد و شد نمیکرد مگر کنیزان که ایشان نیز مثل ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید ابن طاوس و طبرسی با اختلاف لفظ روایت کرده اند که روز دیگر لعین بن لعین امر کرد که سر مطهر منور ریحانه رسول را بر سر نیزه کنند و در کوچهای کوفه و در قبایل کوفه بگردانند وا ویلاه بامران ولد الزنا سر مطهر را بر نیزه کردند در کوچهای کوفه میگردانیدند ابن جوزی میگوید اَوَّلُ رَأْسٍ رُفِعَ عَلٰی رَأْسِ خَشَبَةٍ رَأْسُ الْحُسَیْنِ اول سریکه بر سر چوب کردند سر مقدس حسین ع بود که بر سر چوب زدند و در دور کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت الزمان روایت کرده از سلمه ابن کهیل که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوت قرآن مینمود چون گوش دادم میگفت فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت کرده است که چون آن سر مبارک را بنزدیک غرفه من آوردند شنیدم این آیه را میخواند اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا چون این آیه را شنیدم موهای بدنم راست شد گفتم یا ابن رسول الله سر ترا بر نیزه زدن عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بنالیم بطریق مثل این اشعار را و بعضی ذکر کرده اند که هاتفی در بالای سر ندا داد باین اشعار رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ لِلنَّاظِرِینَ عَلٰی قَنَاةٍ یُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ لَا ضَارِعٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَوَجِّعٌ سر فرزند پیغمبر و وصی او را بر نیزه میزنند بجهة اینکه مردم بر او نظر کنند و جماعتی که میگویند مسلمانیم می بینند و میشنوند نه کسی براو جزع میکند و نه کسی دلش از این بلیه بدرد میاید کَحَلَتْ بِمَنْظَرِکَ الْعُیُونُ عِمَایَةً وَاَصَمَّ رُزْؤُکَ کُلَّ اُذُنٍ تَسْمَعُ کور شود دیده که ترا به بیند و نگرید و کر شود گوشی که مصیبت ترا بشنود و دلش بر تو نسوزد اَیْقَظْتَ اَجْفَانًا وَکُنْتَ لَهَا کَرًی وَاَنَمْتَ عَیْنًا لَمْ تَکُنْ بِکَ تَهْجَعُ دیدهای دوستانرا که از برکت وجود تو در امن و امان بودند بخواب راحت بود و از مصیبت خود بزحمت انداختی و خواب را از ایشان بردی و دیدهای دشمنان خدا را که از ترس تو بخواب نمیرفتند بعد از کشته شدن تو بخواب راحت رفتند و در امن و امان شدند مَا رَوْضَةٌ اِلَّا تَمَنَّتْ اَنَّهَا لَکَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِکَ مَضْجَعُ و در حدیث دیگر روایت شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس آنحضرت را در بازار کوفه بر نیزه کردند سوره کهف را خواند تا باین آیه رسید اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ اٰمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًی و از دیگری نقل شده که سر مقدس مطهر او را در کوفه بر درختی آویختند من نزدیک وی ایستاده بودم نظر میکردم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا دادم این آیه را میخواند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و در بعضی از کتب معتبره از ذکا

نیکی کردن سر مقدس بر نیزه

ابن وکید روایت شده است که گفت من از کسانی که سر مقدس را برداشته بودند بودم شنیدم که سوره کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم در دین خود و رفتم از یک جهت و میشنوم صدای ابا عبد الله را و نغمه او را و از یک جهت تفکر میکنم که سر بریده چگونه تکلم مینماید که بیکمرتبه دیدم بمن گفت یا بن وکید اَمَا عَلِمْتَ اِنَّا مَعَاشِرَ الْاَئِمَّةِ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزَقُ ای ابن وکید آیا نمیدانی که ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه در نزد ما زنده فانی نمیشویم چون این را شنید تعجبش زیاد تر شد در دل گفت نباید که از شنیدن این سر مطهر درد این جا عینیه گمراه بوده باشد که با او این استخفاف روا دارند پس در دل گفت این سر را میدزدم از ایشان ناگاه شنید که بار خطاب فرمود که یا ابن وکید لَیْسَ لَکَ اِلٰی ذٰلِکَ سَبِیلٌ ای پسر وکید باین فکری که کرده راه بخواهی یافت و انجه تو میبینی نخواهد شد ریختن ایشان خون مرا اعظم تر است نزد خدا از گردانیدن من بگذار هرچه میخواهند بکنند زود باشد که بدانند قبح عمل خود را اِذِ الْاَغْلَالُ فِی اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ سید ابن طاوس روایت کرده است که پسر زیاد نامه به یزید بن معاویه نوشت و خبر داد باو کشتن حسین ع را و اسیر کردن زنان او را و نامه نیز بعمرو بن سعید بن عاص که والی مدینه بود نوشت و بدان نامه درج کرده بود خبر شهادت آن امام مظلوم را و اسیری اهل بیت او را و بروایت شیخ مفید عبد الملک ابن ابو الحرث را فرستاد بسوی مدینه که برود بسوی عمرو بن سعید و بشارت کشتن حسین را باو برساند عبد الملک میگوید رفتم تا بمدینه رسیدم یکی از قبیله قریش بمن رسید مرا دید از راه میرسم پرسید چه خبر داری گفتم خبر را در نزد امیر خواهی شنید آنمرد یافت که خبر خوشی نیست گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ قُتِلَ وَاللّٰهِ الْحُسَیْنُ بخدا قسم که حسین را کشتند و عاد ابن یناگذارد رفتم تا بنزد عمرو بن سعید گفت چه خبر داری گفتم خبری که ترا خوش حال نماید حسین کشته شد و عیالش اسیر شدند ملعون گفت تو که قاصد فتحی بیرون رو در کوچهای مدینه ندا کن بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد کردم اَلَا قُتِلَ الْحُسَیْنُ اَلَا نُهِبَ الْحُسَیْنُ چون صدا کشتن آنحضرت در شهر بلند شد و خبر بار شد بنی هاشم صدا شیون و ندبه و نوحه بلند شد بخدای که بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله واحسیناه و واغریباه بر کشیدند چون برگشتم بسوی عمرو و همینکه نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس این شعر را بمثل خواند عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِی زِیَادٍ عَجَّةً کَعَجِیجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْاَرْنَبِ یعنی زنان بنی هاشم بفغان و خروش در آمدند هم چنانچه زنان ما بفغان و خروش در آمدند در روز کشتن فلان پس گفت هذه واعیة بواعیة فلان این خروش بجای آن خروش پس عمرو ابن سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند و بعضی از هذیانات گفت در اظهار عدم رضا بر کشتن سید الشهداء و گفت لکن چکنیم با کسیکه شمشیر را کشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را بکشیم عبد الله بن سائب برخواست و گفت لَوْ کَانَتْ فَاطِمَةُ حَیَّةً وَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَیْنِ لَبَکَتْ اگر فاطمه در دنیا بود و سر حسین را میدید هر اینه البته میگریست مجروح شد ان ملعون دست برد و پیش دد که ما احقهم

خبر دادن عبد الملک ملعون عمرو بن سعید را از شهادت سید الشهداء و اسیر نمودن اهلبیت او را

بفاطمه زهرا و پدر او عم ماست و شوهر او برادر ماست و فرزندان او فرزند ماست اگر فاطمه زنده بود بر او میگریست و جگرش بر او میسوخت و لکن ملامت نمیکرد کسی را که او را کشت و دفع شر او را از خود نمود شیخ مفید رحمه الله میفرماید که چون این خطبه را خواند و این خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی عظیم در میان بنی هاشم بر پا شد و در خانهای خود ماتم امام مظلوم بر پا کردند زینب دختر عقیل با خواهران و پرستاران گریه کردند و شروع به شیون کردند و زینب میگفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم اخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ایا چه جواب خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتیکه سؤال نماید از شما که این چه عمل بود که با اهل بیت من کردید بعد از من که بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشتید و بدن ایشانرا بخون ایشان رنگین کردید ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی این جزای من نبود سزاوار نبود که در عوض حقهای من با عترت من چنین کنند یکی از آزاد شدگان عبد الله جعفر آمد و خبر کشته شدن پسرها را به پدر داد عبد الله گفت انا لله و انا الیه راجعون یکی از غلامانش گفت این بلیه از حسین ع بما رسید عبد الله او را دشنام داد و گفت ایا از برای حسین ع مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود بودم جان خود را فدای او میکردم و همین دل مرا از این غم تسلی میدهد که ایشان با پسر عمم شهید شدند و جان خود را نثار او کردند پس رو کرد بمردم و گفت حمد خدا را اگر دست بر من گشته شدن حسین ع و لکن بحمد الله که اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر روی فرزندهایم بودند او و یاری کردند و بروایتی چون خبر در مدینه افتاد زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه زوجه حضرت پیغمبر شد و گفت ای ام سلمه حسینت را کشتند ام سلمه چون این را شنید گفت فعلوها اخر فرزند را کشتند و این مصیبت را مرتکب شدند خدا قبرهای ایشانرا پر از آتش کند و ابن نما روایت کرده که یزید بن معویه ده نفر از اهل شام فرستاد بسوی مدینه که خبر کشته شدن حسین ع را بمدینه برسانند چون این خبر محنت اثر را در آن شهر انتشار دادند شیون عظیم برپا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی پریشان دست بر سر گذارده بیرون آمد تا مشاهده نماید که چه خبر میباشد ایا راست است این خبر یا دروغ چون یافت که پناه عالمیان را شهید کرده اند بخروش و شیون بر آورد و شعری چند در مرثیه آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید در آن روز یکه خبر شهادت آنحضرت باهل مدینه رسید در دل شب منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحویکه آوازش را میشنیدند و او را نمیدیدند و میگفت ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین ع بشارت باد شما را بعذاب و نکال کل اهل السماء یدعوا علیکم من نبی و مرسل و قتیل قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل همه اهل آسمانها بر شما نفرین میکنند و شما ملعون میباشید از زبان پیغمبران و صاحب بحار از نطنزی در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابن سعد و او از ابی قبیل روایت کرده که در مدینه در

میان آسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد باین اشعار یا من یقول بفضل آل محمد بلغ رسالتنا بغیر توانی قتلت شرار بنی امیة سید اخیر البریة ماجدا ذا شان ای کسیکه قائل میباشی بجلالت و فضل آل محمد پیغام ما را بدون سستی بایشان برسان و بگو که اشرار بنی امیه آقای عالمیان را کشتند و بهترین خلق را شهید کردند بزرگ و بهترینه را کشتند ابن المفضل فی السماء و ارضها سبط النبی و هادم الاوثان کشتند فرزند کسی را که در آسمان و زمین او بر همه کس تفضیل میدهند کشتند سبط پیغمبر را و فرزند شکننده بتها را ابکی المشارق و المغارب بعد ما بکی الانام له بکل لسان همه عالم از مشرق تا مغرب او گریستند و هر مخلوقی بر او گریست بهر زبانی

مجلس سیزدهم در ورود کاروان کیفیت الم و محنت و غم و حکایات بشام

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت ورود کاروان الم و محنت بشام غم و حکایات شام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی السراء و الضراء و البأساء و النعماء و الصلوة و السلام علی المبعوث لارشاد الضوال فی الظلماء و الهادی الی النجاة فی اللیلة الظلماء سیدنا محمد و آله الذین لهم نظام الدهر و بهم قیام الارض و السماء سیما علی ریحانته و سبطه المظلوم صاحب الکرب و المحن و البلاء الذی لم یر مثله فی ابتداء الوجود الی الانتهاء بکت علیه الارض و السماء و تبکی علیه فی الصباح و المساء بدمع حمراء شدید العناء عظیم البلاء قتیل الرعاة قتیل الظلم المنهوک الخباء مسلوب الرداء منزوع الحذاء منبوذا بالعراء مقطع الاعضاء مرضض الاشلاء الذی احاط به اهل الشقاء و دار علیه اولاد البغاء بالمکاء و التصدیة و ارتفاع الاصوات و الضوضاء بعد قتل الاخوة و الابناء و قطع الاسلاء فاذاقوه شرب الحتوف من حر السیوف مطروحا علی الرمضاء منبوذا فی البیداء مقطوع الراس من القفا مطروحا کالاقاحی علیه الخیل الدهماء و نکسوه عن ظهر الفضاء من الارجاء فهو ابو الشهداء و اخو الشهداء و سید الشهداء و امام السعداء سیدنا المظلوم ابی عبد الله الحسین و بعد فقد قال الله سبحانه و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون این آیه شریفه در تعییر و سرزنش و مذمت یهود نازل شد که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت از اینکه خون ناحق نکنند و کسیرا از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند اولیاء او را چون بمفهوم اخبار کثیره آنچه در امم سابقه روی داده در این امت نیز واقع میشود حذو النعل بالنعل پس باید آنچه یهود کردند در این امت واقع شود و لهذا وارد شده است که چون این آیه شریفه نازل شد جناب رسالت مآب فرمودند آیا خبر دهم شما را بگروهی که شبیه این جماعتند از یهود این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که دین و ملت مرا بر خود می بندند میکشند افاضل ذریه مرا و اکابر کائنات تغییر و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و یقتلون ابنی الحسن و الحسین کما قتل اسلاف الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین ع هم چنانکه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند اینگروه را

هم چنانچه لعنت کردند انکو یهود را و خواهد فرستاد بسوی ایشان پیشتر ایشان هادی مهدی را قبل از در
قیامت که ایشان را از سرهای اولیای خود بسوزاند بجهنم و اصل نماید خدا لعنت کند کسانی که حسین را
و دوستان ایشان و یاوران ایشان و کسانیکه ساکت شدند از لعن ایشان بی تقیه الا و صلی الله علی الباکین
علی الحسین رحمة و شفقة و اللاعنین لاعدائهم و صلوات و رحمت خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین
از روی شفقت و مهربانی و ترحم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینهای ایشان مملو است از غیظ و
خشم بر ایشان اگاه باشید که کسانیکه راضیند بقتل او شریک میباشند با قاتلان او در کشتن او
اگاه باشید که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند از دین خدا بدرستیکه
خداوند جلیل امر میفرماید ملائکه مقربین را که ضبط کنند اشک چشم گریه کنندگان بر او را و ببرند بسوی
خزان بهشت پس ایشان را ممزوج مینمایند باب حیوان در بهشت پس زیاد میشود در شیرینی و گوارائی ان و میبرند
از اره دهای و بر او از ممزوج بحمیم و صدید و غسلین جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت ان بر کسانیکه
میبرند ایشان را بسوی ان از اعدای ال محمد علیهم السلام اضعاف اریه در ان امتها شد در این امت نیز واقع کرده اند
اگرچه بسیاری از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نرسد ولکن در نظر عارفان هویداست در ان امت
بعد از رفتن موسی از میان قوم خود قومش از دین بر گشتند و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف
کردند و او را ستم و ظلم کردند در این امت نیز بعد از رفتن پیغمبر اخر الزمان بر هرون این امت علی بن ابیطالب ع
ستم و ظلم کردند و بعد از پیغمبر خدا همه امت از دین بر گشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله
این امت اعرابی اول بود در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی با وصی او یوشع
بن نون محاربه نمود و با او لشکر کشی نمود و نظیر ان در این امت حمیرا زن پیغمبر ص با وصی او علی بن ابیطالب ع
محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بروی او کشید در ان امتها اهل حضور پیغمبر خود را کشتند و گوشت
او را پختند و خوردند در این امت هند جگر خوار جگر حمزه را مکید و خورد و خواست که بخورد در
دهنش سنگ شد تا گوشت طاهر او جزو بدن ان ملعونه نشود در ان امتها چندین زن بد در حبالة نکاح
پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح و نظیر ان در این امت دو زن پیغمبر است در ان امتها بعضی از
زنان نبیله بودند در تحت کفار که یک شوهر بیشتر نداشتند مثل اسیه زن فرعون نظیر ان در
این امت ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند و سکینه دختر سید الشهداء که در تحت مصعب بن زبیر
بود در ان امتها بعضی از پیغمبران غایب شدند مدتهای طولانی نظیر ان در این امت غیبت صاحب الامر
عجل الله فرجه در ان امتها بر حمل حضرت موسی و عیسی کسی مطلع نگردید نظیر ان در این امت بر حمل صاحب الامر
کسی مطلع نگردید در ان امتها یحیی و عیسی را در کودکی پیغمبر گردانیدند و در صباوت صاحب حکم
کردند در این امت جناب جواد و صاحب الامر که در کودکی صاحب خلافت و امامت گردیدند در ان امتها حضرت

یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر ان جناب مجتبی که مبتلا شد بمحبت زن بد و به که مانند افتاب خورشید
رو بود و همینکه نظرش بر جمال انحضرت افتاد عاشق انحضرت شد و شوهر را در خیمه انحضرت انداخت و دست
از ایشان بر نمیداشت در ان امتها بخت النصر بیت المقدس را خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی
ملعون کعبه معظمه را خراب کرد در ان امتها بعضی از نیکان دراز طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان
مثل عوج بن عنق در این امت نیز چنین است اما از نیکان جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون
است در ان امتها فرزند شش ماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا نظیر ان در این امت حسین بن علی در شش
ماهه متولد گردید در ان امت اسمان خون گریست بر یحیی بن زکریا در این امت نیز خون گریست بر حسین بن علی ع در
ان امتها گریه کنندگان چند بودند که بعضی از ایشان از اب دیده اش گیاه از زمین میروییده و از سینه میکشید
از اه میسوخت در این امت نیز بکائین چند بود مثل فاطمه که انقدر گریست که اهل مدینه بتنگ امدند
و پیغام دادند که یا شب گریه کن یا روز تا ما در یکی از این دو روز و شب ارام گیریم و مثل علی بن الحسین ع که
چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست تا اینکه از زیادی گریه نزدیک شد هلاک شود تا انکه روزی یکی از غلا
مان انحضرت گفت فدای تو شوم میترسم خود را هلاک کنی و گنهکار شوی فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم
من الله ما لا تعلمون پس فرمود انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی العبرة یاد نمیکنم کشته شدن اولاد
فاطمه را مگر انکه گریه گلوی مرا میگیرد در ان امتها یوسف صد نفر را اسیر کردند و در زندان انداختند
نظیر ان در این امت علی بن الحسین ع و موسی بن جعفر را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند سر یحیی را بجهت زن
زناکار بهدیه بردند و سر حسین ع را نیز بجهت پسر معویه بردند سر یحیی در مجلس ان زانی سخن میگفت و سر
حسین نیز بر بالای نیزه سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قران او را شنیدند و میگفت لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله میگفت سهل بن سعد میگوید در کوفه بودم
که سر مقدس سید الشهداء را داخل کوفه میکردند رفتم بباب بنی خزیمه دیدم مردم ایستاده بودند و
منتظر اسیران و سرهای شهدا بودند ناگاه دیدم سر مقدس سید الشهداء را بر نیزه بلند کرده بودند و ان سر
مقدس سوره کهف را میخواند چون باین ایه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا
بگریه در امدم و گفتم یا بن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است خداوندا
تو بر همه چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن روی داد که بی تاب شدم پس مدهوش شدم و غش کردم و رو
در افتادم و بهوش نیامدم مگر انکه در وقتیکه سوره را تمام کرده بود بدانکه ظلمی که بر انحضرت شد اعظم از
ظلم پیغمبران سلف بود اگرچه نظیر ان بر پیغمبران نیز واقع شد بلکه اعظم از ظلم عالمیان بود اگرچه نظیر ان
ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد زیرا که اصل ظلم اگرچه قبیح است لکن انچه مظلوم هر چند جلیل تر باشد
ظلم بر او اقبح است لهذا ظلم بر جاهل مانند ظلم بر عالم نیست و ظلم بر فاسقی مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هر چند

در مرتبه علم و فضل و تقوی بلند مرتبه تر باشد بر او قبیح تر است و هم چنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر ضعفا
خود قبیح است و کذا ظلم عبد نسبت به سید اقبح از ظلم دیگرانست و ظلم بر والدین اقبح از ظلم بغیر ایشانست و هرچند
حق شخص اعظم باشد ظلم بر او اعظم است و این امور از واضحاتست و از اینجا معلوم میشود عظمی این ظلم و هرچند
سید الشهداء را بهتر شناختی و مرتبه اش را اعظم تر دانستی مصیبتش را عظیم تر خواهی دانست و هرچند حق او را
عظیم تر دانی ظلم بر او را قبیح تر خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حقش را بدانی مستمع باش تا اشاره بان
شود اگرچه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن نیست بدانکه بمقتضای حدیث انّ الذی ظهر للملائکة
المقربین من معرفة لمحمد قلیل من کثیر لا یحصی که مضمونش اینست که آنچه ظاهر شده از برای ملائکه مقربین
از معرفت اهل بیت رسالت قلیلی از کثیر است که احصا نمیتوان نمود و طریق معرفت ایشان از برای عقول
ضعیف مسدود و بسته شد و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم در بیدای کبیر الفضای معرفت کمالات ایشان
از سیر قلیل نیز ممنوع و بسته و حیران میباشد زیرا که هرگاه متوطنان حظایر قدس و مقربان بارگاه انس را با مقامات
عالیه و عدم انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حاصل نباید از معارف
ایشان الا قلیل از کثیر لا یحصی پس عقول دیگران از ادراک آن دست رس خواهد بود و ادراک قاصر از کجا مجال
آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند که گفتم
صادق علیه السلام باو فرمودند که آیا قرآن خوانده گفتم بلی فرمود آیا دیده از کتاب الله این آیه را قال الذی عنده علم
من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و این آیه در مقام اینست که سلیمان تخت بلقیس را طلب
کرد یکی گفت در فلان مقدار از زمان میاورم و یکی گفت در فلان مقدار میفرماید حق تعالی
که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من میاورم آنرا قبل از رد بصر یعنی پیش از آنکه چشم بهم زدن بر هم زنی
میگوید عرض کردم فدای تو شوم خوانده ام پس آنحضرت فرمود آیا آنمرد را شناختی و میدانی چه قدر از
علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا آنکه چه قدر از علم کتاب را داشت آنحضرت فرمود قدر قطرة من الماء
فی البحر الاخضر فرمود چقدر قطره از آب است بدریای اخضر پس چه قدر است این علم عرض کردم چه قدر کم است
این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم داده باشد آیا یافته در آنچه خوانده از کتاب
خدا قول خدا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب میگوید گفتم خوانده ام فدای تو
شوم پس فرمود کسیکه جمیع علم کتاب در نزد او است عالم تر است یا آنکه بعضی از آن نزد او بود گفتم بلکه آنکه
جمیع است پس بسینه خود اشاره کرد و فرمود علم الکتاب والله کله عندنا علم الکتاب والله کله عندنا بخدا قسم
جمیع علم کتاب نزد ما است و در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند اما در شجاعت
این بود که در یک حمله با لب تشنه و خاطر شکسته که زیاده از چهار صد نفر را کشت و در زمان
قلیل دو هزار الا پنجاه نفر کشت اما در جود و کرم این بود که بعیادت اسامة بن زید رفت در حال مرض

ادنی اثر علم ایشانست

اورا

او را عیادت کرد فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض دارم فرمود من ادا میکنم گفت میترسم
بمیرم فرمود پیش از مردن تو ادا میکنم پس ادا کرد پیش از موت او و عبد الرحمن سلمی تعلیم حمد بیکی از اولاد
آنحضرت کرد آنحضرت هزار دینار و هزار حله باو داد و دهان او را پر از مروارید کرد در حدیث است که روزی
فقیری آمد و سؤال کرد فرمودند تا هزار دینار باو دادند آنمرد نشست و صراف آن میشمرد و بنک
و بعد از امتحان میداد خزینه دار گفت بچه چیزی نفروخته گفت آبروی خود را فروخته ام حضرت فرمود
راست میگوید آنچه بسائل میدهند بعوض آبروی اوست که میریزد حضرت فرمود هزار دینار دیگر هم
باو بده و دست بزیر مصلی کرده هزار دینار دیگر خود باو داد و فرمود هزار دینار اول برای سؤال
بود دوم برای آبرو سیم برای اینکه پیش ما آمدی نزد غیر ما نرفتی و در حدیث دیگر وارد شده است که
اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریم ترین خلق سید الشهداء را باو نشان دادند بمسجد آمد
دید آنحضرت نماز میکرد و در برابر آنحضرت ایستاد و گفت لم یخب الآن من رجاک و من حرک من دون
بابک الحلقه کسیکه امیدوار بتو گردید نا امید نمیگردد کسیکه حلقه کوب باب جود تو گردید محروم
برنمیگردد انت جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقه لولا الذی کان من اوائلکم کانت
علینا الجحیم منطبقه توئی صاحب جود و بخشش و توئی محل اعتماد و آنکه از مردان پدر تو بود برطرف
کننده فاسقان و کفار اگر دین حقی که از آبای شما بهم رسید نبوده در جهنم بودیم چون آنحضرت
از نماز فارغ شدند بقنبر فرمود آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد بلی فرمود بیاور چهار هزار دینار
باقی مانده پس بخانه رفت و ازار و ردای خود پیچید و دست از شکاف در بیرون کرده از جهت حیای از
اعرابی فرمود خذها فانی الیک معتذر و اعلم بانی علیک ذو شفقة بگیر اینرا و عذر ما بپذیر و معذور
دار ما را با تو شفقت و مهربانی میباشد لو کان فی سیرنا الغداة عصی امست سمانا علیک مندفقة
لکن ریب الزمان ذو غیر و الکف منی قلیلة النفقة اگر ما هم صبح میشد عصائی در دست داشتیم
یعنی دست ما هم باز بود و چوب بند بود و حکم دار الامره از ما نگرفته بودند هر آینه آسمان رحمت ما بر تو ریزش
میکرد لکن حوادث روزگار امور ما را متغیر کرده اند و دست ما خالی و قلیل النفقه است اعرابی آنرا گرفت
و گریست حضرت فرمود عطای ما شاید کم شمردی عرض کرد نه و لکن گریه ام از اینست که چگونه از دنیا
میروی و چگونه این دست بزیر خاک پنهان میگردد و جود و کرامت برطرف میگردد از جود و
بخشش آن بزرگوار کافیست که شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در روزیکه آنحضرت را شهید
میکردند در پشت مبارک آنحضرت پینه های چند دیدند از سید الساجدین پرسیدند که این پینه از
چه بوده فرمود این از همیانهائیست که شبها بدوش میکشید و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبرد فدای آن بدن شریف باد کرد و حصای شعبان که با وجود اینکه در راه بندگی خدا اینقدر زحمت

اشعار اعرابی در تعریف سید الشهداء

اشعار آنحضرت در جواب و عطای اعرابی

کشید

کشیدند اخر الامر او را برهنه و عریان کردند و از شمشیر و تیر و نیزه و سنگ و چوب او را پاره پاره کردند و اعضایش را درهم شکستند وا ویلاه و ان ظهر اعدّ للبرّ ینقله سرّا الی اهله باللیل مکسور گردید ان بدنیکه شبها انبان طعام بدوش میکشید و بخانه فقرا میبرد او را درهم شکستند و درهم کوفتند و انّ راسا هوی للّه فی سحر یهدّ استانه بالعود مخمور بدرستیکه سری که در دلهای شب همیشه بجهة ملک معبود در سجود بود پسر معویه شرابخوار چوب بر لب و دندان میزد بلی عزیز من این بود اخلاق رضیه اش و صفات مرضیه اش اما عبادت و نوافلش همین بسکه در شب عاشوراء بعد از انکه لشکر مخالف اراده قتال کردند برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب دیگر را از ایشان مهلت بگیر که امشب شب جمعه است میخواهم امشب دیگر را بندگی کنم خدا را خدا میداند که من دوست میدارم تلاوت کلام او را و دعا و نماز را و در حدیث است که بسید الساجدین عرض کردند که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود تعجب است که من چگونه از ایشان متولد شدم پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و او را فرصت معاشرت با زنان نبود اری در شکم مادر ذکر خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه ع روایت شده است که چون چهار ماهه شد حمل او در مصلای خود مینشستم بجهة ذکر خدا او از تهلیل و تسبیح او اندرون میشنیدم و در وقتی شیرخوار بود ذکر خدا میکرد و در وقتیکه میان میدان افتاده بود و از هر طرف شمشیر و نیزه بر بدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نمیشد و در وقتیکه سر مطهرش را بر نیزه زده بودند ذکر خدا میکرد و در وقتی که تازه بسخن امده بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتیکه سرش بر سر نیزه زده بود تلاوت قران میکرد و لا حول و لا قوة الا باللّه میگفت و لا اله الا اللّه میگفت و همیشه دین خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی خدا و دین حق دعوت میکرد سر را داد و دست از جان عزیزش برداشت و دست از یاری دین برنداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برنداشت سرش را بریده بودند و سر بریده اش راهب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و میفرمود اگر میخواهی شفیعت باشم بدین جدّم در ای فواعجبا من مصیبة تزلزلت منها بناء الاسلام و تزعزعت منها ارکان الخاصّ و العامّ مصیبة لو لاقت جندلا لصار بالیا و لو صبّت علی الایّام لصرن لیالیا بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمی که بسید الشهداء ع رسید عظیم ترین ظلمها بود و مصیبتی که بانحضرت رسید عظیم ترین مصیبتها بود هم چنین کسانیکه این ظلم را کردند و موسس اساس شدند شقی ترین خلق بودند و قبح عمل ایشان بیش از همه کس بود و این اساس را اول منافقین این امت چیدند و این بنیان را ایشان بنا گذاشتند و بنی امیه باتمام رسانیدند ابتدای امر معاهده بر تخریب بنیان فی بیوت اذن اللّه ان ترفع کردند و مبالغه در اخفای این نعمت عظمی و اطفای این نور نمودند و مردم را از حق پرستی بکفر جاهلیت کفر اصلی برگردانیدند و اتش بر در خانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند و معاهد اسلام را ویران کردند بلاذری که از اعاظم اهل سنّت است نقل کرده است بعد از شهادت سید الشهداء ع عبدالله بن عمر نامه

نامه نوشتن عبدالله بن عمر بیزید بعد از قتل سید الشهداء [illegible]

نوشت به یزید بن معویه امّا بعد فقد عظمت الرزیّة و جلّت المصیبة و حدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کیوم الحسین بلیّه عظیمی واقع شد و مصیبت بزرگی واقع گردید و امر عظیمی در اسلام پدید امد و روزی مثل روز کشتن حسین ع نیست چون نامه به یزید رسید نوشت در جواب نامه اش اما بعد یا احمق ما وارد شدیم بر خوانهای مزیّنه و فرشهای گسترده و پشتیهای برکنار یکدیگر گذاشته شده یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس سلطنت اماده و دستگاه عمارت و دولت و عزت مهیا بود پس از جهة پاس دولت و بقاء سلطنت خود با کسیکه منازعه کرد با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق ما بود پس بجهة حقّ خود شمشیر زدیم و اگر حقّ از غیر ما بود فابوک اوّل من سنّ هذا و ابتزّ و استاثر بالحقّ علی اهله اگر حقّ از ما نبود پدر تو اوّل کسی بود که این طریقه را مسلوک داشت و این سنّت را قیام نمود حق را از اهلش منع نمود حکایت رفتن عبدالله بن عمر بسوی یزید و عتاب او یزید را باین امر و جواب یزید او را پس رضای او بفعلش مشهور و در کتب معتبره مذکور است و مجمل ان چنانچه صاحب بحار در مجلد ثامن از کتاب دلائل الامامه باسناد خود از سعید بن مسیّب نقل کرده است که بعد از انکه ورود خبر شهادت سید الشهداء ع و شهادت اهل بیت و اصحابش و اسیری زنانش بمدینه رسید و مهاجر و انصار در خانهای خود عزای ان حضرت را برپا کردند عبدالله بن عمر از خانه بیرون امد بر سر و روی خود میزد با جامه چاک و میگفت ایگروه بنی هاشم و قریش و ای مهاجر و انصار ایا شما زنده اید و چنین میکنند با اولاد پیغمبر بعد از این واقعه قرار نمیتوان گرفت در همان شب از مدینه بیرون رفت و بمنزلی نرسید مگر اینکه قبح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را بر او میشورانید وارد العن میکرد جمعیّتی بدورش پدید امد تا انکه وارد شام شد و از هر طرف خبر بیزید رسید از حرکات عبدالله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او چون بشام رسید مردم از هر طرف بسوی او میشتافتند و نزدیک بود که شام بهم بخورد و یزید میگفت که این یک جوشی است میزند عن قریب ساکن خواهد شد چون بدر خانه یزید رفت صدا را بگریه و ناله بلند کرده بود چون او را اذن دادند داخل شد و میگفت داخل نمیشوم و حال انکه تو کردی با اهلبیت پیغمبر انچه کردی اگر کفّار متمکّن میشدند نمیکردند برخیز از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کسی را که احقّ از تو باشد یزید ملعون او را تعظیم کرد و نزد خود نشانید و گفت جوش خود را فرو نشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی در حقّ پدر خود ایا خلیفه رسول اللّه و ناصر او و پدر زن او بود و هادی و مهدی بود و کسی بود که در زمان کفر بت پرستی میکرد بظاهر در باطن خدا را میپرستید گفت بلی چنین بود گفت پدر تو پدر مرا والی شام کرد یا پدر من پدر تو را خلیفه کرد گفت پدرم پدر تو را والی کرد گفت ایا راضی میشوی بپدر خود و یا بجهة با پدرم معاهده نموده گفت بلی پس دست او را گرفت و گفت برخیز پس او را داخل کرد در خزانه از خزائن خود و صندوقی را اورده گشود از صندوق و چیزی از ان بیرون اورد و دو سر انرا گشود طوماری که در حریر پیچیده بود بیرون اورد و گفت خط پدر تو را میشناسی گفت بلی گفت این خط او است انرا گرفت و بوسید

رفتن عبدالله بن عمر [illegible] بشام [illegible]

دخواند و در آن درج کرده از آن نعال و اعمال سطر عظیمی و تعلیم کرده بود او را جمیع حیل و مکر و
خود و افزود او مضمون بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا آنکه در آخر آن نوشته بود که محمد گمان میکرد
که این امر را کسی مالک نخواهد شد و بر این منبر کسی نخواهد نشست و سحر او باطل شد و ابوبکر بالا رفت از آن و بعد
از آن من بر بالای آن رفتم و مجموع اهل بنی امیه که شما چوبها و عمود های این خیمه که ما برپا کرده ایم باشید و این خیمه را
برپا بدارید و از این جهة امر شام را بتو واگذاردم و شما را مقرب کردم و بر وانکردم از تالیف شعر و نثر او که
بمن وحی شده که والشجرة الملعونة فی القرآن و بجانش اینکه شما میباشید شجره ملعونه پس او مثل بد داشت
عداوت شما و پدران شما داشتند همیشه و من تو را وصیت میکنم با ملت حلم تو اینکه تعجیل کنی در اینچه
ترا وصیت کردم و تو را متمکن گردانید از هدم شریعت محمد و با امت او مدارا باش و تصدیق کن آنچه را
آورده و صله ده قلوب ایشان را بسوی خود بعطا ها و خود و تغییر ده سنت او را و امر ما فاسد مکردان در کشتن
ایشان او بدست خود شان و هلاک نما ایشان را بشمشیرها خود شان تا اینکه میگوید فما امن علینا و علیک
ثورة علی و شبله الحسن و الحسین فان امکنک فی عدة من الامر فباد و لا تقنع بصغار الامور و اقصد
بعظیمها و ایمن نیستم بخود ما و نه بر تو خروج مدن علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن شد تو را گرو هی
از امت ابا خود کن و مبادرت نما در قطع این شجره و قناعت مکن با مور حقیره مشاغل یسیره و بر تو باد قصد
قصد امور عظیمه و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد حفظ وصیت من و عهد من و مخفی نما آثار
ایشان او ظاهر و باطن خود را بجهة تو بروز دادم پس شعری چند در آخر عهد نامه نوشته و در آن اشعار یاد
کرده است کفار را که در جنگ بدر و غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و او تحریص بر طلب خون
ایشان کرده و میگوید اولئک فاطلب یا معویة ثارهم بنصل سیوف الهند و الاسل السمری و میل رجال
الشام فی معشرهم الاسد و الباقون فی اکرم الوغا ایشان پدران و قبیله تواند که کشته شده اند از دست
محمد و اصحابش پس طلب کن خون ایشان را بشمشیرهای بران و نیزه ها پس دختران بنی امیه اباء لشکرهای شام بر
انکار بدارد و بکر او را کذارکه بمنزله و حشمت صحراء ایشان میباشند تو صل الی التخلیط فی الملة التی اتانا
بها الماضی المموه بالسحر فلست تنال الثار الا بدینهم فتقتل بسیف القوم جید بنی عمرو باطل را در حق
داخل کن و امر را مشتبه گردان و تو را ممکن نمیشود که در آن مرد کذشته آورده و بسحر خود از ارواج داد که
نمیتوانی طلب کنی خون خود را مگر بدین او چون مخلوط کردی امر او را مشتبه نمودی حق را بشمشیر کردن بنی عمرو
اولاد ابیطالب را جدا کردان چون آن ملحد این عهد نامه را خواند برخواست و سر یزید را بوسه داد و گفت
الحمد لله یا امیر المؤمنین علی قتلک الشاری ابن الشاری حمد خدا را که خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم
که آنچه پدرم به پدر تو گفته است از اسرار خود بمن نگفته پس ای ملعون جایزه نیکو باز بعمر داده ادهم

برکردید خندان بوده پرسید از چه گفت گفت غلام راستی گفت که منهم دوست میداشتم که با او بسر
باشم در این کار و این جوابش بود هرکه از او میپرسید و برکشت بسوی منزل خدا رحمت کند سید مهدی را که نیکو
گفته است در اینمعنا الذین من بعدهم اقوت مرابعة الشرع من فقدهم غارت شریعة منازل دین پیغمبر خدا
بعد از کشته شدن حسین و اصحابش خراب و ویران شد و شریعت الهی که حیاض آن مملو بود از برای هر صادر
و وارد بعد از رفتن ایشان از میاه علوم و معارف خالی گردید قد انشق الکفر بالاسلام مذ رحلوا
و البغی یا محق لما ادلج سار و عنزه جهها یکم لز شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت بجهة زخمهایکه از
اسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتها ظلم و عدوان که از خوف اهل بیت داشتند عافیت یافت و ذرایع
المصطفی اوصی بحفظهم فضیعوها فلم تحفظ و دائعه امانتهائیکه پیغمبر خدا با امت خود سپرد و وصیت
بحفظ آن نمود منافقان امت از حفظ نکردند بلکه ضایع کردند صنائع الله بدو و الانام لهم صنائع
شد ما لا انت صنائعه ایشان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعی که بدند
صانع او را در کارخانه صنع از پدر ایشان بودند و سایر ممکنات را بجهة ایشان آفرید چه شدید و سخت بود
آنچه رسید بصنایع او اذال اول اهل البغی اولهم عن موضع فیه رب العرش واضعه و زاد ما
ضعضع الاسلام ما صدعت منه دعائم دین الله تابعة سرکرده منافقین و اول سلسله اهل بغی
و ظلم اول سلسله حق را از منزل خود بیرون کرد و حق او را از او غصب نمود و تابع او کردید هم اهل بغی بود زیاد
بر آن ظلم ظلمی چند نمود و بدعتی چند احداث نمود که اسلام متزلزل گردانید و ستونهای دین الهی را در هم شکست
کمین جیش بدا یوم الطفوف و من یوم السقیفة قد لاحت طلائعه و آن ظلم آن لشکری بود که اراده کمین
گاه مکر و خدعه خود مخفی نموده بود و طلیعه آن لشکر در روز سقیفه ظاهر شد و در کمین خفا ماند تا
تا در کربلا ظاهر شد و در روز جگر گوشه پیغمبر را گرفتند و او را پاره پاره کردند یا رمیة فلا اصابت و هی
مخطئة من بعد خمسین من ستین مر ابعر ایدا داران تیر ظلمی که انسرکرده اهل نفاق از کمان نفاق انداخت و بعد
از پنجاه سال بر نشانه خورد و بسینه زبده آفاق نشست و فجعة ما لها فی الدهر ثانیة ها ایت لدیها و ان
جلت فجائعه داد از مصیبتی که هیچ مصیبتی مثل آن در روزگار روی نداده و هر مصیبت عظیمی در مقابل
آن آسان میباشد و لوعة اضرمت فی کل شیء نارا بلذعها صبت مدامعه داد از سوزش دلی که چنان
آتش در دلها زده که از سوزش آن دلها را آب کرده از چشمها چشمه بیرون ریخت لا العین جفت ینبوع
مدامعها و لا الفؤاد جنا بالدمع ساقیة نه سوزش این آتش اشک دیده را خشک نموده اشک بحر
این آتش را فرو نشانید و داد دل داد از این داد کل الرزایا و ان جلت و فاجعها تنسی سوی الطف لا تنسی فلهم
هر مصیبتی فراموش میشود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خواطرها محو نمیشود بدانکه
اگر چه اینجا عتب پدرین از اساس و اچید ند لکن بنی امیه او را تمام کردند و اگر چه این منافقین ابنا را مفتوح نمودند لکن بنی امیه او را

بکمال رسانیدند ظلمی کردند که ظلمهای عاد و ثمود را پوشانیدند و فسادی در اسلام برپا کردند که فساد نمرود و شداد را از یاد بردند تفاصیل قبایح اعمال ایشان بحد اطوار استیفا نمیتوان نمود معاویه و پدرش و فرزندش که از بنی امیه بودند امری چند از ایشان صادر شد که تعبیر نتوان کرد و امّا زن ابی سفیان مادر معاویه زنی بود زناکار و دشمن احمد مختار این بود که در جنگ احد چند نفر را وعدها داده بود که با جناب پیغمبر یا امیر المومنین یا حمزه را بکشند آخر بتحریص او وحشی حمزه را کشت و آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورده و در دهن گذارده که بخورد و از اینجهة مشهور شد بآکلة الاکباد و امّ الحکم خواهر معاویه بود که معاویه با او زنا کرده بود و یزید ملعون نیز با او زنا کرد از ابا کوندید مسبب او پرسید گفت خدا وی معاویه را سیله کند و در یکی از غزوات خبر کشتن پیغمبر را شهرت دادند این ملعونه از شعف و شادی دف و نقاره میزد و ابوسفیان از سرکردهای کفار بود که با پیغمبر جنگ میکرد و در جنگ احد کرد آنچه کرد با جناب پیغمبر و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد امّا معاویه ملعون پس بدع و ظلم او از حد احصا بیرون است علامه حلّی در نهج الحق بطریق مخالفین نقل کرده که هند مادر او از مغلمات و زنان مشهوره بزنا بود و سیاهان را دوستر از دیگران میداشت و هرگاه اولاد سیاهی میآورد او را میکشت و انتفی از چهار زانی بود عمارة بن ولید بن مغیره و مسافر بن عمرو و ابوسفیان و یکی دیگر و این ملعون کافر بود تا اواخر زمان پیغمبر و از مؤلفه بود و همیشه تکذیب وحی میکرد و استهزاء به پیغمبر مینمود و پیغمبر خون او را حلال کرده بود و با اینهمه گریخته بود و در یمن بود و در وقت فتح مکه در مکه نبود به پدر ملعونش مینوشت که صبوت الی دین محمّد بئس ما فعلت و او را سرزنش میکرد که چرا داخل دین محمّد شد بعد از آنکه امر اسلام قوت گرفت و از هر طرف که میرفت در پی او بودند و مأوائی نیافت مضطر شد و مسلمان شد پنجماه پیش از وفات پیغمبر خدا آمد و دخیل عبّاس عم پیغمبر شد و او شفاعت او را در نزد آنحضرت کرد و آنحضرت چون نمیخواست مخالفت عمّ خود کرده باشد شفاعت او را قبول کرده او را کاتب رسائل کرد چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امّا آنچه شهرت یافته در میان عامه عمیا از اینکه کاتب وحی بود دروغ و افترای محض است و یک کلمه از وحی ننوشت و کتّاب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی بن ابیطالب و پیغمبر خدا معاویه را لعنت کرد و فرمود لعن الله معویة بن الطّلیق ابن الطّلیق و در حدیث دیگر فرمود اذا رایتم معاویة علی منبری فاقتلوه هرگاه معاویه را بر منبر من ببینید او را بکشید و از عبد الله بن عبّاس روایت شده که روزی وارد مسجد پیغمبر شدم و آنحضرت در مسجد بودند پس فرمود حالی داخل میشود بر شما مردی که بر غیر ملت من میمیرد و هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که معاویه داخل شد و با ما نشست آنحضرت برخاستند مشغول بخطبه شدند معویه برخاست و دست یزید را گرفته از مسجد بیرون رفت آنحضرت چون اینحال را دیدند فرمودند لعن الله القائد والمقود منه لعنت کند کشنده و کشیده شده را

و او اوّل کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت و خلافت را بمیراث داد و اوّل کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اوّل کسی بود که سر حجر بن عدی و سایر مسلمانان را بر نیزه کرد و اوّل کسی بود که اسیر مسلمانان را فروخت و اوّل کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اوّل کسی بود از سلاطین اسلام که شراب نبید نمود و در مجلس او ساز نواختند و خود را با کاسره و فراعنه تشبیه نمود و یساول و قهرمان قرار داد و جلاد قرار داد و اوّل کسی بود که در اسلام سنّت یهود را احیا کرد و ریش را تراشید و شارب گذارد و اوّل کسی بود که مرتدان صحابه را مقرّر داشت که احادیث در مذمّت امیر المؤمنین و اهلبیت عصمت وضع کردند و اوّل کسی بود که در اسلام بت فروخت و از تجارت قرار داد و بتها میساخت و بهند و سایر بلاد میفرستاد و میفروختند و اوّل کسی بود که لعن امیر المومنین را سنّت قرار داد و مردم را امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و در خطبها لعن بر آنحضرت کنند و سیّده زنان عالم را زبان او بریده باد چیزهای قبیح نسبت داد و اوّل کسی بود که بموت مسلمانان شادی کرد و بجهة شهادت امیر المومنین امر کرد که اهل شام را عید کنند و زینت کنند و باین رویه پسر ملعونش بعد از کشته شدن حسین در شام عید کرد و امر کرد که شهر را زینت بستند و مردم لباس نو پوشیدند شادی کنند این ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه هرشبی دبّها انداختند که شتر پیغمبر رم کند و آنحضرت را بیندازند و در وقتیکه بدرک واصل شد شراب در شکمش و بت در گردنش بود زاده الله علیه اللعنة والعذاب والسخط والعقاب و امّا پسر ملعونش با اینکه مجموع زمان سلطنتش سه سال و هشتماه و چهارده روز بود کاری چند از او بروز کرد که از هیچکس نکرد مدینه را قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر بستند و سرگین در آن ریختند پسر زیاد را در عراق مسلط کرد تا هرجا شیعه را مییافت میکشت و بردار میزد و سناباد را خراب کرد بجهة آن سنگ باران کردند کسانی را که با سر مقدّس سیّد الشهدا بودند و تا امروز خراب میباشد و حرامزاده قمّار و خمّار بود و دائم الشرب بود و از شعرهای آن ملعون است فان حرمت هذه علی دین احمد فخذها علی دین مسیح ابن مریم و با عمّه اش زنا کرد و چون بمدینه آمد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را آوردند گفت که اقرار ببندگی من کن گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفر او صریح است در اینکه اصلاً اسلام قبول نکرده چنانچه میگوید لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل بنی هاشم بملک سلطنت لعب و بازی کردند و نه وحی نازل شده بود و نه خبری آمده بود همین طعن او را بس که دختران پیغمبر خدا را شهر بشهر گردانیدند و مجلس عام حاضر گردانید و سر مقدّس سیّد الشهدا را بر نیزه زده در بلاد گردانید و در مجلس خود حاضر کرد و چوب ستم بر لب و دندان مطهّر او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زد و از روی تکبّر و تجبّر اسیران اهلبیت را در گوشه مجلس نشانیده با ایشان سخن نمیگفت و مشغول بقمار بود هرگاه بر حریف خود غالب میشد پیاله از شراب مینوشید و دردان در کنار ظرفیکه آن سر مطهّر در میانش

بود هر بخت واویلاه وا ارالک تنقص یا یزید اذا علت یوم القیمة رنة الزهراء ای پدر بدی بینم تو اگر ناقص
شوی و بجز تو کم شود در روز قیامت که ناله فاطمه زهرا بلند شود تغشی الخلائق من هریق دم ابنها
صخابة المحرقة الحمراء در وقتیکه پیراهن خون آلود فرزند مظلومش را بر دوش داشته باشد و دست تظلم
بر قائمه عرش الهی زند و فریاد بر آورد که چرا خون فرزند مرا ریختی و در حدیث است از جناب پیغمبر که چون
قیامت برپا شود فاطمه زهرا با گروهی از زنان بصحرای محشر در آید و بروایتی قبه از نور برای او نصب
نمایند پس خطاب مستطاب در رسد یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه میگوید من
داخل بهشت نمیشوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت در میان صحرای
محشر چون نظر کند فاذا الحسین قائما لیس علیه رأس ناگاه حسینش را به بیند که با بدن بیسر در میان صحرای محشر ایستاده
و بروایتی یکو سر مبارک بر کف دست گرفته با اهل بهشت میاید چون نظر فاطمه بر او افتد نعره واولداه وا
ثمرة فؤاداه از دل بر کشد پس نماند ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله اش بگریه در آید
پس من خروش بر او دم و جمیع ملائکه بخروش در آیند و در روایتی ندا کند یا عدل یا جبار احکم بینی
وبین قاتل ولدی ای پادشاه عادل حکم نما میان من و کشنده فرزندم پس دریای غضب الهی بجوش آید آتشی که او را
هبهب نامند که هزار سال او را تابیده اند و هرکه بدوزخ در جهنم داخل شود او را … و الی از او خارج
نکرده ام میشود که بیابید قاتلان او را چون دریابد ایشان نعره بر کشند و آتش نعره بر کشد و فریاد زنند و
آتش فریاد زند و بعضی از علما ذکر کرده اند که فاطمه زهراء بهشتی میاید در محشر که هیچ دیده تاب
دیدن او را ندارد و دو تا ه زهر آلود حسن بدوش راست و جامه خون آلود حسین بدوش چپ و دندان
شکسته پدر را در دست و عمامه خون آلود علی را در دست دیگر با این حال و بعرش الهی در و نزدیک شود که عرش
بلرزه در آید انبیاء همه از کرسیها بر پا شوند و ملائکه بتضرع در آیند جبرئیل سراسیمه مضطرب در رسول خدا
آید که فاطمه آمد یا … حضرت از منبر کرامت بزیر آید و بنزد فاطمه آمده گوید ای دختر گرامی امروز روز شفاعت است
و روز فریاد رسی است ای فاطمه نظر در صحرای محشر کن امت تبه روزگار مرا ببین که همگی در گرداب حیرت غرق شده
چشم امید بسوی تو دارند اینها دوستان فرزندان تو اند بحرمت پیراهن حسین را بدست گیر و من گیسوی پیرت را
میگیرم و تو با دل خسته و من با دندان شکسته در بدرگاه کبریائی کنیم شاید ارحم الراحمین بگنهکاران امت
ترحم نماید محتشم برسم جزای قاتل او چون در قیامت … بکبار … رحمت قلم زنند کانی بالبتول
الطهر واقفة فی الحشر تشکوا الی الرحمن بارئها تاتی وقد ضمخت ثوب الحسین دما ینقض بعوره الجاد
وبل مجریها گویا ببینم فاطمه بتول را که جامه پر از خون حسین را که از خون سینه اش غرق خون
شده بر دوش دارد و درد دل خود را بخداوند خود میکند تدعوا الا ابن منسی … ما اشقی علی بدنی
واستحر من ذوا … اشکایت دل خود را میکند نعره میکند که فرزندم را بهر خورده ام کو حسین بیسر بیمار ام

مجلس … فاطمه علیها السلام در روز محشر

کجاست و دختران اسیر شده ام و طفلهای بیکسم کجا رفتند واحزناه واحسنی هذا حسینی قتیل فی تبا
تبها فریاد میزنند که ای فرزند بزهر خورده ام آیا اینست حسینم که او را در بیابان شهید کردند هذا حسینی
رضیض الجسم منجدلا لا شئ علی جسمه العاری سوا … این حسین منست که استخوانهای بدنش را نرم کردند
و بدنش را برهنه و عریان کرده در صحرا انداختند تا آنکه بادها بر بدنش وزید و غبار بر بدنش افشاندند علی
جنبه بالطف قد قطعت ورئیسها بحجر السیف یصلیها آه آه از این جسدهای مطهره که بشمشیرهای بران
سرهای ایشان جدا کردید و بدنهای ایشان از حرارت آفتاب در هم سوزانیدند علی جنبیها الفنا العنا
وارکضت ما ضیات فی ترابها آه آه از این بدنهای مطهره که محل نعب نیزهای کوفیان و نشانه تیرها
کردید یا فتیة ذبحت فی کربلا و ثوت علی الوجوه عرایا فی صحا … فیا لکم سلوان فاطمة ولا نجع الوجد با
لوجد ان … آه شهیدان کربلا ای جوانان در خون آغشته … شما … فاطمه … مصیبت
شما دل او را کباب کرده اید و اما حکایات آنچه در راه شام و در شام با اهل بیت کرام خیر الانام رسید
اموری چند میباشد که قلم در کتابت تحریر آنها … تقریر نمیباشد مجمل آن استکه بنا بروایت سید بن طاوس
چون نامه پسر زیاد بیزید رسید در جواب نوشت که اسیران و سرها را روانه شام نماید پس بنا بر روایتی زجر
بن قیس را با جماعتی با سرها روانه کرده و بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیه سفر اسیران دیدند و …
کرفتند و امر کرد تا علی بن الحسین را بغل و زنجیر در آوردند و با محضر بن ثعلبه عابدی و شمر ذی الجوشن
ایشان روانه شام کرد بعقب سرها تا بسرها ملحق شدند و بروایتی عمر بن سعد سرکرده ایشان بود
و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با اسیران و سرها
فرستاد و امر کرد که ایشان را در بلاد شهره خلق نمایند پس روانه شام شدند با اول منزلیکه رسیدند
در آن منزل فرود آمدند و آن منزل خرابی بود سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیران را فرود آوردند و بنا
بروایت صاحب مناقب مشغول بشرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار
آن منزل نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا آنگروهی که حسین را بیجرم و گناه کشتند
امیدوار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون این از دل بلند تر سیدند و بروایت شیخ فخر الدین چون
نزدیک بتکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که ایشان را استقبال نمایند زیرا که سر مقدس حسین
و اسیران او همراه میباشند چون این خبر باینقوم بد سیر رسید علمها بر پا کردند و باستقبال ایشان بیرون شدند چون
آن سر مقدس را دیدند نصاری پرسیدند که این سر از کیست گفتند این سر حسین است گفتند آیا این سر
فرزند دختر پیغمبر شما است گفتند بلی چون این را شنیدند متعجب شدند و بسبب ایشان را اعظیم بنظر آمد بر
کلیساها خود بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهت تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند خدایا
ما بیزاریم از اعمال اینگروه ظالم و چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخله رسیدند شنیدند صدای اجنه را

بیان … اسیران به کوفه و شام

کریه دوی خود نبردند و نوحه و گریه میکردند و نوحه جن میگفتند مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود یعنی حضرت پیغمبر دست بر پیشانی او و ابو سه میداد بایشان روی مبارکش
نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر او از بزرگان قریش میباشند جد امجدش بهترین جدها است
جنی دیگر نوحه میکرد و میگفت الا یا عین جودی فوق جهدی فمن یبکی علی الشهداء بعدی ای چشم جود و بخشش نما
در گریستن و اشک بروی جاری نما اگر من نگریم بر ایشان کیست که بر این شهیدان گریه نماید بروایتی از آنجا
کوچ کردند بمنزلی وارد شدند که آنرا رشاد میگفتند چون بآن منزل رسیدند از پیر و جوان انجا بیرون آمدند
بتماشای سرها و اسیران با وجود این صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستادند بر دشمنان ایشان لعنت میکردند
و این عجیب است یصلی علی المبعوث من آل هاشم ویغزی بنوه ان ذا العجیب و چون بنزدیک بعلبک رسیدند
نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون آید که سر حسین را میاوریم پس امر کرد تا علمها برپا کردند و باستقبال
بیرون رفتند و کودکان و جوانان تا شش میل بیرون رفتند و شادی میکردند ام کلثوم چون این را دید ایشان را
نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را هلاک کند و مسلط کند بر شما کسی را که شما را بقتل آورد و سید الساجدین
بگریه درآمد و این اشعار را خواند هو الزمان فلا تفنی عجائبه عن الکرام و ما تهدی مصائبه ای مقتضای
بیوفائی روزگار و عجائب آن تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصائب آن به نیکان هدیه میاید فلیت شعری
الی کم تجاذبنا فنونه و ترانا کم تجاذبه کاش میدانستم که تا کی فتنه‌های روزگار ما را بهر طرف میکشد و چنان
میداند که ما او را بسوی خود میکشیم نسری بنا فوق اقتاب بلا وطاء و سائق العیس یحمی عنه غاربه ما را
بر قتبهای شتران نشانیده اند و باطراف میگردانند و ساربانان و موکلان راحت ما را از ما بریده اند از آنکه
شب و روز ما را میدوانند بنحوی که فرصت چریدن بشترهای خود نمیدهند کانما من اساری الروم
بینهم کانما قاله المختار کاذبه کفرتم برسول الله ویحکم فکنتم مثل من ضلت مذاهبه گویا ما از اسیران
روم میباشیم و از کفاریم و گویا پیغمبر خدا دروغگو بود و از جانب خدا نبوده است وای بر شما که کافر شدید
برسول خدا و گمراه شدید بروایت صاحب مناقب و سید بن طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه و غیره که میگوید روزی مشغول
طواف بودم ناگاه دیدم مردی را که میگوید اللهم اغفر لی و ما اراک فاعلا خدایا مرا بیامرز و چنان میدانم
که مرا نخواهی آمرزید من با او گفتم یا عبد الله پرهیز کن از این سخن زیرا که اگر گناه تو بعدد قطرات باران و برگ
درختان باشد و توبه کنی و استغفار کنی خدا از گناه تو میگذرد میگوید نزد گفت بیا تا تو را از قصه
خود خبر دهم پس گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهدا را از کوفه بشام میبردیم و ما را
از راه عادت این بود که هرگاه شام میشد آن سر مطهر را در صندوقی میگذاردیم و مشغول شرب خمر میشدیم
و در دور آن تابوت میخوابیدیم شبی از شبها همراهان من شراب خوردند تا آنکه مست شدند و من در آن
شب از خوردن شراب امتناع جستم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صلصله آسمان

بعلبک باستقبال اهل حرم

اشعار سید الساجدین

و الم میغرید پس برق عظیم دیدم که مانند آن لمعه سید که بر جمیع ستمکاران آتش میبارید
پس دیدم درهای آسمان گشوده شد بروایت صاحب مناقب ناگاه آوازی شنیدم که یکی میگفت ادم اقبل محمد
راه دهید که اینک فخر کائنات محمد بن عبد الله بزیارت سر بریده فرزندش میاید پس شنیدم صهیل اسبان
و قعقعه سلاح پس فرود آمدند آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و محمد بن عبد الله و با ایشان بود جبرئیل
و گروهی از ملائکه مقربین پس بروایت صاحب مناقب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروهی مجدد از کروبین
و روحانیین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل پیش آمد و آن سر مطهر را از آن تابوت بیرون
آورد و آن را بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران آن سر مبارک را گرفته بوسه میدادند و بر سینه
میچسبانیدند پس پیغمبر خدا خاتم انبیا محمد مصطفی آن سر مبارک را گرفته آن را بوسید و بر سینه مبارک چسبانید
و مانند عزاداران میگریست و اشک حسرت از دیده مبارک میریخت پس روی شریف را بسوی پیغمبران و ملائکه
کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة عینی فرزندم را کشتند نور دیده ام را کشتند آن گروه پیغمبران آنحضرت را
تعزیه میگفتند و تسلی میدادند پس جبرئیل پیش آمد عرض کرد که خدا امر فرموده که اطاعت نمایم تو را
در باب امت تو که اگر امر فرمائی زمین را سرنگون نمایم همچنانچه شهر قوم لوط را سرنگون کردم حضرت فرمود
نه ای جبرئیل نمیخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محل و موقفی هست در قیامت در نزد خدا پس ملائکه
آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود برو خدا تو را نیامرزد
چون صبح شد برخاستم دیدم همراهان من همه خاکستر شده بودند لا غفر الله لهم قطب راوندی بسند معتبر
روایت کرده است از سلیمان بن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم
اغفر لی و انا اعلم انک لا تغفر خدایا بیامرز مرا اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید از کلام او لرزه بر اندامم افتاد
نزد او رفتم و گفتم ای مرد تو در حرم خدا و حرم رسول خدائی و ایام ایام حرام و ماه عظیم است چرا نا امید از آمرزش
خدائی گفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد گناه من عظیم است گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوههای تهامه گفت گناه من
گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوههای بلند عالم گفت گناه من اگر میخواهی ترا خبر میدهم بگناه خود گفتم بگو گفت
بیا بیرون رویم از حرم خدا تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدانکه ما در عسکر ملعون پسر سعد بودیم
که بجنگ حسین رفته بودیم و یکی از آن چهل نفر بودم که سر مطهر حسین را از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام
در راه شام فرود آمدیم بدیر راهبی از نصاری و آن سر مطهر را بر نیزه زده بودیم نیزه را در جا نصب کردیم
و پاسبانان دور او را داشتند طعام گذاشتند نشستیم تناول نمائیم ناگاه دیدم دستی ظاهر شد بر دیوار
اندیر نوشت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا آن گروهی که حسین را از روی
ظلم کشتند امیدوار شفاعت جد او میباشند در قیامت از این امر بسیار ترسیدیم بعضی از ما برخاستند
خواستند که آن دست را بگیرند ناپدید شد دو مرتبه مشغول بغذا خوردن شدند ناگاه آن دست ظاهر شد و این شعر را

نوشت قَالُوا وَاللّٰهِ لَیْسَ لَهُمْ شَفِیعٌ وَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِی الْعَذَابِ بخدا قسم که شفیع از برای ایشان نمیباشد همه
خواهی از برای اینکناه بهم بمیرید و ایشان ابد در عذاب میباشند باز برخواستیم از ابکیریم باز ناپیدا شد
چون برکشتیم بخوردن طعام با نظاهر شد دیوار نوشت وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ بِحُکْمِ جَوْرٍ وَخَالَفَ حُکْمُهُمْ
حُکْمَ الْکِتَابِ حسین را از روی ظلم و جور کشتند و حکم خدا و کتاب خدا را مخالفت کردند چون این را دیدم دست
کشیدم و خوردن طعام بر من تلخ کردید و در روایت دیگر است که چون نیزه که سر مقدس بر آن منصوب
بود در کنار صومعه زدند هاتفی را شنیدند که میکوید وَاللّٰهِ مَا جِئْتُکُمْ حَتّٰی بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ
مُنْعَفِرَ الْخَدَّیْنِ مَنْحُورًا بخدا قسم بسوی شما نیامدم مگر آنکه دیدم حسین را که او را مثل شتر قربانی نحر کرده
بودند و در اطراف رویش را بر زمین مالیده بودند و او را بر و انداخته بودند وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تَدْمٰی نُحُورُهُمْ
مِثْلَ الْمَصَابِیحِ یُطْفُونَ الدُّجٰی نُورًا و در اطراف بدن مطهر آن جوانانی چند بر زمین افتاده که خون تازه
از رکهای کردن ایشان جاری بود و بدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها و شمعهای پر نور که عالم را
روشن کرده بودند کَانَ الْحُسَیْنُ سِرَاجًا یُسْتَضَاءُ بِهِ اَللّٰهُ یَعْلَمُ اَنِّی لَمْ اَقُلْ زُورًا حسین چراغ راه هدایت
بود که عالم را روشن کرده بود خدا میداند که آنچه میکویم دروغ نیست ام کلثوم گفت خدا ترا رحمت کند
تو کیستی گفت من بزرگ جنیان هستم و من با قوم خود آمدیم از برای حسین ولکن در وقتی رسیدیم
که او را شهید کرده بودند و سرش را بریده بودند چون جماعت مشئومین این را شنیدند ترسیدند سلیمان
میکوید که اسد گفت راهبی در دیر بود بر بام دیر برآمد و نظر بر آن سر مطهر کرد دید نوری از آن سر مطهر میتابد
و دید که دری از آسمان گشوده شد و ملائکه از آن بزیر میایند و میگویند یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْکَ السَّلَامُ
پس آن راهب ترسید و نظر کرد لشکری را دید پرسید شما از کجا میایید گفت از عراق گفت بچه کار رفته
بودید گفتند بجنگ حسین رفته بودیم راهب گفت آن حسین که پسر دختر پیغمبر شما و پسر پسر عم پیغمبر
شما است گفتند بلی گفت بر شما لعنت باد وَاللّٰهِ لَوْ کَانَ لِعِیسَی بْنِ مَرْیَمَ ابْنٌ لَحَمَلْنَاهُ عَلٰی اَحْدَاقِنَا بخدا
که اگر عیسی بن مریم را پسری بود او را بر دیدههای خود مینشانیدیم و در روایت دیگر اینست که دستها
بیک دیگر زد و گفت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ صَدَقَتِ الْاَحْبَارُ بِمَا قَالَتْ راست گفتند
دانشمندان ما گفتند چه گفتند علمای شما راهب گفت خبر داده اند که هر گاه این فرزند طاهر را شهید
کنند آسمان در مصیبت او خون باشد و این نمیباشد مگر بجهت پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت وَاعَجَبَاهُ
مِنْ اُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّهَا وَابْنَ وَصِیِّهِ چه عجب است از این امت که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی
پیغمبر خود را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت به بزرگ خود بگویید
ده هزار درهم از پدرم بمن ارث رسیده آن را از من بگیرد و این سر مطهر را بمن دهد که تا وقت رحیل نزد
من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت زر را بگیرید و سر را باو بدهید پس او را خبر دادند او وقت

دو همیان که هر یک پنج هزار درهم بود بایشان داد از او اعتراف کرده وزن نمودند آن ملعون آن را
بخزانه دار خود سپرد و امر کرد تا آن سر را براهب تسلیم کردند آن راهب آن سر مطهر را گرفت بصومعه رفت
و بنا بروایتی چون سر را بصومعه برد از نور آن سر منور صومعه اش روشن شد و صدای هاتفی را شنید
که میگفت خوشا بحال تو و خوشا بحال کسیکه حرمت این بزرگوار را دارد پس آن راهب آن سر مطهر را شست
و از خاک و خون پاک کرد و آن را بمشک و کافور معطر نمود و بر پارچه حریری گذارده پس آن را در بغل گرفت
و بروایت دیگر نظر کرد بر آن سر و دندانهای مبارک او را دید چون نظرش بر آن دندانهای شریف افتاد
خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و آن را میبوسید و میگریست و میگفت یَعِزُّ عَلَیَّ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اَنْ لَا
اَکُونَ اَوَّلَ قَتِیلٍ بَیْنَ یَدَیْکَ دشوار است بر من از اینکه نبودم در خدمت تو تا اول خون خود در رکاب
تو بریزم و بنا بروایت دیگر آن سر را در پیش روی خود گذارد و گفت خدایا بحق عیسی که امر فرما تا این سر
با من سخن بگوید ناگاه آن سر مطهر بسخن در آمد و گفت ای راهب چه میخواهی گفت میخواهم نسب خود را بیان
کنی ناگاه آن سر مطهر گفت اَنَا الْمَظْلُومُ اَنَا الْمَغْمُومُ اَنَا الشَّهِیدُ اَنَا الْغَرِیبُ اَنَا الْمَقْتُولُ منم اسیر ظلم قوم نابکار
منم مبتلای اندوه و غم منم کشته تیغ ستم منم آواره خویش و تبار راهب گفت اَیُّهَا الرَّاْسُ الْمُبَارَکُ زِدْنِی
بَیَانًا ای سر مطهر از این روشن تر بیان کن فرمود اَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی اَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضٰی اَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ اَنَا الشَّهِیدُ
بِکَرْبَلَا راهب از این سخن خروشی بر آورد و روی بر روی مبارکش گذارده و گفت روی خود را بر نمیدارم تا قبول شفاعت
آوازی شنید از آن سر که بدین جدم درآی تا تو را شفاعت کنم پس راهب مسلمان شد و بروایت سلیمان گفت آن
راهب از سر شب تا بصبح گریه و نوحه میکرد تا اینکه او را صدا زدند و سر را از او طلب کردند پس آن راهب
بآن سر مطهر خطاب کرده میگفت ای سر بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان خود فردای قیامت در نزد
جدت شهادت ده که من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت او و بدست تو مسلمان [illegible]
شده تو میباشم پس گفت میخواهم سخنی برئیس شما بگویم و سر را بدهم بشما پسر سعد ملعون پیش آمد پس گفت
سَاَلْتُکَ بِاللّٰهِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ اَنْ لَا تَعُودَ اِلٰی مَا کُنْتَ تَفْعَلُ بِهٰذَا الرَّاْسِ یعنی ترا سوکند میدهم بخدا و پیغمبر
خدا که دیگر با این سر مقدس بی ادبی مکن و آن را بر نیزه مکن و آن را از صندوق بیرون میاور و آن ملعون قبول
کرد و سر را گرفت لکن بعهد وفا نکرد بلکه آن را به نیزه زدند و در اطراف گردانیدند بِاَبِی الرُّؤُسُ الْعَالِیَاتُ
عَلَی الْقَنَا مِثْلُ النُّجُومِ تُضِیءُ فِی الْاَقْطَارِ بِدِمَائِهَا وَالرِّیحُ فِی شَیْبَاتِهَا الْعَبِثَةُ بِهَا مِنْ یَمِینٍ وَیَسَارٍ
پدر و مادرم بفدای آن سرهای مطهره که بر نیزه زده بود و مثل ستارهای درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد
و باد بر محاسن شریف خونالود ایشان میوزید و بهر جانب حرکت میداد و اما آن راهب بعد از این واقعه از دیر خود
بیرون آمد و سر بصحرا گذاشته در کوهها و بیابانها ذکر خدا میکرد و چون آن لشکر شقاوت اثر بدمشق
نزدیک شدند پسر سعد خازن خود را طلبید و زر را از او مطالبه نمود چون حاضر کردند نظر بمهر خود کرده

صحیح دیدن مهر را شکسته سر همیان را کشود دید که مجموع انها بسفال مبدل گشته بیجا از ان نوشته
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر جانب دیگر نوشته وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ پس
ان ملعون گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خسران دنیا و اخرت را از برای خود حاصل کردم بدانکه بدترین احوال
از احوال اسیران وقایعی بود که در شام روداد شامیان با اسیران روی داد و الحق تصوران دلها را کباب میکند
اگر چه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه مجتمع شدند و بر ایشان نظر میکردند و در کوفه ایشانرا
محبوس کردند و مشتهر نمودند لکن همین که اهل کوفه نظر ایشان بان اسیران محنت زده و بر انسرهای مطهره
افتاده دیدند که دختران فاطمه را اسیر کرده‌اند و سر فرزند فاطمه را بر سر نیزه کرده‌اند طپانچه بر رو زدند و
موی از سر و ریش خود کندند جامه را چاک زدند و خاک بر سر ریختند و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه بر
کشیدند و بر برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند چادر و مقنعه بان اسیران میدادند و نان
و خرما بکودکان میدادند و اما در راه شام و شام محنت انجام هر جا که وارد میشدند استقبال ایشان
میکردند و جامه‌های نو میپوشیدند و خنده میکردند و ایشانرا سب و لعن میکردند یا ایشانرا چه حال
بود و بر ایشان چه میگذشت و در این منازل بعیده و تعجیلی که انجماعت داشتند آرام و راحت از انها
گرفته بودند فیا لیت لفاطمة وابیها عینا تنظر الی بناتها و بنیها ما بین قتیل یجری منه الصدید و اسیر
مکبل بالحدید فکانی والله انظر الیهم واراهم یستنصرون فلا ینصرون ویستغیثون فلا یغاثون فکانی
بتلک الاساری مسبیات کالاماء والعبید مصفدات بالحدید یسترن فوق اقتاب المطیات تلفح
وجوههن حر الهاجرات یساق بهن فی البراری والفلوات مغلولة الایدی الی الاعناق یطاف بهن فی الاسواق
الاسواق وهن ودائع خیر الانبیاء وبنات فاطمة الزهراء سید بن طاوس میفرماید که زنان و سرها را بردند
بسوی شام چنانچه سبایای کفار را میبردند تصفح وجوههن اهل الاقطار و ایشانرا بر کجاوه‌های
بی‌ساز و جهازها و بر دیوش سوار کردند که اهل اقطار نظر بر ایشان مینمودند و در اقبال الاعمال روایت
میکند از حضرت باقر که پرسیدم از پدرم علی بن الحسین ع از کیفیت بردن ایشان نزد یزید ملعون فرمود مرا
بر شتر برهنه سوار کرده بودند و زنان ما را بر استرهای برهنه نشانیده بودند و در عقب سر بودند
و سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه داران احاطه کرده بودند
ان دمعت منا احد قرع راسه بالرمح اگر یکی از ما گریه میکرد و اشک از چشم میریخت نیزه بر سرش میکوبیدند
و با این حال ما را داخل شام نمودند چون داخل انشهر شدیم ملعونی فریاد زد که هؤلاء سبایا اهل
بیت الملعون اینها اسیران اهل بیت ملعون میباشند خدا دهنش را بشکند فان رسول الله ع اهل
بیته الی الشام تسری فی المهانة للوعد کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند اهل بیت خود را و دختران خود را
که بخواری و ذلت ایشانرا میبرند فمنظورة شزرا و منزوعة زندا او مخفوضة یدا او ملطومة الخد و

منهوکة ضربا و منهوکة خبا و مجزوزة غضبا و مشتومة الجداه دختران رسول الله کرم
ایشانرا برهنه کرده‌اند و مقنعه از سر ایشان گرفته‌اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان نظر میکنند ایشانرا
خوار کرده‌اند طپانچه بر روی ایشان میزنند و از پاهای چوب و نیزه داران و اذیت بدنهای ایشان ضعیف
و ناتوان گشته و بهر طرف ایشانرا میکشند وا پشتا زاد نسیم مید هند افاطم قومی من ثری القبر وانظری
بناتک اسری کالشفات بلا فدی را بفاطمه از قبر بیرون ای و نوحه کن بر دختران بیکسه که بخواری و اسیری گرفتار
شدند و بیچاره رو در سلامت مانده‌اند سید بن طاوس رحمه الله میفرماید که چون نزدیک دمشق رسیدند
ام کلثوم بنزد شمر ملعون امد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنید از راهی داخل کنید ما را که بیشرمان
شام ما را کمتر به بینند و نظاره کمتر باشد و بگو تا سرها را از میان محامل بیرون برند تا مردم بنظاره
سرها اشتغال نمایند زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق باینحال انشقی ملعون از راه عداوت و
کفر گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظاره کان بگذرانند باین حال بردند ایشانرا
تا دروازه دمشق و بردر مسجد جامع که اسیران را میداشتند نگاه داشتند و در بعضی از روایات وارد
شده است که یزید لعین در بیرون شام در جائی بود که از انجا ران میگفتند همین که شنید که سرها را وارد
شام کردند این شعر را خواند لعنة الله علیه و علی کلامه لما بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الرؤس علی ربی
جیرون نعق الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی یعنی چون سرها و اسیران اهل بیت را
وارد نمودند و ظاهر شد علامات ورود ایشان در منزل جیرون و زاغ محنت دم شروع بخواندن نمود
گفتم با او که نوحه گری مکن بلکه صدای شادی را بلند کن و صیحه مسرت بر کش که دین خود را از پیغمبر
گرفتم لعنة الله علیه و علی کلامه چون اهل بیت بنزدیک شام رسیدند بیشرمان شام بجهت تفرج و نظاره
بیرون رفتند صاحب مناقب و دیگران از سهل بن سعد روایت کرده که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون
رفتم و در عرض راه عبورم بشام افتاده چون داخل انشهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری با انهار
و انهار بسیار و مردم مرادیدم در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پرده‌های دیبا از هر
جانب انداخته بودند و زنان بازی کرده و طبل مینواختند و بروایتی دکانها و بازارها بسته بودند
و اسبها را زین و لجام کرده بودند و علمها بر افراشته و کوچه و بازار پر از خلق بود و همه را زینت کرده
بودند و با خود گفتم مگر امروز عید ایشانست تا انکه از جمعی پرسیدم که ایا در شام عیدی هست
که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل بن
ساعدم که بخدمت پیغمبر خدا مشرف شده‌ام گفت تعجب میکنم که چرا اسمان خون نبارید و زمین سرنگون
نمیگردد گفتم چرا گفت هذا راس الحسین عترة محمد یهدی من ارض العراق شادی مردم از جهت انستکه
سر حسین ع و فرزند پیغمبر را از عراق بهدیه میاورند من گفتم واعجبا یهدی راس الحسین و الناس یفرحون

با مردم شادی میکنند بجهة اینکه سر حسین ع میاورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره کرد بدروازه که از او دروازه ساعات میگفتند سهل میگوید من بسوی آن دروازه شتافتم جمعیت بسیار دیدم که ایستاده اند و منتظر اسیران و سرهای شهیدان میباشند پس دیدم علمهای کفر و ضلالت از پی یکدیگر میایند تا کاه دیدم سواری میاید و علمی داشت در دست و سر را بر آن نصب کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول الله و بروایتی چون این را دیدم طپانچه بر رو زدم و جامه را چاک کردم و صدا را بگریه بر کشیدم و گفتم واحزناه بر آن بدنهای برهنه کرده شده بی غسل و کفن واحزناه علی الخد التریب والشیب الخضیب بخشیت واندو بر روی غبار آلوده و ریش بخون خضاب شده ای ابیعبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید که در بازارهای دمشق میگردانند و دختران شرا میدید که با گریبانهای دریده و دامنهای دریده بر شترها سوار کرده و اشرار و فساق بر ایشان نظر میکنند بادی سهل میگوید من صدا را بگریه بر کشیده بودم و هر کس که بر مرا میشنید از گریه من گریه میامد و لکن اکثر ایشان بر نمیخوردند بگریه من بجهة شدت اشتغال ایشان بفرح و شادی خود در اینحال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب الجمال بغیر وطاء ولا ستر ناگاه زنانی چند دیدم سوار بر قبهای شتران بدون زیرانداز و پوشش و بروایتی میگوید زنی از آن زنان دیدم که میگفت وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه لو رایتم ما انزل بنا الاعداء کاش پیغمبر و علی میبودند و حسن و حسین را میدیدند که دشمنان با ما چه میکنند و نوحه میکرد باواز یکه دلها را مجروح میکرد و میگفت واحزناه علی الرضیع الصغیر والشیخ الکبیر واحزناه علی المذبوح من القفا ومهتوک الخباء العریان بلا رداء و در روایت اول است که میگوید نزدیک شدم بانکه پیش از همه بود گفتم یا جاریة من انت ای دختر تو کیستی گفت انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر حسینم گفتم ایسیده من من از اصحاب جد شمایم اگر خدمتی داری بفرما گفت بگو باین بد بختی که سر بدست دارد که از میان ما بیرون برد تا مردم مشغول بنظاره ان سر آیند و چشم از حرم پیغمبر خدا بردارند من رفتم نزد آن ملعون گفتم حاجتی دارم چهارصد دینار بتو میدهم که حاجتم را بر آوری گفت بگو گفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان بیرون بری گفت بر میاورم دینارها را باو دادم و او از میان زنان بیرون رفت و بروایتی سهل میگوید که رفیق نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت المقدس میامد و با من بود دیده بصیرت او روشن شد چون سر مقدس جناب سید الشهداء و سرهای کشتگان و اسیران دید شنید که آن سر بریده تلاوت قران میکند و میگوید فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون از مشاهده این امر از برکت آن سر مقدس نور هدایت بر دلش تابید کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد و بشرف اسلام مشرف گردید شمشیر در حمایل داشت آن را کشیده بر آن قوم روسیاه حمله کرد و با وجود اینحال اشک از دیده میبارید و میگریست جماعتی از آن اشرار را بمجلس الفرار رسانید پس دور شرا گرفتند و هنگامه بر پا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا چیست

من حکایت را باو گفتم همینکه از او شنید گفت واعجباه النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حرمه نصاری تعصب میکشند از برای اسلام و کسانیکه خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند و اهل بیت او را اسیر میکنند و بر ما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند بادی انجماعت دوران نومسلمان را گرفته او را از ضرب شمشیر و نیزه کشتند و در بعضی از روایات وارد شده است که چون بدروازه باب الساعات رسیدند توقف کردند که از یزید رخصت حاصل اید که اسیران را بکجا منزل بدهند در این اثنا مروان پسر حکم بیرون امد چون نظر پلیدش بر سر مطهر سید الشهداء افتاد از شادی براست و چپ خود نظر میکرد و اظهار طرب و شادی مینمود پس برادر او عبدالرحمن بیرون امد چون نظرش بر ان سر شریف افتاد اشک از دیدهایش جاری شد بگریه در امد و گفت دور شد بد از پیغمبر خدا بخدا که هرگز در امری با شما جمع نمیشوم پس گفت یا اباعبدالله دشوار است بر من انچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند سمیة امسی نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله لیس لها نسل سمیه زانیه نسل و اولاد او از بسیاری بعدد سنگریزها اند و نسل دختر پیغمبر را قطع کردند و اولاد او همه را کشتند و اویلاه وامصیبتاه اهلبیت وارد شام کردند از حضرت صادق ع روایت شده و شیخ صدوق از جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند اسیران و زنان اهلبیت بشام ایشان را در میان روز داخل انشهر کردند با دو کجاوهای بسیار چون اهل شام نظر بر ان اسیران افتاد و سیمای بزرگی در ایشان دیدند گفتند اسیری نیکوتر از این اسیران ندیده ایم شما کیستید و اسیران کدام دیارید و از کدام قبیله اید سکینه دختر سید الشهداء گفت نحن سبایا ال محمد ما اسیران ال محمد میباشیم و بروایتی چون اهلبیت وارد شام کردند سید الساجدین علی ابن الحسین ع بر شتری برهنه سوار بود انظالم او را بغل و زنجیر در اورده بودند و آنحضرت از درد گریانده و حزن میفرمود اقاد ذلیلا فی دمشق کاننی من الزنج عبد غاب عنه نصیر وجدی رسول الله فی کل مشهد وشیخی امیر المؤمنین امیر مرا در دمشق با ذلت و خواری بحوی میکردانند گویا غلام سیاهی از زنگبار اورده اند و حال انکه جدم رسول خدا است و پدرم امیر المؤمنین ع و پادشاه عالمیانست و بروایت ابن طاوس و غیره ایشان را اورده اند تا در مسجد اعظم که جای اسیران بود وا داشتند شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتیکه خبر به یزید ملعون رسید طبیبی در پیش او نشسته بود بجهة معالجه مرضی و دست و پای او را در آب گرم گذارده بود که کسی وارد شد خبر آورد و گفت دیده تو روشن که سر حسین ع وارد شد آن ملعون نظر غضبناکی کرده گفت دیده ات روشن مباد پس بطبیب گفت تعجیل کن در کار خود پس نامه پسر زیاد را گرفت و خواند پس انگشت را بدندان گزید و نامه را داد بحضار که هنوز ساعتی بیش نگذشت که ناگاه رایات کفر و ضلال وارد گردید و در زیر آن رایات و علمها الله اکبر الله اکبر میگفتند چنانکه میگوید یکی از شعرا و یکبرون ان قتلت من لولاهم لم تعرف التکبیر والتهلیل تکبیر میگویند

مسلمان شدن نصرانی و شهادت او و معراج

در احوال اسیران شام و اشعار خواندن امام زین العابدین علیه السلام

بجهة کشتن کسانیکه اگر ایشان نبودند تکبیر و تهلیل را کسی نمیشناخت و خدا را بیگانگی نمیپرستید کسی و تعظیم نمینمود احدی و در روایات وارد شده است که هاتفی که کسی نمیدید او را این اشعار را میخواند جَاؤُا بِرَأْسِكَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِیلاً وَ کَأَنَّمَا بِكَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَاراً عَامِدِینَ رَسُولاً ای فرزند دختر پیغمبر سر مقدس ترا آورده اند بخون آلوده و رنگین گویا بجهة کشتن تو جد تو پیغمبر خدا را کشته اند قَتَلُوكَ عَطْشَاناً وَ لَمَّا یَرْقُبُوا فِی قَتْلِكَ التَّأْوِیلَ وَ التَّنْزِیلَا ای نور دیده پیغمبر ترا با لب تشنه کشتند و اصلاً مراعات تنزیل خدا را نکردند که شما بودید مقصود او تاویل بلکه شما بودید کلام الهی بتاویل و یکبرون بأن قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلَا اینها سهل است این عظیم تر است که ترا کشتند و تکبیر میگویند و حال آنکه کشتند بکشتن تو تکبیر و تهلیل را پس باید که بجای الله اکبر مات التکبیر بگویند قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت بخدا قسم که در دمشق دیدم سر مبارک سید الشهداء را که بر نیزه کرده بودند و در پیش او کسی سوره کهف را میخواند چون باین آیه رسید که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً پس بقدرت خدا سر مقدس بزبان آمد و بزبان فصیح میگفت أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِی وَ حَمْلِی کشتن من و سر مرا بر نیزه زدن عجب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است ای والله کشتن او از هر امر غریبی غریب تر است چون اهلبیت و اسیران را وارد کردند یزید ملعون مجلسی آراسته و با زینت بسیار بر تخت مشوم خود نشست و امر باحضار اهلبیت رسول کبار کرد چون بدر خانه آن لعین رسیدند محضر بن ثعلبه عائذی ملعون فریاد زد که فاجران لئیم را بجهة امیر المؤمنین آورده ایم و وارد شده است که سید الساجدین در راه شام یک کلمه با کسی سخن نمیگفت چون این سخن را از آن فاجر لئیم شنید فرمود مَا وَلَدَتْ أُمُّ مُحَضَّرٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا الْأَلْأَمُ بر خدا و خلق ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن سر منور را وارد مجلس یزید بد سیر کردند آن ملعون فرح و شادی بسیار کرد و گفت که صاحب این سر میگفت که پدر من بهتر از پدر یزید است و مادر و جدم بهتر از مادر و جد یزید است و من بهترم از یزید و این سخن او را بکشتن داد اما چون اهلبیت و اسیران و محنت زدگان اهل بیت عصمت و طهارت را وارد مجلس یزید کردند آه تعجب است که چرا آسمان بهم نپاشید و زمین سرنگون نگردید که حریم ختم انبیاء را در مجلس ولد زنا میبرند و برایشان استخفاف و استهزاء مینمایند ابن نما روایت کرده است از سید الساجدین که فرمودند ما دوازده نفر بودیم که بمجلس یزید بردند و ما را غل و زنجیر کرده بودند و از این کلام معلوم میشود که زنان را نیز بغل در آورده بودند زیرا که دوازده مرد از ایشان نمانده بود و اگر بعضی از اطفال بودند نابالغ بودند بلکه سید بن طاوس رضی الله عنه روایت کرده است که بازماندگان و زنان حسین را داخل کردند در مجلس وَهُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْحِبَالِ و ایشان را با ریسمان بیکدیگر بسته بودند آه فَمَنْ مُبْلِغُ الْکَرَّارِ ذَا الْبَأْسِ وَ التُّقَى بِأَنَّ بَنِیهِ بَعْدَهُ عِزَّ بُدِّلُوا آیا کیست که خبر کند حیدر کرار را و وصی مختار را صاحب سطوات الهیه و حملات حیدریه را که اولاد او و دختران او را بعد از آنکه همیشه در سایه عزت

ورود اهلبیت عصمت در مجلس یزید ملعون

او بودند ایشان از همه کس ذلیل تر نمودند وَ اِنَّ الْوُجُوهَ النَّیِّرَاتِ ذَوِی الْبَهَاءِ یُهْدَى إِلَى رِجْسٍ زَنِيمٍ وَ مُحْمَلٌ آیا کیست که خبر کند علی کرار را که دختران او را و صاحبان او را و هانوز انیر الهد بیرا اولاد زنا میبرند وَ آلُ یَزِیدَ فِی الْمَقَاصِیرِ لِحِجَابِهَا عَلَیْهِنَّ السُّتُورُ وَ تُسْدَلُ وَ اِنَّ بَنِی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وُجُوهُهُمْ لِلنَّاسِ تُبْدَوُا وَ تُبْتَذَلُ زنان و دختران یزید در قصرها و غرفه و خیمه های عالیه نشسته اند و پرده ها آویخته اند دختران فاطمه را در میان مردم میگردانند بدترین خلق ایشان را میبینند اَمَا غَیْرَةٌ هَذِهِ بَنَاتُ مُحَمَّدٍ یَلْحَظُهُنَّ النَّاسُ وَ الْاَعْبُدُ الرُّذَّلُ آیا صاحب غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید بر سر و رو زند و اشک خونین از دیده روان نماید آخر اینها دختر پیغمبرند و ناموس حیدرند که مردمان رذل و غلامهای گندیده باید بر ایشان نظر کنند و بروایت شیخ فخر الدین چون اسیران محنت و بلا وارد بزم یزید شدند و ایشان را او رسنها تا برابر ولد الزنا داشتند فاطمه دختر سید الشهداء گفت یا یزید بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ سَبَایَا ای یزید خوبست که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع مجلس آن ملعون بگریه در آمدند و صدای گریه از خانواده یزید بلند شد سید الساجدین فرمایند من در غل و زنجیر بودم گفتم اذن میدهی من سخنی بگویم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من سزاوار نیست در این مجلس بیهوده گوئی ای یزید مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللهِ لَوْ یَرَانِی فِی الْغُلِّ آیا گمانت چیست که اگر رسول خدا در غل و زنجیر ببیند چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر از گردنش بردارید از حضرت صادق روایت شده است که چون سر مبارک سید الشهداء را بمجلس یزید بردند علی بن الحسین در غل و زنجیر بود یزید گفت یا علی حمد خدا را که پدر ترا کشت حضرت فرمود خدا لعنت کند کشنده پدر مرا آن ملعون در غضب شد و امر بقتل آنحضرت کرد آنحضرت فرمود ای یزید اگر مرا میکشی پس دختران پیغمبر را کی بوطن ایشان برمیگرداند ایشان را بجز من محرمی نمیباشد آن ملعون گفت تو ایشان را برگردان پس سوهانی طلب کرد و قیدیکه در گردن شریف آنحضرت بود سائید که برداشته و بروایتی گفت میدانی که چرا خود متوجه اینکار شده ام آنحضرت فرمود از برای اینکه تو بر من منت باشد سید بن طاوس میفرماید که امر کرد که زنان و اسیران را در پشت سراپرده نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر منور سید الشهداء نیفتد آن سر شریف را بر طبقی گذاردند در برابر روی آن شقی و ملعون ناگاه سید الساجدین را نظر بر آن سر مطهر افتاد سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بینش جاری شد و بعد از آن هرگز کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهل بیت را نظر بر آن سر شریف افتاد خروش برآوردند و شیون برکشیدند و ناله وا مظلوماه برآوردند سکینه گفت یا یزید اَتَسُرُّكَ هَذَا آیا خوشحال میگرداند ترا این ابن نما میگوید اما زینب خاتون چون نظرش بر سر بریده برادرش افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد و جامه را درید با آواز حزین که دلها را بیتاب میگردانید ندا برکشید یا حُسَیْنَاه یا حَبِیبَ قَلْبِ رَسُولِ الله یا ابْنَ مَکَّةَ وَ مِنَی یا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ یا ابْنَ سَیِّدَةِ النِّسَاءِ یا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَی بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه

درامدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از نالهٔ اهلبیت یافت که زنان هاشمیه اند بمجلس
پسر معویه اورده اند دانست که سر منور سید الشهداء ع را حاضر کرده اند صدا را بند بلند کرد و میگفت یا حبیباه
یا سید اهل بیتاه یابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء ای حبیب دل افکار ای بزرگ
اهل بیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان ای شهید کشتهٔ اولاد زنا از نوحه آن هاشمیه باز
اهل مجلس بگریه درامدند و گریستند پس ان ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید و از اگرفته برلب و دندان فرزند
سید عالمیان میزد و میگفت رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحک خدا رحمت کند ترا ای حسین
که خوش لب و دندان بودی و کفرهای چند میخواند ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید اتنکت بقضیبک ثغر
الحسین بن فاطمه وای بر تو ای یزید چوب بر لب و دندان حسین ع فرزند فاطمه میزنی فوالله الذی لا اله الا هو
لقد رایت رسول الله مرارا کثیرا یقبل ثنایاه واخیه و شهادت میدهم که دیدم پیغمبر را که لب و دندان او را
و برادرش امام حسن را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة شما اید سید جوانان اهل بهشت خدا بکشد
کشندهٔ شما را و لعنت کند کشندهٔ شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس ان ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را
از مجلس بیرون کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین ع برخواست و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله اجمعین پس شروع بتکلم و عتاب نمود بیزید بنحویکه همه متعجب بودند از فصاحت و بلاغت و کلام حکمت
امیزش بعد از کلمهای چند گفت امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله
سبایا ایا از عدالتست ای فرزند زناکار که زنان و کنیزان خود را در پرده نشانیده و دختران مکرمهٔ رسول
خدا را اسیر کرده و پردهٔ حرمت ایشان را دریده بی کجاوه و هودج از شهر بشهر میگردانی تا اهل هر منزل و
بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع و شریف و غریب و بعید ایشان را محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را
یاوری باشد و نه معینی و نه مددکاری و این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگان را خاییده
باشند و گوشت ایشان از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه بعید میباشد بغض ما
از کسیکه نظر کند بر ما از روی کراهت و غیظ پس از روی اسانی و سهل انگاری چوب بر لب و دندان
و دندان ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را بخواند که کجایند تا شادی
کنند باین عمل پس تعیرات بسیار سر کرده کفر و ضلال کرد و فرمود فکد کیدک واسع سعیک وناصب
جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا ولا تدرک امدنا ولا ترحض عنک عارک پس هر مکری که میتوانی
بکار بر و هر سعی که میتوانی بعمل آور که بخدا قسم نمیتوانی ذکر ما را بر اندازی و وحی ما را برطرف کنی و بفضیلت
ما برسی و هرگز نمیتوانی عار کردار خود را از خود دور کنی و نیست مکر تو مگر اندک مکری و ایام دولت تو مگر
اندک زمانی و این قریب جمعیت از هم خواهد پاشید در روزیکه منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا
بر ظالمان و ستمکاران است ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است

چون سر مطهر سید الشهداء ع را بمجلس یزید لعنه الله اوردند ان ملعون مجلس شراب اراسته با حرفا
مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شد از خوردن شراب امر کرد که ان سر مطهر را در طشتی گذارد
در پایین تخت او گذاردند و بساط شطرنج بران گسترانیده و مشغول بشطرنج بازی گردید و حسین و جد
و پدر او را یاد میکرد و استهزاء مینمود با ایشان هر گاه که بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهرمار میکرد
و ته ماندهٔ او را در کنار طشت بر زمین میریخت فیا سماء جری هذه الامور علی مثل الحسین فموری بعده
موری ایا این ظلمها بر حسین ع روا میباشد ای آسمان از هم بپاش و بموج و اضطراب در آی ان الرسول ثغره
کان یرشفه تدقه بقضیب گفت مخمور ایا کجا بود پیغمبر خدا تا به بیند سر فرزندش در مجلس شراب حاضر کردند
و بوسه گاه او را شرابخواران چوب بران میزنند این الرسول مشکوه حال الغریب تبکی الثکلی وما سوء لها
تو کجا بود پیغمبر خدا ص تا اسیران شراب به بیند که از بیکسی مصیبت زده و اسیری با سیری شکایت
مینماید شیخ مفید رحمه الله روایت کرده که پس اهلبیت و اسیران و زنان و بیکسان را طلبید چون
در برابر ان لعین امدند و نشستند و حال ایشان از بسیار مفتضح و قبیح دید گفت قبح باد روی پسر
زیاد اگر میانه شما و او قرابتی بود او با شما چنین نمیکرد و شما را باینحال بشام نمیفرستاد و شیخ فخر الدین
روایت میکند از سید الساجدین ع که در وقتیکه ما را بنزد یزید بردند ما را بر ریسمانی بسته بودند
مانند گوسفندان و او بلا بطریقی بودیم که اگر یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چون برابر یزید
رسیدیم من پیشتر رفتم گفتم یا یزید اگر پیغمبر خدا ص ما را باینحال به بیند چه میکند پس ان ملعون گریست
و گفت ریسمان از گردنها و کتفهای ما ببرید و روایت شده است که چون اسیران در برابر او حاضر
شدند بسوی ایشان نظر میکرد و اسم یک یک را میپرسید یکی میگفت هذه ام کلثوم الکبری وهذه ام
کلثوم الصغری وهذه صفیة وهذه ام هانی وهذه رقیة بنات علی وهذه سکینة وهذه فاطمة بنت
الحسین اینک ام کلثوم کبری و اینک زینب خواتون و اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه و اینک ام هانی
و اینک رقیه دختران امیر المؤمنین اند و اینک سکینه و فاطمه دختران حسین اند و در ان میان سکینه
روی خود را بدست خود میپوشانید یزید گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین ع است پس سکینه
بگریه درامد گریه در گلویش گره کرده بنحویکه نزدیک بود روح از قالبش پرواز نماید ان ملعون گفت ای
سکینه چرا گریه میکنی گفت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها و راسها عنک وعن جلسائک
چگونه گریه نکند کسیکه چادری ندارد روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشد ان ملعون
بگریه درامد و گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را چه قدر قسی القلب است بر آل پیغمبر و بروایت دیگر گفت پدر
تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من منازعه کرد در مملکت من سکینه بگریه درامد و گفت ای یزید
شادی مکن بکشتن پدرم که او بندهٔ مطیع خدا بود و مطیع رسول خدا بود خدا خواند او را بسوی خود

واو اجابت نمود حقرا و سعید شد باجابت حق وَاِنَّ لَکَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ مَقاماً مَا تَسْئَلُكَ عَنْهُ فَاسْتَعِدَّ جَوابا
لِلْمَسْئَلَةِ جَواباً وَاَنّی لَکَ الْجَوابُ بدان ای یزید لابد است ترا از مقامیکه خدا از تو سؤال میفرماید از اینعمل
شنیع پس مستعد جواب از این سؤال باش و مهیا جواب کن و کجا خواهی جست جواب بجهة کشتن فرزند
پیغمبر و بروایت صاحب منتخب زینب خاتون گفت ای یزید آیا نمیترسی از خدا که کشتی حسین را و این تو را بس
نبود که حرم رسول خدا را از عراق بشام اسیر وار کرد آوردی و حرمت ایشان را ضایع کردی و این تو را بس
نبود حتی اینکه مارا مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی ای ولد الزنا
گفت که برادرت میگفت که من بهتر از یزیدم و پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر یزید است
و جدم بهتر از جد یزید است بعضی را راست گفت و بعضی را خطا کرد اما جدّ او بهتر از همه خلایق است
و اما اینکه مادر او بهتر از مادر من است پس یاد را ادبی ادبی نمیتوانکرد اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر
من است پس پدر او و پدر من راضی بحکم شدند حکم از برای پدرم کرد پس این آیه را خواند قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ
الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ پس زینب خاتون
گفت وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پس گفت ای یزید
حسین را کسی نکشت مگر تو و اگر تو نبودی پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از همه کس بود آیا نترسیدی از خدا
بکشتن حسین و حال آنکه جد بزرگوارش در حق او و برادرش میفرمود اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ
اَهْلِ الْجَنَّةِ پس اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود مخاصمه با خود کرده خواهی
بود یزید ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شد شیخ مفید رحمه الله از فاطمه دختر سید الشهداء روایت
کرده است که چون ما را بنزد یزید بردند و اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مرد سرخ روئی از اهل شام برخواست
و گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن بهبخش که در خانه من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر صاحب جمالی بودم
و حسن فاطمه مشهور است و زنی با نجمال معلوم نیست امده باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد
میشود فاطمه میگوید من از شنیدن این سخن بخود لرزیدم و جامهٔ عمه ام را گرفتم و بعد از آنکه مرا خواهر را گرفتند واز
من بزرگتر بود و عاقله بود گفتم اوتمت واستخدمت یتیم شدم و کنیز نبودم آیا حال باید کنیزی کنم عمه ام بآن
شخص گفت غلط فهمیدی دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد اگرچه خود را هلاک کنی نه تو میتوانی این امر را بکنی
و نه یزید گفت دروغ گفتی اگر بخواهم میتوانم عمه ام گفت نمیتوانی مگر آنکه از ملت ما بیرون روی و بدینی غیر
از دین ما بگروی آن ملعون بسیار غضب کرد ناسزائی از زبان ملعونش صادر شد زینب خاتون فرمود ای یزید
بدین خدا و دین پدرم و برادرم هدایت یافته تو و پدر و جدت اگر مسلمان هستید پس گفت تو اسیری
و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهة سلطنت آن ملعون کو یا شرم کرده ساکت شد آن شامی دو
مرتبه اظهار کرد با آن ملعون گفت دور شو خدا ترا مرگ دهد و بروایت سید بن طاوس آن مرد گفت

خواهش کردن مرد شامی از یزید فاطمه را بکنیزی و جواب دادن زینب علیها السلام

کیست این جاریه یزید گفت هذه فاطمة بنت الحسین و تلک زینب بنت علی بن ابیطالب این فاطمه دختر حسین
است و این زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی است یزید گفت بلی شامی گفت
خدا تو را لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشان را اسیر میکنی وَاللهِ ما تَوَهَّمْتُ اِلّا اَنَّهُمْ سَبایا الرُّومِ
بخدا قسم بگمانم که اینها اسیران روم و فرنگند آن ملعون گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت
شیخ مفید دو مرتبه دیگر اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت را قطع کند و دستهایت را شل و
چشمهایت را کور کند هنوز کلامش تمام نشده بود که دعایش مستجاب شد شیخ فخر الدین از بعضی ثقات اخبار نقل
میکند که شخص نصرانی از جانب ملک روم بنزد یزید امده بود و حاضر بود در مجلسی که سر مقدس سید
الشهداء را حاضر کرده بودند چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد و آن سر مطهر را بآن خواری در نزد یزید دید
بگریه در آمد صدا را بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریشش از گریه تر شد پس گفت ای یزید بدانکه من در
زمان حیات پیغمبر بتجارت بمدینه رفته بودم خواستم هدیه بجهة آنحضرت ببرم پرسیدم که آنچه چیز خوشش
میاید گفتند از بوی خوش و نافه مشک و قدری عنبر برداشتم رفتم نزد آنحضرت در خانه ام سلمه بود
چون بخدمت او رسیدم نوری از آنجناب مشاهده کردم دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت
سلام کردم و هدیه خود را در پیش گذاردم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه ایست فرمود اسمت
چیست عرض کردم عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام قبول میکنی من
هدیه تو را قبول کنم چون در خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده بود پس
مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و من با پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بدان
ای یزید که روزی در خدمت پیغمبر بودم در خانه ام سلمه همین عزیز که سر مبارکش باین خواری در پیش روی
تو گذاشته در حجره داخل شد پیغمبر خدا بغل گشود و با و گفت مرحبا بك حبیبی مرحبا خوش امدی حبیب دل من تا
اینکه او را گرفت و در آغوش خود نشانید و لبهای و دندانهایش میبوسید و میفرمود دور باد از رحمت خدا
آنکه تو را میکشد ای حسین و اشك از دیده مبارکش میریخت روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر با برادرش
حسن آمد و گفت ای جد بزرگوار با برادرم کشتی گرفتیم تا به بینیم قوه کدام بیشتر است هیچ کدام غالب نشدیم
حضرت فرمود این امر لایق شما نیست شما هر یک خطی بنویسید هر کدام نیکوتر نوشته اید قوه او زیادتر است
رفتند هر یک سطری نوشتند و بخدمت جد امجد آوردند حضرت فرمود اِنّی نَبِیٌّ اُمِّیٌّ لا اَعْرِفُ الْخَطَّ من
ناخوانده خط پیغمبر شده ام نزد پدر خود روید تا حاکم شود میانه شما مقصودش از اینکلام این بود
که دل ایشان را نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز برخواسته با ایشان رفت و همه بمنزل فاطمه رفتند بعد
از ساعتی جناب رسالت مآب را دیدم تشریف میاورد و سلمان با او بود و مرا با سلمان صداقتی و دوستی
بود پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام یك بهتر بود داوری را بسوی کی داد گفت تو بگو صداقتی که آنچه آنحضرت

حکایت نصرانی در مجلس یزید
حکایت آوردن دو سطر نوشتن حسنین را نزد جد و پدر و مادر و بخشیدن فاطمه گردن بند خود را از برای حسنین و تنها ماندن و نصف شدن

فرمود بمن بگو سلیمان فرمود پدر ایشان نیز تأمل در آن نکرده نخواست که دل هیچ یک را بشکند ایشانرا
نزد مادر شان فرستاد تا او حکم کند نزد مادر شان آمدند و صورت واقعه را بیان کردند فاطمه
متفکر شد که چه کند و هیچ یک خواطر ایشانرا ملول نکرد من چه کنم پس فرمود ای نور دیده من قلادهٔ
بر سر شما نثار میکنم هر که بیشتر از دانه ان برچید خط او زیباتر است و قلاده اش هفت دانه مروارید بود
پس آنرا پاره کرد بر سر ایشان ریخت هریک از آن سه دانه برچیدند و هریک خواستند که آن دانه دیگر را
بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود که خود را برسان و ببال خود آن مروارید را دو نصف نما
تا هریک از آن نصفی بردارند که مبادا دل یکی از ایشان بشکند پس جبرئیل در رسید و ببال خود
آن لؤلؤ را بدو حصه نمود و هریک نصفی را برداشتند فانظر یا یزید کیف کان رسول الله یرید ان یدخل
علی احدهما الم نظر کن یا یزید که پیغمبر خدا نخواست دل ایشانرا بشکند بجهت ترجیح دادن خط یکی
از ایشان و همچنین امیرالمؤمنین و فاطمه و همچنین رب العزة نخواست دل ایشانرا بشکند تا اینکه
امر فرمود باینکه جبرئیل این دانه مروارید را بدو نصف نماید تا دل ایشان بدست آورده باشد و تو
چنین میکنی که مرا باسیری و باینخواری در مجلس خود حاضر میکنی اف لک علی دینک یا یزید آفت باد بر تو
و بر دین تو ای یزید پس برخواست آن سر مطهر را برداشت و آنرا میبوسید و میگریست و میگفت ای
حسین گواه باش از برای من در نزد خداوند جلیل و در نزد جد بزرگوارت محمد مصطفی و پدرت علی
مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و در آخر روز یزید ملعون امر کرد تا اسیرانرا و زنانرا بردند بزندان و امر کرد سر مطهر
سید الشهداء را بر در مسجد جامع که محل تردد نظارگان بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق بسند
خود از فاطمه بنت امیرالمؤمنین روایت کرده است که زنانرا با علی بن الحسین در محبسی حبس کردند که محبس ایشانرا
سرما و گرما حفظ نمیکرد و آفتاب بر ایشان میتابید حتی تقشرت وجوههن یعنی پوست رویهای ایشان از شدت
گرمی و سردی پوست انداخت و در آن زمان در بیت المقدس سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه از میان آن خون
تازه میجوشید و مردم میدیدند که آفتاب بر دیوارها مثل چادر سرخ بسیار ننگین تا آنکه علی بن الحسین
و زنانرا بر گردانیدند و سر مطهر سید الشهداء را بکربلا برگردانیدند صاحب منتخب نقل کرده است که چون آن سر مقدس را
بر در خانه یزید نصب کردند هند دختر عبدالله بن عامر که زن یزید بود و پیش از این در خانه سید الشهداء بوده پرده را درید و با
موی پریشان و سر و پای برهنه در مجلس عام نزد یزید دوید و گفت یا یزید أرأس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی
فناء بابی ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر پیغمبر را بر در خانه من بر دار میزنی یزید برجست و او را پوشانید
و گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن در مصیبت فرزند پیغمبر و بزرگ قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل کرد
و او را کشت خدا او را بکشد قطب راوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از اشخاص که مجاورت
سر مقدس میکردند که آن سر مقدس را یزید در حجره که در مقابل حجره که در آن شراب میکرد بگذارد آن شخص گفت که ما چهل نفر

بودیم که ما را بمحافظت آن امر کرده بود و چون من غرایب بسیار و عجایب بیشمار از آن سر بزرگوار
مشاهده کرده بودیم داخل آن قبه نشد چون شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صداها از آسمان شنیدم و
غلغله از آسمان بگوشم میرسید پس منادی را شنیدم که میگفت یا آدم اهبط ای آدم فرود ای پس ابو البشر حضرت آدم با جماعت
بسیار از ملئکه بزیر آمدند ناگاه منادی دیگر را شنیدم که میگفت یا ابراهیم اهبط فرود ای ای ابرهیم پس خلیل الرحمن
با جماعتی بسیار از ملئکه فرود آمدند پس منادی دیگر ندا کرد یا موسی اهبط ای موسی فرود ای پس کلیم الله با گروه
بسیار از ملئکه مقربین بر زمین آمدند منادی دیگر ندا کرد که ای عیسی نازل شو عیسی بن مریم با خلق بسیار
از ملئکه مقربین بزمین نازل شد چون قائمان حظایر قدس و جاوشان بارگاه انس بمحافل ادنی نازل
شدند پس غلغله عظیمی بگوشم رسید و منادی ندا کرد یا محمد اهبط ای حبیب الهی ای محمد مصطفی از
برای زیارت سر فرزند عزیزت فرود ای پس ناگاه مسافر عرش برین و حبیب رب العالمین با خلق عظیمی از ملائکه
مقربین نازل شدند پس ملئکه در آن قبه احاطه کردند و پیغمبر خدا داخل آن قبه شد و آن سر مقدس را برداشت
در روایت دیگر چون نظر شریف بر آن سر مقدس افتاد بیتاب شد در پای آن نیزه نشست ناگاه آن نیزه خم شد تا آنکه آن سر مطهر
در دامان رسول الله افتاد آنحضرت آنسر مبارکرا برداشت نزد حضرت آدم آمد فرمود یا ابی آدم ما تری ما فعلت
امتی بولدی من بعدی ای پدر آیا نمی بینی که امت من بفرزند من چه کرده اند بعد از من در روایت قطب راوندی
آنسر را بسینه چسبانید و میفرمود یا قرة عینی قتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک و من
قفاک ذبحوک ای نور دیده ای نور دیده ترا کشتند مگر ترا نشناختند ای نور دیده ترا از آب منع کردند و از پشت
گردنت سر ترا بریدند الغرض از غایت جد و پدر تو انکردند آن شخص میگوید که من از مشاهده این احوال بلرزه در آمدم
جبرئیل برخواست عرض کرد یا رسول الله منم صاحب زلزله بفرما که زمین را زلزله دهم و صیحه بر ایشان
زنم تا همه هلاک شوند آنحضرت فرمود ایشانرا واگذار خدا انتقام از ایشان بگیرد جبرئیل عرض کرد بگذار تا این
چهل نفر را که موکلان این سرند هلاک کنم حضرت فرمود تو دانی و ایشان پس ایشانرا یک یک بنفخه هلاک میکرد
تا چون نزد من رسید فرمود تو می بینی و میشنوی من فریاد زدم یا رسول الله الامان حضرت فرمود دعوه دعوه
لا یغفر الله له بگذار بگذار او را بگذار خدا انتقام از او بگیرد پس دست از من برداشت و ایشان آنسر
مطهر را برداشتند پس غلغله و ولوله در میان ایشان افتاد و بلند شد و آن سر مطهر را با خود بردند و
در آنشب آن سر مطهر مفقود بود خبری از آن نبود چنین نقل کرده است قطب راوندی که همانا آنسر را بردند
تا اهل آسمان او را زیارت کنند و زینت محافل کروبیان ماتم و مجالس مصیبت و حاضر کردند تا اینکه ببینند که روز
آسمانها را چگونه سر شهید را بریدند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرت خانه یزید بر نیزه زدند بعضی گفته اند که یزید
از آن در محل تردد مردم بر نیزه بلند میکرد که جلالش زیاد کرده و مردم ببینند و شادی کنند ملئکه میبردند
که زیارت کنند و ببینند و بنالند واحسیناه و امظلوماه و اذبیحاه برادر دند بعضی گفته اند اهل شام بجهت

کشتن حسین ع جگر گوشه فاطمه زهرا ع جامه‌ها نو پوشیدند و او بلاد و امصار شما کرتهیان جامه مصیبت
والم میپوشند چه نیکو میگوید یکی از شعراء وَاُمَّم عید فی الشام کما اَمسَت السّماء لَهُ الملائک ما تما شاء
شامیان از برای کشتن و آوردن سر او عید کردند ولکن کروبیان و روحانیان مجلس ماتم را برپا کردند الله
اکبر یا لَهُ من حادث مَسّی لَهُ لُوَیّ الملتوی مُعْظَمُ الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم را ظلمانی و در نظر
مقربان الهی تاریک نمود الله اکبر یا لَهُ من حادث بکی المشاعر و المقام و زمزما الله اکبر داد از مصیبت
که ارکان شریعت و آثار هدایت را از هم برداشت و در زمین و آسمان انقلاب نمود یا بی الدماء السائلات ذات
فی الغاسلات نضاهی الا نجم ای پدر و مادرم بفدای آن خونهای ریخته و سرهای بریده که بر نیزه‌ها
بر نیزه‌های بلند زده بودند بابی البطون الطاویات من الظوی بابی الشفاه الذابلات من الظما
پدر و مادرم و قبیله و عشیره‌ام بفدای آن شکمهای گرسنه و لبهای خشکیده که از تشنگی و حرارت خشک گردیده
شده بود بابی الوجوه الحائلات من الجفا بابی العیون الساهرات السهر پدر و مادرم بفدای آن رویهای
منوره که از جفا پژمرده و چشمها که بیخوابی کشیده بدانکه چنانچه از تضاعیف اخبار مستفاد میشود
اینست که در ایام تیکه اهلبیت رسالت در شام محنت انجام بودند و ایشان را در مجلس محبوس داشتند
یزید لعین مکرر اسیران و اهلبیت و سر منور آنحضرت را در مجلس نحس خود حاضر مینمود که یک دفعه دو دفعه
تشفی قلب ملعونش نمیشد از سید الساجدین ع روایت شده که چون سر منور سید الشهداء را بجهت
ان لعین آوردند رونها مجلس شراب میچید و آن سر مطهر را میاوردند در برابر او میگذاردند و آن ملعون
شراب زهرمار میکرد و او بلاده اظهار سرور و شادی مینمود روزی در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر
بود و او از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب این سر کیست یزید گفت ترا باینها
چکار گفت چون برگردم بسوی پادشاه روم از هر چیز که اهل پرسید میخواهم قصه این سر را نیز بدانم تا آن
برای او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا راس الحسین بن علی بن ابیطالب
این سر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر رسول الله ص نصرانی گفت اُفٍّ لَکَ وَ
لِدینِک اف بر تو و بر دین تو باد ای یزید دین من بهتر از دین تست ای یزید بدانکه پدر من از اولاد
داود پیغمبر است و میان او و پدران بسیار است و نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند از جهت
تبرک بجهة آنکه نسب من بداود منتهی میشود وَاَنتُم تَقتُلُونَ ابن بِنتِ رَسُولِ اللهِ وَمابَینَهُ وَبَینَ نَبِیِّکُم اِلّا اُمٌّ
واحِدَة شما فرزند دختر پیغمبر را میکشید و حال آنکه فاصله او با پیغمبر شما یک مادر بیش نیست پس
پس گفت حدیث کنیسه حافر را شنیده یزید گفت نه تو بگو گفت ای یزید میان عمان و چین جزیره
ایست بقدر یکسال راه و معموره در آن نیست مگر یک شهر هشتاد فرسخ است شهری از آن عظیم تر بر روی
زمین نیست و از آن شهر میاورند کافور و یاقوت و اشجار آن شهر عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری

ذکر رسیدن سر مطهر و مجلس یزید

حکایت کنیسه حافر

در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه‌های بسیار است اعظم تر از همه کنیسه حافر است در آن کنیسه
حقه طلا آویخته و در اطراف آن حقه زینت بسیار است از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که عیسی
ابن مریم بر آن سوار میشد و در هر سال گروهی بسیار از نصاری بزیارت آن میایند و آن را میبوسند و حوائج خود را در اینجا
میخواهند و این دأب ایشانست ای یزید نصاری چنین تعظیم میکنند بسمی که گمان دارند که سم الاغ پیغمبر ایشانست و شما
فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید پس خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما یزید ملعون گفت این نصرانی را
بکشید که ما را در بلاد خود مفتضح نگرداند چون آن مرد این را شنید گفت ای یزید میخواهی مرا بکشی گفت بلی نصرانی گفت
دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنة ای نصرانی تو از اهل بهشت
میباشی من متعجب شدم و من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی ص پس برجست
و سر مطهر سید الشهداء ع را بر سینه چسبانید و آنرا میبوسید و میگریست تا او را کشتند
چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب یَحُجُّ قَومٌ حافراً زَعَمَ اَنَّه مَرکُوبُ بَعضِ الاَنبِیاءِ الَّذی مَضی و یقبل
قَومٌ ابنَ بِنتِ نَبِیِّهِ تَأمَّل بانصافٍ تری مُنتَهَی الشَّقا گروهی تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبر ایشان
بر آن سوار شده و گروهی فرزند پیغمبر خود را میکشند تأمل کن تا منتهای شقاوت
را ببینی ابن طاوس روایت کرده است از ابن لهیعه که او روایت کرده است از عمرو بن عبد الله که گفت راس الجالوت
ملاقات نموده گفت بخدا قسم که میان من و داود هفتاد پشت فاصله میباشد که هنوز یهود مرا می‌بینند
تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان شما و فرزند پیغمبر شما فاصله نمیباشد مگر یک پشت او را کشتید
فیا صاح اجزع من یزید و جوره و بغی اهالی الضیم و البغی و الردی المواباً لم یکن یعقد مثله و هموا
بنکر شیٔ لم یکن یُرَی ای رفیق فریاد بر آور و جزع و فزع کن و داد زن از ظلم یزید و تابعانش که امری مرتکب
شدند که مثل آن شنیده نشده و عملی کردند که هیچ ترو رسوا تر از آن نبود ای والله کاری کردند که
پیش از آن شنیده نشده بود و مثل آن معهود نبود ابعد ز من کجا شنیده شده که سر فرزند پیغمبر را در مجلس
شراب حاضر کنند و شرابخوار چوب بر لب و دندان او زند و او را در مجمع خلق بردار زنند کجا شنیده شده بود
که دختران پیغمبر را مقید نمایند و در مجلس عام حاضر نمایند و ایشان را در زندان حبس نمایند لا عَزوَ اِذا
ناحَت عَلَیهِ سَماؤها اَو ضَجَّتِ الاَملاکُ فِی الاَقطارِ اَو مادَتِ الاَرَضُونَ بَعدَ قَرارِها اَو ناحَتِ الاَطیارُ
فِی الاَوکارِ بخدا قسم که تعجبی نیست آسمان متزلزل شد بنعره و عد فریاد و نوحه بر او و ملائکه بخروشیدند و
زمینها متزلزل در آمدند و مرغان هوا نوحه گری کردند سید بن طاوس و دیگران حکایت خطبه خواندن
سید الساجدین ع را بعبارات مختلفه ذکر کرده اند و چنانچه از صاحب مناقب و غیر آن نقل شده این است
که یزید ملعون خطیبی را گفت که تا بر منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهداء و پدر بزرگوارش و
انعال ایشان خطیب ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای بسیار با میر المومنین و سید الشهداء ع گفت

ذکر سخن راس الجالوت

خطبهٔ امام زین العابدین در مجلس یزید

ومعاویه ویزید را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون جناب امام زین العابدین این را مشاهده
نمود فریاد زد که ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق وای بر تو که خشم خدا را
برضای مخلوق اختیار کردی و خدا را بخشم در اوردی جای خود را در جهنم مهیا دادان در روایت سید بن طاوس است
شعر را که یکی از دوستان در مدح امیر المؤمنین ع گفته خواندند اعلی المنابر تعلنون بسبه وبسیفه نصبت لکم
اعوادها شما بر بالای منبرها لعن میکنید امیر المؤمنین را و حال انکه این منابر بشمشیر او بر پا شده اگر شمشیر او
نبود منبر و محراب بر پا نمیشد پس فرمود ای یزید رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمهٔ چند بگویم
که موجب خوشنودی خداوند عالمیان و اجر و ثواب حاضران باشد ان ملعون قبول نکرد اهل مجلس التماس
کردند که او را رخصت ده میخواهیم سخن او را بشنویم یزید گفت که اگر بر منبر برود فرود نمیاید تا انکه مرا و
ال ابو سفیان را رسوا نماید گفتند این کودک چه میتواند کرد گفت اینها کسانی اند که علم را از اهل بیت کرده
شیر خوارگی بعلم و کمال اراسته اند بادی اهل مجلس اصرار کردند تا رخصت داد چون بر بالای منبر رفت حمد
وثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را ترسانید و دیدها را گریانید پس فرمود ایها الناس خدا ما را شش
خصلت بما داده و بهفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده عطا کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت
وشجاعت و محبت در دلهای مؤمنین او فضیلت زیادتی داده است که از ماست نبی مختار محمد مصطفی ص
وصدیق اکبر علی مرتضی و از ماست جعفر طیار که با ملائکه پرواز میکند و از ماست اسد الله و اسد الرسول
از ماست این دو سبط این امت من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انبأته بحسبی ونسبی هر که مرا شناخت
شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم تا بشناسد منم فرزند مکه و منی منم فرزند
زمزم و صفا منم فرزند انکه زکوة را بر گلیم برداشت و بفقرا داد منم فرزند بهترین ازار پوشیدگان و ردا
پوشیدها منم فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی کنندگان منم فرزند بهترین حج کنندگان منم فرزند
کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر هوا منم فرزند انکه در یک شب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد
اقصی منم فرزند انکه جبرئیل او را بسدرة المنتهی رسانید منم فرزند انکه در مقام قرب الهی رسید مقام
قاب قوسین او ادنی انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند انکه شمشیر زد بر بینیهای خلق تا انکه
گفتند لا اله الا الله منم فرزند ضارب سیفین و طاعن رمحین و هاجر هجرتین و بایع بیعتین و قاتل بدر و حنین
و کسیکه کافر نبود طرفة عین منم فرزند صالح مؤمنین و وارث نبیین و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور
مجاهدین و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کننده ترازهمه صابرین و افضل ازهمه قائمین از ال یسین تا انکه
فرمود منم فرزند وارث مشعرین و اب السبطین الحسن والحسین اینست جد من علی بن ابیطالب انا ابن
فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء انا ابن خدیجة الکبری انا ابن المقتول ظلما انا ابن محزوز الراس من القفا انا
ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة والردی منم فرزند انکه او را از روی ظلم

کشتند تا انکه او را با لب تشنه شهید کردند منم فرزند انکه اولاد او را در بیابان انداختند و عمامه و ردا یش را
بغارت بردند منم فرزند انکه سرش را از پشت گردنش بریدند منم فرزند انکه کربستند بر و ملائکه سما او
نوحه کردند بر او و جنیان در زمین و مرغان در هوا انا ابن من راسه علی السنان یهدی انا ابن من حرمه من العراق
الی الشام تسبی منم فرزند انکه سر او را بر نیزه زدند بهدیه اوردند منم فرزند انکه عیالش را از عراق تا شام
بطریق اسیری گردانیدند فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس بالبکاء والنحیب پس پیوسته میفرمود منم منم
و نسب خود را میفرمود تا انکه غلغله در خلق افتاد و صداها بگریه بلند کردند یزید لعین ترسید
که فتنه برپا شود مؤذن را گفت اذان بگو و زدن کلام انحضرت را قطع کرد شروع باذان نمود چون گفت الله اکبر حضرت
فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیز نیست که بزرگتر از خدا باشد چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله ان
حضرت فرمود شهد بها شعری وبشری ولحمی ودمی یعنی با این شهادت میدهد مو و پوست و گوشت و خون من
چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله انحضرت روی شریف را بیزید کرد و فرمود هذا محمد جدی
ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نامش را میبرند بر رفعت جد من است یا جد تست اگر گمان میکنی که
جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد منست پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را اسیر
کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود ای معاشر الناس ایا در میان شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد
پس صداهای خلق بگریه بلند شد پس مردی از شیعیان انحضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند و
در روایت دیگر که مکحول که از اصحاب رسول خدا بود برخواست و گفت چگونه روز بشام خود را اوردی
انحضرت فرمود امسینا فیکم کمثل بنی اسرائیل فی ال فرعون یذبحون ابنائهم ویستحیون نسائهم شام کردیم
در میان شما مانند بنی اسرائیل در ال فرعون که مردان ایشان را میکشتند و زنان ایشان را باقی میگذاشتند
پس فرمود طایفهٔ عرب بر عجم فخر میکنند باینکه محمد ص از قبیله ایشانست و قبیله قریش بر سایر طوایف عرب
فخر میکنند از جهة انکه پیغمبر خدا از ایشانست وامسی ال محمد مقهورین مخذولین و با وجود این ال
محمد روز را بشام میبرند در حالتیکه مظلوم و ذلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت میکنیم از بسیاری
دشمنان و غلبهٔ ایشان و تفرقهٔ اوضاع خود و در روایت دیگر در این مجلس یکی از علمای یهود حاضر
بود بیزید گفت یا امیر المؤمنین این پسر کیست یزید گفت علی بن الحسین است گفت حسین ع پسر کیست
گفت پسر علی بن ابیطالب است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد ص اعلم گفت یا سبحان الله
فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة پس این پسر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد
رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندی از صلبش گذارده
بود گمانم اینست که ما او را میپرستیدیم و مثل خدا خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت امروز
فرزندش را کشتید بد امتی بودید شما ان ولد الزنا امر کرد بقتل او انمرد برخواست و گفت خواهید

ذکر یکی از علمای یهود

مکشید و نخواهید مرا بزنید و نخواهید مرا واگذارید یک سنگ من در تو ریزه دیده ام که کسیکه در زیر
پیغمبر خود را بکشد همیشه بر او لعنت نازل میشود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایت
پس آنحضرت فرود آمد و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی با این نماز نیست و سید بن
طاوس و ابن نما و غیر ایشان بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند حکایت خواب دیدن سکینه را
در شام و ابسط و اجمع آن حکایات این است که روزی سکینه بیزید گفت دوش خوابی دیدم اگر گوش میکنی
از برایت نقل میکنم و بروایت سید بن طاوس آنخواب در روز چهارم ورود اهلبیت بشام بود یزید گفت
بگو سکینه گفت دیشب چون از نماز فارغ شدم و تعقیب خواندم بسیار گریستم و برهانکثیر الاحتلال خود
و اهلبیت بخواب رفتم چون چشمم بخواب رفت ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان
بسیار از زمین آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم ناگاه پنج مرد
پیر نورانی دیدم که داخل آن قصر میشدند و نزد ایشان بود خودیه من از ایشان پرسیدم که این قصر از
کیست گفت از پدرت حسین بن علی ع که خدا عطا کرده است باو بجهت شهادت و صبری که در راه او کرد گفتم
اینمشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر است و دوم نوح نبی الله و سیم خلیل الرحمن و چهارم موسی
کلیم الله پنجم که از اندوه و حزن دست بریش مبارک گرفته و گریان میباشد کیست گفت جد تو رسول
خدا است گفتم بکجا میروند گفت بنزد پدرت حسین ع گفتم بخدا قسم که میروم بنزد جد خود شکایت میکنم نزد او از ظلم
و ستمیکه بما کردند بروایتی هست که سکینه گفت رفتم بنزد جد بزرگوار خود گفتم یا جداه قُتِلَتْ وَاللهِ
رِجالُنا وَسُفِكَتْ وَاللهِ دِماؤُنا وَهُتِكَتْ وَاللهِ حَريمُنا وَحُمِلْنا عَلَى الأَقْتابِ بِغَيْرِ وِطاءٍ نُساقُ إلى
يَزيدَ ای جد بزرگوار بخدا قسم که ما را سوار بر جهاز شتران کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرگوار
این را شنید مرا گرفته و بر سینه خود چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و گفت نمی بینید که امت من بعد از من با
اولاد من چکردند پس آنخودیه گفت ای سکینه شکایت با پدرت کن و سوی خدا او را بگریید درآورد و بروایت
اول میگوید که آن پیغمبران گذشتند و من طمع با ایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود نمایم متفکر بودم
که ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابیطالب را دیدم که شمشیری در دست داشت و ایستاده بود چون نظرم
بر او افتاد فریاد زدم که یا جداه قُتِلَ وَاللهِ ابْنُكَ مِنْ بَعْدِكَ ای جد بزرگوار بخدا قسم که فرزندت حسین
را بعد از تو شهید کردند همین که این را شنید بگریید در آمد و مرا بسینه خود چسبانید و فرمود یا بُنَیَّة صَبْراً
وَبِاللهِ الْمُسْتَعانُ ای نور دیده ای دختر صبر کن و استعانت از خدای جوی پس آنحضرت
رفت و ندانستم بکجا رفت من متعجب بودم ناگاه دیدم درری از آسمان گشوده
شد و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم میآمدند فوجی
نازل شدند و فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر سکینه میگوید که آن خودیه دست مرا

گرفت و داخل در قصر کرد ناگاه پنج زن عظیم الشأن را دیدم که نور از ایشان ساطع بود و در میان
زنی بود از همه عظیم تر و نورانی تر و جامه‌ها سیاه پوشیده و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه
و حزن مینشست و برمیخاست و هرگاه مینشست ایشان نیز مینشستند هرگاه برمیخواست ایشان نیز برمیخواستند
من پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا و مریم و خدیجه و ساره و بروایتی هاجر میباشند
و اینکه جامهٔ خونین در دست دارد جده ات فاطمهٔ زهراست سکینه میگوید چون این را شنیدم رفتم بنزد جده
ام فاطمه و گفتم یا جَدَّتاه قُتِلَ أَبي وَأُوتِمْتُ عَلى صِغَرِ سِنّي ای جده عصمت پناه بخدا قسم که پدر بزرگوار
را کشتند و مرا در کودکی یتیم کردند و ترحم نکردند بما سکینه میگوید یا أُمّاه جَحَدُوا وَاللهِ حَقَّنا یا
أُمّاه بَدَّدُوا وَاللهِ شَمْلَنا یا أُمّاه اسْتَباحُوا وَاللهِ حَريمَنا یا أُمّاه وَاللهِ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ أَبانا ای
مادر بخدا قسم که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را متفرق نمودند و ما را اسیر نمودند ای مادر بخدا
قسم که پدرم حسین را کشتند همین که این را گفتم فرمود وَكُفّي یا سُكَيْنَة صَوْتَكِ فَقَدْ أَحْرَقْتِ كَبِدي وَقَطَعْتِ
نِياطَ قَلْبي ای سکینه بس است که تو جگرم را سوختی و دل مرا پاره پاره کردی ای سکینه اینک پیراهن پرخون پدرت
پدرت با من است از من دور نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار شدم
و بروایتی یزید ملعون اعتنائی بآن ننمود و بروایتی آن ملعون طپانچه بروی نحس خود زد و گفت مرا چکار با قتل
حسین ع بود و از هند زوجهٔ یزید روایت شده که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد
فوج فوج ملائکه نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهداء میآمدند و میگفتند السَّلامُ
عَلَیْكَ یا أَبا عَبْدِ اللهِ السَّلامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ در این اثنا دیدم ابری از آسمان بزیر آمد
و در آن مردان بسیاری بودند در میان ایشان مردی بود در نهایت صباحت و نور چون بزمین رسید
دوید تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و دندانهای او را میبوسید میفرمود یا وَلَدي قَتَلُوكَ أَتَراهُمْ
ما عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْماءِ مَنَعُوكَ ای فرزند دلبندم ترا کشتند مگر ترا نشناختند و ترا از
آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا و این است پدر تو علی مرتضی ع و این است برادر تو حسن ع و عموی تو
جعفر و عقیل و این است حمزه و عباس که بزیارت تو آمده اند و یکیک اهلبیت خود را میشمرد هند میگوید
هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بنزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن بآسمان میرفت رفتم که یزید
را بیدار کنم و بر خواب خود مطلع گردانم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را دیدم در حجرهٔ
تاریکی نشسته و رو بدیوار کرده و میگوید مرا چکار بود با حسین ع و هم و غم بسیار از او مشاهده
کردم پس خواب خود را بجهت او نقل کردم غم و بیم او مضاعف شد جوابی نگفت چون صبح شد اهلبیت را بخیر گردانید
میان رفتن مدینه را یا ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که اول میخواهیم که
ما را رخصتی کنند بر و نوحه نمائیم بر کشته خود که ما را مهلت نوحه و گریه نداده اند پس یزید امر کرد

خواب هند زن یزید

تا خانهای چند بجهة ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بگریه و نوحه گردند چون مردم یافتند که ام کلثوم اسیران را رخصت تعزیه داری داده زنی از بنی هاشم و قریش نماند مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند و با غریبان کربلا و اسیران محنت و جفا هم زبان گشتند و بر مظلومان کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و چنانچه نقل شده تا هفت روز مشغول عزاداری بودند با اینکه در روایت دیگر هست تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول بگریه و نوحه بودند و در بعضی از روایات هست که در آن اوقات ام کلثوم فی الجمله از غضب و عداوت فرود آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر آنکه جناب سید الساجدین بر خوان خود حاضر مینمود و ابو مخنف نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهلبیت بروند در خانه پلیدش چون اسیران اهلبیت و زنان ایشان داخل خانه ام کلثوم شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل ابی سفیان را نظر بر دختران فاطمه افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای خود را از خود دور کردند و صدا را بندبه و نوحه و شیون بر کشیدند و همگی گریه کنان و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند اما دختران امیر المؤمنین را چون نظر بر دختران بنی سفیان افتاد زر و زیور ایشان را دیدند و قصرهای ایشان را ملاحظه و مشاهده کردند اسیری و دربدری و برهنگی خود را متذکر شدند اشک از دیدهای خود جاری نمودند تا سه روز در خانواده یزید عزاداری سید الشهداء ع مینمودند أیزید ترفل فی الحریر تجبرا وحسین فی حر الشموس مضیع ای بار و استکه یزید جامهای حریر و دیباج پوشیده در کمال تجبر و تکبر بر سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور حسین برهنه در میان آفتاب افتاده باشد واویلاه وبنات هند فی القصور تنعمت وبنوا البتول فی البراری جوع ای بار و استکه دختران هند در قصرهای زرنگار به تنعم مشغول باشند و دختران فاطمه را گرسنه در بیابانها بگردانند مثل السبایا بل اذل یشق منهن الخمار ویستباح البرقع فمصفد فی قیده لا یفتدی وکریمة تسبی وقرطها تنزع آه ایشان را مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیل تر از هر اسیری نمودند زیرا که مقنعه و خمار از روی ایشان ربودند و گوشوارها از گوش ایشان بیرون کردند و ایشان را با این همه در قید انداختند خاموش محتشم که دل سنگ آب شد مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد کاتب گوید آید بحشر فاطمه با چشم اشکبار گوید که خانه ام زجفها خراب شد خونین جگر حسین بیاید بروز حشر گوید علی اصغر زارم کباب شد چو ختم بنیاکه ز احوال اهلبیت گوید کجا است آنکه بدریا کباب شد مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود اهل بیت و اسیران بمدینه مشرفه

مجلس چهاردهم در بیان کیفیت ورود اهل بیت و اسیران بمدینه مشرفه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی المصائب الفادحات والفوادح الجاریات والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اشرف الکائنات وازهر النجوم العالیات وعلی اهل بیته الشموس الضاحیات والبدور الضائیات سیما علی

علی فرخه وشبله صاحب المحن الهائلات والفتن الجاریات التی لم یسمع بمثلها فی القرون الخالیات ولم تر نحوها عین فی الایام السالفات صاحب الدموع الهاطلات والعیون الساهرات والبطون الضامرات والقلوب الصادیات والشفاه الذابلات والافواه الیابسات والاکباد الظامیات والدماء الجاریات والجروح الصاهیات والنحور الدامیات والابدان البالیات والاجسام العاریات التی احاطته الکلاب المعاویات والسباع الضاریات بالسیوف البارزات والسهام النافذات فیا لیت لفاطمة وابیها عینا تنظر الیه وهو مطروح علی الارض کالوغیر فروادة السهام النافذات وعوادة السیوف القاطعات وطبابة الرماح الطاعنات ودواءه الدماء الجاریات اکفانه عبیر السافیات وندابة البنات والناس شباعة الارامل البارزات ترضضه الخیول العادیات وتسفوا علیه الریاح السافیات وهو سلیل خیر البریات وخلیفة باری الموجودات فلعنة الله علی من اسس هذا ومن بنا بنیانه وختم ظلمه وعدوانه لعنة متصلة دائمة باقیة مادامت الارضون والسموات واشرقت البارقات وبعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ترجمه این شریفه اینست که کسیکه کشته شد از روی ظلم قرار دادیم از برای ولی او سلطنتی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکند در قتل بدرستیکه او یاری کرده شده است و این حکمیست عام که کسانیکه مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را سلطنتی میباشد بسلطنت الهیه در قتل قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا اگر در این نشاه قصاص کرد و حق خود را باز یافت نمود که هیچ و الا در ایام رجعت حق او خواهد گرفته شد البته چنانچه از ابی ابراهیم موسی بن جعفر ع روایت شده است که فرمودند لترجعن نفوس ذهبت ولیقتصن یوم یقوم هر اینه البته رجوع خواهند کرد بدنیا نفسهائیکه رفته اند و تلف شده اند و هر اینه البته قصاص خواهند نمود در روزیکه بر گردند و کسیکه او را عذاب کرده اند بهمان عذاب قصاص میکنند ظالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشد بغیظ آوردن قصاص میکنند و کسی را اگر کشته باشند بکشتن قصاص میکنند و اعدای ایشان را بر میگردانند تا خون خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زندگی میکنند پس همه در یکشب میمیرند در حالتیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد و اعدای ایشان مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان میگیرند و چنانچه مذکور شد اگر چه این شریفه عام است ولکن حضرت باقر ع میفرماید که این آیه نازل شده است در حق حسین بن علی ع چنانچه عیاشی از جابر بن عبد الله روایت کرده است که حضرت باقر ع فرمود من قتل مظلوما حسین بن علی است که کشته شد در حالتیکه مظلوم بود و ما ئیم اولیای او و چون قائم ما قیام نماید طلب میکند خون او را پس اینقدر میکشد که میگویند اسراف کردی در کشتن و فرمود که مراد از مقتول در این

شریفه حسین است ولی او قائم علیه السلام است و اسراف در قتل اینستکه غیر قاتل او را بکشد و او نست منصور بدرستیکه دنیا از برای او منتهی میشود حتی اینکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر ص که زمین را پر از عدل و داد نماید هم چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از این آیه فرمود این آیه نازل شده است در خون حسین ع که اگر قتل اهل الارض به ما کان مسرفا اگر همه اهل زمین را بکشند بجهت خون حسین ع هر آینه اسراف نمیباشد و از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت لا یسرف را بصیغه نهی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ما ولی این مقتول را پس اسراف نمیکند در قتل هر چند گروه بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیباشد بلکه خونیست که اگر اهل عالم بجهت آن تلف شوند اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهت آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که این خون کمتر از خون ناقه صالح نیست که بجهت آن چندین هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که هفتاد هزار بجهت آن کشته شدند و این معصیت کوچکتر از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهرهای ایشان را سرنگون و سهلتر از معصیت اصحاب سبت نبود که گروهی بجهت آن هلاک کرد بلکه ندای و الله لا اسراف فی القتل اگر چه اهل ارض را بجهت آن تلف کنند و ظلمی نیست بر کسیکه عباشر غیر باشد زیرا که صاحب صلوات الله و سلامه علیه حکم او بر باطن است مانند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر باشد که بغیر از مباشر دیگر را شریک در قصاص ندانند و در اخبار هست که فرمودند الا و ان الراضین بقتل الحسین شرکاء قتله آگاه باشید که کسانیکه راضیند بکشتن حسین ع هم شریکند در خون آنحضرت پس اولاد قاتلان و کسانیکه راضی بودند بکشتن او بلکه همه کسانیکه باین امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن آنحضرت همه شریک در خون او بیند و عن قریب که ولی او قیام مینماید با ملئکه مقربین و ندای یا لثارات الحسین ع گناهکاران همه را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر این آیه شریفه و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فرمود مراد از این دو مرتبه فساد یکی قتل علی بن ابیطالب است و دیگری ضربتیست که بر امام حسن ع زدند و لتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان عظیمی فرمود مراد کشتن حسین است که از همه فسادها عظیمتر و از همه طغیانها بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی چون بیاید زمان نصرت خون حسین ع بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و میانگیزانیم گروهی از بندگان خود را که تجسس میکنند در میان بلاد فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ع ظاهر میشوند و صاحب خونی از آل محمد را نمیگذارند مگر آنکه میکشند و کان وعدا مفعولا فرمود مراد از آن خروج و ظهور قائم است و در حدیث دیگر وارد شده است که در وقتیکه مظلوم ترین عالمیان بزمین افتاده بود هر چند استغاثه میکرد کسی بداد او نمیرسید روحی له الفداء ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض کردند الهی بفرزند دختر پیغمبر تو این ظلمها میکنند و تو میبینی و میدانی و تو نیکه در کمین ستمکارانی ند

رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخصی را دیدند ایستاده است و مشغول بنماز است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید از برای او بعد از آنکه بجهت خون یحیی کشتیم هفتاد هزار کس را و زود باشد که انتقام کشیم بدست قائم آل محمد بجهت خون حسین ع از بنی امیه و بکشیم از ایشان هفتاد هزار کس را و در آخرت ایشان را عذاب عظیم فرمائیم و در حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده است که او از حضرت صادق ع روایت کرده است در کیفیت ظهور صاحب الامر و احوالات آنحضرت و آن حدیث بسیار طولانی است که در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است و در آن سؤالات غریبه کرده و جواب فرموده اند میفرماید بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و از آنجا انصار بدور او اجتماع میکنند و ملائکه و نجباء جن با او بیعت میکنند و نقباء از انس با او بیعت میکنند و اهل مکه را دعوت میکنند و با او بیعت میکنند و برای ایشان خلیفه میکند یکی از اهل بیت خود را و از آنجا میاید بدار الهجره ما بین کوفه و نجف و او و غریبه چند بیان فرموده پس فرمودند از آنجا میرود بسوی مدینه و چون بمدینه رود امور عجیبی چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و حزن کافرین گردد و از آن بیان فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید و با او بیعت کند پس بدمشق رود بطلب سفیانی و او را بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانی که در خدمتش شهید شدند فیالک عندها من کرة زهراء و رجعة بیضاء پس بیرون میاید صدیق اکبر امیر المؤمنین ع و قبه نورانی سفیدی در نجف از برای او برپا میشود و رکنی از آن در نجف میباشد و رکنی در صنعاء یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در هجر گویا نظر میکنم و میبینم مصابیح و قندیلهای آنرا که در میان آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه در آنوقت ظاهر و باطن هر کس ظاهر شود یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت صادق ع پس ظاهر میشود السید الاجل رسول الله فی انصاره و المهاجرین الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه پس ظاهر میشود سید اجل و آقای بزرگوار و ختم انبیاء پیغمبر خدا با انصار و مهاجرین کسانیکه باو ایمان آورده اند و تصدیق باو نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر میشوند کسانی که او را تکذیب کردند یا شک در نبوت او داشتند و کسانی را که کافر شده اند باو و رد کردند او را و گفتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از خواهش نفس سخن میگوید و کسانیکه با او محاربه و مقاتله کردند تا آنکه قصاص کند ایشان را بحق و تا جزا داده شوند ایشان بکرده های خود مجموع آنچه کرده شد از مکذبین و شاکین و غیر از زمان ظهور آنحضرت تا وقت ظهور مهدی در عصر هر امامی در هر وقتی همه حاضر میشوند تا سزای ایشان بایشان برسد تا تأویل این آیه ظاهر شود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما

اکر بعضی از کیفیات ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه

تا اخر ایه وظاهر ترجمهٔ ایه شریفه اینست که میخواهیم واراده کرده ایم که منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف
شمرده شده اند در زمین و بکردانیم ایشانرا ائمه و ایشانرا وارث کردانیم در زمین و همه زمین را بتصرف ایشان در اوریم
و بنمائیم فرعون امت و هامانرا مفضل گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول و ثانی
مفضل گفت ای سید من رسول خدا و امیر المومنین با مهدی ع میباشند فرمود لابد است از اینکه ایشان کام
زنند جمیع زمینها را ای والله حتی ماورای قاف را بلی بخدا قسم که ایشان طی مینمایند ظلمات و قعر دریاها را
تا انکه جای قدمی نمیماند مگر انکه طی مینمایند انرا و دین خدا را در ان اقامه مینمایند و گویا مینیم که ما
معاشر ائمه در برابر جد خود رسول خدا شکایت میکنیم بسوی او انچه بما رسید از امت بعد از او و از اینکه
مارا تکذیب کردند و مارا سب ولعن کردند و تخویف بقتل کردند و انچه کردند با ما و لاة و حکام جور از اینکه
مارا از حرم جد ما بیرون کردند و مارا در حبس انداختند و بزهر شهید کردند پس در انوقت پیغمبر بگرید و میفرماید
و میفرماید بشما نازل نشد مگر انچه بجد شما وارد شد پیش از شما پس حضرت فاطمه زهرا ع بر میخیزد و
شکایت مینماید از فلان و فلان و میگوید ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم
و حق خود را طلب کردم و احتجاج مرا رد کردند و صحیفهٔ که تو نوشته بودی از برای من در باب فدک
بیرون اوردم در میان مهاجر و انصار و قریش عَلیٰ رُؤسِ الاَشهاد از اکشوده و اب دهن بر وانداخت
وانرا پاره کرد پس با چشم گریان و دل بریان و حزن فراوان با قلق و اضطراب در زمین کرم رواندشد
و بر سر قبر تو امدم و شکایت ایشانرا بتو کردم حضرت صادق ع فرمودند که شکایت فاطمه قصه
فرستادن اول خالد و قنفذ را فلانرا و جمع کردن او مردمرا از برای بیرون اوردن امیر المومنین ع
شکایت میکند از اینکه ان ملعون فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بسوی بیعتی که مسلمین اجتماع کردند بران
والا ترا میکشیم و فضه رفت و گفت امیر المومنین ع مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه
و لا ایشان سوختند و شکایت میکند فاطمه از اینکه میگوید من امدم در پشت در و خطاب کردم ایعمر وای
بر تو این چه جرأتیست که بر خدا و رسول کردی ایعمر ایا میخواهی نسل پیغمبر را برطرف کنی و نور خدا را خاموش
کنی عمر گفت کفّی یا فاطِمَة ساکت شو ای فاطمه محمد حاضر نیست که بیاید و تو رسد نه ملائکه امر و نهی میاورند
علی هم مثل یکی از مسلمین است یا بیرون اید بجهة بیعت یا انکه همه شمارا میسوزانیم پس او گفت خدایا
شکایت میکنم فقدان رسول تو را و ارتداد امت و منع کردن ایشان حق مارا عمر گفت دع عنّی یا فاطِمَة حُمقاتَ
النّساءِ ای فاطمه سخنهای احمقانه زنانرا بگذار دنبوت و خلافت از برای شما جمع نمیشود پس اتش بدر خانه زد
بود قنفذ دست دراورد که در را باز کند پس ناگاه انولد الزنا تازیانه بر بازوی شریف فاطمه زد که مثل
شد و در کرد و لگدی بر در زد و در بر شکم فاطمه خورد و مخوی ان تاثیر کرد که شکستن پدر داد و فرزند
ماهه اش سقط کرد پس چنانطپانچه بر او زد که جای ان باقی بود پس صدارا بگریه بلند

بلند کرد و فرمود وا ابتاه وا رسول الله دختر تورا تکذیب میکنند و میزنند و طفل شکم او را میکشند
پس امیر المومنین غضبناک امد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه گرفت و او را بسینه خود
چسبانید و فرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بوده بیاد اگر سر را برهنه کنی و مو را پریشان نمائی
و از دست امت شکوه کنی اگر چنین کنی نه مسلمانی میماند نه کافری نه تابعان پیغمبران پیش جنبنده بر روی
زمین نمیماند و پرنده بر روی هوا نمیماند مگر انکه همه هلاک میشوند پس فرمود ای پسر خطاب بر تو
روی پیش از انکه تیغ برکشم و همه امت را بکشم پس ایشانرا بیرون کرد پس حضرت فریاد زد یا فضة مولاتک فا
وَاَقبَلِی مِنهَا مَا تَقبَلُهُ النِّسَاءُ فَقَد جَاءَهَا المَخَاضُ مِنَ الرَّفسَةِ ای فضه متوجه سیدت شو که درد
فرزندش ساقط میشود و از ان لگد او را درد عارض شده پس انطفل از فاطمه ساقط شد و
حضرت امیر المومنین ع فرمود ملحق میشود بجدش نزد گوارش رسول خدا و شکایت میکند بسوی او
پس شکایت میکند فاطمه تقاعد امت را از یاری ایشان با اینکه امیر المومنین ع در شب فاطمه ع و
حسن ع و حسین ع را و زینب و ام کلثوم را که همه جگر گوشکان پیغمبر ص بودند بر میداشت و بر در خانهای مهاجر
و انصار میرفت و ایشانرا موعظه میکرد و یاد میاورد ایشانرا عهدی که با رسول خدا کردند بر ولایت
او در چهار موطن همگی او را وعده نصرت میدادند در روز و چون روز میشد کسی بیاری ایشان نمی امد فرمود
حضرت صادق ع که پس بر میخیزد امیر المومنین ع و شکایت میکند در خدمت پیغمبر محنتهای عظیمه را که بعد از
پیغمبر ص باو رسید و بیت بکر ابیان فرمود تا اینکه گفت میفرماید اِحتَمَلتُ یَا رَسُولَ اللهِ مَا لَم یَحتَمِل
وَصِیُّ نَبِیٍّ مِن سَائِرِ الاُمَمِ حَتّیٰ قَتَلُونِی بِضَربَةِ عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ مُلجَم متحمل شدم یا رسول الله انقدر از
محن و مصائب که هیچ وصی پیغمبری از پیغمبران امتهای متحمل نشده تا انکه اخر مرا بضربت پسر ملجم کشتند ای مفضل پس بر
میخیزد حسن ع بسوی جد خود و میگوید یا جداه با پدرم امیر المومنین ع بودم در دار هجرة او در کوفه تا انکه او
او را شهید کردند و مرا وصی خود کردانید چون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید زیاد را با صد و پنجاه
هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین ع را و سایر برادرانم و اهلبیت و شیعیانم را
بگیرد و بیعت مارا از برای معاویه بگیرد و اگر ابا کنیم سر مارا بسوی او فرستد پس من بیرون امدم بسوی مسجد و بر منبر رفتم
و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم پس بسوی جهاد خواندم پس هر چند از ایشان جواب خواستم کسی
مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست و چپ نظر کردم بجز ایشان کسیرا ندیدم پس گفتم مرا تاسی میباید
به پیغمبر خدا ص که خدا را بندگی کرد در سر و پنهانی و سی و نه نفر ناصر داشت تا اینکه چون بچهل نفر رسید
اظهار کرد امر خدا را و اگر منهم بعد دایشان ناصری میبافتم جهاد میکردم حق جهاد را پس
ایشانرا نفرین کردم و از منبر فرود امدم پس مردم بسوی من امدند و سوء افعال معویه و زیاد را بمن شکایت
کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال مارا کشتند و مسلمین را غارت کردند و اسیر نمودند

گفتم با ایشان که شما از وفائی نیست لشکر را با ایشان فرستادم و گفتم عهد مرا خواهند شکست و بمعویه
ملحق خواهند شد و چنان شد که گفتم پس حضرت صادق فرمود بِقَوْمِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّصًا بِدَمِهِ هُوَ وَجَمِيعُ
مَنْ قُتِلَ پس بعد از انکه امام حسن شکوه خود را تمام میکنند ناگاه بر میخیزد حسین با شهدا ایکه در پیش
روی او شهید شدند با بدنهای بخون الوده و اعضای در خون غلطیده همینکه پیغمبر خدا را نظر بر فرزندی
میافتد که بدن بخون رنگینش را می بیند بگریه در میاید و جمیع اهل اسمانها و زمین بگریه در میایند و
وَتَصْرُخُ فَاطِمَةُ فَتَزَلْزَلَ الْاَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا چون فاطمه نظر ببدن غرقه بخون فرزند میافتد بخروش در میاید
و چنان نعره میزند که زمین و انچه بر روی زمین است بتزلزل در میاید و امیر المؤمنین و حسن در جانب راست
پیغمبر باشند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهداء در جانب راست حسین و جعفر طیار در جانب
چپ و با این هیئت میاید در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر او را بر سینه می چسباند و میفرماید یا حسین
فَدَيْتُكَ قُرَّةَ عَيْنَايَ وَعَيْنَا اَبِيكَ فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیده من و روشنی دیده
تو در تو میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین می ایند و محسن شهید سقط
شده را بر روی دست گرفته میاورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میگوید هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ امروز روز وعده شما است مفضل میگوید که پس حضرت صادق انقدر گریست که ریش مبارکش
از اب دیده اش تر شد پس فرمود لا عَيْنَ لا تَبْكِي عِنْدَ هَذَا الذِّكْرِ چشمی نیست که نزد یاد کردن این مصیبت گریان
نگردد مفضل نیز بگریه در امد و گریه بسیاری کرد پس عرض کرد یا مَوْلَايَ مَا فِي الدُّمُوعِ ای مولای من چیست
در این گریها یعنی چه ثواب میباشد این اشکها را اگر در این مصیبت ریخته شود حضرت فرمود مالا يحصي انقدر
منافع و اجر و حسنه در انست که احصا نمیتوان کرد مفضل میگوید که حضرت صادق فرمود که در ان وقت
فاطمه بر میخیزد و رو بدرگاه کبریائی میاورد و میگوید اللَّهُمَّ اَنْجِزْ وَعْدَكَ وَمَوْعِدَكَ لِي فِيمَنْ ظَلَمَنِي وَ
غَصَبَنِي وَضَرَبَنِي وَجَرَّعَنِي بِثُكْلِ اَوْلَادِي خداوندا بوعده خود وفا کن و داد مرا بگیر از کسانیکه ظلم کردند
بر من و غصب کردند حق مرا و مرا زدند و اولاد مرا کشتند و مرا در مصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود
پس بگریه در میایند ملائکه هفت اسمان و حمله عرش و سکنان اسمانها و هر که در دنیا است و هرچه در تحت الثری
میباشد همگی ناله میکنند بسوی خدا و میخروشند بدرگاه الهی پس نمیماند احدی از کسانیکه با ما مقاتله
کرده اند و بر ما ظلم کردند و کسانیکه راضی بودند بانچه بر ما رسید الا قتل فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اَلْفَ قَتْلَةٍ مگر
انکه در ان روز هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانی است و ضبع حاجت نیست اختصار و ذکر ما افتاد ری
اینجا عند بر خود ستم کردند امر را بر خود بسیار دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند بکام نشانیدن و خدا را
بهای هوی دست خواموش کردند نستند که انچه کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه
ایشان بلندتر شد و از برای خود مهیا کردند عذاب دائم و لعن سرمد برا و غضب خدا و رسول را و نمیدانستند

که دوستان خود را نصرت خواهد نمود و این عذابها که سهل است عذاب عظیم عذاب اخرت که
بجهة ایشان مهیا شده و فضیحت و قتیستکه خداوند جلیل در مقام بازخواست براید و این خون خونیستکه
خدا ولی انست چنانچه حضرت صادق میفرماید ذَالِكَ دَمٌ يَطْلُبُهُ اللّٰهُ یعنی خونیستکه خدا طلب میکند او را
هنگامه عظیم و قتیستکه در صحرای محشر حسین با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرقه
بخون بصحرای محشر ایند غلغله در صحرای محشر افتد فاطمه زهرا چنان خروش براورد که عرش بتزلزل در
اید نظم جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند دست عتاب حق بدر
اید ز استین چون اهل بیت دست باهل ستم زنند انصاف جرم چه توقع کند باز ان ناکسان
که تیر بصید حرم زنند پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از اب سلسبیل
با این عمل جواب چگویند در و زحشر با انکه شاهد است با ینکار جبرئیل ادنی که ظلمی نکردند که اشوبی
در اسلام بر پا نکردند که فتنه و فسادی در عالم نکردند دل پیغمبر خدا را بدرد اوردند دیده قربان خدا
را اشکبار کردند و ملائکه سر شراحزا دار کردند کبیر اکشتند که تا قیامت ملائکه بر او میگریند و تا حشر
عالمیان بر او میسوزند ادنی بحانه رسول الله را کشتند و نوباوه فاطمه زهرا را پاره پاره کردند و
پاره تن پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را سر بریدند خدا رحمت کند استاد مهدی طباطبائی را
که نیکو میفرماید مَا اٰمَنَ الْقَوْمُ قَدْ مَا اُوهُمْ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهِمْ لَوْ اَنَّهُمْ شَعَرُوا این جماعت از اول ایمان
بخدا و رسول نیاوردند با اکر ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر همه مرتد شدند و از دین
اسلام بکفر اول برگشتند چنانچه صریح اخبار است مَذْ حَارَبُوا الْمُصْطَفٰى فِي عَرْبِ غُرْبَتِهِ وَلَوْ اَغَاثَهُمْ فِي حَرْبِ ابْنِهِ
چگونه ایمان بر پیغمبر داشتند و حال انکه با پیغمبر محاربه کردند و شمشیر بر روی پیغمبر کشیدند و حرب با ایشان
حرب پیغمبر است چنانچه فرمودند حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي و اگر یاوری میافتند با خود پیغمبر حرب میکردند
چنانچه در ابتدای اسلام کردند لَا كَانَ يَنْزِعُ عَنْ سُلْطَانِهِ مَلِكٌ وَلَا الْمُبِينُ السَّاعِي لَهَا يَذَرُ هرگز نبود که
بزرگی از بزرگیش دست بردارد و ارزومندی دست از مقصودش بدارد مگر انکه باضطرار دستش را
کوتاه کند مَهْمَا نَسِيتُ فَلَا اَنْسَى الْحُسَيْنَ وَقَدْ كَرَّتْ عَلٰى قَتْلِهِ الْاَفْوَاجُ وَالزُّمَرُ اگر تو فراموش کرده
لکن من هرگز فراموش نمیکنم حسین را که دور او را گرفته بودند افواج کفر و اصناف لشکر ضلال و از
هر جهة حمله بر او میکردند کَمْ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا مُنْذِرًا وَتَلَا اٰيًا فَمَا اَغْنَتِ الْاٰيَاتُ وَالنُّذُرُ چه بسا خطبه
شافیه که خواندند و مواعظ را فیه که کرد بایشان از چه قدر ایات الهیه که بر ایشان خواند و ان قلوب قاسیه
اصلا از مواعظ الهیه ان حجة الله و خلیفه رسول الله که سنگ اب میکرد تاثیر نکرد و فایده نبخشید قَالَ
اَنْسِبُونِي فَجَدِّي اَحْمَدُ وَسَلُوا اَمَا اَنَا رَابِعُ فِي قَلَمِ يَكْنِ بِكُمْ الْحَجَرُ چون دید موعظه اثر نمیکند فرمود ای
بانه اگر نمیشناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جگر گوشه فاطمه زهرا منم نور دیده علی مرتضی و بیاد

امی الزهراء و ابی المرتضی و رسول الله جدی ایها القوم ارحمونی ندا میکرد که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی است و جدم رسول خدا است ای قوم بجهة خاطر جد و پدر و مادرم بر من رحم کنید و سؤال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده است آیا مپدانید که فرمود حسین منی و انا من حسین یا میفرمود حسین از من است و من از حسین یا نه دعوتمونی لنصرتی این نصرکم و این ماخطت الاقلام و الزبر خوانند مرا که یاری کنید مرا کو یاری کردن شما و چه شد نامهها نیکه بمن نوشتید که با شمشیرها از برای تو مهیا میباشیم آیا این یاری شما است که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید منعتمونا عن الماء المباح و قد منعتمونا اضحت تناهله الاوغاد و الغم آیا آبی که بر همه کس مباح است از ما منع کردید در حالی انکه وحوش و طیور از آن میآشامند هل من مغیث یغیثنا الا من ظالم بشر من ظمیء ما لها خطر آیا فریاد رسی هست که بشنود از آب ما را فریاد رسی نماید و ما را از تشنگی خلاص نماید بشربتی آبیکه بهائی ندارد هل یرحم الطفل الرضیع فقد جف الرضاع و ما للطفل مضطر آیا رحم کننده هست که طفل شیرخوار مرا رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت صبر نیست هل من نصیر محام او اخ حسب یرعی النبی فما حاموا و لا نصروا آیا یاوری هست یا حمایت کننده هست یا صاحب حسبی بهم میرسد که مراعات نماید حرمت پیغمبر را که این جماعت حمایت پیغمبر نکرده و یاری او نکردند ثلاثة الی زایا لو ان القلب من حجر اصم کان لادناهن ینفطر این مصیبتها مصیبتی چند میباشد که کوچکتر از آنها دلها را اگر مثل سنگ سخت اگر چه سخت باشد این دلها از سنگ خواره بدانکه اینکرده بر آنحضرت ظلم کردند علاوه بر آن انتقاماتی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان کشیده خواهد شد بحمد الله در اینداد نیز از ایشان کشیده شد یا بتیغ ابدار بدار البوار شتافتند یا بذل ما یکون یا مبتلا شدند بکوری و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها و مرضها و نکبتها مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند
عبد الله بن رباح میکوید کوری را دیدم از او سؤال کردم سبب کوری تو چیست گفت من در کربلا بودم و لکن جنگ نکردم شبی در خواب دیدم شخص مهیبی را که نزد من آمد و گفت رسول الله ترا طلبیده گفتم نمیتوانم بیایم مرا کشید تا نزد آنحضرت برد آنحضرت را محزون و دلگیر دیدم و در دستش حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده بود و ملکی ایستاده در دستش شمشیری از آتش بود کردن آن جماعت را میزد و ایشان را میسوخت باز زنده میشدند و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میکشت و میسوختند و همچنین میگفتم السلام علیک یا رسول الله بخدا قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم فرمود الست کثرت السواد آیا سواد لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد نکردی پس مرا نکشت لکن میلی از خون که در طشتی بود که در نزد او بود در چشم من کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت شده که گفت مردی را دیدم از قبیله بنی دارم که روی سیاه شده بود و او را پیش از آن میشناختم

حدیث عبد الله بن رباح

حدیث قاسم بن اصبغ بن نباته

نیك روی و بسیار سفید بود پرسیدم ترا چه رسید که با این هیأت شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را از لشکر حسین علیه السلام کشتم که هنوز ریش بیرون نیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود از کثرت سجودش شبی نخوابیدم که بخوابم مگر اینکه میآید گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد تا بجهنم میاندازد پس فریاد میزنم و کسی از قبیله ما نیست مگر انکه فریاد مرا میشنوند و در حدیث دیگر قاسم میگوید دیدم آن ملعون را در روزیکه سر مطهر آن جوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب آویخته بود و از آنجا بلند بسته بود که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را قلیلی بلند میکرد زیرا از آنجا می بستکه این سر مطهر بر زانوی اسب میخورد و اینقدر اذیت باین سر میرسد پدرم گفت ای فرزند آنچه صاحب این سر باو میکند عذابش زیاد تر از اینست زیرا که او نقل کرد بجهة من که از وقتیکه او را کشته ام نخوابیده ام مگر انکه میآید دو گریبانم را میگیرد و میکشد و میگوید بیا بسوی جهنم و میکشاند مرا تا در جهنم می اندازد پس فریاد میزنم بخوبیکه همسایگان مطلع میشوند میگوید شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم بخوابیم در شب و در حدیث دیگر است که کسی نبود از کسانیکه با او محاربه کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر انکه مبتلا شد بجنون و جذام و پیسی در او و اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان نیز مبتلا باین بلیات میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق روایت شده که آل ابی سفیان حسین را کشتند پس خدا ملک را از ایشان گرفت و هشام بن عبد الملک زید بن علی را کشت خدا ملک را از او گرفت و ولید یحیی بن زید را کشت خدا ملک را از او گرفت آری هر کس با آنحضرت بدی کرد بسزای خود در دنیا و آخرت رسید و دنیا و آخرت را بر خود تباه کرد و هر کس چنگ بدامن او زد خیر دنیا و آخرت را یافت هم چنانچه زیارت او و بپا داشتن تعزیه او و اعانت زائران او و اطعام تعزیه داران و تعمیر مشهد مقدس او علاوه بر منافع اخرویه بخصیصا موجب خیر و برکت و مزید دولت و عزت و رفعت و نیکنامی دنیا میگردد و چنانچه مجرب میباشد و اخبار ان دال است همچنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و زوار او و تعزیه داران علاوه بر خسران اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات کثیره معلوم میشود بلکه مشاهد و محسوس میباشد از آنجمله نقل شده که معتز بالله که یکی از خلفای عباسیه بود فرستاد و خزائن مشهد مقدس آنحضرت را برد و گفت قبر خزینه نمیخواهد و سفری در پیش داشت و همان روزها بسفر رفت یا در سفر بود و آن عمل را کرد در همان سفر خود و پسرش کشته شدند و اظهر شواهد بر این مطلب حکایت ابن سعود بن عبد العزیز بن عبد الوهاب و تابعان ایشانست که در نجد بهم رسید ند و طریقه را ابداع کردند و بسیاری از بلاد را قتل کردند و تسلط یافتند بر عالمی و چون باعتقاد فاسد ایشان تعظیم قبور مطلقا جایز نبود بلکه از اکفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلی بهم رسانیدند اهل این بلد را قتل و نهب نمودند قریب بچهار هزار نفر یا زیاده را بقتل رسانیدند و بقبه و دستانه متبرکه جناب سید الشهداء

مرثیه حالت قاسم

حکایت یکی از خلفای عباسیه

حکایت ابن سعود با نجف

یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را درهم شکست و رفت و این واقعه در غدیر هزار و دویست و شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ بغدیر میباشد همینکه از این سفر برگشت دولت از او برگشت و رو بجائی نرفت مگر آنکه مخذول گشت و مبتلا ببلاهای غریب شد تا عن قریب بجهنم واصل شد با آنکه سلطنتش قوی بود مسلط شد بر ایشان قومیکه ایشان را قلع و قمع نمودند و بلاد ایشان را خراب کردند قاعا صفصفا نمودند و مجموع اولاد و عشایر ایشان زیاده از دویست نفر بمصر بردند اسیر و بعد از آنکه ده نفر از بزرگان ایشان را باسلامبول بردند در نزد سلطان روم و ایشان را کشت الحمد لله رب العالمین ابن قولویه از معویة بن وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق ع نشسته بودم که مرد پیری با قد خمیده آمد و سلام کرد آنحضرت جوابش را دادند عرض کرد یا بن رسول الله دستت را بده تا ببوسم آنحضرت دست خود را دادند بر دست شریفش بوسید و گریست آنحضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میباشد که بامید دولت شما میباشم میگویم امسال است و این ماه است امروز است و اصلا بکام دل خود نمیرسم اریکم مقتولین مشردین واری اعدائکم یطیرون بالاجنحة شما را می بینم که در بدر میباشید و شما را بجور و ستم میکشند و دشمنان شما را می بینم که پرواز میکنند و هر جانب از بال گرفته اند پس چشمهای مبارک آنحضرت پر از اشک شد و گریست و فرمود ای شیخ اگر خدا تو را باقی دارد تا قائم ما را ببینی در درجه اعلی خواهی بود و اگر مرگ تو را دریابد در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر خواهی بود ای شیخ پیغمبر خدا فرمود که من خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ سنگین که اگر چنگ بان بزنید هرگز گمراه نمیشوید یکی از آن عترت و اهل بیت من است و یکی از آن کتاب خدا است ای شیخ گفت بعد از آنکه این حدیث را شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت فرمود گمان نمیکنم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمود پس از کجا میباشی گفت از سواد و دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلومم حسین ع گفت نزدیکم بان فرمود بزیارت آن میروی عرض کرد میروم و بسیار زیارت میکنم از آنحضرت فرمود ای شیخ این خونیست که خدا از او طلب میکند ما اصیب ولد فاطمة ولا یصابون بمثل الحسین مصیبتی باولاد فاطمه نرسید و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین ع رسید و بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل بیت او که از برای خدا نصیحت میکردند و در راه خدا صبر کردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزای صبر کنندگان ای شیخ هرگاه روز قیامت شود پیغمبر خدا میاید و حسین ع با او میباشد و سر بریده اش را بر کف دست گرفته خون از آن میریزد پس پیغمبر خدا میگوید خدایا امت مرا بپرس که چرا فرزندم را کشتند پس فرمود هر جزع و گریه مکروه است مگر گریه بر حسین ع و جزع از برای او و از ابن عباس روایت است که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بجهت فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق ع روایت شده که صد هزار نفر بجهت قتل حسین ع کشته شدند و طلب خون او نشده و نشود باشد که طلب

شود خون او و از حضرت باقر ع روایت شده است که فرمود بخدا قسم که کشته شدند کشندگان حسین ع و هنوز طلب خون او نشده آری خون حسین ع خونیست که بیک مرتبه کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود بلکه اگر عالم تلف شود مقابل یکموی او نمیشود و اگر دنیا سرنگون گردد تلافی خون او نخواهد بود چگونه تلافی میتوان کرد کشتن کسیرا که پاره تن رسول الله بود و گوشت و استخوانش از گوشت و پوست رسول الله پرورش یافته چگونه تلافی میشود کشتن کسیکه بکشتن او طریق هدایت منطمس و اساس شریعت را مندرس نمودند احکام را ضایع و معطل و حق را مضمحل کردند فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام ونقضوا السنن فی الاحکام وعطلوا الصلوة والصیام واذلوا رقاب البررة الکرام لقد فقد بقتله التکبیر والتهلیل والتحریم والتحلیل والتنزیل والتاویل چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعراء اهلبیت بوده و در عهد حضرت صادق ع اشعار را میخواند و آنحضرت او را تعظیم میکرد لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت باید بگریند گریه کنندگان بر خرابی اسلام که احکام آنرا ضایع کردند و ارکان آنرا از هم شکستند غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه السیوف وعلت فراموش نمیکنم آن زمانیرا که از هر جانب نیزه ها را حرکت میدادند و بر بدن حسین ع نازنین میزدند و از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش میزدند تا آنکه شمشیرها خود را از خون بدنش سیراب کردند وغودر فی الصحراء لحما مبددا علیه عتاق الطیر باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا انداختند و تنها گذاشتند تا آنکه مرغان هوا در شب و روز در دور او بسر میبردند فما نصرته امة السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت این بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را و استغاثه نمود از ایشان بتحقیق که قبح کردار ایشان عقلها را حیران کرده الا بل محوا انوارهم باکفهم فلا سلمت تلک الاکف وشلت یاری نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور او را فرو نشانند شل باد دستها و بریده باد آن کفها ونادیهم جهرا انا ابن محمد فان ابنه من نفسه حیث حلت فریاد زد که آخر من فرزند محمد مصطفی هستم بخاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بدارید فما حفظوا قربی الرسول فما رعوا وزلت بهم اقدامهم واستزلت اذا فتحوا القتل امة جله هضت بعلیهما فی کربلاء وذلت مراعات قرابت پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را کشتند امت او بد لغزشی کردند و بسیار قبیح کاری از ایشان سرزد فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت للاله وصلت کما فجعت بنت الرسول بنسلها وکانوا حماة الحرب حین استقلت خدا پاک نگرداند این امت را از این لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه بگیرند هم چنانچه دل فاطمه را بدرد آوردند در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از آنکه زمان اسیری اهلبیت بآخر رسید و ظلم و ستم یزید لعین بر آن اسیران بنهایت رسید و ظلمی نماند که باهل بیت نکند چون وعده کرده بود بعلی بن الحسین ع که سه حاجت از تو بر میاورم بعد از آنکه یک هفته

حاجت براوردن یزید لعین از برای سید الساجدین و روانه نمودن بمدینه مشرفه

سفارش [illegible] ایشانرا با آنکه با ایشان [illegible] بنیک و [illegible] سلوک با ایشان [illegible] نعمان بن بشیر [illegible] وادی [illegible] محنت [illegible] راه کربلا [illegible]

چنانچه نقل شده بر خصمان لعین بر مظلومی سید الشهدا اوند بر و نوحه کردند و در روز هشتم طلبید
سید الساجدین را و گفت سه حاجت که وعده کرده‌ام که بر می‌آورم از برای تو بیان کن تا بر آورم آنحضرت فرمود اوّلا
وَلِیَ اَنْ تُرِیَنِی وَجْهَ سَیِّدِی وَاَبِی وَمَوْلَایَ الْحُسَیْنِ فَاَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَاَنْظُرَ اِلَیْهِ وَاُوَدِّعَهُ حاجت اوّلم اینستکه سر مقدس
سید و مولا و پدر بزرگوارم حسین را بمن بنمائی تا آنکه بار دیگر او را ببینم و او را وداع نمایم و توشهٔ خود را
از دیدن پدر بزرگوارم بردارم و حاجت دوّیم اینستکه بگوئی که آنچه از ما بغارت بردند بما رد نمایند
حاجت سیّم اینستکه اگر عازم کشتن من میباشی کسی را با این زنان و اسیران بفرستی که ایشانرا بحرم جدّ
ایشان برساند آنملعون گفت امّا روی پدر ترا که دیگر هرگز نخواهی دید و بعضی ذکر کرده‌اند که
چون آنملعون گفت دیگر سر پدرت را نخواهی دید در آنوقت آن سر مطهّر در طشت طلائی گذارده بود
و روی آن پوشیده بود ناگاه آن سر برداشته شد و ندا کرد آن سر مطهّر که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلَدِی
عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ گفت وَعَلَیْکَ السَّلَامُ اَیْتَمْتَنِی عَلیٰ صِغَرِ سِنِّی ای پدر بزرگوار مرا در کودکی یتیم کردند و
در میان من و تو جدائی انداختند و اینک من بسوی حرم جدّ خود بر میگردم دیگر تو را کی خواهم دید
از این واقعه خروش از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل و خجل شد ابن طاوس میفرماید که یزید گفت امّا از کشتن
تو گذشتم و زنان را تو بمدینه خواهی برد امّا آنچه از شما برده‌اند من قیمت آنرا با اضعاف آن از مال خود میدهم
حضرت فرمود امّا مال ترا نمیخواهیم ازانی تو باد مال تو من اموال خود را خواستم از جهة اینکه در میان آنها
جامهٔ که فاطمه زهراء دختر پیغمبر خدا آنرا برشته از ابریشم خود رشته و در میان آنست مقنعه فاطمه زهرا و پیراهن
او و قلادهٔ او پس امر کرد که آنها را رد کردند و دویست دینار علاوه از مال خود بزیاده آنحضرت آنرا گرفت و در میان
فقراء قسمت کرد پس امر کرد که اسیرانرا بمدینه برگردانند شیخ مفید و صاحب مناقب روایت کرده‌اند که یزید ماندن در
شام را با ایشان تکلیف کرد ایشان راضی نشدند پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد
تهیهٔ سفر ایشانرا دید کسیرا که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جمعی از یاران و خدمتکاران
تا ایشانرا بمدینه برساند پس ایشانرا پوشانید و عطایا با ایشان انعام کرد و بروایت دیگر ایشانرا حاضر
کرد و عطایائی بجهة ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرد که ای ام کلثوم این مالرا بعوض آنچه بشما
رسید ام کلثوم گفت یَا یَزِیدُ مَا اَقَلَّ حَیَاءَکَ وَاَصْلَبَ وَجْهَکَ تَقْتُلُ اَخِی وَاَهْلَ بَیْتِی وَتُعْطِینِی عِوَضَهُمْ مَالاً ای
یزید چه بسیار کم حیائی برادر بزرگوارم را میکشی و اهلبیت او را اسیر میکنی و مال بعوض آن بما میدهی و میگوئی
این بعوض آنچه بشما رسید فَوَاللّٰهِ مَا کَانَ بَدَلَ شَعْرٍ بخدا قسم که اینها بلکه جمیع دنیا در برابر یکموی ایشان
نمیشود و بروایت صاحب مناقب یزید ملعون بعلی بن الحسین گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم که اگر من با پدرت
منازعه میکردم هر چه از من میخواست باو عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگرچه تلف شدن
بعضی از اولادم بود و لکن قضای الهی چنین بود هر حاجتی که ترا عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش

[illegible] اهل بیت [illegible] سید الشهداء [illegible] جابر بن عبد الله انصاری که چند روز در آنزمین ماندند [illegible] جابر بن عبد الله [illegible] و عمر [illegible] ایشان [illegible] و داد [illegible] در بیابان [illegible] امام حسین [illegible] روایت شده که او [illegible] روایت کرده [illegible] [illegible] گفت

وعنا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بانمکان رسیدند دیدند
که جابر بن عبد الله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان که بزیارت آنغریب مظلوم و شهید
مدفون در بیابان آمده بودند و ایشان اوّل کسی بودند که بزیارت آنغریب آمده بودند چون با یکدیگر ملا
قات کردند هر دو طرف صداها بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بر رو زنان و یا حسین گویان بر سر
قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی برپا کردند که دلها را کباب میکرد و غلغله بدان زمین برپا شد
از گریه و نوحه ایشان که اعرابیکه در اطراف آنزمین بودند مجتمع گردیدند و بدستیاری ماتم آنعزاداران و
نوحه گران آنغریب بیابان بلا این نوحه گری خود آنصحرا را ماتم سرا نمودند فناح لسان حال بنات طه و حق
مِنَ الْکَآبَةِ یَوْمَنَا فَقَدْنَا هٰهُنَا قَمَراً مُضِیْئاً بِنُوْرِ هُدَاهُ یَهْتَدِیْ لَنَا هٰهُنَا حال زبان از تمام سوخته
دل با این مقال مترنم بود که اینجاستکه بدر فلک امامت که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش
براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی گذاشت فَقَدْنَا هٰهُنَا رُحَاةً وَحُمَاةً وَرُنُوْنَا دِیْنِنَا
و اینجاستکه روح عالمیان و راحت مومنان و ریحان پیغمبر آخر الزمان را گم کردیم و تیر زیتونی که خدا
در قرآن با او سوگند خورده است از میان ما رفت هٰهُنَا سَنَّ الْحِرَابَ عُلُوْجُ حَرْبٍ هٰهُنَا شَنُّوْا الْحَرْبَ فِیْنَا
اینجاستکه اولاد حرب اساس حرب را با ما ستند و ما را غارت کردند و اویلا هٰهُنَا ذُبِحَ الْحُسَیْنُ بِسَیْفِ شِمْرٍ
هٰهُنَا قَدْ تَبَرَّءُوْا مِنْهُ الْحَبِیْبَا اینجاستکه شمر ولد الزنا حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود و بتشنگی نور دیدگانی
او را بخاک مالید هٰهُنَا الْعَبَّاسُ فِیْ یَوْمِ عَبُوْسٍ حِیَالَ الْمَاءِ قَدْ اَمْسیٰ رَهِیْنَا اینجاستکه عبّاس را در کنار
آب فرات بزمین زدند و دستهایش را بریدند هٰهُنَا ذُبِحَ الرَّضِیْعُ بِسَهْمِ حِقْدٍ فَمَا رَحِمُوْا صِغَارَ الْمُرْ
ضِعِیْنَا اینجاستکه تیر بحلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب زهر پیکانش نوشانیدند هٰهُنَا قَدْ طَرَتْ
اَسْیَافُ جَوْرٍ اَکُفَّ الْفَاتِنِیْنَ لِمُنْقِذِیْنَا اینجاستکه بشمشیر جور جدا کردند دستهائیرا که یا بدرگاه عابد درگاه
بلند بود یا بعطا و بخشش گشوده بود هٰهُنَا صُبِغَتْ نَوَاحِیْنَا دِمَاءً بِذَبْحِ بَنِیْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَا اینجاستکه موهای
ما و پیشانیهای ما از خون کشتگان رنگین شده بود هٰهُنَا عَلَوْا رُؤُوْسَ بَنِیْ عَلِیٍّ وَرُؤُوْسَ بَنِیْ عَقِیْلِ الْعَاقِلِیْنَا
اینجاستکه سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان و بجنه
هٰهُنَا حَرَّقُوْا الْخِیَامَ وَاَحْرَقُوْهَا وَثَمَّ نُهِبْنَا فِی الْخَاسِرِیْنَا اینجاستکه خیمهای آل عبا را سوختند و مال ما را
غارت کردند و ما را برهنه کردند و در بعضی از حکایات هست که زینب خاتون چون بنزدیک تربت برادر خود رسید
دست زد و جامه را چاک و باواز حزین فریاد برکشید که وااخی و احسیناه و احبیب رسول الله یابن مکه و منی یا بن
فاطمة الزهراء یا بن علی المرتضی پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم موی ایشان کند و طپانچه
بر رو میزد و میگفت اَلْیَوْمَ مَاتَ اَبِیْ عَلِیُّ الْمُرْتَضیٰ اَلْیَوْمَ حَلَّ الثُّکْلُ بِالزَّهْرَاءِ سکینه و فاطمه و سایر زنان
و دختران فریاد وامحمداه برکشیده بودند و نعره واحسیناه برآورده بودند ابن طاوس میفرماید که چند

که گفت رفتم با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت حسین چون وارد کربلا شدیم جابر امد بکنار فرات و غسل
کرد وجامه احرام پوشید وجامه دیگر را دامن خود را بسعد خوشبو کرد و روانه بجانب قبر مقدس شد و مشغول گردید
بذکر خدا تا انکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی قبر انداخت
وغش کرد و بیهوش بر زمین افتاد قدری اب بر رویش پاشیدم تا انکه بهوش امد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین
یا حسین پس گفت حبیبٌ لا یجیبُ حبیبَه محبوب نمیکند جواب حبیبش را پس گفت وَاَنّی لَکَ بالجواب وقد
شُحِطَت اوداجُکَ علی اَثْباجِکَ وفُرِّقَ بین بدنک وراسِک چگونه جواب گوئی وحال انکه بخون خود
غلطیده اید ورگهای گردن شریف بریده شده و ترا بخون رنگین کرده اند و میان سر و بدنت جدائی افتاده
پس زیارت کرد انحضرت را بزیارتیکه در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علما مراجعت اهل بیت را از
شام بکربلا ذکر نکرده اند وعده از کسانیکه باین امر متعرض شده سید ابن طاوس است ولکن اگر این حکایت
صحیح بود سایر علما از عامه وخاصه که در تواریخ وکتب مفصل متصدی ذکر وقایع اهل بیت شده اند
بایست ازذکر نمایند بنا بر فرض صحت این نقل ورود ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن
ایشان بکوفه واز کوفه بشام واز شام بعراق با انچه سید ابن طاوس خود ذکر میفرمایند که بعد از ورود
ایشان بکوفه پسر زیاد نوشت بیزید کیفیت را واو نوشت که ایشانرا بشام بفرست و همچنین ماندن ایشان
مدتی در شام در مجلس تا انکه دفع کار ایشان از گرما و سرما پوشانداخت و مدت هفت روز تعزیه داری
کردن با وجود این مراتب بسیار مستبعد است بلی رفتن از شام بمدینه محتاج امدن بعراق نیست که
میفرماید که چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را میل دهد بجانب کربلا و همچنین
عدم ذکر کیفیت زیارت سید الساجدین در روز اربعین با اینکه زیارت جابر و کیفیت زیارت او را ذکر
میباشد شاهد است بر عدم صحت این نقل با اینکه ایشان از یزید ملعون ماذون نبودند و در بین راه
اینرا خواهش کردند و ان امین که همراه ایشان بود از جانب یزید هرگز در اذن انجا بعید این عمل را نمیکرد
و با وجود اینها همه از حد امکان بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علما اعم از عدم وقوع است و مقام ایشان
در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست در مدت یکماه مثلا رفتن از عراق بشام واز شام بعراق قریب است
ممکن بجهت حکایت دیدن ابو حنیفه هلال ذیحجه را در کوفه یا بغداد و ادراک وقوف حج را مشهور است و همین
کافیست برای احتمال صحت این نقل با اینکه سید ابن طاوس اجل از انستکه بی ماخذ ذکر نماید چیزی را با مجمله
صحت و عدم صحت این نقل امد خللی با ستحباب زیارت انحضرت در روز اربعین نیست زیرا که استحباب زیارت بجهة
روایات منصوص است اگر چه فرض کنیم عدم صحت این نقل را چنانچه در اول رجب و نیمه ان وغیر از اوقات مخصوصه
زیارت انحضرت مستحب است بجهة روایات اگر چه حکمتش بخصوصه معلوم نباشد والله اعلم باری چون اهل بیت
قضا مناسك ماتم داری ونوحه گری را نزد ان قبله عارفان وكعبه مقصود عالمیان چنانچه بعضی ذکر

کرده اند

ابا صلاح میدانی که انعام باو کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزیکه باو انعام کنیم نمیباشد ما را مگر
انکه زیور خود را باو دهیم پس دست بند و خلخال خود را کندیم وانرا خواهرم نیز کند و بجهة انشخص فرستادیم
وعذر از او خواستیم که اینعطیه کم را قبول کند که تو با ما نیکی کرده انشخص گفت من انچه کردم از برای خدا و قرابت شما
برسول خدا کردم نه از برای طمع دنیا سید ابن طاوس روایت کرده است از بشیر بن جذلم که چون بنزدیک مدینه
رسیدند علی بن الحسین ع فرود امدند و بارها را فرود اوردند وخیمه انجهة انحضرت نصب کردند و زنانرا فرود
اوردند پس فرمود یا بشیر رحم الله اباك لقد كان شاعرا فهل تقدر على شئ منه ای بشیر خدا پدر ترا رحمت کند
واو مرد شاعری بود ایا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی یا ابن رسول الله پس فرمود داخل مدینه شو و خبر
مرگ ابیعبدالله را باهل مدینه برسان بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم
چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را بلند کردم و با گریه این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسين فادمعى مدرار ای اهل مدینه چه مانده اید و با اطمینان خاطر نشسته اید در اینجا اقامه مکنید
که حسین کشته شده و باین جهة سیلاب اشك از دیدهای من جاریست الجسم منه بکربلاء مضرج والراس
منه على القناة يدار او را بدن مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف
بلاد گردانیدند بشیر میگوید پس گفتم ای اهل مدینه اینك علی بن الحسین ع با عمهها و خواهرانش در نزدیکی
شما فرود امده اند و من رسول او میباشم بسوی شما چون این خبر بمدینه منتشر شد جمیع مخدرات بنی هاشم
و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند باگیسوهای پریشان و سر و پای برهنه روهای خود را میخراشیدند
و بر سر و روی یکدیگر میزدند و صدا را بنوحه و زاری و واویلاه و واثبوراه کشیدند هرگز مدینه را باینحال مشاهده
نکرده بودم روزی را تلختر از انروز بر مسلمین ندیده بودم جاریهٔ را شنیدم که نوحه میکرد بر حسین ع و میگفت
نعى سيدي ناع نعاه فاوجعا وامرضني ناع نعاه فافجعا یعنی خبر دهنده مرگ خبر اقایم را داد و در پی انها
بدرد اورد و خبر مرگ او مرا علیل گردانید فعيني جودا بالدموع واسكبا وجودا بدمع بعد دمعكما معا پس
ای چشمان بخل مکنید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و بیایی اشك بریزید على من دهى عرش الجليل
فزعزعا فاصبح هذا الدين والمجد اجدعا ای چشمها اشك بریزید بر کسیکه مصیبت او بعرش پروردگار
رسید و عرش پروردگار جلیل را بلرزه و تزلزل گردانید و دین پیغمبر را خراب و مجد و بزرگی را ناقص گردانید
على ابن نبي الله وابن وصيه وان كان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمها گریه کنید بر فرزند
پیغمبر و جگر گوشهٔ وصی پیغمبر اگر چه او دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون گردید پس گفت ای
قاصد حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید الشهدا و جراحتهای ناسور سینه ما را ریش کردی خدا
رحمت کند تو را تو کیستی و از کجا میائی گفتم من بشیر بن جذلم علی بن الحسین ع مرا بسوی شما فرستاده و خود
با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع است چون این را از من شنیدند دست از

انخطبه فرمود حمد میکنم خدا را بر عظایم امور و فجایع دهور و بر الم محنتهای بد درد آورنده و سوزش و
گزند بلاها احمد میکنم خدا را بر مصیبتی که از بلیتهای جلیل و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس را
هلاک میکند ایها الناس حمد خدا راست مبتلا شدیم به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین
رخنها قُتِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ وَعِتْرَتُهُ وَسُبِيَ نِسَاؤُهُ وَصِبْيَتُهُ وَدَارُوا بِرَاْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ پدر ابی عبدالله را کشتند و زنان
و دختران او را اسیر کردند و سر شریفش را بنیزه زدند و در شهرها گردانیدند این کیست که بعد از کشتن حسین دیگر شاد
کند کدام دیده است که در این مصیبت اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن بتحقیق که آسمانهای هفتگانه
گریستند و دریاها و درختان و ماهیان و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها گریستند ایها الناس
اَيُّ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّعُ لِقَتْلِهِ اَمْ اَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ اِلَيْهِ یا کدام دلیست در این مصیبت نشکافد یا کدام قلبی
که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش مثل این مصیبت را شنیده ایها الناس اَصْبَحْنَا مُطَرَّدِينَ مُشَرَّدِينَ شاسعین
عَنِ الْاَمْصَارِ كَاَنَّا اَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَابُلَ ای گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از
هر چیز منع کردند و در شهرها گردانیدند بنحویکه گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده
بودیم و امر قبیحی مرتکب نشده بودیم و بدعتی در اسلام نکرده بودیم قصه پیش از این نشنیده بودم بجد ام قسم
که اگر پیغمبر سفارش میکرد بایشان کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت در رعایت ما کرد هر آینه از
آنچه کردند زیاده نمیکردند فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه مصیبتی است جانکداز و چه ماتمیست دل خراش
برانداز و چه سخت دل بدرد آورنده و تلخ مصیبتی است از خدا میطلبیم مزد خود را از آنچه بما رسید پس ناگاه
صوحان بن صعصعة بن صوحان که در آن وقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معذور دار که
زمین گیر بودم و باین سبب از یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول فرمودند و برپدرش ترحم فرمودند و در بعضی
از کتابها میباشد که محمد بن حنفیه چون مطلع شد بآمدن اهلبیت سوار شده بسرعت بیرون رفت چون
نظرش بر علمها و اسبان و خیمهای بیصاحب برادرش افتاد از اسب بزیر افتاد و بیهوش بر زمین افتاد یکی آمد و علی بن الحسین را
اعلام نمود که عم خود را دریاب که نزدیک است که هلاک شود آنحضرت گریه کنان از خیمه بیرون آمد تا نزد عم خود
رسید سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یا ابن اخی یا ابن اخی
اَيْنَ قُرَّةُ عَيْنِي اَيْنَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي اَيْنَ خَلِيفَةُ اَبِي اَيْنَ الْحُسَيْنُ اَخِي این نور دیده برادر نور دیده ام کو میوه دلم کو سرور
دلم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین بکجاست آنحضرت فرمود یا عمی اَتَيْتُكَ يَتِيمًا ای عم مرا یتیم کردند مردان ما را
کشتند زنان ما را اسیر کردند کاش میبودی و میدیدی که برادر تو چگونه استغاثه میکرد و کسی بدادش نمیرسید و مدد
کار میخواست و کسی بفریادش نمیرسید ای عم بزرگوار پدرم را با لب تشنه کشتند و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود محمد
نعره زد و مدهوش گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر قصه خود را نقل کن آنحضرت قصه پر غصه اهل بیت را
بیان میفرمود و اشک از دیده میریخت باری بعد از تلاقی قافله اندوه کاروان الم روانه حرم محترم سید انام کردند

السبایا انا لک فی البلادة تشتتنا ای مادر دیدی که چگونه در شهرها پراکنده شدیم اطفال کاش میدیدی که دختران ترا اسیر کردند و اطفال ایشان را متفرق گردانیدند
ایمه اطفال نور دیده ما را ای مادر و کاش میدیدی که در راه سفر شام شبها نمی
گذاردند که بخواب رویم و از پهلوی پدرمان یزید ما را بمجلس او بردند ... الی یوم القیمه شد بنا اگر
زنده بودی ای مادر تا قیامت بر حال ما بر و نوحه میکردی و رفتند بالبقیع ووقف ونادی یا ابن حبیب رب
العالمین ... قل یا عماه یا حسن الزکی بنات اخیک ... ما بر و بقیع و بابت ... حسن مجتبی یا در بگو
که دختران برادر ترا اسیر کردند و بی یاور و دختران نمودند ... بعد ... بالرمضاء منابکو
... برادر بزرگوار ترا شهید کردند و بدن شریفش را در بیابان انداختند بلا رأس تنوح علیه
... وَالطُّيُورُ الطَّائِرُ ای برادر در بیابان بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا نوحه گر بودند
ولو عاینت یا مولای ساقوا حريما لا يجدن لهم معينا على متن النياق بلا وطاء وشاهدت الرؤوس كشتينا
کاش میدیدی که حرم برادر ترا که با سقا برهنه سوار بر جهاز شترها نمودند و قصید مطول الذيل است چون
اهل بیت وارد مدینه شدند و در مسجد این خبر بزنهای انصار رسید جمعیت خود را بمسجد رسانیدند که فریاد
ندبا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین ای جد بزرگوار حسین ترا کشتند و من خبر شهادت او را
بسوی تو آورده ام و مانند باران اشک از دیده میریخت و از و رو دو اهلبیت بروضه متبرکه پیغمبر
شیونی از ایشان برخاست که گویا در و دیوار روضه شریفه بلکه همه مدینه بخود میلرزید و میگریست
و بسیار کثرت این زلزل در آوردند هر جانب ناله و اجداه و امحمداه بلند بود چون بخانهای خود رسیدند
خانها را خالی و بی صاحب دیدند اندوه ایشان زیاد شد که یادر و دیوار آن خانها از مفارقت صاحبان
خود گریست و زنان بغم مشغول بودند میگریستند و لله در من قال وقد وقفت على دار النبي محمد لدى بانها
فذا اغفرت عرصاتها واستوحشت من تلاوة قاري وعطل منها صومها وصلوتها و اندوهم بر خانهای
پیغمبر و الحمد که آنها خالی از انیس و بسبب رفتن اهلش از خالی با قسم از تلاوة قرآن و صوم و صلوة و کانت
ملاذا للانام وجنة من الخطب يغشى المعتفين صلاتها این خانها همیشه پناه المیان و کهف در ماندگان
بود از هر بلیه این منزلها بود که موضع حاجات طالبین و منهل صادرین و واردین بود که در آن بخششها
بسائلین میشد فاقوت من السادات من آل هاشم ولم يجتمع بعد الحسين شتاتها خالی گردید این منازل
وحی و ملائکه و نزول ملائکه از سادات از آل هاشم و بعد از کشتن حسین جراحتهای شهید و نفرقه ایشان
بجمعیت هرگز مبدل نخواهد گردید تعبنى لقتل السبط عبرى ولو عنى على فقدهم ما انقضى زفراتها ما
سبط مظلوم پیغمبر دیده مرا همیشه گریان دارد و سوزش دل من بجهت رفتن سادات هرگز فرو نمی نشیند فیا
بکنی كم تقصرن على الاذى اما آن تغيرى احسرتها ابد تا کی باید صبر کرد بر اذیتهای دشمنان ای نفس ای
مولای عالمیان برخیز و عالم را پاک کن از ظلم و جور و داد شیعیان از ایشان بده تا حسرت تو کم گردد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

(۳۵۲
وحسرت
مباشیم الا فاخر
ورسول الله عنا وانا
قد فجعنا فی ابنا وان
رجالنا بالطف صرعی
بلا ردی وقد نحروا البنین
کسیسغی بکند رسول خدا
کربجا ما را بمصیبت پدر
مبتلا کردند و بکجا دران
مادر بعینی کربلا
سر برهنه اندا اخند
الاما جلت فاانا انرنا
وبعد الامر انا قد سبینا
ابجابرز رکوار ما را
باسیری مبتلا کردند
وبعد الاسیر ما را
بر ما گرفتند قطاع
یا رسول الله اضحوا
عرایانا بالطفوف
وقد سبینا الاولاد فیهم
یا رسول الله کشتند زین
وعریان کردند نحو الحجه
کیلاد فنا ستجو
ولو نظرت عوائتا ابک با
رسول الله فینا حسین
تو امام نج کردند سمعت
تو فلافا ما اعات
نگردند

توپ پول

توپ بازی را دوست دارم من توپ نداشتم

پدر مردی توپ دید م ... باو پول ندادم

من توپ را ... شاپور من را دید شاپور پیش من آمد

... توپ من را ... کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مهيج الاحزان

تاليف

حسن بن محمد علي اليزدي

[illegible]

[illegible] و حكايات [illegible]

و [illegible] الى [illegible]

[illegible]

١٣١٥